



جامعة المصطفى العالمية

مجتمع آموزش عالی فقه

مدرسه عالی فقه تخصصی

رشته فقه سیاسی

رسالة سطح چهار

عنوان:

قلمرو فقهی مسئولیت دولت اسلامی در قبال اقامه دین

استاد راهنما: آیت الله سید میر تقی حسینی گرگانی

استاد مشاور: حجت الاسلام و المسلمین دکتر محمد مهدی باباپور

دانش پژوه:

سید محمد سعید ناطقی

کد: ۱۱۵۲۵۳۱

تابستان ۱۳۹۹

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي شَرَعَ الْإِسْلَامَ فَسَهَّلَ شَرَائِعَهُ لِمَنْ وَرَدَهُ
وَ أَعَزَّ أَرْكَانَهُ عَلَى مَنْ غَالَبَهُ فَجَعَلَهُ أَمْنًا لِمَنْ عَلِقَهُ وَ
سِلْمًا لِمَنْ دَخَلَهُ وَ بُرْهَانًا لِمَنْ تَكَلَّمَ بِهِ وَ شَاهِدًا لِمَنْ خَاصَمَ بِهِ
وَ نُورًا لِمَنْ اسْتَضَاءَ بِهِ وَ فَهْمًا لِمَنْ عَقَلَ وَ لُبًّا لِمَنْ تَدَبَّرَ
وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ الْمُصْطَفَى وَ عَلَى
آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ السَّلَامُ عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمْ أَبَدَ الْأَبْدِينَ.
اللَّهُمَّ اجْعَلْ رَغْبَتِي فِي مَسْأَلَتِي مِثْلَ رَغْبَةِ أَوْلِيَائِكَ
فِي مَسَائِلِهِمْ وَ رَهْبَتِي مِثْلَ رَهْبَةِ أَوْلِيَائِكَ.

تقدیر و تشکر:

از تمام کسانی که در راه علم و معرفت قلم میزنند و قدم میگذارند، بخصوص از خدمت گزاران جامعه المصطفی العالمیه، اساتید عزیز و ارجمند، راهنما آیت الله حسینی گرگانی و مشاور حجت الاسلام و المسلمین دکتر باباپور تقدیر و تشکر میکنم. همچنین از همسر عزیزم که در طول تدوین این رساله لطف مستدام داشت صمیمانه قدردانی دارم. خداند به همه این عزیزان بزرگوار و ارجمند جزایی خیر دنیوی و اخروی عطا نماید.

چکیده:

مسئولیت دولت اسلامی در قبال اقامه دین در جامعه اسلامی، از اهم مسائل است. حال این پرسش بنیادین پیش می‌آید که «قلمرو فقهی مسئولیت دولت اسلامی در قبال اقامه دین» چیست؟

در این رساله با بررسی و تحلیل مسائل و ادله فقهی در موضوع اقامه دین که شامل آیات، روایات، اقوال و اجماعات فقهاء و ادله عقلی است، چند اصل کلی زیربنایی در مورد مسئولیت دولت اسلامی در قبال اقامه دین در قالب چند گفتار اثبات شده است. در بخش عقاید اقامه اصول: "دعوت و تبلیغ"، "تحکیم و تثبیت عقاید" و "مقابله با کتب و افکار ضاله"، در بخش اخلاق اقامه اصول: "تربیت و تعلیم"، "ترویج فضائل اخلاقی" و "مقابله با انحطاط اخلاقی" و در بخش احکام اقامه اصول: "حدود و تعزیرات"، "امر به معروف و نهی از منکر"، "تعظیم شعائر و حفظ حرمت مقدسات"، "اقامه احکام سیاسی و اقتصادی" و "مقابله با سلطه کفار (نفی سیل)" هستند. بررسی و اثبات مسئولیت دولت اسلامی در اقامه این اصول کلی که دست آوردهای این رساله است، در فقه و تدوین قوانین می‌تواند به عنوان اصول کلی و عام فقهی زیر بنای مورد استفاده قرار گیرد. این اصول کلی در عین اینکه از اصول اساسی دین اسلام هستند، در فقه سیاسی به عنوان اصول اولویه برای مشخص کردن مسئولیت فردی، اجتماعی و سیاسی بکار می‌روند. همچنین بخاطر اهم بودن و تقدم رتبه نسبت به اصول فرعی، احکام و قواعد فقهی دیگر حکومت دارند. لذا این اصول کلی در مقام عمل و در شرایط تراحم، طبق مصلحت سنجی دولت اسلامی می‌توانند با قبض و بسط در موضوع خود، برای حل معضلات و بن بست های سیاسی-اجتماعی راهگشا بوده و بکار آیند.

دست آورد نهایی فقهی این رساله این می‌شود که دولت اسلامی مسئولیت دارد اصول اساسی فوق را که در بخش های عقاید، اخلاق و احکام دین هستند، در تنظیم، تصویب و اجرایی قوانین جامعه اسلامی همواره مورد توجه قرار داده و اقامه کند؛ زیرا اقامه این اصول از ذاتیات و وظایف دولت اسلامی است.

واژگان کلیدی:

فقه، قلمرو فقه، دولت اسلامی، مسئولیت های دولت اسلامی، حکومت اسلامی و اقامه دین

فهرست مطالب

مقدمه: ۱

فصل اول: مفاهیم و کلیات: ۳

گفتار اول: کلیات: ۴

۱- تبیین موضوع: ۴

۲- ضرورت و هدف: ۶

الف) ضرورت: ۶

ب) هدف: ۸

۳- سؤال‌های تحقیق: ۹

۴- فرضیه تحقیق: ۹

۵- روش تحقیق: ۱۰

۶- پیشینه تحقیق: ۱۰

۷- نوآوری تحقیق: ۱۶

۸- ساختار و سازماندهی تحقیق: ۱۶

گفتار دوم: مفاهیم: ۱۸

۱- تعریف قلمرو: ۱۸

۲- تعریف فقه: ۱۸

- ۳- تعریف مسئولیت: ۱۹
- ۴- تعریف دولت: ۲۰
- ۵- تعریف دولت اسلامی: ۲۱
- ۶- تعریف اقامه: ۲۳
- ۷- تعریف اقامه دین: ۲۴

فصل دوم: دیدگاه فقهاء در باب مسئولیت دولت اسلامی در قبال اقامه دین..... ۲۵

- مقدمه: ۲۶
- گفتار اول: اقامه نماز جمعه و عبادات اجتماعی: ۲۸
- گفتار دوم: اقامه امور اقتصادی: ۳۶
- گفتار سوم: اقامه جهاد و دعوت: ۴۰
- گفتار چهارم: اقامه امر به معروف و نهی از منکر: ۴۳
- گفتار پنجم: اقامه حدود و تعزیرات: ۴۷
- گفتار ششم: اقامه امور حسبه: ۵۱
- گفتار هفتم: اقامه دین در تمام ابعاد: ۵۷
- نتیجه ۶۲

فصل سوم: قلمروی فقهی مسئولیت دولت اسلامی در قبال اقامه عقاید..... ۶۳

- مقدمه: ۶۴
- گفتار اول: اصل تبلیغ و دعوت: ۶۴

۱- آیات قرآن کریم:..... ۶۵

۲- روایات:..... ۷۱

۳- اجماع:..... ۷۶

۴- عقل و بنای عقلاء:..... ۷۷

۵- قلمرو تبلیغ و دعوت:..... ۷۹

۶- کاربردها:..... ۸۰

گفتار دوم: اصل تحکیم و تثبیت عقاید:..... ۸۱

۱- آیات قرآن کریم:..... ۸۲

۲- روایات:..... ۸۹

۳- اجماع:..... ۹۵

۴- عقل:..... ۹۷

۵- قلمرو تحکیم و تثبیت عقاید:..... ۹۷

۶- کاربردها:..... ۹۸

گفتار سوم: اصل مقابله با کتب و عقاید ضاله:..... ۹۹

۱- آیات قرآن کریم:..... ۱۰۳

۲- روایات:..... ۱۰۵

۳- اجماع:..... ۱۰۹

۴- عقل و بنای عقلاء:..... ۱۱۱

۵- قلمرو مقابله با عقاید ضاله:..... ۱۱۲

۶- کاربردها:..... ۱۱۳

نتیجه:..... ۱۱۶

فصل چهارم: قلمرو فقهی مسئولیت دولت اسلامی در قبال اقامه اخلاق..... ۱۱۸

مقدمه: ۱۱۹

گفتار اول: اصل تربیت و تعلیم:..... ۱۲۰

۱- آیات قرآن کریم:..... ۱۲۰

۲- روایات:..... ۱۲۴

۳- اجماع:..... ۱۲۷

۴- عقل:..... ۱۲۸

۵- قلمرو تربیت و تعلیم:..... ۱۲۹

۶- کاربردها:..... ۱۳۰

گفتار دوم: اصل ترویج فضائل اخلاقی:..... ۱۳۱

۱- آیات قرآن کریم:..... ۱۳۲

۲- روایات:..... ۱۳۶

۳- اجماع:..... ۱۳۸

۴- دلیل عقل:..... ۱۳۹

۵- قلمرو ترویج فضائل اخلاقی:..... ۱۴۰

۶- کاربردها:..... ۱۴۱

گفتار سوم: اصل مقابله با انحطاط اخلاقی:..... ۱۴۳

۱- آیات قرآن کریم:..... ۱۴۴

۲- روایات:..... ۱۴۸

۳- اجماع:..... ۱۵۱

- ۴- دلیل عقل:..... ۱۵۱
- ۵- قلمرو مقابله با انحطاط اخلاقی:..... ۱۵۲
- ۶- کاربرد ها:..... ۱۵۴
- نتیجه:..... ۱۵۶

فصل پنجم: قلمرو فقهی مسؤولیت اسلامی در قبال اقامه احکام..... ۱۵۸

مقدمه:..... ۱۵۹

گفتار اول: اصل اقامه حدود و تعزیرات:..... ۱۶۰

۱- آیات قرآن کریم:..... ۱۶۰

۲- روایات:..... ۱۶۶

۳- اجماع:..... ۱۶۷

۴- عقل:..... ۱۶۸

۵- قلمرو حدود و تعزیرات:..... ۱۶۹

۶- کاربردها:..... ۱۶۹

گفتار دوم: اصل اقامه امر به معروف و نهی از منکر:..... ۱۷۱

۱- آیات قرآن کریم:..... ۱۷۲

۲- روایات:..... ۱۷۵

۳- اجماع:..... ۱۷۷

۴- دلیل عقلی و سیره ی عقلاء:..... ۱۷۸

۵- قلمرو امر به معروف و نهی از منکر:..... ۱۷۹

۶- کار کردها:..... ۱۸۰

گفتار سوم: اصل اقامه تعظیم شعائر و حفظ حرمت مقدسات:..... ۱۸۲

۱- آیات قرآن کریم:..... ۱۸۳

۲- روایات:..... ۱۸۸

۳- اجماع: ۱۹۲

۴- عقل و بنای عقلا:..... ۱۹۳

۵- قلمرو قاعده تعظیم شعائر و حفظ احترام مقدسات:..... ۱۹۴

۶- کاربردها:..... ۱۹۵

گفتار چهارم: اصل اقامه احکام سیاسی و اقتصادی:..... ۱۹۸

۱- آیات قرآن کریم:..... ۱۹۹

۲- روایات:..... ۲۰۴

۳- اجماع:..... ۲۰۷

۴- عقل و سیره عقلاء:..... ۲۰۸

۵- قلمرو اقامه احکام سیاسی و اقتصادی:..... ۲۰۹

۶- کاربردها:..... ۲۱۱

گفتار پنجم: اصل مقابله با سلطه کفار بر جامعه اسلامی:..... ۲۱۳

۱- آیات قرآن کریم:..... ۲۱۴

۲- روایات:..... ۲۱۸

۳- اجماع:..... ۲۱۹

۴- عقل:..... ۲۲۰

۵- قلمرو قاعده نفی سلطه کفار (نفی سیل):..... ۲۲۱

۶- کاربردها:..... ۲۲۱

نتیجه: ۲۲۳

نتیجه گیری پایانی: ۲۲۶

۱- کاربرد همانند قواعد فقهی: ۲۲۷

۲- زیربنای بودن این قواعد: ۲۲۸

۳- تقدم و حومت بر احکام فقهی: ۲۲۹

۴- راهگشای در مقام تراحمات عملی: ۲۲۹

۵- تثبیت حکومت اسلامی به عنوان یک نهاد پایدار: ۲۳۰

کلام آخر ۲۳۳

منابع و مأخذ: ۲۳۴

الَّذِينَ إِن مَكَانَهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ

وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَاللَّهُ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ (حج/ ٤١)

همان کسانی که اگر در زمین استقرارشان دهیم نماز به پا کنند و زکات دهند

و به معروف وا دارند و از منکر باز دارند و سرانجام همه کارها با خدا است.

مقدمه

اسلام راستین که همان راه ولایت است، بعد از مدت های طویل که در کنار و گوشه جامعه اسلامی و در لابلای کتاب ها، مدارس و سینه علمای اسلام منزوی گشته بود، در عصر حاضر با همت رهبر کبیر انقلاب اسلامی و فداکاری مجاهدان راه خدا، پا به عرصه اجتماع و سیاست باز کرده و امید را در دل مستضعفان عالم زنده کرد. گویا این پیروزی همان نوید آخر الزمانی بود که شیعه همواره در جستجوی آن هر طرف می گشت. حکومت بر آمده از این انقلاب سترگ نوید بخش آمدن حکومت عدل علوی بود؛ اما گذشت سال های چند ثابت کرد که آن امید، تا بار دهد و عدل در تاریخ مانده، دوباره زنده شود تلاش و مجاهدت بسیار لازم است.

برای هموار کردن راه رسیدن به آن آرمان ها و ایجاد جامعه دینی همراه با اقامه دین در میان امت، اولین اصل مهم تئوری پردازی و ایجاد اصول کلی عملیاتی بر اساس میراث دینی است؛ زیرا در فقه سنتی بحث از دولت و حکومت اسلامی بسیار حاشیه است. بلکه می توان ادعا کرد، این بحث در لابلای مباحث فقه فردی از باب ناچاری یا الکام یجر الکلام به میان می آید؛ چرا که در نگاه فقهاء گذشته، در عصر غیبت که همراه با محرومیت جامعه از امام معصوم (ع) است، در اساس راه رسیدن به حکومت حق و آرمانی بسته است.

برای گذر از این تنگنای ذهنی، اولین امر مهم بازیافتن جایگاه حکومت اسلامی در متن فقه است. یعنی تعریف حکومت به عنوان یک ساختار مستقل اجتماعی که نبود آن باعث اختلال نظام اجتماع می شود، صرف نظر از این که چه کسی حکومت را اداره می کند. پس در فقه لازم است حکومت اسلامی تعریف شود، ساختار و بنیان های آن مشخص گردد، اصول و قواعدی ادره حکومت اسلامی تبیین و مدلل گردد. حال اگر امام معصوم (ع) حاکم بود، بسیار عالی است؛ اما اگر امام (ع) نبود فقیه در جایگاه ایشان مستقر می شود، حتی اگر فقیه نیز حاکم نبود شخص غیر فقیه بتواند، دین را اقامه کند. رسیدن به این مطلوب در گرو تدوین و تبیین اصول و قواعد کلی سیاسی اسلامی در فقه سیاسی است.

در همین راستا، در این رساله کوشش شده تا بخشی از اصول کلی فقهی که جزء مسئولیت های حکومت اسلامی هستند در قالب چندین اصل کلی جمع بندی شده و با ذکر ادله آن ها عرضه شود.

این تحقیق در موضوع اقامه دین کوشش است در راه این پروژه عظیم فکری، تا گامی کوچکی باشد برای رسیدن به این هدف بزرگ دینی و برگ سبزی است تحفه در ویش.

فصل اول:

کلیات و مفاهیم

گفتار اول: کلیات

۱- تبیین موضوع

مهمترین اندیشه و دل مشغولی انسان خردورز این است که در زندگی سعادت‌مند باشد، این اندیشه انسان را وامیدارد که همواره به دنبال راهی باشد تا به این هدف بزرگ نایل شود. برای رسیدن به سعادت ابدی بنابر اندیشه اسلامی، بهترین راه رسیدن به این مقصود پیروی و اقتدا به انبیاء الهی (ع) است و کاملترین دین و طریق هدایت دین مبین اسلام و بالآخر مذهب اهلیت «ع» است. فقه شیعه میراث دار این حقیقت گرانسنگ و بزرگ است که توسط فقیهان شیعه در طول زمان تدوین یافته و تکامل پیدا کرده است. از آنجا که فقه اسلامی برنامه زندگی انسان از گهواره تا گور را دربر دارد و تکالیف همه‌ی مکلفان حقیقی و حقوقی را مشخص کرده است. برای همین است که در دین اسلام، آموزه‌های عبادی و سیاسی، چندان با هم عجین و آمیخته شده است که نمی‌توان مرزی بین آنها کشیده و از یکدیگر تفکیک نمود. نماز، زکات، حج و دیگر عبادات که قصد قربت از ارکان آنها به شمار می‌آید به گونه‌ی هستند که اگر همراه با ریا و تظاهر باشد، عمل فرد باطل می‌شود، با این حال، همین عبادات نیز همراه با ابعاد اجتماعی و سیاسی است و به عنوان یک عبادت فردی و شخصی صرف به حساب نیامده است. از این‌رو در شریعت به خاطر جامعیت آن و تفکیک‌ناپذیری مسائل مادی و معنوی، هر یک از اعمال عبادی و معنوی دارای جنبه‌ی مادی نیز می‌باشد؛ به همین دلیل است که وقتی مردم به انجام اعمال عبادی اهتمام ورزند، مفاسد اجتماعی نیز کاهش می‌یابد.

در واقع احکام شرعی و اصول دینی، عامل حفظ و بقای شعارها و اهداف اصیل دین می‌باشند و به وسیله احکام دین، روابط اجتماعی، اقتصادی و نوع معاشرت و تعامل جامعه تنظیم می‌گردد.

در نتیجه در نظام فقهی اسلام دولت اسلامی در مرتبه نخست، حافظ عقاید، اخلاق و احکام فقهی آنان و سپس نگهبان سرزمین و منابع طبیعی آنان و برطرف کننده نیازهای اجتماعی امت می‌باشد.

با این بیان به خوبی روشن است که علاوه بر قیام در احکام دین، اقامه نیز نیاز مبرم جامعه اسلامی است، تا دین در ابعاد اعتقادی، اخلاقی و احکام در میان مردم مؤمن گسترش یابد و تعمیق شود.

موضوع مورد بحث در رساله حاضر به دنبال همین مسأله است که مسئولیت فقهی دولت اسلامی را در قبال اقامه دین در تحت اصول کلی تبیین کند و قلمرو فقهی آن را مشخص نماید.

بنابراین این رساله سه مؤلفه اصلی دارد که عبارتند از: قلمرو فقهی، مسئولیت دولت اسلامی و اقامه دین، تمام مباحث حول محور آنها دور میزنند و رابطه آنها باهم موضوع، جهت و قیود تحقیق را مشخص می سازد.

الف) قلمرو فقهی: در تمام مذاهب اسلامی فقه اسلامی، علمی است که باید ها و نبایدها را مشخص میکند. این عمومیت مباحث فقه، هم شامل تکالیف فردی است و هم تکالیف عمومی و دولت اسلامی است.

ب) مسئولیت دولت اسلامی: دولت اسلامی به عنوان متولی امور جامعه اسلامی مسئولیت های گسترده ای دارد؛ مثل مسائل اقتصادی، دفاعی، امنیتی، بهداشتی و... از جمله این بایدها مسئولیت دولت اسلامی است در قبال اقامه دین در جامعه، احکام فقهی که به این موضوع میپردازند قلمرو فقهی مسئولیت دولت اسلامی در اقامه دین را مشخص و ثابت میکنند. زیرا دین اسلام به عنوان یک دین کامل و جامع از جامعه و سیاست جدایی ندارد. این مسئله است که در آیات و روایات و سیره معصومین «ع» بسیار روشن است و دولت اسلامی خود را در برابر دین مردم مسئول میداند. پس همچنان که اشاره شد یکی از مسئولیتهای دولت اسلامی اقامه دین در جامعه است.

ج) اقامه دین: آموزه های دین اسلام سه حوزه عقاید، اخلاق و احکام را در بردارند. عملی سازی و اثر بخشی اینها به سه چیز نیازمند است: تبیین و ابلاغ، مجری و اجرای دقیق در جامعه. مسئولیت دولت اسلامی پیروی از آموزه های اسلامی است که در تحت عنوان اقامه دین متبلور می شود؛ لذا اقامه دین از امور مسلم فقهی است که جای بحث و جدل ندارد. این مباحث چون گستره و سیع دارند، در این رساله به موضوع کلی مسئولیت دولت اسلامی در قبال اقامه دین پرداخته میشود نه به مسائل فرعی فقهی. یعنی آن دسته از مباحث مورد بحث قرار میگیرد که کلیت تکلیف دولت اسلامی را در مورد عقاید، اخلاق و احکام بیان می کنند.

بنابراین باتوجه به این مؤلفه ها موضوع تحقیق مشخص میگردد که بررسی قلمرو فقهی مسئولیت دولت اسلامی در قبال اقامه دین است. جهت بحث آن را قلمرو فقهی مسئولیت دولت اسلامی معین میکند، اقامه دین نیز دایره تحقیق را محدود به جنبه های کلی مسئولیت فقهی دولت اسلامی مینماید، تا قلمرو فقهی مسئولیت دولت اسلامی در قبال اقامه دین، بطوری فقهی روشن شود.

۲- ضرورت و هدف

در اینجا بحث در ذیل دو عنوان ارائه می‌شود. قسمت اول که به ضرورت بحث می‌پردازد نقش مقدمه‌ی روشنگر نسبت به قسمت دوم را دارد که بیانگر هدف، از این رساله است.

الف) ضرورت:

ضرورت وجود و استمرار دولت در زندگی اجتماعی انسان نیاز فطری است که قابل نادیده گرفتن نبوده و نیست. دلیل این مطلب واضح است؛ زیرا وجود نظم و قانون از ضروریات زندگی اجتماعی است و بدون نظم و قانون یک روستا نیز قابل اداره کردن نیست. قانون اگر چه به شکل مکتوب نباشد، اما در ذهن و حافظه افراد جامعه به عنوان رسم اجتماعی، رفتار انسان‌ها را شکل می‌دهد. این مطلب در تمام تاریخ بشر نمایان است. یعنی تاکنون تمدن و فرهنگی که به وجود آمده باشد و در آن قانون و حاکمیت وجود نداشته باشد، در تاریخ بشر دیده نشده است.

ادیان الهی به خصوص ادیان توحیدی که آمده‌اند، همه دارای قوانین و قواعد در رابطه به زندگی خصوصی و اجتماعی انسان هستند. دین اسلام که خاتم ادیان الهی است، جامع‌ترین و کامل‌ترین مجموعه قواعدی دینی الهی را دارد که برای انسان‌ها نازل شده است. در علم فقه مجموعه‌ی این قواعد و قوانین فردی و اجتماعی دسته‌بندی شده و تحت عنوان کتاب‌ها و ابواب مختلف نامگذاری شده‌اند. از باب طهارات، تا حدود و دیات. لذا برای دانستن ضرورت تحقیق نکاتی لازم است:

۱- هر دینی یک سری ارزشهای خاص را ترویج کرده و از پیروان خود انتظار عمل دارد اسلام نیز چنین است.

۲- دین اسلام یک دین جهانی و جاودانه است و برای تمام مکانها و زمانها است.

۳- برنامه عملی اسلام را فقه اسلامی متکفل است و یکی از آن دستورات فقهی اقامه‌ی دین اسلام است.

اجرای این قواعد و قوانین فقهی بخشی تکلیف افراد است که مسئولیت‌های فردی هر مسلمان را مشخص کرده‌اند. مثل نماز، روزه و

بخش دیگر این قوانین فقهی جنبه اجتماعی و سیاسی دارند. صرف نظر از اینکه حاکم جامعه اسلامی چه کسی باشد دولت اسلامی به حکم وظیفه ذاتی خود، مسئولیت اجرای این نوع از احکام شرع را دارد. دولتی اسلامی اگر ملتزم به احکام فقه نباشد دیگر عنوان دولت اسلامی بر آن منطبق نخواهد بود.

پس روشن کردن تکلیف و مسئولیت دولت اسلامی در اقامه‌ی دین در ابعاد عقاید، اخلاق و احکام، بخش بسیار مهم و حساسی است که جا دارد، اندیشمندان مسلمان به آن همت گمارند و ابعاد گوناگون آن را مشخص کنند. زیرا از آفت‌هایی که جهان اسلام در زمان حاضر با آن مواجه است تعدد قرائات گروه‌های مدعی در عالم اسلام است. بعضی از گروه‌ها مدعی فردی بودن احکام دین هستند، این نوع احزاب و گروه‌ها اسلام را در عصر مدرن ناتوان از اداره‌ی جامعه میدانند. در واقع همان شعار سکولاریسم را علنی یا در لفافه بیان و اجرا می‌کنند. در جانب مقابل گروه‌ها و احزاب قرار دارند که مدعی اجرای قوانین اسلامی و تشکیل حکومت اسلامی هستند. به طور معمول این احزاب و گروه‌ها، غیر خود را اسلامی نمی‌دانند و دست به تکفیر مسلمانان می‌زنند. داعش نمونه بارز این گونه تفکرات تکفیری است. آن ضعفی که باعث رونق بازار این گونه احزاب افراطی می‌شود، ناروشنی دایره‌ی مسئولیت‌های دولت اسلامی در قبال اقامه دین است. اگر ابعاد مسئولیت دولت اسلامی در قبال اقامه دین روشن باشد و هر کس مسئولیت خود را بداند، بسیاری از این کج فهمی‌ها از بین خواهد رفت.

بنابراین در جامعه اسلامی که مردم آن مسلمان هستند و می‌خواهند طبق قوانین اسلامی زندگی کنند، فارغ از اینکه حکومت دست چه افرادی باشد، دولت اسلامی ناگزیر است بخش عمده‌ی از قوانین اسلامی را اجرا کند. قوانین مثل: ازدواج، طلاق، میراث، تجارت و... قوانینی هستند که در همه‌ی جوامع اسلامی الهام گرفته از شرع هستند. دولت وظیفه و مسئولیت دارد آنها را اجرا کند. این موارد حداقل مسئولیت دولت اسلامی در قبال اقامه دین هستند. پس رساله حاضر در پی یافتن و مشخص کردن دایره‌ی مسئولیت دولت اسلامی در قبال اقامه‌ی دین است.

البته هر تحقیق مفید و درخور توجه لازم است در راه افزایش علم و یا کاربردی سازی آن قراردادشته باشد بدون چنین چیزی امری بیفایده خواهد بود. رساله حاضر نیز از این قاعده مستثنا نیست، این رساله در پی یافتن راهکارهای عملیاتی سازی آموزه‌های اسلامی و در مسیر کاربردی سازی فقه در جامعه قرار دارد.

پس با توجه به مطالب فوق هر مسلمان یا نهاد اسلامی وظیفه دارد در این زمینه مسئولیت خود را چه به عنوان شخص حقیقی یا حقوقی بدست آورده و حدود آن را روشن کند. دولت اسلامی به عنوان اصلیت‌ترین نهاد جامعه

در قبال اقامه دین در تمام ابعاد آن مسئول است و لازم است مسئولیت آن مشخص شود، این مطلب ضرورت بحث را ثابت میکند.

تا اینجا روشن شد که تبیین و بیان مسئولیت های فقهی دولت اسلامی در قبال اقامه دین، بحث ضروری در جهان اسلام است. به عبارت بهتر از جمله مباحثی با اولویت زیاد است که باید مورد توجه قرار گیرد.

روشن است که موضوع این رساله که به این موضوع مهم و حیاتی می پردازد، از ضرورت تحقیق بسیاری برخوردار است.

(ب) هدف:

موضوع این رساله روشن سازی دایره ی مسئولیت های فقهی دولت اسلامی در قباله اقامه دین است. با روشن شدن ابعاد مسئولیت دولت اسلامی در اجرای قوانین اجتماعی و سیاسی، نوری بر فضای غبار آلود تابانیده می شود، تا معلوم شود که چه مقدار در قبال اقامه دین از دولت اسلامی مطالبه گری لازم است. به طور مثال امروزه بحث دامنه داری در موضوع اجرای حدود شرعی مطرح است. آیا دولت اسلامی وظیفه دارد حدود را بطور کامل و به نحوی که در فقه سنتی آمده اجرا کند؟ اگر مسئولیت اجرا دارد، چگونه می تواند پذیرش اجتماعی به وجود آورد؟ و اگر وظیفه ندارد چرا؟ موضوع اقامه احکام دیگری مثل: حجاب میراث، قوانین اقتصادی و نیز مطرح هستند.

هدف از نوشتن این رساله رسیدن به جواب های مشخص در این موضوعات است. یعنی در این تحقیق تلاش می شود ابعاد مسئولیت های دولت اسلامی در این گونه موضوعات مهم فقهی که بعد اجتماعی و سیاسی دارند، در ابعاد کلی روشن شود. زیرا امروزه در عالم اسلام در این موضوع که دولت در قبال اقامه دین مسئول است یا خیر بین موافقان و مخالفان بحث و نزاع در جریان است. گروهی دولت اسلامی را در اجرای تمام احکام مسئول میدانند، حتی در مسائل فرعی مثل تراشیدن ریش افراد. اما گروه دیگر وظیفه دولت را اجرای احکام نمیدانند، بلکه میگویند دولت باید در قبال دین مردم بیطرف باشد، فقط دولت نباید مخالف دین باشد و بس. از آنجا که در موضوع «قلمرو فقهی مسئولیت دولت اسلامی در قبال اقامه دین» کتاب جامع و مستقل نگارش نیافته، هدف از این رساله تحقیق و کنکاش در همین موضوع است، تا با پر کردن این خلأ در حد مقدمات، قلمرو فقهی مسئولیت دولت اسلامی در قبال اقامه دین روشن شود، دایره و حدود این مسئولیت از نظر فقهی مشخص گردد.

۳- سؤال‌های تحقیق

الف) سوال اصلی تحقیق: قلمرو فقهی مسئولیت دولت اسلامی در قبال اقامه‌ی دین چیست؟

ب) سؤال‌های فرعی تحقیق:

۱- مراد از قلمرو فقهی، دولت اسلامی، و اقامه دین چیست؟

۲- دیدگاه‌های فقهاء در باب مسئولیت دولت اسلامی در قبال اقامه دین چیست؟

۳- قلمرو فقهی مسئولیت دولت اسلامی در قبال تبیین و ترویج عقاید اسلامی چیست؟

۴- قلمرو فقهی مسئولیت دولت اسلامی در قبال گسترش مسائل اخلاقی چیست؟

۵- قلمرو فقهی مسئولیت دولت اسلامی در قبال اجرای احکام شریعت چیست؟

۴- فرضیه تحقیق

از منظر فقه دولت اسلامی در قبال تبیین و ترویج عقاید اسلامی، گسترش مسایل اخلاقی و اجرایی احکام دین مسئولیت خطیر و بی بدیل دارد.

۵- روش تحقیق

تحقیق حاضر بر اساس تبیین، توصیف و تحلیل مطالب تنظیم شده است. در آخر هر موضوع مورد بحث، یا در خلال مباحث ضمن توصیف و تحلیل موضوع مورد تحقیق، در صورت لزوم دیدگاه نگارنده نیز بیان میشود. اگر در جای از بحث بعد از تبیین و تحلیل موضوع مورد بحث دیدگاه نگارنده بیان نشد، این به منزله قبول آن مطلب و عدم داشتن نظر مغایر است.

نکته: در بخش ارائه مطالب، پس از نقل قول‌های مستقیم که عین مطلب نقل شده باشد، به شکل متفاوت از متن اصلی رساله می‌آید. اما اگر نقل مطلب به شکل غیر مستقیم و برداشت نگارنده از عبارات باشد، در پایان مطلب منبع آن در پاورقی ذکر می‌شود.

۶- پیشینه تحقیق

در موضوع: "مسئولیت‌های فقهی دولت اسلامی در قبال اقامه‌ی دین" که عنوان این رساله است، پیشینه مدون و مشخص که مورد تحقیق مستقل باشد وجود ندارد. اما در کتب فقهی مختلف به مناسبت بررسی موضوعات فقهی دیگر، مثل: نماز جمعه، اخراج و مصرف زکات، دعوت قبل از جهاد، امر به معروف و نهی از منکر و.... اشاره‌هایی به این موضوع نیز شده است.

اما اگر به میراث فقهی شیعی مراجعه شود سابقه این موضوع را بطور ضمنی در آثار فقهاء میشود ردیابی کرد. شیخ مفید(ره) که اولین فقیه مطرح فقه استدلالی است، بسیاری از موضوعات مورد بحث این رساله را بطور اشاره وار ذکر کرده است.

ایشان از جمله فقه‌ای است که به مبحث ولی فقیه، دولت اسلامی و مسئولیت‌های آن اشاره کرده است. از جمله مسئولیت‌های که شیخ مفید(ره) برای دولت اسلامی بر شمرده و اشاره به بحث اقامه دین دارد، مسئولیت‌های ذیل است:

الف) اقامه جماعات: شیخ مفید(ره) در مورد اقامه نماز جماعت، جمعه و غیره گفته است: *وللفقهاء من شیعۀ الأئمة ع أن یجمعوا بإخوانهم فی الصلوات الخمس و صلوات الأعیاد و الاستسقاء و الکسوف و الخسوف إذا تمکنوا من ذلك و آمنوا فیہ من معرۀ اهل الفساد.*^۱

وظیفه فقهاء است از فقه‌های شیعه اهل بیت (ع) اینکه جمع بشوند به همراه برادران خود، در نمازهای پنجگانه، نمازهای عید، نماز طلب باران و نماز خورشید گرفتگی و ماه گرفتگی زمانی که بتوانند انجام این امور را و ایمن باشند از فتنه‌ی اهل فساد.

^۱ - مفید، محمد بن محمد بن نعمان عکبری، المقنعة (للشیخ المفید)، یک جلدی، قم - ایران، چتپ اول، ۱۴۱۳ ه.ق. ص ۸۱

ب) اقامه واجبات مالی: شیخ مفید در این باره می فرماید: فلما وجد النبی (ص) كان الفرض حمل الزکاة إلیه و لما غابت عینه من العالم بوفاته صار الفرض حمل الزکاة إلی خلیفته فإذا غاب الخلیفه كان الفرض حملها إلی من نصبه من خاصته لشیعته فإذا عدم السفراء بینه و بین رعیتة وجب حملها إلی الفقهاء المأمونین من أهل ولايته لأن الفقیه أعرف بموضعها ممن لا فقه له فی دیانته.^۱

هنگامی که پیامبر (ص) موجود باشد، واجب است بردن زکات نزد او، وقتی که چشم از دنیا فروبست و وفات یافت، واجب است حمل زکات به نزد خلیفه او. پس اگر خلیفه در دسترس نبود، واجب است حمل زکات به نزد کسی که منصوب است او در میان شیعه. پس هرگاه سفراء نبودند واسطه در بین خلیفه و مردم، واجب است حمل زکات به سوی فقهای امین از اهل ولایت اهل بیت (ع). زیرا فقیه دانایتر است به مواضع مصرف زکات از غیر فقیه که در دینش فقیه نیست.

شیخ مفید (ره) در ابواب دیگر نیز همین گونه مباحث را مطرح کرده است. در مورد گرفتن جزیه،^۲ غنائم جنگی،^۳ مالیات زمین های مفتوح العنوه^۴ و موارد مشابه، دولت اسلامی را مسئول میداند.

این فقرات کلام شیخ مفید (ره) نشان میدهند که جمع آوری و مصرف زکات و سایر واجبات مالی مسئولیت دولت اسلامی است.

ج) امر به معروف و نهی از منکر: در همین بحث آمده است: فیلزمه إقامة الحدود و تنفيذ الأحکام و الأمر بالمعروف و النهی عن المنکر و جهاد الکفار و من يستحق ذلک من الفجار.^۵

پس لازم است بر او (فقیه جامع شرایط) اقامه حدود و تنفيذ احکام و امر به معروف و نهی از منکر و جهاد با کفار و کسی که مستحق آن است.

د) اقامه حدود و تعزیرات: ایشان در این مورد گفته است: فأما إقامة الحدود فهو إلی سلطان الإسلام المنصوب من قبل الله تعالى و هم أئمة الهدی من آل محمد (ع) و من نصبوه لذلك من الأمراء و الحکام و قد فوضوا النظر فيه إلی فقهاء شیعته مع الإمكان.^۶

۱ - همان ص ۲۵۲

۲ - همان ۲۶۹

۳ - همان ص ۲۸۷

۴ - همان ص ۲۸۸

۵ - همان

۶ - همان ص ۸۱۰

اما اقامه حدود آن وظیفه سلطان اسلام است که منصوب است از طرف خدای تبارک و تعالی و آن ها امامان اهل بیت (ع) هستند. و کسی که ایشان منصوب کرده اند از امراء و حکام برای این کار. و همانا تفویض کرده اند این وظیفه را به فقهاء شیعیانسان در صورت امکان.

از دیدگاه شیخ مفید (ره) در مجموع مواردی از موضوعات مورد بحث رساله قابل استفاده است که ایشان دولت اسلامی را در اجرای احکام و معارف اسلامی که همان اقامه دین است مسئول می داند، اگر مانعی از آنها نباشد.

همین سیره و روش در میان فقهاء دیگر نیز ادامه یافته است. فقهاء دیگر همانند شیخ طوسی، محقق، علامه، صاحب جواهر و دیگران به این مباحث اشاراتی دارند. همین سنت تا دوران معاصر با تغییرات محدود ادامه یافته است. فقط چند فرد محدود مثل محقق کرکی و نراقی بحث ولایت عامه فقیه را مطرح کرده اند که در واقع اقامه دین را در ابعاد گوناگون گسترش میدهد.

در سال های اخیر و دوران بعد از انقلاب اسلامی ایران است که چندین جلد کتاب، رساله و مقالات علمی در موضوع ولایت فقیه و پیشینه آن چاپ یا نوشته شده است. در بخش های از این بررسی های علمی نظرات فقهای شیعه از قداماء و معاصران در باب مسئولیت های دولت اسلامی در اجرای احکام فقه، آورده شده است. این مباحث فقهی به وظایف و مسئولیت های ولی فقیه پرداخته اند، در ضمن این گفتارها موضوع مسئولیت ولی فقیه و حکومت اسلامی مطرح شده و امر اقامه ی دین به طور مشخص، یا در ذیل عناوین دیگر آورده شده است. با بررسی این کتاب ها، پیشینه موضوع رساله حاضر به دست می آید و جوانب آن تا حدودی مشخص می گردد. در اینجا به چند مورد از این کتب و تحقیقات ارزشمند اشاره می شود:

الف) الاحکام السلطانیة و الولایات دینیة: کتاب مهمی که در واقع ام الکتاب فقه سیاسی در عالم اسلام بوده، اگرچه بر اساس فقه شیعه نیست، اما الهام بخش بسیاری از فقهای شیعه در فقه سیاسی است، جا دارد بخاطر فضل تقدم به آن اشاره شود، کتاب «الاحکام السلطانیة و الولایات دینیة»، ابو الحسن ماورودی است.

در این کتاب وظایف و مسئولیت های گوناگونی برای دولت اسلامی آورده شده است که بخش هایی از آن مسئولیت ها به اقامه ی دین مربوط است. از جمله مواردی که قابل استفاده در تحقیق حاضر است، چند مبحث است:

اول: مسئولیت دولت اسلامی در اقامه عبادات اجتماعی سیاسی: در بحث امام جماعت در مساجد بزرگ و جامع شهرها، نویسنده می گویند: تعیین امام جماعت در مساجد جامع و مهم شهر با نظر سلطان است، تا مشکلی پیش نیاید، لازم است تعیین امام با نظر حاکم باشد.^۱ در مورد نماز جمعه نیز می گوید: بعضی ها گفته اند جمعه بدون حضور سلطان یا نایب او منعقد نمی شود، اما جمع دیگر حضور سلطان را مستحب دانسته اند.^۲

دوم: در مورد ولایت بر حج که وظیفه ولی و سرپرست حجاج، فراهم سازی مقدمات است، آن را ولایت سیاسی می داند.^۳ مثل اقامه نمازهای جماعت.

سوم: در باب احکام جرائم، وظیفه حاکم را رسیدگی به جرائم متهم می داند و اقامه حدود شرعی را از مسئولیت های حاکم و قاضی دانسته است.^۴

چهارم: در باب احکام حسبه نویسنده آن را همان امر به معروف میدانند، اگر ترک شود و نهی از منکر میدانند، اگر انجام گیرد.^۵ این مورد بسیار گسترده است، حتی اجرای احکام، تعیین نرخ کالاها، نظارت بر بازار و را دربر دارد که در این زمان به چندین وزارت خانه تبدیل شده است.

این موارد که بر شمرده شد، از جمله موارد مذکور در کتاب و مسئولیت های دولت اسلامی است که در کتاب مورد بحث آورده شده است. این مباحث هم راستا با بحثی رساله ای حاضر است.

ب) : در اسات فی ولایة الفقیه و فقه الدولة اسلامیة: اولین کتاب که به طور مشروح و مستقل به مسئولیت های ولی فقیه و دولت اسلامی پرداخته این کتاب مفصل است.

این کتاب در مجلدات مختلف به خصوص جلد دوم آن به صورت مشروح و مستقل به مسئولیت های ولی فقیه و دولت اسلامی می پردازد. از جمله مواردی که به موضوع مسئولیت دولت اسلامی در اقامه دین مربوط است. این کتاب پیشینه موضوع رساله را در ابعاد گوناگون بطور فی الجمله دارد.^۶

۱ - الماوردی آبی الحسن علی بن محمد بن حبیب البغدادی. لأحكام السلطانية والولايات الدينية. شركة مكتبة ومطبعة مصطفى البابي الحلبي وأولاده بمصر. الطبعة الثانية ۱۳۸۶ هـ = ۱۹۶۶ م. ص ۱۰۰.

۲ - همان ص ۱۰۳.

۳ - همان ص ۱۰۸.

۴ - همان ص ۲۱۹.

۵ - همان ص ۲۴۰.

۶ - نجف آبادی، حسین علی منتظری - مترجم: صلواتی، محمود و شکوری، ابوال، مبانی فقهی حکومت اسلامی ج ۳. ص ۶۰-۶۴.

ج) کتاب: حکومت اسلامی در اندیشه فقیهان شیعه: کتاب دیگری که به مسئولیت های دولت اسلامی در اقامه دین اشارات فراوان دارد، کتاب حکومت اسلامی در اندیشه فقیهان شیعه است. این کتاب به تاریخچه بحث ولایت فقیه در کتب فقهی پرداخته است. از فقهای اولیه شروع شده تا به فقهای معاصر برسد. مباحث این کتاب مستقیم به مسئولیت دولت اسلامی در اقامه دین پرداخته است، اما در خلال مطرح کردن نظرات فقهای شیعه درباره مسئولیت های فقیه موضوع مسئولیت دولت اسلامی در اقامه دین هم مطرح شده است. در این کتاب نظرات فقها در باب حکومت اسلامی و مسئولیت های آن بحث شده و اقامه دین نیز در نظر بسیاری از فقها جزئی مسئولیت های حکومت اسلامی است. یکی از فقهای برجسته و کم نظیر شیعه شیخ مفید است که در مسئولیت های دولت اسلامی اشارتی دارد که در کتاب فوق الذکر به آن ها اشاره شده است. شیخ مفید چند مسئولیت برای دولت اسلامی قائل است که از جمله آن ها موارد ذیل است: ۱- اقامه حدود ۲- اقامه عبادات اجتماعی ۳- امر به معروف و نهی از منکر.^۱ این ها مسئولیت های است که این ساله به آنها می پردازد.

د) کتاب: ولایت فقیه در اندیشه فقیهان: این کتاب به ولایت فقیه را بطور تاریخی و در طی چند مرحله دسته بندی کرده است و نشان میدهد که با تعمیق و گسترش فقه استدلالی اندیشه ولایت فقیه و محدوده اختیارات او بیشتر و بیشتر گسترده شده و قاعده مند می گردد. تا اینکه در دوران معاصر این اندیشه ها با افکار و نظرات امام خمینی (ره) عملی می شود.

در این کتاب با جمع آوری نظرات فقهاء سه مسئولیت مهم برای فقهاء نامبرده میشود: ۱- ولایت در نمازهای عبادی_سیاسی ۲- ولایت در امور مالی ۳- ولایت در قضاء، اجرای حدود و تعزیرات و دیگر بابهای فقه.^۲ این کتاب در زمینه دسته بندی مباحث ابتکاراتی دارد و سیر اندیشه ولایت فقیه و تکامل آن را بیان میکند. از مباحث این کتاب استفاده می شود که بخشهای از موضوع این رساله در آن مورد بحث قرار گرفته است.

ه) کتاب حقوق و وظایف شهروندان و دولتمردان: کتاب دیگری که در باب مسئولیت دولت اسلامی در قبال اقامه دین مطالبی دارد، کتاب حقوق و وظایف شهروندان و دولتمردان است. این کتاب در بخش دوم در ذیل بحث وظایف دولتمردان، مباحث را آورده که بخشی از آنها در مورد اقامه دین است. از جمله مباحث مهم مطرح شده به مواردی اشاره می شود: ۱- بخشی از مباحث اشاره به خمس و زکات است.^۳

۱- رحمان ستایش محمد کاظم. حکومت اسلامی در اندیشه فقیهان شیعه ج ۱. تهران. مجمع تشخیص مصلحت نظام. چاپ اول ۱۳۸۳ ه. ش ص ۴۴-۴۶

۲- برجی یعقوبعلی، ولایت فقیه در اندیشه فقیهان، تهران انتشارات (سمت)، مرکز تحقیق و توسعه علوم انسانی؛ دانشگاه امام صادق (ع)، چاپ دوم ۱۳۹۰ ه. ش. ص ۵۳

۳- ورعی سید جواد. حقوق و وظایف شهروندان و دولتمردان. قم. دبیرخانه مجلس خبرگان. چاپ اول ۱۳۸۱. ص ۴۵۵

۲- به نظر نویسندگان یکی از مسئولیت های حاکم اسلامی تعلیم و تربیت است ، برای تمام ملت. این تعلیم و تربیت در راستای رشد اعتقادی و اخلاقی شهروندان است.^۱ این مسئولیت دولت اسلامی از مصادیق اقامه دین در بخش عقاید و اخلاق است. ۳- در این کتاب به امر به معروف و نهی از منکر هم در چند جای پرداخته شده است که به اقامه احکام دین مربوط است.

(و) کتاب: حاکمیت در اسلام. آیت الله موسوی خلیلی. این کتاب نیز ولایت فقیه را در امور بسیاری صاحب مسئولیت معرفی میکند ، از جمله ولایت بر امور حسبه ، اموال بیت المال و ... که همه اقامه احکام دین است.

در میان مقالات این باب از جمله به این مقالات می شود اشاره کرد:

(الف) مقاله: درآمدی بر وظایف دولت دینی در برابر دین و اعتقادات مردم . در تحقیق پرسش اساسی این است که، مهم ترین وظایف دولت دینی در برابر دین و اعتقادات مردم چیست؟ این مقاله در مورد لزوم حفظ اعتقادات است.

(ب) مقاله: مبانی فقهی حجاب و مسئولیت دولت اسلامی در آن. این مقاله اختصاص به حجاب دارد که بخشی بسیار کوچکی از اقامه دین است.

(ج) مقاله: قلمرو حکومت دینی از دیدگاه امام خمینی(س) .

کتابهای و مقالات دیگری نیز از این قبیل هست ، اما تمام این کتب به موضوع رساله حاضر به طور پراکنده و در ضمن مباحث دیگر مثل وظایف ولی فقیه و یا ادله آن پرداخته اند. البته این کتب بسیاری از مباحثی را که این رساله در بر خواهد گرفت مطرح کرده اند ، اما رویکرد آنها به این موضوع از جنبه دیگر است که با بحث اقامه دین یکسان نیست اگر چه همپوشانی بین آنها وجود دارد.

نتیجه اینکه در موضوع رساله حاضر به طور اختصاصی و با عنوان آن کتاب و پایان نامه تا جای که تحقیق شد نوشته نشده یا در دسترس نیست. بنابراین رساله حاضر با وجود سوابق پراکنده موضوع تازه است و جای تحقیق دارد.

۷- نوآوری تحقیق

تحقیق حاضر در مباحث خود دو جنبه مهم دارد:

الف) تازگی عنوان: این موضوع با این عنوان مشخص در گذشته کار نشده است. این مطالب در منابع گوناگون بصورت پراکنده و در ذیل مباحث دیگر مورد بحث بوده است.

ب) جامعیت موضوع: این تحقیق به مسئولیت دولت اسلامی در اقامه‌ی عقاید، احکام و اخلاق می‌پردازد، از این جهت جامعیت دارد.

اگر به این مباحث توجه شود، هر دو جنبه نوآورانه است. البته مباحث مطروحه همه تازه و بدیع نیستند؛ بلکه همه آنها در کتب مختلف بحث شده است. اما اگر به این جوانب رساله از حیث مجموعی و ترکیبی نظر شود معلوم میگردد که در نوع خود نوآورانه است؛ زیرا مجموعه این دو جنبه، موضوعی را می‌سازد که در گذشته به این صورت مورد تحقیق قرار نگرفته است. اگر نوآوری را ابداع چیزی نوین بدانیم که سابقه مشابه و همسان خود ندارد، این موضوع و تحقیق در آن نوآورانه است. و اگر نوآوری را چنین در نظر بگیریم همه تحقیقات فقهی، لااقل متأخر از محقق حلی (ره) تکرار مکررات خواهند بود.

باتوجه به این خصائص، این رساله در نوع خود نو و بی سابقه است و از مسائل نوین فقه سیاسی شیعه بهره میبرد و در غنا بخشی آن سهم مفید دارد.

۸- ساختار و سازماندهی تحقیق

ساختار رساله به ترتیب ذیل تنظیم شده و دارای این سرفصل‌ها است:

فصل اول: مثل تمام رساله‌های این چنین به کلیات و مفاهیم در قالب دو گفتار اختصاص دارد و ضمن بیان کلیات رساله، مفاهیم واژگان اصلی تعریف شده است.

فصل دوم: در این فصل دیدگاه فقه‌های شیعه از زمان غیبت صغرا تا زمان معاصر در مورد مسئولیت دولت اسلامی در قبال اقامه ی دین بررسی می شود. در این فصل نظرات فقهاء در آن مسائلی مطرح شده است که جنبه اجتماعی_سیاسی دارند. از جمله ی آن ها اقامه ی جمعه و جماعات، واجبات مالی، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر، حدود و تعزیرات، امور حسبه و ولایت عامه فقهاء می شود اشاره کرد. این فصل چون بررسی اقوال فقهاء است و بطور سنتی فقهاء بحث حکومت اسلامی و مسئولیت های آن را بطور منظم و در بسیاری موارد صریح نیاورده اند، سازماندهی آن از پیچیدگی برخوردار است. اگر این فصل بر طبق بحث و ساختار رساله تنظیم شود، در بسیاری موارد مباحث متداخل و تکراری می گردد. علاوه بر این در باب وجوب و لزوم اقامه ی عقاید و اخلاق اسلامی در فقه بطور مستقیم بحث فقهی بسیار کمی وجود دارد، این باعث ناهماهنگی مباحث و ساختار رساله می شود. برای اجتناب از این محذورات و درهم ریختگی مطالب، این فصل نظرات فقهاء بر اساس آن دسته از مسائلی که در ارتباط با اقامه ی در فقه سنتی هستند، سازماندهی شده است.

فصل سوم: بحث مسئولیت دولت اسلامی در قبال اقامه ی عقاید اسلامی در قالب سه گفتار و با عنوان سه اصل کلی مورد بررسی قرار گرفته و ادله اربعه هر کدام از موضوعات مورد بحث قرار گرفته است.

فصل های چهارم نیز سه گفتار در قالب بحث سه اصل کلی در اقامه اخلاق مورد بحث است.

فصل پنجم نیز سازماندهی شبیه فصل سوم و چهارم دارد، در این فصل پنج گفتار پنج اصل کلی را در اقامه عقاید دربر دارد.

در آخر رساله نتیجه گیری پایانی آمده که حاصل کل بحث رساله و آنچه که اثبات و بررسی شده، بطور چکیده و خلاصه می آید.

از آنجا که تحقیق حاضر گستره ی زیادی دارد و مطالب فصل های آن در بسیاری از مباحث تداخل دارند؛ لذا جمع بندی و تدوین فصول رساله بر اساس فهرست رساله که در اول آمده رساله آمده، تنظیم و ارائه شده است.

این رساله با این ساختار که عرضه شد، در سازماندهی مطالب بر اساس روش فقه اجتهادی و استدلالی شیعه تنظیم و سازمان یافته است.

گفتار دوم: مفاهیم:

۱- تعریف قلمرو

قلمرو در فارسی چنین معنی شده است: قلمرو. [قَلَر / رُو] (اِ مرکب) ملک و مملکت و ولایت متصرف (ناظم الاطباء). ملکی و ولایتی که در آن نوشته قلم پادشاهی یا امیری رود و مردم آنجا نوشته او را قبول نمایند و در این لفظ از ترکیب اسم و امر معنی اسم ظرف پیدا شده یعنی محل روان بودن قلم کسی و خلاصه معنی قلمرو ملک مطیع است. (از آندراج).^۱

در فرهنگ فارسی نیز چنین آمده است: [معر - فا. (اِمر.) مملکت، حوزه فرمانروایی، حوزه عمل].^۲

در این رساله همین معنی فارسی در ترکیب با فقهی (قلمرو فقهی) همان حوزه است که فقه در آن حکم دارد و لازم است حکم آن مورد عمل قرار گیرد، خواه الزامی باشد یا غیر الزامی.

۲- تعریف فقه

فقه در لسان العرب چنین معنی شده است: الفقه: العلم بالشیء والفهم له، وغلب علی العلم الدین لسیادته و شرفه و فضله علی سائر أنواع العلم.^۳

وقد جعله العرف خاصا بعلم الشریعة، شرفها الله تعالی، وتخصیصا بعلم الفروع منها.^۴

۱- دهخدا، علی اکبر، لغتنامه، موسسه انتشارات دانشگاه تهران، چاپ اول، حرف (ق) واژه قلمرو

۲- معین، محمد، فرهنگ معین، تهران، انتشارات امیرکبیر چاپ ششم، حرف (ق) واژه قلمرو

۳- ابن منظور المصری، محمد. لسان العرب ج ۱۲. نشر ادب الحوزه. قم. ۱۳۶۳ هـ ش ص ۵۲۲

۴- همان

فقه علم به چیزی و فهمیدن آن است که غلبه یافته بر علم دین بخاطر اهمیت، شرافت و فضیلت آن بر دیگر علوم. فقه را عرف قرار داده است خاص برای علمی شریعت و احکام، خداوند به آن شرافت داده است، و تخصیص یافته به علم فروع احکام.

این معنا را فیروزآبادی هم در قاموس آورده است.^۱ فقه در فارسی معاصر به معنای دانش اسلامی که موضوع آن شناخت فروع احکام شرعی و انطباق آن با مسائل روزمره زندگی است،^۲ بکار میرود.

فقه در اصطلاح: تعریف مشهور: العلم بالأحكام الشرعية الفرعية عن أدلتها التفصيلية.^۳

فقه علم به احکام شرعی فرعی است از ادله تفصیلی آن.

در این رساله مراد از معنای فقه همان تعریف مشهور است.

۳- تعریف مسئولیت

در لسان العرب در مورد معنای مسئول گفته است: و قوله عز و جل: وَ قَفَّوْهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ؛ قال الزجاج: سَأَلَهُمْ سُؤَالَ تَوْبِيخٍ وَ تَقْرِيرٍ لِإِيجَابِ الْحُجَّةِ عَلَيْهِمْ لِأَنَّ اللَّهَ جَلَّ ثَنَاهُ عَالِمٌ بِأَعْمَالِهِمْ.^۴

و بنابر این آیه شریفه زجاج گفته است سؤال از آن ها توبیخی است تا بر آن ها حجت اقامه شود؛ زیرا خداوند عالم به اعمال آن ها است.

در فارسی چنین آمده است: مسئولیت مصدر صناعی یا جعلی از مسئول گفته شده است به معنی ضمانت. ضمان. تعهد. مؤاخذه. مسئولیت داشتن را متعهد و موظف بودن و معنای مسئولیت را ضمان دانسته است.^۵

۱- فیروزآبادی، محمد بن یعقوب. القاموس المحيط. دار المعرفة. بیروت. الطبعة الثالثة. ۱۴۲۹هـ. ق. ص ۱۰۰۷

: الفقه بالكسر: العلم بالشئ والفهم له والفتنة وغلب على علم الدين لشرفه.

فقه با کسر فاء: علم به چیزی است و فهم و درک آن. غلبه یافته بر علم دین بخاطر شرافت آن.

۲- انوری، حسن. فرهنگ فشرده سخن ج ۲. تهران. سخن. چاپ دوم ۱۳۸۵ ه. ش. ص ۱۶۶۳

۳- مشکینی، میرزا علی، مصطلحات الفقه، در یک جلد، هق؛ بیتا؛ ص: ۴۰۳

۴- ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب ج ۱۱، ۱۵ جلد، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع - دار صادر - بیروت، چاپ: سوم، ۱۴۱۴هـ. ق؛ ص ۳۱۹

۵- دهخدا، علی اکبر، لغتنامه، موسسه انتشارات دانشگاه تهران، چاپ اول، حرف (م) واژه مسئولیت

در فرهنگ معین آمده است: مسئول را کسی دانسته اند که فریضه ای بر ذمه دارد به طوری که اگر عمل نکند از او بازخواست می شود و مسئولیت را به معنای مسئول بودن نسبت به انجام دادن امری آورده اند.^۱

با توجه به معانی مذکور: مسئولیت عبارت است از وظیفه ی که بطور فقهی، قانونی، اخلاقی یا عرفی بر دوش فرد حقیقی یا حقوقی گذاشته شده و او ملزم است آن را انجام دهد و اگر در انجام آن کوتاهی کند مورد سؤال و بازخواست قرار میگیرد.

۴- تعریف دولت

دولت در اصل لغت عرب برای دست بدست شدن مال بین افراد استفاده شده است و در جنگ به معنی غلبه بر دشمن است.

در لسان العرب آمده است: *الدولة، بالفتح، فی الحرب أن تدال إحدى الفئتين على الأخرى، يقال: كانت لنا عليهم الدولة، والجمع الدول؛ والدولة، بالضم، فی المال؛ يقال: صار الفیء دولة بینهم یتداولونه مرة لهذا ومرة لهذا، والجمع دولات ودول.*

والدولة، برفع الدال، فی الملك والسنن التي تغیر وتبدل عن الدهر فتلك الدولة والدول. وقال الزجاج: الدولة اسم الشيء الذي یتداول، والدولة الفعل والانتقال من حال إلى حال.^۲

در جنگ آن است که یک گروه به گروه دیگر پیروز شود و گفته می شود ما بر آنها پیروز بودیم. جمع آن دول است. و دولة با ضم دال، در مورد مال دست به دست شدن مال است که گاه دست کسی است و گاه دستی دیگری. جمع آن دولات و دول است.

و دولة به ضم دال در مورد ملک و سنت های متغیر و متبدل دنیا بکار رفته است. این نیز جمعش دول است.

زجاج گفته: دولة اسم چیزی است که دست به دست می شود و دولة همینطور فعل و انتقال از حال به حال دیگر است.

فیروزآبادی در القاموس گفته است: *الدولة: انقلاب الزمان والعقبه فی المال.*^۳

^۱ - معین، محمد، فرهنگ معین، تهران، انتشارات امیرکبیر چاپ ششم، ۱۳۶۲ جلد ۳ ص ۴۰۷۷

^۲ - ابن منظور المصری، محمد، لسان العرب ج ۱۲. ص ۲۵۲

^۳ - فیروزآبادی، محمد بن یعقوب. القاموس المحيط. ص ۹۲۱

دولت دگرگونی زمان و جایگزین مال است.

در فارسی معانی گوناگون کاربرد دارد و به معنای وزارتخانه ها و سازمان های اداره کننده یک کشور که برنامه ریزی و سیاست گذاری را برعهده دارند ، قوه مجریه ، حکومت یا سلطنت ، ثروت و دارایی ، کشور و سرزمین ، قدرت ، شوکت ، سعادت و نیکبختی است.^۱

از این معانی که برای دولت آمده در این رساله دولت به معنای حکومت و سلطنت مراد است.

تعریف اصطلاحی دولت: در اصطلاح علوم سیاسی: دولت عبارت است از آن سازمانی سیاسی که یک جامعه برای اداره امور خود آن را به وجود می آورد ، به آن سازمان دولت گویند.^۲

در جای دیگر آمده است: نهاد سیاسی حقوقی که در راس هرم قدرت کشور جای می گیرد و حق انحصاری کاربرد قانونی زور را دارد.^۳

در جای دیگری آمده است: ساخت قدرت در سرزمین معین (کشور) بر مردمان معین (ملت) تسلط پایدار دارد و از نظر داخلی نگهبان نظم به شمار می آید و از نظری خارجی پاسدار سرزمین و منافع ملت خویش است.^۴ با توجه به این تعاریف، مراد از دولت در این رساله قدرت حاکم است و مترادف با حاکمیت خواهد بود که قوه مجریه یک بخش از آن است.

۵- تعریف دولت اسلامی

در کتب فقهی که درباره دولت اسلامی بحث کرده اند کمتر دیده می شود که تعریفی مشخص ، جامع و مانع از دولت اسلامی داشته باشند. عمده ی تعریف ها ذکر ویژگی های دولت اسلامی است. غالب متون فقه سیاسی به جای واژه ی دولت اسلامی از واژه حکومت اسلامی استفاده کرده اند که دولت و حکومت مترادف هم استفاده

^۱ - انوری ، حسن . فرهنگ فشرده سخن ج ۲. ص ۱۰۸۱

^۲ - طلوعی محمود . فرهنگ سیاسی . تهران . نشر علم . چاپ سوم ۱۳۸۵ ه. ش . ص ۵۲۰

^۳ - آقابخشی علی اکبر . فرهنگ علوم سیاسی . تهران . چاپار . چاپ سوم ۱۳۸۹ . ص ۶۵۱

^۴ - آشوری داریوش . دانشنامه سیاسی . تهران . مروارید . چاپ نهم ۱۳۸۱ ه. ش . ص ۱۶۲

شده اند. در اینجا تعاریفی که ذکر می شود از واژه‌ی حکومت استفاده شده است، اما مراد از آن همان دولتی اسلامی است. در اینجا چند تعریف از باب نمونه ذکر می شود:

(الف) امام خمینی (ره) در تعریف دولت اسلامی گفته است: حکومت اسلامی نه استبدادی است و نه مطلقه؛ بلکه مشروطه است. البته نه مشروطه به معنای متعارف فعلی آن که تصویب قوانین تابع آرای اشخاص و اکثریت باشد. مشروطه از این جهت که حکومت کنندگان در اجرا و اداره مقید به یک مجموعه شرط هستند که در قرآن کریم و سنت رسول اکرم (ص) معین گشته است. مجموعه شرط همان احکام و قوانین اسلام است که باید رعایت و اجرا شود. از این جهت حکومت اسلامی «حکومت قانون الهی بر مردم» است.

فرق اساسی حکومت اسلامی با حکومت‌های «مشروطه سلطنتی» و «جمهوری» در همین است: در این که نمایندگان مردم، یا شاه، در این گونه رژیم‌ها به قانونگذاری می‌پردازند؛ در صورتی که قدرت مقننه و اختیار تشریع در اسلام به خداوند متعال اختصاص یافته است. شارع مقدس اسلام یگانه قدرت مقننه است.^۱

(ب) فقیه دیگری در این مورد گفته است: حکومت اسلامی با تمام تشکیلات قوای مقننه، قضائیه و مجریه خود باید منطبق بر موازین و معیارهای اسلام و قوانین عادلانه‌ای که از جانب خداوند - که از هر جهت به مصالح خلق آگاه است - باشد و تخلف از این اصل کلی در حکومت اسلامی جایز نیست. پس در حکومت اسلامی در حقیقت حاکم خداوند است و امام جامعه نظرات و دستورات وی را در بین مردم اجرا می‌کند. از این حکومت، حکومت «تئوکراسی» - حکومت قانون الهی بر مردم نیز نام برده شده است.^۲

(ج) اندیشمند دیگری در این زمینه گفته است: حکومت اسلامی که دایره شمول تنگتر میشود از حکومت عام، به آن حکومتی گفته می‌شود که مرجعیت دینی را از منظر آموزه‌های اسلام و موازین و قوانین این دین الهی مورد پذیرش و اجرا قرار می‌دهد. به عبارت دیگر در حکومت اسلامی اداره امور کشور در رسیدگی به مسائل جامعه مطابق دستورات و قوانین اسلام است.^۳

۱ - امام خمینی. ولایت فقیه. تهران موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره). چاپ سیزدهم ۱۳۸۵ ه. ش. ص ۴۳

۲ - نجف‌آبادی، حسین علی منتظری - مترجم: صلواتی، محمود و شکوری، ابوال، مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۸، مؤسسه کیهان، قم - ایران، اول، ۱۴۰۹ ه. ق. ص ۹۲

۳ - رجائی تهرانی. ولایت فقیه در عصر غیبت. انتشارات نبوغ. قم، اول ۱۳۸۹. ص ۷۵

چنان که از این تعریف ها بدست می آید ، ویژگی اصلی دولت اسلامی تبعیت از قوانین اسلام است که هر حکومت و دولتی که مطابق قوانین اسلام باشد و آن قوانین را اجرا کند تعریف دولت اسلامی بر آن صدق خواهد کرد.

تعریف مختار: بنابراین با توجه به مفهوم و تعریف های فوق از دولت اسلامی: حکومت و دولت اسلامی آن حکومت است که مطابق قوانین اسلام که همان فقه اسلامی است ایجاد و اداره می شود و خود را ملتزم به احکام و آموزه های اسلام دانسته و در راه تحقق آنها اعم از مادی و معنوی ، در میان امت اسلامی تلاش میکند.

نکته: در این رساله واژه ی دولت و حکومت مترادف هم بکار میرود و مراد از هر دو واژه قدرت حاکم و نظام سیاسی است که جامعه و کشور را اداره میکند. پس دولت در معنای عام خود بکار میرود که فقط به بخش اجرایی اختصاص ندارد، بلکه شامل تمام ارکان و قوای حکومت است.

۶- تعریف اقامه

در لسان العرب آمده است : **الإقامة: مصدر أقام ، وهو إمّا بمعنى الثبات كأقام بالمكان بمعنى لبث فيه، أو أقام كأقام الشيء بمعنى أدامه، ومنه قوله تعالى: «وَيَقِيمُونَ الصَّلَاةَ». أو الإقدام بالشروع في العمل كأقامه الصلاة إذا أقدم بالشروع فيها بالفاظ مخصوصه ورد بها الشرع.^۱**

اقامه مصدر فعل اقام : آن به معنی استقرار است ، مثل استقرار در مکانی . یا پیا داشتن چیزی و ادامه دادن آن است. و بر همین معنی است ، آیه مذکور : پیا میدارند نماز را. یا اقدام به شروع است در عمل ، مثل پیداشتن نماز، زمانیکه شروع کند با الفاظ مخصوص شرعی.

وتطلق الإقامة على توفية الشيء حقه كما يقال: أقام الشيء، أي وفى حقه، كما تطلق ويراد بها جعل القاعدة قائماً فيقال: أقامه، أي صيره قائماً.^۲

و اقامه به ادای حق یک چیز به تمامی نیز اطلاق میشود ، مثل اینکه گفته شود : پیداشت چیزی را ، یعنی تمام کرد حقش را ، همچنین به معنی نشسته را ایستاده قراردادن بکار می رود. پس گفته میشود : آن چیز را ایستاده گردانند .

^۱ - ابن منظور المصری . لسان العرب، ج ۱۱، ص ۳۵۶.

^۲ - همان

اقامه در فارسی معاصر به معانی: بجا آوردن، برپاداشتن، اقامه نماز، اقامت و ماندن در جایی استفاده می شود.^۱ در این رساله مراد از اقامه همان برپاداشتن، تحکیم، تثبیت و عملی سازی امور در جامعه است.

۷- تعریف اقامه دین

اقامه دین دو جنبه دارد: یک بخش اقامه دین در حوزه مسائل شخصی و فردی است، مثل خواندن نماز، گرفتن روزه و که در این جا مورد بحث ما نیست. جنبه دوم مسئولیت اجتماعی_سیاسی است که انجام آن ها از عهده و توان افراد خارج، این بخش مسئولیت دولت و حکومت اسلامی است؛ چون دولت اسلامی مطابق فقه شکل می گیرد و اداره می شود تمامی مسئولیت هایی که فقه برای دولت اسلامی دارد، از مسئولیت های دولت اسلامی خواهد بود. از آن مسئولیت ها در فقه تعبیر به اقامه دین می شود، اگر چه از لفظ اقامه دین استفاده نشود.

در این زمینه یکی از فقهاء معاصر گفته است: *بر این اساس، اسلام دین گسترده ای است که مقررات و قوانین آن بر اساس دولت و حکومت پی ریزی شده است. اسلام هم دین است و هم دولت، هم عقیده است و هم نظام، هم عبادت و اخلاق و تشریع است و هم اقتصاد و سیاست و حکومت، و بر مسلمانان واجب است به تمام آن جهات توجه نموده و نسبت به انجام همه آنها اهتمام ورزند.*^۲

این اهتمام مورد نظر در متن فوق همان اقامه دین است. پس اقامه دین را می شود اینگونه تعریف کرد: هر مسئولیت که فقه برای دولت اسلامی در امر ترویج، تحکیم، گسترش و اجرای آموزه ها و احکام اسلام معین کرده است، مصداق اقامه دین هستند و دولت اسلامی مسئول اقامه دین آن ها است.

نکته: در این زمان که فارسی قوام یافته و تبدیل به زبان علمی شده است، ریشه یابی واژگان عربی از لغت نامه های قدیمی جز دانستن معنای تاریخی واژه ها، کمکی بفهم موضوع نمی کند. مهم معانی امروزی این واژه ها است که در فارسی معاصر استفاده می شوند. توضیح معانی فارسی معاصر نیز از جمله توضیح واضح است.

^۱ - انوری، حسن. فرهنگ فشرده سخن ج ۱. ص ۱۸۰

^۲ - نجف آبادی، حسین علی منتظری - مترجم: صلواتی، محمود و شکوری، ابوال، مبانی فقهی حکومت اسلامی ج ۱، ۸ جلد، مؤسسه کیهان، قم - ایران، اول، ۱۴۰۹ ه ق؛ ص: ۱۹۲

فصل دوم:

دیدگاه فقهاء در باب مسئولیت دولت اسلامی در قبال اقامه دین

مقدمه

دین اسلام و مذهب شیعه که میراث دار علم و حیانی است و معارف خود را از خاندان وحی گرفته است، دارای فقه جامع و گسترده است. فقهاء شیعه از زمان غیبت امام عصر (عج) که رجوع و اخذ معارف از ائمه (ع) میسر نبود، شروع به تدوین و تحقیق معارف نمودند. این فقهاء بزرگ به خاطر جامعیت و گستردگی آیات و روایات از اوائل کار شروع به تدوین روایی باب های فقهی کردند و روایات و آیات را در باب های گوناگون، متناسب با موضوع گرد آوردند. بحث دولت اسلامی و مسئولیت های آن اگر چه باب مستقل در فقه ندارد. اما در در فقه در ابعاد مختلف رجوع به حاکم و امام وجود دارد که اشاره صریح به دولت اسلامی و مسئولیت های آن در شرع دارند.

فقه از باب طهارت تا حدود و دیات، ارجاعات بسیاری به حاکم شرع دارد که همان ولی فقیه و رهبر دولت اسلامی است. در فقه شیعه تعبیرات از حاکم و رهبر دولت اسلامی بسیار گوناگون است. یعنی از الفاظ بسیاری برای حاکم اسلامی استفاده شده است. به طوری که اگر شخص نا آشنا به این منابع رجوع کند، ممکن است بگویند فقه شیعه در باب دولت اسلامی و مسئولیت های فقهی آن حکمی ندارد و آن را مسکوت گذاشته است. اما اهل فن می دانند که چنین نیست؛ بلکه فقه شیعه در تمام ابواب ارجاع و اشاره به حاکم اسلامی و ولی فقیه دارد. تعابیر پر کاربرد در مورد حاکم شرع و ولی فقیه در ذیل اشاره می شود، تا دامنه ی گستردگی آن آشکار شود. تعابیر از حاکم شرع در اغلب موارد با این عناوین آمده است:

امام، خلیفه، امام عادل، امیر، سلطان، سلطان اسلام، سلطان حق، والی، ناظر در امور مسلمین و حاکم.^۱

گاه در فقه بحث های در مورد احکام سیاسی-اجتماعی مطرح می شود، اما در مورد متولی اجرای آنها بحث صورت نمی گیرد. این گونه موارد را می توان گفت، وجود حاکم شرع در آنها به عنوان پیش فرض بحث اخذ شده و مسلم گرفته شده است. به طور مثال وقتی فقهی در مورد اجرای حدود و قصاص بحث می کند و

^۱ - رحمان ستایش. حکومت اسلامی در اندیشه فقیهان شیعه ج ۱. ص ۲۴ تا ۳۰

احکام آنها را بیان می کند ، معلوم است که اجرای احکام به حکومت اسلامی نیازمند است و بدون وجود دولت اسلامی امکان اجرا ندارند.

از آنجا که حاکم مشروع در فقه شیعه غیر از امام معصوم (ع) و فقیه عادل وجود ندارد ، مسلم است که در صورت نبود امام معصوم (ع) در راس قدرت موضوع این احکام ارجاع و اشاره است به فقیه جامع الشرایط که حاکم اسلامی می باشد .

نکته دیگر اینکه در دسته بندی موضوعات کلی که در این فصل آمده با اصول کلی که در فصول بعد بحث شده، اختلافاتی وجود دارد؛ دلیل مطلب این است که در فقه سنتی از اصول کلی مرتبط با عقاید و اخلاق که در رساله حاضر بحث میشود بحث نشده است، بلکه آن اصول به عنوان اصول موضوعه به حساب می آید. پس موضوعات این فصل بیشتر مربوط به بخش احکام است، البته در ضمن آن موضوعات اصول مربوط به عقاید و اخلاق بطور ضمنی مستتر است.

با ذکر این مطالب روشن شد که فقه شیعه از زمان تاسیس تاکنون ، همواره در بطن خود موضوع دولت اسلامی و مسئولیت های آن را داشته و دارد. بنابراین همه ی فقه های عظام شیعه بطور صریح یا ضمنی در مورد دولت اسلامی و مسئولیت های آن مباحثی مطرح کرده اند. از آنجا که تعداد فقه های عظام زیادند و کتب فقهی نیز تعدادشان به هزاران می رسد و امکان طرح همه ی آنها در این رساله نیست.

لذا نظرات عده ی از بزرگان فقه در هر عصر از قداماء ، متاخرین و معاصران در قالب چند موضوع کلی

اقامه جماعات، اقامه واجبات مالی، اقامه جهاد و دعوت، اقامه امر به معروف و نهی از منکر، اقامه حدود و تعزیرات، اقامه امور حسبيه و اقامه احکام و آموزه های دین در تمام ابعاد که مرتبط با اقامه دین هستند، در عناوین کلی و جامع دسته بندی شده و به اختصار مرور می شود.

محوریت بحث با نظرات شیخ مفید (ره) است؛ زیرا این فقیه که در تاریخ فقه شیعه نظیری برایش نمی شود پیدا کرد، نگاه عمیق و دقیق همراه با تیزبینی منطقی و عقلانی و تسلط جامع بر علوم معقول و منقول زمان و به خصوص معارف اسلام و مذهب شیعه دارد. این جامعیت شیخ مفید (ره) را به یگانه فقیه تبدیل کرده است که هم مولف است و هم مدون و هم آغازگر فقه استدلالی و مبتنی بر قواعد و اصول کلی. شیخ مفید (ره) بخاطر همین نبوغ ذاتی و جامعیت علمی ، در ابعاد مختلف علوم اسلامی مثل: حدیث ، فقه ، اصول ، رجال ، درایه ، کلام ، و

.... بحث کرده است. در تمام این علوم نظراتش از استحکام و قوت بسیاری برخوردار است. ایشان از جمله فقهای است که به مبحث ولی فقیه، دولت اسلامی و مسئولیت های آن اشاراتی کرده است. لذا دیدگاه شیخ مفید(ره) به عنوان فقیه مؤسس به عنوان محور بحث قرار گرفته است. از جمله مسئولیت های که شیخ مفید برای دولت اسلامی برشمرده و اشاره به بحث اقامه دین دارد، مسئولیت های ذیل است:

گفتار اول: اقامه نماز جمعه و عبادات اجتماعی

نماز جمعه همواره با مسأله امامت و سیاست همراه بوده است؛ زیرا به نظر مشهور فقهاء شیعه حضور یا اذن خاص و یا عام امام (ع) در مشروعیت آن شرط است. البته بعضی از فقهاء کسی که شرایط امامت نماز جماعت را دارد، بطور عام مأذون میدانند. از جمله شیخ مفید (ره) نیز نماز جمعه را با کسی که شرایط امام جماعت دارد مشروع میدانند. با بررسی اقوال معلوم می شود که نماز جمعه، عیدین و اقامه حج و ... از مسئولیت های امام (ع) هستند و لازم است توسط ایشان یا نواب خاص انجام گیرند. در زمان غیبت بین فقهاء اختلاف نظر وجود دارد. این اقوال را در سه دسته می شود جمع کرد:

۱- وجوب تخییری نماز جمعه (جواز یا استحباب اقامه با امام جامع شرایط):

قول مشهور و اکثر همین است که در زمان غیبت اقامه نماز جمعه بصورت وجوب تخییری، و عیدین جایز بلکه مستحب است، البته مشروط به اینکه توسط امام جامع شرایط اقامه شود. اینکه امام جامع شرایط کیست، دو نظریه مطرح است. یک دسته امام جامع شرایط را فقیه جامع شرایط که نایب امام (ع) در عصر غیبت است

میدانند. این قول مشهور فقهاء شیعه است. دسته دیگر امام که عادل باشد و شرایط امام جماعت را به همراه توان خواندن خطبه داشته باشد کافی میدانند.

شیخ مفید (ره) از ظاهر کلماتش تمایل به قول دوم استفاده میشود. در این مورد میگوید: *فرضها وفقک الله الاجتماع علی ما قدمناه إلا أنه بشریطة حضور إمام مأمون علی صفات یتقدم الجماعة*^۱.

پس نماز جمعه را واجب کرده است (شارع) - خداوند تو را بر حضور موفق بدارد - بنابر آنچه که قبلاً بیان شد، بشرط حضور امام با صفات که نماز جماعت اقامه کند.

در ادامه میگوید: *و یجب حضور الجمعة مع من و صفناه من الأئمة فرضاً و یستحب مع من خالفهم تقیه و ندباً*^۲.

واجب است حضور در نماز جمعه با کسی که اوصاف بیان شده ما را دارد بصورت وجوبی و مستحب است با کسی که مخالف آن ها (امامان جماعت شیعیان) است از روی تقیه.

در مورد اقامه جماعات که اعم از جمعه و غیره آن است میگوید: *و للفقهاء من شیعة الأئمة ع أن یجمعوا یاخوانهم فی الصلوات الخمس و صلوات الأعیاد و الاستسقاء و الکسوف و الخسوف إذا تمکنوا من ذلك و آمنوا فیه من معرة أهل الفساد*^۳.

وظیفه فقها است از فقهای شیعه اهل بیت (ع) اینکه جمع بشوند به همراه برادران خود، در نمازهای پنجگانه، نمازهای عید، نماز طلب باران و نماز خورشید گرفتگی و ماه گرفتگی زمانی که بتوانند انجام این امور را و ایمن باشند از فتنه ی اهل فساد.

از عبارات شیخ مفید (ره) استفاده می شود که از جمله وظیفه ی فقهاء اقامه عبادات اجتماعی است، مثل: برپایی جمعه و جماعات که این ها از موارد و مصادیق بارز مسئولیت های دولت اسلامی در اقامه دین ست که امام امت بر عهده دارد.

همین دیدگاه نسبت به اقامه جمعه و جماعات بعد از شیخ مفید (ره) در میان فقهاء دیگر، با تفاوت های ادامه یافته است. **ابو صلاح حلبی (ره)** شرط اقامه توسط امام (ع) نایب ایشان را بطور صریح ذکر کرده است. در اقامه

۱ - بغدادی، مفید، محمد بن محمد بن نعمان عکبری، المقنعة (للشیخ المفید)، در یک جلد، کنگره جهانی هزاره شیخ مفید - رحمة الله علیه، قم - ایران، اول، ۱۴۱۳ هـ ق، ص: ۱۶۳

۲ - همان ص ۱۶۴

۳ - مفید، محمد بن محمد بن نعمان عکبری، المقنعة (للشیخ المفید)، یک جلدی، قم - ایران، چتپ اول، ۱۴۱۳ هـ ق، ص ۸۱۱

نماز جمعه چنین میگوید: لا تنعقد الجمعة إلا بإمام الملة، أو منصوب من قبله، أو بمن يتكامل له صفات إمام الجماعة عند تعذر الأمرين.^۱

نماز جمعه برپا نمی شود، مگر بوسیله امام امت، یا منصوب از طرف او، یا کسی که صفات امام جماعت را کامل داشته باشد در صورت تعذر امام و منصوب او.

همچنین شیخ طوسی (ره) از عباراتش استفاده می شود که اقامه نمازهای مثل جمعه و از مسئولیت های امام امت است.^۲ البته شیخ نماز میت و طلب باران را نیز اضافه کرده است.^۳

علامه حلی (ره) نیز یکی از مسئولیت های حاکم اسلامی را اقامه جمعه میدانند.^۴ در ادامه میگوید: والسلطان عندنا هو الإمام المعصوم، فلا تصح الجمعة إلا معه، أو مع من يأذن له. هذا في حال ظهوره. أما في حال الغيبة فالأقوى أنه يجوز لفقهاء المؤمنين إقامتها.^۵

در نزد ما شیعه سلطان همان امام معصوم (ع) است، در نتیجه جمعه بدون ایشان یا مأذون ایشان صحیح نیست، این حکم دوران حضور است. اما در حال غیبت، پس اقوی این است که برای فقهاء مؤمنین اقامه ی نماز جمعه جایز است.

۱ - حلی، ابو الصلاح، تقی الدین بن نجم الدین، الکافی فی الفقه، در یک جلد، کتابخانه عمومی امام امیر المؤمنین علیه السلام، اصفهان - ایران، اول، ۱۴۰۳ ه. ق. ص ۱۵۱.

۲ - طوسی، ابو جعفر، محمد بن حسن، المبسوط فی فقه الإمامیة ج ۱، المكتبة المرتضوية لإحياء الآثار الجعفرية، تهران - ایران، سوم، ۱۳۸۷ ه. ق. ص ۱۴۳ در مورد نماز جمعه چنین گفته است: فأما الشروط الراجعة إلى صحة الاعتقاد، فأربعة: السلطان العادل أو من يأمره السلطان. اما شرایط مربوط به صحت اعتقاد نماز جمعه چهار تا است: (یکی از شروط) حضور سلطان عادل یا کسی است که سلطان او را مامور کرده است.

۳ - طوسی، ابو جعفر، محمد بن حسن، النهاية فی مجرد الفقه و الفتاوى، تک جلد، ص ۱۰۳ در این مورد چنین گفته است: الاجتماع في صلاة الجمعة فريضة إذا حصلت شرائطه. و من شرائطه ان يكون هناك إمام عادل أو من نصبه الإمام للصلاة بالناس. اجتماع برای نماز جمعه واجب است زمانیکه شرایط حاصل شده باشد، و از جمله شرایطش حضور سلطان عادل یا کسی است که سلطان او را مامور کرده که نماز جمعه را برای مردم اقامه کند.

۴ - همان ص ۱۸۳ شیخ (ره) در مورد نماز میت چنین گفته است: وأولى الناس بالصلاة على الميت الولي أو من يقدمه الولي. فإن حضر الإمام العادل كان أولى بالتقدم، ويجب على الولي تقديمه

نماز بر میت اول وظیفه ولی میت یا کسی است که ولی معین کرده است. و اگر امام عادل حاضر باشد اولویت اقامه نماز با او است، و واجب است بر ولی مقدم کردن امام.

۵ - همان ص ۱۳۴ در مورد نماز طلب باران چنین گفته است: إذا أجلبت البلاد، و قلت الأمطار استحب صلاة الاستسقاء، وينبغي أن يتقدم الإمام أو من يقوم مقامه أو من نصبه الإمام إلى الناس أن يصوموا ثلاثة أيام

زمانیکه سرزمین با خشکسالی مواجه شود و باران کم شده باشد، نماز استسقا مستحب است اقامه شود. شایسته است قبل از نماز، امام یا نایب امام یا کسی که مامور اقامه نماز در بین مردم است، سه روز روزه بگیرند.

۶ - حلی، علامه، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی، تحرير الأحكام الشرعية على مذهب الإمامیة (ط - القديمة)، ۲ جلد، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، مشهد - ایران، اول، ه. ق. ج ۱، ص: ۴۳. علامه در این مورد میگوید: من شرائط الجمعة الإمام العادل أو من نصبه فلو لم يكن الإمام ظاهراً ولا نائب له سقط الوجوب إجماعاً و هل يجوز الاجتماع حينئذ مع إمكان الخطبة قولان.

از شرایط جمعه حضور امام عادل (ع) یا کسی است که منصوب از طرف امام (ع) باشد، اگر امام (ع) و نائب ایشان نباشند، نماز جمعه واجب نیست به اجماع. آیا در این صورت اقامه نماز جمعه جایز است در صورت امکان؟ دو قول است.

۷ - حلی، علامه، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی، نهاية الأحكام في معرفة الأحكام، ۲ جلد، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم - ایران، اول، ۱۴۱۹ ه. ق. ج ۲، ص: ۱۴

ملا احمد نراقی (ره) نیز که از فقهاء متاخر و نزدیک به عصر حاضر است، از جمله مسئولیت‌های حاکم اسلامی را اقامه نماز جمعه و عید و امثال آنها میدانند.^۱ چون به نظر فاضل نراقی (ره) امور عامه مسئولیتش با فقیه حاکم است نماز جمعه و امثال آن نیز با حاکم خواهد بود.

شیخ محمد حسن نجفی مشهور به صاحب جواهر (ره) نیز که فقیه صاحب سبک در میان فقهاء متأخر است، موافق قول مشهور است. از گفتارهای صاحب جواهر (ره) استفاده میشود که نماز جمعه در عصر حضور مسؤولیت حکومتی است و فقط امام (ع) یا نایب ایشان حق اقامه دارند، اما در زمان غیبت واجب تخییری است و مسؤولیت همگانی فقهاء، از جمله حاکم است.^{۲،۳}

در این میان نظر **امام خمینی (ره)** که معمار عملی سازی فقه سیاسی است، اهمیت بیشتری دارد. بر اساس قول مشهور امام خمینی (ره) نیز نماز جمعه را در عصر غیبت واجب تخییری می‌داند. امام خمینی (ره) هنگامی که شرایط نماز جمعه را در تحریر الوسیله آورده است آن را از امور سیاسی مهم دانسته است. در این باره می‌گوید: *و بالجمله الجمعة و خطباتها من المواقف العظيمة للمسلمين كسائر المواقف العظيمة مثل الحج و المواقف التي فيه و العیدین و غیرها، و مع الأسف أغفل المسلمون عن الوظائف المهمة السياسية فيها و فی غیرها من المواقف السياسية الإسلامية.*^۴

خلاصه نماز جمعه و دو خطبه‌اش از جایگاهها و مواقف بزرگ برای مسلمین است، مثل مواقف بزرگ دیگر همچون حج و عید فطر و عید قربان و غیر اینها اما متأسفانه مسلمین از وظایف مهم سیاسی در نماز جمعه و غیر آن از مواقف سیاسی اسلام غفلت کرده‌اند.

در ادامه‌ی همین مسأله آمده است: *و حال آن که اسلام با تمام شئونش دین سیاست است و این مطلب برای هر کسی که مختصر تدبیری در احکام حکومتی و سیاسی و اجتماعی و اقتصادی اسلام داشته باشد، آشکار می‌شود، پس هر که خیال کند که دین از سیاست جدا است، نادان است که نه اسلام را شناخته و نه سیاست را.*^۵

۱ - نراقی، مولی احمد بن محمد مهدی، مستند الشیعة فی احکام الشریعة ج ۶، ۱۹ جلد، مؤسسه آل البیت علیهم السلام، قم - ایران، اول، ۱۴۱۵ ه. ق، ص: ۱۶۵

۲ - همان، ص: ۱۶۸.

۳ - نجفی، صاحب الجواهر، محمد حسن، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام ج ۱۱، ۴۳ جلد، دار إحياء التراث العربی، بیروت - لبنان، هفتم، ۱۴۰۴ ه. ق، ص: ۱۵۱

۴ - همان، ص: ۱۹۳

۵ - همان، ص: ۳۳۳

۶ - خمینی، سید روح الله موسوی، تحریر الوسیلة ج ۱، ۲ جلد، مؤسسه مطبوعات دار العلم، قم - ایران، اول، ه. ق، ص: ۲۳۴

۷ - تحریر الوسیلة - ترجمه، ج ۱، ص: ۴۲۵

در مورد وجوب نماز جمعه چنین گفته است: *تجب صلاة الجمعة تعینا عند وجود الإمام المعصوم الحاکم، اما فی حال غیبه فتجب تخیرا بینها و بین صلاة الظهر. و الجمعة أفضل، و الظهر أحوط، و أحوط منه الجمع بینهما.*^۱

نماز جمعه واجب تعیینی است هنگام که امام (ع) موجود و حاکم باشند، اما در حال غیبت واجب تخیری است بین آن و نماز ظهر. نماز جمعه افضل است و نماز ظهر احوط، احتیاط بیشتر جمع بین آنها است.

در مورد نماز عیدین چنین گفته است: *الفطر والأضحی، و هی واجبه مع حضور الامام علیه السلام و بسط یده و اجتماع سائر الشرائط، و مستحبه فی زمان الغیبه.*^۲

و این نماز با حضور امام (ع) و باز بودن دستش و گرد آمدن بقیه شرایط واجب است و در زمان غیبت (حضرت مهدی (عج) مستحب است.

از عبارات امام خمینی (ره) استفاده می شود که عبادات اجتماعی اسلام از جمله نماز جمعه، حج و ... هم جنبه عبادی دارد هم سیاسی. اگرچه مشروعیت نماز جمعه مشروط به حضور امام (ع) و فقیه نیست، اما از نحوه اقامه آن استفاده می شود که اقامه کامل آن جز توسط حاکم امکان ندارد. زیرا دخالت در سیاست توسط امام جمعه که جنبه رسمی دارد جز با موافقت دولت مستقر ممکن نیست یا باعث تشتت اجتماعی می شود، پس حداقل رضایت دولت را لازم دارد تا قابل اقامه باشد. البته امام خمینی (ره) قائل به ولایت مطلقه فقیه است و تمام شئون جامعه را جزو اختیارات و مسئولیت های دولت اسلامی و ولی فقیه می داند.^۳ بنابراین اقامه دین در تمام ابعاد و احکام اسلامی از جمله اقامه نماز جمعه جزء قلمرو مسئولیت ولی فقیه و دولت اسلامی خواهد بود.

از بررسی اقوال فقهاء قائل به جواز اقامه جمعه در عصر غیبت تا به این جا این نتیجه بدست می آید که اقامه نماز جمعه و امور عبادی که جنبه اجتماعی دارند در اساس مسئولیت حاکم اسلامی است و امام معصوم (ع) مسئول اقامه می باشد.

در زمان غیبت نیز مشهور فقهاء قائل به جواز اقامه نماز جمعه و امثال آن، توسط فقهاء یا افراد صاحب شرایط شرعی هستند. در نتیجه بالجمله یا حداقل فی الجمله مسئولیت دولت اسلامی و حاکم آن که فقیه باشد در اقامه جمعه و جماعات محرز است. از نظرات این بزرگان فقه که مرور شد معلوم است که در صورت وجود فقیه

^۱ - خمینی، سید روح الله موسوی، زبدة الأحکام (للإمام الخميني)، در يك جلد، سازمان تبلیغات اسلامی، تهران - ایران، اول، ۱۴۰۴ هـ ق؛ ص: ۸۷

^۲ - همان؛ تحریر الوسيلة؛ ج ۱، ص: ۲۴۱

^۳ - در ادامه همین فصل خواهد آمد.

صاحب قدرت، اولویت اقامه با فقیه حاکم خواهد بود، به دلیل مسؤولیت حاکم در مسائل عامه مثل اقامه جمعه؛ زیرا اقامه نماز جمعه از امور عامه اجتماعی است که فقهاء به حکم نیابت عامه مسئول آن ها هستند.

۲- وجوب عینی اقامه جمعه و عیدین مطلقاً:

به نظر تمام فقهاء شیعه نماز جمعه در زمان حضور واجب عینی است و مسئول اقامه آن در صورت امکان، امام (ع) یا نایب خاص ایشان است. اما در زمان غیبت بر فقهاء که نواب عام هستند اقامه نماز جمعه واجب عینی نیست؛ بلکه بصورت واجب تخییری، جایز یا مستحب است.

بر خلاف قول مشهور بعضی از فقهاء اقامه نماز جمعه در عصر غیبت را نیز واجب عینی دانسته اند. هر چند فتوا به وجوب عینی نماز جمعه از ابتدای غیبت فی الجمله مطرح بوده است، اما وجوب عینی آن را شهید ثانی در قرن دهم به طور جدی مطرح کرد و برخی از فقهاء از او پیروی کردند. و این نظر در دوره صفوی به ویژه با توجه به زمینه های اجتماعی و سیاسی موجود رواج یافت. بیشتر قائلان به وجوب اقامه نماز جمعه در عصر غیبت گرایش اخباری داشته اند، هر چند شهید ثانی و شماری دیگر از اصولیان سرشناس نیز پیرو این نظر بوده اند.^۱

مشهورترین فرد که به این قول تصریح کرده شهید ثانی است. شهید ثانی در این مورد میگوید: و هم بین مُطْلَقٍ لِلْوَجُوبِ کَمَا ذَكَرْنَاهُ وَبَيْنَ مُصَرِّحٍ بَعْدَ اعْتِبَارِ شَرْطِ الْإِمَامِ أَوْ مَنْ نَصَّبَهُ حِينَئِذٍ وَرَبَّمَا ذَهَبَ بَعْضُهُمْ إِلَى اشْتِرَاطِهَا حِينَئِذٍ بِحُضُورِ الْفَقِيهِ الَّذِي هُوَ نَائِبُ الْإِمَامِ عَلَى الْعُمُومِ، وَإِلَّا لَمْ تَصَحَّ. وَذَهَبَ قَوْمٌ إِلَى عَدَمِ شَرْعِيَّتِهَا أَصْلًا حَالِ الْعَبْيَةِ مُطْلَقًا. وَالَّذِي نَعْتَمِدُهُ مِنْ هَذِهِ الْأَقْوَالِ وَنَخْتَارُهُ وَنَدِينُ اللَّهُ تَعَالَى بِهِ هُوَ الْمَذْهَبُ الْأَوَّلُ.^۲

آنها (فقهاء شیعه) بین چند قول تقسیم شده اند: وجوب مطلق همانطور که ما گفتیم، بعضی تصریح به عدم شرط امام و نایب ایشان کرده اند، بعضی دیگر قائل به حضور فقیه شده که نایب عام است و آن را شرط دانسته اند، اگر نبود صحیح نیست. عده ی در دوره غیبت قائل به عدم شرعیت آن شده اند. آنچه که ما از میان اقوال بر آن اعتماد میکنیم و اختیار کردیم و بر آن اساس خدا را عبادت میکنیم، همان قول اول است.

^۱ - مدخل: نماز جمعه <http://fa.wikishia.net/view>

^۲ - عاملی، شهید ثانی، زین الدین بن علی، رسائل الشَّهيد الثاني (ط - الحديثة)، ۲ جلد، ج ۱؛ انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، قم - ایران، اول، ۱۴۲۱ هـ

ق؛ ص: ۱۷۴

از جمله قائلین دیگر این قول شیخ یوسف بحرانی است. ایشان از فقهای مطرح در فقه شیعه است که تمایلات اخباری گری داشته و نظراتش در فقه مورد توجه است. شیخ یوسف بحرانی (ره) نماز جمعه و عیدین را واجب عینی میداند، چه در عصر حضور و چه در زمان غیبت.^۱

این قول بعضی فقهاء دیگر نیز هست که نظرات آنها مثل این فقهاء، یا برگرفته از این ها است.^۳ بنابراین به نظر این گروه از فقهاء نماز جمعه واجب عینی است و حضور امام (ع) و نایب ایشان شرط وجوب عینی نیست، بلکه حضور خطیب که در حد امام جماعت باشد کفایت میکنند.

از این اقوال استفاده می شود که اگر دولت اسلامی در جامعه مستقر باشد به طریق اولی اقامه نماز جمعه به عنوان یک فریضه عینی شرعی واجب و لازم خواهد بود. البته دولت اسلامی تنها مسئول اقامه نخواهد بود، اما به عنوان یک مکلف حاکم وظیفه اقامه خواهد داشت. بلکه اولویت اقامه بطور قطع با حاکم شرعی است؛ زیرا اقامه نماز جمعه از امور عامه است و این دسته از فقهاء نیز در امور عامه (حسیه) فقیه را نایب امام (ع) میدانند.

۳- حرمت اقامه نماز جمعه بدون حضور امام عادل:

۱- بحرانی، آل عصفور، یوسف بن احمد بن ابراهیم، الحدائق الناضرة فی احکام العترة الطاهرة ج ۹، ۲۵ جلد، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسن حوزه علمیه قم، قم - ایران، اول، ۱۴۰۵ هـ ق، ص: ۳۷۸.

در این مورد بعد از بحث بسیار چنین گفته است: القول بالوجوب العینی و هو المختار المعتمد بالأیة و الأخبار و به صرح جملة من مشاهیر علمائنا الأبرار (رضوان الله علیهم) متقدمیهم و متأخریهم.

قول مختار پشتیبانی شده توسط آیه و روایات وجوب عینی است که بعضی از مشاهیر فقهاء ابرار (رض) از قدما و متاخرین به این قول تصریح کرده اند.

در بحث نماز جمعه همچنین می گوید: الحدائق الناضرة فی احکام العترة الطاهرة؛ ج ۹، ص: ۴۱۵

أقول: فلینظر العاقل المنصف الی ما دلت علیه هذه الأخبار من الدلالة الصریحة الواضحة علی وجوب هذه الفریضة المعظمة وجوباً عینياً من غیر ما زعموه من الشرائط التي تمحلوها بمجرد آرائهم و عقولهم، و هل ورد فی مسألة من مسائل الفقه المسلمة بینهم مثل ما ورد فی هذه المسألة من الأخبار؟ و لا معارض لها إلا ما يدعونه و یصلون به من الإجماع علی نفی الوجوب العینی زمن الغیبة.

۲- همان؛ ج ۱۰، ص: ۲۰۵.

در مورد نماز عیدین نیز چنین گفته است: و حینئذ فاللازم من ذلك ان کل من اشترط فی الجمعة شرطاً من حضور إمام الأصل أو نائبه أو انعقادها بإمام الجماعة أو وجوبها عیناً به فإنه یجریه فی صلاة العیدین، و به یظهر ان کل من قال بالوجوب العینی زمان الغیبة فی الجمعة فهو قائل به فی العیدین ایضاً.

در این هنگام از این قول چنین لازم می آید که هرکس در نماز جمعه حضور امام اصل (ع) یا نایب ایشان شرط کرده است، یا وجوب عینی را با شرط امام جماعت لازم دانسته است، پس همان در مورد نماز عیدین نیز جریان پیدا می کند. از این قول ظاهر می شود که هرکس به وجوب عینی نماز جمعه در عصر غیبت قائل است، پس او در نماز عیدین نیز چنین خواهد گفت.

۳- برای تفصیل ادله و بررسی اقوال رجوع شود: شهید ثانی، الروضة البهیة، ۱۴۰۳ق، ج ۱، ص ۲۹۹-۳۰۱؛ و رسائل الشہید الثاني (ط - الحدیثة)، ۲ جلد، ج ۱، ص: ۳۷۸؛ فیض کاشانی، الشهاب الثاقب فی وجوب صلاة الجمعة العینی، ۱۴۰۱ق، ص ۴۷-۱۰۲؛ آقا بزرگ طهرانی، الذریعة الی تصانیف الشیعة، ۱۴۰۳ق، ج ۱۵، ص ۶۳، ۶۷، ۷۳؛ جابری، صلاة الجمعة: تاریخیاً و فقهیاً، ۱۳۷۶ش، ص ۵۴-۵۵.

گروهی از فقهاء متقدم شیعه از جمله سید مرتضی و به تبع او سلار دیلمی و ابن ادریس حلی و به پیروی از ایشان گروهی از فقهای متأخر از جمله فاضل هندی مشروعیت نماز جمعه را مشروط به حضور امام معصوم یا حضور فردی دانسته‌اند که از سوی او به امامت جمعه منصوب شده باشد. پیروان قول حرمت نماز جمعه در عصر غیبت با این استدلال که حضور یا اجازه امام شرط صحت آن است و در عصر غیبت چنین اجازه‌ای وجود ندارد، اقامه نماز جمعه را در عصر غیبت مشروع نمی‌دانند.^۱ در تعبیرات این دسته از فقهاء مقصود از امام عادل یا امام اصل امام معصوم (ع) است که اقامه نماز جمعه بدون حضور امام (ع) یا نایب ایشان مشروع و جایز نیست.

سید مرتضی (ره) در یکی از رسائلش میگوید: *صلاة الجمعة ركعتان، ولا جمعة الا مع إمام أو من ينصبه الإمام العادل*،^۲ نماز جمعه دو رکعت است، و نماز جمعه برپا نمی‌شود مگر با امام عادل یا منصوب امام عادل.

همین تعبیر در کلام **سلار دیلمی (ره)** نیز وجود دارد که میگوید: *صلاة الجمعة فرض مع حضور إمام الأصل، أو من يقوم مقامه*.^۳ نماز جمعه فرض است با حضور امام اصلی یا جانشین ایشان.

در ادامه **ابن ادریس حلی (ره)** نیز همین قول را اختیار کرده است.^۴

دیدگاه محقق بروجردی (ره) که از فقهاء معاصر و این قرن است در مورد نماز جمعه همینگونه است.

در مورد شرطیت امام عادل (ع) در مشروعیت نماز جمعه چنین گفته است: *و يشترط في وجوبها إقامه السلطان أو نائبه عند علمائنا*.^۵ و در وجوب نماز جمعه اقامه‌ی آن توسط سلطان یا نایب ایشان شرط است، در نظر فقهاء شیعه.

^۱ - مدخل: نماز جمعه <http://fa.wikishia.net/view>

^۲ - شریف مرتضی، علی بن حسین موسوی، رسائل الشریف المرتضی، ۴ جلد، ج ۱؛ دار القرآن الکریم، قم - ایران، اول، ۱۴۰۵ هـ.ق؛ ص: ۲۷۲.

^۳ - دیلمی، سلار، حمزة بن عبد العزيز، المراسم العلوية والأحكام النبوية، در يك جلد، منشورات الحرمين، قم - ایران، اول، ۱۴۰۴ هـ.ق؛ ص: ۷۷.

^۴ - حلی، ابن ادریس، محمد بن منصور بن احمد، السرائر الحاوي لتحرير الفتاوى، ۳ جلد، ج ۱؛ دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم - ایران، دوم، ۱۴۱۰ هـ.ق؛ ص: ۲۹۱.

و من كان في مصره و الإمام فيه، وجب عليه الجمع معه، لأنه ليس للإمام أن يكلها إلى غيره في بلدة مع القدرة و التمكن، و سقوط الأعداء، و من كان نائباً عن الإمام جمع بها مع خلفائه، و مع من اذن له في الجمع بالناس.

اگر کسی در شهر خودش باشد و امام در آن باشد واجب است جمعه با ایشان، زیرا بر امام جایز نیست در شهر خود به غیر خود محول کند با وجود قدرت و امکان و نبود عذر. اگر کسی دور باشد از امام نماز جمعه را با خلفای امام و یا مأذون از جانب امام برای اقامه جمعه، نماز را اقامه میکند.

^۵ - بروجردی، آقا حسین طباطبائی، البدر الزاهر في صلاة الجمعة و المسافر، در يك جلد، دفتر حضرت آية الله، قم - ایران، سوم، ۱۴۱۶ هـ.ق؛ ص: ۱۱

در جای دیگر بحث چنین می‌گوید: *و الحاصل أنّ إقامة الجمعة و إمامتها منذ عهد الرسول صلى الله عليه و آله إلى زماننا هذا كانت من مناصب سلطان المسلمين و من بيده أزمنة أمورهم أو المنصوبين من قبلهم*^۱.

و حاصل بحث این است که بدرستی اقامه‌ی نماز جمعه و امامت آن از زمان رسول خدا (ص) تا زمان ما از مناصب سلطان مسلمانان و متولی امور آن‌ها یا گماشتگان آن‌ها بوده است.

در مورد نماز جمعه در عصر غیبت می‌گوید: *کیفما کان، فاستفادة الترخيص في إقامتها من أدلة ولاية الفقيه مشکل*^۲. به هر حال استفاده ترخیص در اقامه نماز جمعه از ادله ولایت فقیه مشکل است.

این گروه اقامه نماز جمعه را از مناصب خاصه امام (ع) می‌دانند و مسئولیت امام (ع) است که به عنوان حاکم دولت اسلامی آن را اقامه کند. بنابراین در زمان غیبت به علت نبود امام (ع) مشروع نیست. چون شرط آن حضور امام (ع) یا منصوب خاص ایشان است، به دلیل اینکه نماز یک امر حکومتی است.

البته این گروه فرض اینکه فقیه جامع الشرایط حاکم بالفعل دولت اسلامی باشد را مطرح نکرده اند، اما از مبنای که اتخاذ کرده اند، این نتیجه حاصل می‌شود که فقیه در صورت که حاکم بالفعل جامعه‌ی اسلامی باشد، و ادله ولایت فقیه نیز نیابت عامه را ثابت کنند، در این صورت مسئول اقامه نماز جمعه نیز هست؛ زیرا مشروعیت اقامه نماز جمعه مشروط به اذن امام و نیابت امام (ع) است که فقط فقیه واجد این شرط خواهد بود.

از مجموع اقوال که در مورد نماز جمعه در عصر غیبت ذکر شد، این نتیجه حاصل می‌شود که اقامه نماز جمعه یا بطور کلی مسئولیت حاکم اسلامی است، یا حاکم تکلیف مشترک با دیگر مکلفان دارد. البته در صورت اشتراک در تکلیف، الویت اقامه با حاکم است؛ زیرا اقامه نماز جمعه از امور عامه است و در حوزه مسئولیت حاکم شرع می‌باشد. علاوه بر این نماز جمعه از جمله شعائر اسلامی است؛ لذا حاکم که مسئولیت اقامه شعائر اسلامی را دارد، مسئول اقامه نماز جمعه نیز خواهد بود.

۱- همان؛ البدر الزاهر فی صلاة الجمعة و المسافر؛ ص: ۱۷. قبل از این مطالب، چنین گفته است:

إقامتها من مناصبهم الخاصة و لم يعهد في عهدهم إقامة شخص آخر لها، بدون إذنهم حتى في عصر خلافة علي عليه السلام و هكذا كان سيرة الخلفاء غير الراشدين من الأموية و العباسية، فكان ينظر و يرى كل واحد من أحاد المسلمين أنه كلما أقبل يوم الجمعة حضر الخليفة بنفسه أو نائبه لإقامتها و اجتمع الناس و سعوا إليها و لم يروا قط أحدا يعقدها باختياره.

۲- همان ص ۸۰

در مورد نماز جمعه در عصر غیبت می‌گوید: و إذا ثبت كون إقامة الجمعة من وظائف الإمام عليه السلام إذا كان مبسوط اليد فقط أو شك في كونها من هذا القبيل أو من قبيل القسم الثاني لم يثبت للفقهاء رخصة في إقامتها، إذ القدر المتيقن من أدلة ولايته من قبل الإمام عليه السلام في خصوص الصنف الثاني من وظائف الإمام أعني الأمور المهمة التي لا يرضى الشارع بإهمالها كيفما كان، فاستفادة الترخيص في إقامتها من أدلة ولاية الفقيه مشکل.

گفتار دوم: اقامه امور اقتصادی

اقامه ی واجبات مالی نیز در طول تاریخ فقه همواره با بحث امامت و ولایت عجین بوده است؛ زیرا متولی این قبیل واجبات امام (ع) است. در زمان غیبت محل اختلاف آراء شده که چه کسی متولی شرعی در اقامه ی این واجبات است؟ البته اکثر قریب به اتفاق فقهاء شیعه فقیه جامع الشرایط را که حاکم شرع است، مسئول اقامه این امور در عصر غیبت میدانند.

شیخ مفید (ره) در این باره می فرماید: *فلما وجد النبی (ص) کان الفرض حمل الزکاة إلیه و لما غابت عینه من العالم بو فاته صار الفرض حمل الزکاة إلی خلیفته فإذا غاب الخلیفه کان الفرض حملها إلی من نصبه من خاصته لشیعته فإذا عدم السفراء بینہ و بین رعیتہ وجب حملها إلی الفقهاء المأمونین من أهل ولايته لأن الفقیه أعرف بموضعها ممن لا فقه له فی دیانته*^۱.

هنگامی که پیامبر (ص) موجود باشد، واجب است بردن زکات نزد او، وقتی که چشم از دنیا فروبست و وفات یافت، واجب است حمل زکات به نزد خلیفه او. پس اگر خلیفه در دسترس نبود، واجب است حمل زکات به نزد کسی که منصوب است او در میان شیعه. پس هرگاه سفراء نبودند واسطه در بین خلیفه و مردم، واجب است حمل زکات به سوی فقهای امین از اهل ولایت اهل بیت (ع). زیرا فقیه داناتر است به مواضع مصرف زکات از غیر فقیه که فقیه در امور دین نیست.

شیخ مفید (ره) در ابواب دیگر نیز همین گونه مباحث را مطرح کرده است. در مورد گرفتن جزیه^۲، غنائم جنگی^۳، مالیات زمین های مفتوح العنوه^۴ و موارد مشابه، دولت اسلامی را مسئول میدانند.

این فقرات کلام شیخ مفید (ره) نشان میدهند که جمع آوری و مصرف زکات و سایر واجبات مالی مسؤولیت دولت اسلامی است.

۱ - بغدادی، مفید، محمد بن محمد بن نعمان عکبری، المقنعة (للشیخ المفید)، در یک جلد، ص ۲۵۲.

۲ - همان ص ۲۶۹

۳ - همان ص ۲۸۷

۴ - همان ص ۲۸۸

در ادامه دیگر فقهاء از جمله **شیخ طوسی (ره)** در مورد زکات همین نظر را دارد.^۱ در مورد زکات فطره.^۲ در مورد جزیه از اهل کتاب.^۳ و مورد زمین هایی که دولت اسلامی تصرف می کند می گوید: این اراضی چهار قسم می شود زمین هایی که مردمی که بدون جنگ تسلیم شده اند، زمین هایی که با جنگ تصرف شده اند، زمین هایی که اهالی آن ها مصالحه کرده اند تا جزیه بدهند و اراضی که موات و بی صاحب بوده است، در تمام موارد حاکم اسلامی مسئولیت دارد طبق احکام فقهی هر کدام با مردم رفتار کند.^۴ شیخ طوسی (ره) همچنین تسلیم خمس و انفال را به امام لازم می داند.^۵

از عبارات شیخ طوسی (ره) که نقل شد استفاده می شود که امام (ع) مسئول تمام امور واجبات مالی است، تا آنها را تصرف کند و به مصرف برساند. در زمان غیبت به اتفاق فقهاء از جمله شیخ طوسی (ره) نایب امام (ع) فقیه جامع الشرایط است، پس فقیه مسئول این امور خواهد بود.

در میان متأخرین نیز همین نظر مشهور بوده است. **محقق حلی (ره)** در مورد اخذ و مصرف زکات نظر مشابه شیخ دارد.^۶ در مورد زمان غیبت فقهاء را مسئول میدانند.^۷ در مورد اخراج و مصرف زکات فطره،^۸ مصرف

۱ - طوسی، ابو جعفر، محمد بن حسن، النهایة فی مجرد الفقه و الفتاوی، در یک جلد ص ۱۸۵.

می گوید: فإذا کان الإمام ظاهراً، أو من نصبه الإمام حاصلاً، فتحمل الزکاة علی هذه الثمانية الأصناف. و یقسم بینهم علی حسب ما یراه. و لا یلزمه أن یجعل لكل صنف جزءاً من ثمانية، بل یجوز أن یفضل بعضهم علی بعض، إذا کثرت طائفة منهم و قلت آخرون زمانی که امام (ع) ظاهر باشند، یا منصوب امام (ع) موجود باشد، پس زکات حمل می شود بسوی ایشان تا به هشت قسمت تقسیم کنند. و بین آن ها بر حسب نظر و مصلحت تقسیم کنند. بر ایشان لازم نیست برای هر طایفه جزئی از هشت قسمت قرارداد دهد، بلکه جایز است بعضی را بر بعضی دیگر اولویت دهد، اگر بعضی از آن ها کم باشند و دیگر موارد زیاد.

۲ - طوسی، ابو جعفر، محمد بن حسن، النهایة فی مجرد الفقه و الفتاوی، در یک جلد. ص ۱۹۲

۳ - همان ص ۱۹۳

۴ - همان ص ۱۹۵

۵ - همان

۶ - همان ص ۲۰۰.

در این مورد گفته است: و لیس لأحد أن یتصرف فیما یرتفعه الإمام من الأنفال و الأخماس إلّا بإذنه بر هیچ کس جایز نیست در سهم امام (ع) از انفال و اخماس تصرف کند، مگر به اذن ایشان.

۷ - حلی، محقق، نجم الدین، جعفر بن حسن، شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام ج ۱، ۴ جلد، مؤسسه اسماعیلیان، قم - ایران، دوم، ۱۴۰۸ هـ. ق، ص: ۱۵۲.

می گوید: و یرتفع علی الإمام أن ینصب عاملاً لقبض الصدقات و یرتفع علیها إلیه عند المطالبة و لو قال المالك أخرجه ما وجب علی قبل قوله و لا یكلف بینة و لا یمینا.

واجب است بر امام که منصوب کند عاملی را برای گرفتن صدقات و واجب است دادن زکات به امام در هنگام مطالبه ی آن. اگر مالک بگوید: زکات را داده ام قول او بدون بینة و قسم قبول می شود.

۸ - همان، ص: ۸۴

۹ - همان، ص: ۱۶۱

خمس،^۱ و دیگر موارد فقیه جامع الشرایط مسئول است که باید از طرف امام (ع) وظایف ایشان را انجام دهد و واجبات مالی را ادا نماید.

صاحب جواهر (ره) در این مورد با فقهاء مذکور هم نظر است.^۲ در زمان غیبت این وظیفه به فقیه محول شده است.^۳ در مورد مصرف خمس نیز فقیه مسئول میباشد.^۴ عبارات ایشان بطور روشن بیانگر مسئولیت حاکم اسلامی در مورد اموال بیت المال مسلمین است، حال حاکم شرع امام (ع) باشد یا فقهاء در زمان غیبت.

دیدگاه امام (ره) در مورد زکات چنین است: *الأفضل بل الأحوط دفع الزكاة إلى الفقيه في عصر الغيبة، سيما إذا طلبها، لأنه أعرف بمواقعها.*^۵

افضل بلکه احوط دادن زکات به فقیه است در عصر غیبت، بخصوص زمانی که فقیه آن را طلب کند؛ زیرا او داناتر است به موارد مصرف زکات.

در مورد خمس و مصرف آن نیز گفته است: *النصف من الخمس الذي للأصناف الثلاثة المتقدمه أمره بيد الحاكم على الأقوى، فلا بد إما من الإيصال إليه أو الصرف باذنه وأمره، كما أن النصف الذي للإمام عليه السلام أمره راجع إلى الحاكم.*^۶

آن نصف خمس که سهم اصناف سه گانه ی سادات است که گذشت، اختیارش به دست حاکم است بنابر اقوی، پس باید یا به حاکم داده شود یا با اذن و امر او داده شود. همچنان که نصف دیگر خمس که سهم امام (ع) است اختیارش به دست فقیه حاکم است.

در مورد جزیه و خراج نیز آمده است: *الظاهر أن مصرف الجزية الآن هو مصرف خراج الأراضى.*^۷

۱- همان، ص: ۱۶۵

۲- نجفی، صاحب الجواهر، محمد حسن، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام ج ۱۵، ۴۳ جلد، ص: ۴۲۱

۳- همان، ص: ۴۲۵.

در این مورد احتمال عدم وجوب در بین فقهاء مطرح است. صاحب جواهر (ره) در این مورد نیز می گویند: و کیف کان فإذا لم یکن الامام (علیه السلام) موجودا بین رعیته علی وجه یتمکنون من الرجوع الیه دفعت ابتداء إلى الفقیه المأمون من الإمامیه فإنه أبصر بمواقعها استحباباً أو وجوباً علی القولین. و علی کل حال فالمستحب حملها الیه.

به هر حال زمانیکه امام (ع) در بین رعیت خود موجود نباشند، بصورتی که مردم بتوانند به ایشان مراجعه کنند، زکات از ابتدا به فقیه شیعی داده میشود؛ چون فقیه به موارد مصرف داناتر است، حال بطور مستحبی باشد یا واجب، بنابر دو قول، در هر حال بردن زکات به نزد فقیه مستحب است.

۴- همان؛ ج ۱۶، ص: ۱۵۵

۵- خمینی، سید روح الله موسوی، تحریر الوسیله ج ۱، ۲ جلد، مؤسسه مطبوعات دار العلم، قم - ایران، اول، هق، ص: ۳۴۲

۶- همان، ص: ۳۶۶

۷- همان؛ ج ۲، ص: ۵۰۰

ظاهر همانا این است که مصرف جزیه در این زمان همان مصرف خراج اراضی است.

در ادامه‌ی همین بحث اختیار عقد ذمه را به دست حاکم میدانند و می‌گویند: *عقد الذمه من الامام علیه السلام و فی غیبه من نائبه مع بسط یده*^۱.

عقد ذمه با امام (ع) است و با غیبت ایشان با نایب ایشان است در صورت در دست داشتن قدرت.

از این عبارات فقهاء استفاده می‌شود که اخذ و مصرف واجبات مالی از مسئولیت‌های حکومتی فقیه حاکم است. در این مورد به جز عده معدود از جمله برخی اخباریان مخالفتی قابل توجه با قول مشهور وجود ندارد.

گفتار سوم: اقامه جهاد و دعوت

از جمله امور که در فقه ناگزیر بحث امام و حکومت را به همراه دارد، مسأله جهاد و به تبع آن دعوت قبل از قتال است. فقهاء شیعه عمدتاً جهاد ابتدایی را مشروط به اذن امام معصوم (ع) میدانند؛ لذا در عصر غیبت سالبه به انتفاع موضوع خواهد بود. البته این لزوم دعوت قبل از جهاد نشانه این است که دولت اسلامی در قبال گسترش اسلام مسئولیت دارد. البته جهاد دفاعی وظیفه‌ی همگانی است در صورت هجوم کفار بر جامعه‌ی اسلامی؛ ولی

^۱ - همان، ص: ۵۰۱

در عین حال قیام به این تکلیف اول مسئولیت امام (ع) است، بعد فقهاء و در صورت نبود ایشان همه مسؤول هستند.

شیخ طوسی (ره): از جمله مسئولیت‌های دولت اسلامی و حاکم اسلامی را جهاد می‌داند. البته جهاد ابتدایی به عقیده شیخ طوسی با حضور امام (ع) یا منسوب ایشان مشروع است.

در این رابطه می‌گوید: *و من وجب علیه الجهاد إنما يجب عليه عند شروط، و هي أن يكون الإمام العادل الذي لا يجوز لهم القتال إلا بأمره ولا يسوغ لهم الجهاد من دونه ظاهراً، أو يكون من نصبه الإمام للقيام بأمر المسلمين حاضراً، ثم يدعوهم إلى الجهاد، فيجب عليهم حينئذ القيام به. و متى لم يكن الإمام ظاهراً، ولا من نصبه الإمام حاضراً، لم يجز مجاهدته العدو.*^۱

کسی که جهاد بر او واجب است، همانا واجب است زمانی که شرایط فراهم باشد. یکی از شرایط این است که امام عادل موجود باشد، بدون امر او جهاد جایز نیست و جهاد مشروع نیست بدون امام ظاهر یا کسی که منسوب است از طرفی امام (ع) برای به دست گرفتن امر مسلمین است حاضر باشد. سپس آن‌ها به جهاد دعوت کنند، در این هنگام جهاد بر مردم واجب می‌شود. و هر گاه امام (ع) ظاهر نبود و منصوب او حاضر نباشد، جایز نیست جنگیدن بر علیه دشمن.

مسئولیت دیگری که امام المسلمین دارد دعوت قبل از جنگ است. شیخ طوسی (ره) در این مورد می‌گویند: *ولا يجوز قتال أحد من الكفار إلا بعد دعائهم إلى الإسلام وإظهار الشهادتين والإقرار بالتوحيد والعدل والتزام جميع شرائع الإسلام. فمتى دعوا إلى ذلك، فلم يجيبوا حل قتالهم. و متى لم يدعوا، لم يجز قتالهم. و الداعي ينبغي أن يكون الإمام أو من يأمره الإمام.*^۲

جایز نیست جنگ با هیچ کس از کفار الا بعد از اینکه آن‌ها را دعوت کند به سوی اسلام، اظهار شهادتین، اقرار به توحید و عدل و التزام به تمام احکام شرع. هنگامی که اسلام بر آن‌ها عرضه شد و قبول نکردند، جایز است جنگ با آنها. و تا هنگامی که دعوت صورت نگرفته جایز نیست جنگ با کفار. کسی که دعوت می‌کند شایسته است که امام باشد یا کسی که از طرف امام مامور شده است.

^۱ - شیخ طوسی. النهاية في مجرد الفقه والفتاوى؛ ص: ۲۹۰

^۲ - همان ص ۲۹۲

این عبارات از جمله مسئولیت های امام امت را دعوت میداند قبل از شروع قتال در جهاد. البته در کیفیت دعوت و کمیت آن بحثی نشده، ولی اصل وجوب دعوت به اسلام را که توسط دولت اسلامی باید انجام شود اثبات می کند.

یکی از موضوعاتی که **کاشف الغطاء (ره)** به آن پرداخته و مطالب بسیاری در مورد آن مسئله دارد، جهاد است. به خاطر موقعیت تاریخی و زمانی او که جنگ های ایران و روس مطرح بوده، در باب جهاد تاکید بسیار دارد. در این باره می گوید: **وَإِذَا لَمْ يَحْضُرِ الْإِمَامُ، بَأَن كَانَ غَائِبًا أَوْ كَانَ حَاضِرًا وَلَمْ يُتِمَّكُنْ مِنْ اسْتِثْنَانِهِ، وَجِبَ عَلَى الْمُجْتَهِدِينَ الْقِيَامُ بِهَذَا الْأَمْرِ**^۱.

زمانیکه امام (ع) حاضر نباشند یعنی غایب باشند یا حاضر باشند اما اذن امام (ع) ممکن نباشد، در این صورت بر مجتهدان قیام به این کار واجب است.

بنابراین جهاد مسئولیت دولت اسلامی است، امام (ع) حاکم باشند یا فقیه و یا حکومت در دست غیر اینها باشد، باز هم اقامه جهاد و دفع کفار وظیفه دولت اسلامی است، تا از اسلام و مسلمین حمایت شود.^۲

این مطلب در مباحث کاشف الغطاء در بحث جهاد مورد بحث قرار گرفته است.

در میان فقهاء معاصر، از جمله نظرات اختصاصی **محقق خویی (ره)** مشروعیت اقامه جهاد ابتدایی در عصر غیبت است. محقق خویی (ره) جهاد ابتدایی در عصر غیبت را توسط فقهاء جایز میداند، ناگفته معلوم است که این کار بدون داشتن قدرت و حاکمیت ممکن نیست.

در مورد جهاد چنین می گوید: **وَقَدْ تَحَصَّلَ مِنْ ذَلِكَ أَنَّ الظَّاهِرَ عَدَمُ سَقُوطِ وَجُوبِ الْجِهَادِ فِي عَصْرِ الْغَيْبَةِ وَ ثُبُوتُهُ فِي كَافَّةِ الْأَعْيَارِ لَدَى تَوْفَرِ شَرَايِطِهِ**^۳.

به درستی حاصل کلام این است که همانا ظاهر عدم سقوط وجوب جهاد (ابتدایی) در عصر غیبت است و آن با وجود شرایط در کل زمانها واجب است.

۱ - نجفی، کاشف الغطاء، جعفر بن خضر مالکی، کشف الغطاء عن مبهمات الشریعة الغراء ج ۴ (ط - الحدیثة)، ۴ جلد، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، قم - ایران، اول، ۱۴۲۲ هـ ق، ؛ ص: ۳۳۳

۲ - همان، ص: ۳۲۳ تا ۳۳۰

۳ - خویی، سید ابو القاسم موسوی، منهاج الصالحین (للخوئی) ج ۱، ۲ جلد، نشر مدینه العلم، قم - ایران، ۲۸، ۱۴۱۰ هـ ق، ص: ۳۶۵.
در ادامه همین بحث چنین آورده است: و هو فی زمن الغیبة منوط بتشخیص المسلمین من ذوی الخیرة فی الموضوع أَنَّ فی الجهاد معهم مصلحة للإسلام علی أساس أَنَّ لديهم قوّة کافیة من حیث العدد و العدة لدرهم بشكل لا یحتمل عادة أن یخسروا فی المعركة، فإذا توفّرت هذه الشرائط عندهم وجب علیهم الجهاد و المقاتلة معهم.

در ادامه‌ی بحث آمده است: *فلا محالة يتعين ذلك في الفقيه الجامع للشرائط، فإنه يتصاعى لتنفيذ هذا الأمر المهم من باب الحسبة*^۱.

پس بدون تردید این کار متعین است بر فقیه جامع شرایط، پس همانا فقیه بدوش می‌گیرد اجرای این امر مهم را از باب اجرای امور حسبه.

اگر شرایط جهاد ابتدایی مهیا باشد، در این صورت دعوت قبل از جهاد واجب است.

در این مورد نیز می‌گوید: *لا يجوز البدء بقتال الكفار إلا بعد دعوتهم إلى الإسلام، فإذا قام المسلمون بدعوتهم إليه ولم يقبلوا وجب قتالهم*^۲.

جایز نیست جنگ با کفار مگر بعد از دعوت بسوی اسلام، پس زمانی که مسلمانان کفار را دعوت به اسلام کردند و آنها نپذیرفتند واجب است جنگ با آنها.

بنابراین طبق دیدگاه محقق خوئی (ره) فقیه حاکم دولت اسلامی مسئولیت جهاد ابتدایی با کفار را بر عهده دارد؛ در نتیجه در دعوت کفار نیز مسئولیت دولت اسلامی قبل از قتال محرز است و باید این تکلیف را ادا نماید.

از عبارات **محقق نجف آبادی (ره)** نیز استفاده می‌شود که در جهاد ابتدایی حضور و امر امام معصوم (ع) شرط نیست. این نظر موافق نظر محقق خوئی (ره) است و با نظر مشهور همخوانی ندارد که حضور و امر معصوم (ع) را شرط میدانند.^{۳، ۴}

تا به این جا معلوم شد که دعوت قبل از قتال در جهاد ابتدایی که همان حد اقل لزوم تبلیغ اسلام است، مسئولیت حاکم اسلامی است. البته این قدر متیقن از مسئولیت دولت اسلامی در دعوت و تبلیغ اسلام است که

۱ - همان، ص: ۳۶۶

۲ - همان، ص: ۳۶۹

۳ - نجف آبادی، حسین علی منتظری، دراسات في ولاية الفقيه وفقه الدولة الإسلامية ۴ جلد، ج ۱؛ ص: ۱۱۵.
در مورد جهاد می‌گوید: فالجهاد الابتدائي في الحقيقة دفاع عن التوحيد وعن القسط والعدالة، وإن شئت قلت: دفاع عن الإنسانية. وبالجملة غرض الإسلام من تشريع الجهاد هو الدفاع عن العدالة والتوحيد، لا التسلط على البلاد واستعمار العباد على ما هو دأب المستعمرين في أعصارنا.
جهاد ابتدایی در حقیقت دفاع از توحید، قسط و عدل است، اگر بخواهی می‌توانی بگویی: دفاع از انسانیت است. بطور کلی هدف اسلام از تشريع جهاد دفاع از عدالت و توحید است، نه سلطه بر کشورها و استثمار مردم مثل روش استعمارگران در زمان ما.

۴ - همان، ص: ۱۱۸.

در مورد شرط حضور امام (ع) در جهاد ابتدایی می‌گوید: و لكن الشرط في الجهاد الابتدائي على ما في الأخبار والكلمات هو عنوان الإمام العادل في قبال الإمام الجائر، لا الإمام المعصوم في قبال غير المعصوم.
لاكن آن شرط جهاد ابتدایی که در اخبار و کلمات فقهاء آمده عنوان امام عادل در قبال امام جائر است، نه امام معصوم (ع) در مقابل امام غیر معصوم.

تمام فقهاء به آن توجه کرده اند. در مورد حد اکثر مسئولیت بحث نشده بلکه باید جداگانه از ادله موضوع استنباط شود.

گفتار چهارم: امر به معروف و نهی از منکر

یکی از واجباتی که بسیار فراگیر است و با تمامی جوانب زندگی انسان ها و احکام فقهی مرتبط آنها رابطه دارد، امر به معروف و نهی از منکر است. یعنی این دو واجب دینی آن چنان گسترده اند که تمام احکام دین را در بر دارند. این دو واجب وظیفه همگانی هستند؛ اما در مراتب که به ضرب و جرح منجر شود، یا باعث درگیری و قتل شود به اذن حاکم شرع نیاز دارد و افراد اجتماع نمی توانند خودسرانه اقدام کنند.

در بسیاری از موارد، امر به معروف و نهی از منکر از مسئولیت های دولتی اسلامی است و فرد مسلمان قادر نیست آن ها را انجام دهد. بخاطر همین مسئله بوده که در گذشته در دولت های مسلمانان، بخشی تحت عنوان دایره حسبه تعریف شده بود. این اداره مسئولیت های فراوانی داشته که امروزه به چندین وزارتخانه تبدیل شده اند.

شیخ مفید (ره) نیز این مسئله مهم را وظیفه و مسئولیت حاکم اسلامی دانسته است. در مورد مراتب امر به معروف که به قتل و جرح منجر شود می گوید: *والإنکار بالید یكون بما دون القتل والجراح كما یكون بهما و علی الإنسان دفع المنکر بذلک فی کل حال یغلب فی ظنه زوال المنکر به ولیس له القتل والجراح إلا یأذن سلطان الزمان المنصوب لتدبیر الأنام فإن فقد الإذن بذلک لم یکن له من العمل فی الإنکار إلا بما یقع بالقلب و اللسان.*^۱

^۱ - مفید، محمد بن محمد بن نعمان عکبری، المقنعة (للشیخ المفید)، یک جلدی، ص ۸۰۹-۸۱۰

و از مراتب انکار منکر به زور است که به قتل و جرح منجر نشود، همچنان که با جرح و قتل از مراتب آن است. و وظیفه ندارد مکلف در مورد قتل و جرح، مگر با اجازه سلطان زمان که منصوب است برای تدبیر امور مردم. اگر اذن نداشت به قتل و جرح، حق ندارد در عمل انکار منکر مگر آنچه که با قلب و زبان انجام شود.

در ادامه همین بحث آمده است: *فیلزمه إقامه الحدود و تنفيذ الأحكام و الأمر بالمعروف و النهی عن المنکر و جهاد الکفار و من يستحق ذلک من الفجار*^۱.

پس لازم است بر او (فقیه جامع شرایط) اقامه حدود و تنفیذ احکام و امر به معروف و نهی از منکر و جهاد با کفار و کسی که مستحق آن است.

از کلام شیخ مفید (ره) در باره مسئولیت‌های دولتی اسلامی گفته استفاده می‌شود که اقامه دین در واقع رسالت و مسئولیت اصلی دولت اسلامی است؛ زیرا امر به معروف و نهی از منکر دایره وسیعی دارند و تمام آموزه‌های اسلامی را در بر میگیرند. آموزه‌های اعتقادی، اخلاقی و فقهی همه از مصادیق معروف هستند که مسئولیت دولت اسلامی اقامه‌ی آنها است. تضعیف و تعطیل این آموزه‌ها نیز حرام است؛ لذا نهی از منکر آنها را شامل می‌شود. جلوگیری از منکرات نیز از مصادیق نهی از منکر است که جلوگیری از آن‌ها مسئولیت دولت اسلامی خواهد بود.

شیخ طوسی (ره) در باب امر به معروف به مشابیه شیخ مفید دارد.^۲ از کلام شیخ (ره) استفاده می‌شود که امر به معروف و نهی از منکر، اگر به مرحله استفاده از زور برسد با اذن حاکم اسلامی مجاز است.

به نظر **ابن ادریس (ره)** به پیروی از قول سید مرتضی (ره) امر به معروف و نهی از منکر عام است؛ حتی در مرحله جرح و قتل.^۳ این قول اگر چه امر به معروف و نهی از منکر را در تمام مراتب آن‌ها عام میدانند، اما با

^۱ - همان

^۲ - طوسی، ابو جعفر، محمد بن حسن، النهایة فی مجرد الفقه و الفتاوی، در یک جلد. ص ۳۰۰.

در این مورد می‌گوید: «وقد یكون الأمر بالمعروف باليد بأن يحمل الناس على ذلك بالتأديب و الردع و قتل النفوس و ضرب من الجراحات، إلا أن هذا الضرب لا يجب فعله إلا بإذن سلطان الوقت المنصوب للتراسة. فإن فقد الإذن من جهة، اقتصر على الأنواع التي ذكرناها. و إنكار المنکر يكون بالأنواع الثلاثة التي ذكرناها: فأما باليد، فهو أن يؤدب فاعله بضرب من التأديب: إما الجراح أو الألم أو الضرب، غير أن ذلك مشروط بالإذن من جهة السلطان حسب ما قدمناه. فمتى فقد الإذن من جهة اقتصر على الإنكار باللسان و القلب».

و گاه می‌باشد امر به معروف با توسل به زور، به این که مردم را مجبور کند بر آن کار با تأدیب، بازداشتن مردم، قتل و وارد کردن انواع جراحات، این قسم واجب نیست انجام شود، مگر با اذن سلطان زمان که منصوب است برای ریاست بر مردم. اگر اذن از جانب سلطان زمان نباشد به انواع دیگری که ذکر شد اکتفا می‌شود. و انکار منکر سه قسم است که ذکر کردیم: اما انکار با ید، به این است که ادب شود فاعل منکر به قسمی از ادب کردن، با مجروح کردن یا درد زدن. البته این قسم مشروط به اذن از طرف سلطان است، همچنان که گذشت. پس هرگاه اذن سلطان نبود، اکتفا به انکار با زبان و قلب می‌شود.

^۳ - حلی، ابن ادریس، محمد بن منصور بن احمد، السرائر الحاوي لتحرير الفتاوى ج ۲، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم، قم - ایران، دوم، ۱۴۱۰ ه. ق. ص: ۲۳.

توجه به شرط قدرت در تکلیف، بطور عموم تنها مکلف موجود در خارج حاکم است و بس؛ زیرا قدرت بر ضرب و جرح در غالب موارد فقط در دست حاکم و افراد او است و اگر هر کس خود سرانه اقدام کند منجر به فتنه و نزاع میشود. بنابراین مسئولیت دولت اسلامی در این مورد نیز قابل اثبات است.

در ادامه این جریان دیدگاه **شهید اول (ره)** در مورد امر به معروف و نهی از منکر در مرحله ی جرح و قتل مبنی بر شرط اجازه امام است؛ چون این مورد از اختیارات خاص امام است.^۱

صاحب جواهر (ره) نیز همین نظر را دارد. آنچه از عبارات صاحب جواهر (ره) به دست می آید این است که جرح و قتل در امر به معروف و نهی از منکر، بدون اذن امام (ع) یا فقیه جایز نیست، به علت این که باعث ایجاد فتنه و فساد می شود. در صورتی برای فقیه این مرحله جایز است که خوف فتنه و فساد نباشد. در زمان حاضر حتی با اذن هم باعث فتنه میشود^۲ لذا می توان از کلام صاحب جواهر (ره) استنباط کرد که در این زمان این قسم از امر و نهی، فقط مسئولیت دولت اسلامی است چون فقط در این صورت باعث فتنه و فساد نمی گردد.

محقق نائینی (ره) نیز اقامه ی امر به معروف و نهی از منکر را برای محدود کردن حکومت استبدادی ضروری می داند. از مباحث محقق نائینی (ره) استفاده میشود که یکی از امور لازم در فقه شیعه را بسط دایره امر به معروف و نهی از منکر در امور سیاسی- اجتماعی میدانند. البته ناگفته معلوم است که دولت اسلامی در باب این فریضه ی مهم دینی مسؤول است؛ زیرا رفع ظلم و برقراری عدل و خشکاندن شاه پرستی، از امور است که

ایشان در این مورد گفته است: و قال شیخنا أبو جعفر الطوسي في كتابه الاقتصاد: غير أنّ ظاهر مذهب شیوخنا الإمامية، أنّ هذا الجنس من الإنكار، لا يكون إلا للإمام، أو لمن يأذن له الإمام فيه. ثم قال رحمه الله: و كان المرتضى رحمه الله يخالف في ذلك، و يقول: يجوز فعل ذلك بغير إذنه، لأنّ ما يفعل بإذنهم يكون مقصوداً، و هذا بخلاف ذلك، لأنّه غير مقصود، و إنّما قصده المدافعة و الممانعة، فإن وقع ضرر فهو غير مقصود، هذا آخر كلام شیخنا أبي جعفر الطوسي في الاقتصاد. و ما ذهب السيد المرتضى رضي الله عنه إليه، هو الأقوى، و به أفتي.

شیخ طوسی (ره) در کتاب اقتصادش گفته است: غیر از اینکه ظاهر قول فقهاء امامیه این است که، همانا این نوع از انکار (جرح و قتل) جایز نیست مگر توسط امام (ع) یا مأذون از ایشان در این کار. سپس می گوید: سید مرتضی (ره) مخالف است با آن و قایل به جواز آن است بدون اذن امام؛ (ع) چون انجام این فعل که مقصود است با اذن ایشان است و این (جرح و قتل) بر خلاف آن است؛ چون جرح و قتل مقصود نبوده است. همانا قصد آمر و ناهی مدافعه و ممانعت است، پس اگر ضرری واقع شود غیر قصدی است. این آخرین کلام شیخ (ره) در کتاب اقتصاد است. آنچه سید مرتضی (ره) گفته اقوی است و به آن فتوا میدهم.

۱- عاملی، شهید اول، محمد بن مکی، الدروس الشرعية في فقه الإمامية ج ۲، ۳، جلد، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم - ایران، دوم، ۱۴۱۷ هـ.ق، ص: ۴۷.

در این مورد می گوید: و طریق الأمر و النهي التدرّج، فالإعراض، ثم الكلام اللّين، ثم الخشن، ثم الأخشن، ثم الضرب غير المبرح، ثم المبرح، أمّا الجرح و القتل فالأقرب تفويضهما إلى الإمام، و يجب بالقلب وجوباً مطلقاً.

راه امر و نهی تدریجی است، مرحله اول اعراض، پس کلام نرم، بعد کلام خشن، بعد خشتر، سپس ضرب نرم و بعد ضرب شدید. اما جرح و قتل قول اقرب دادن اختیار آنها به امام است. مرحله ی قلبی بطور مطلق واجب است.

۲- نجفی، صاحب الجواهر، محمد حسن، جواهر الکلام في شرح شرائع الإسلام ج ۲۱، ص: ۳۸۵

جز با قدرت سیاسی امکان ندارد.^۱ از آن جا که به نظر ایشان در عصر غیبت فقهاء مسئول اقامه امور حسیه هستند، در این مورد نیز فقهاء به عنوان نواب عام متولی امر خواهند بود.

امام خمینی (ره) در مورد این مسأله چندین بار در کتاب تحریر الوسیله بخصصوص در بحث امر به معروف نظرات خود را ذکر کرده است.

در مورد جرح و قتل امام خمینی (ره) گفته است: *لو كان الإنكار موجبا للجرح إلى الجرح أو القتل فلا يجوز إلا بإذن الإمام عليه السلام على الأقوى، وقام في هذا الزمان الفقيه الجامع للشرائط مقامه مع حصول الشرائط.*^۲

اگر انکار موجب جرح و قتل شود، پس جایز نیست مگر به اذن امام (ع) بنابر قول اقوی و در این زمان فقیه جامع شرایط با فراهم بودن شرایط آن را انجام میدهد.

البته به خاطر اینکه امام (ره) قائل به ولایت مطلقه فقیه است این اقامه امر به معروف نیز جزء آن ولایت گسترده خواهد بود.

در مجموع در مورد مسئولیت دولت اسلامی در اقامه امر به معروف و نهی از منکر فقهاء اختلاف ندارند، همه متفق القول در مرتبه جرح و قتل حاکم اسلامی را مسئول میدانند. حال این مسئولیت یا اختصاصی حاکم شرع است، یا دیگران نیز حق دخالت دارند. در هر صورت مسئولیت حاکم شرع در این مورد جای شک و تردید ندارد.

^۱ - نائینی، میرزا محمد حسین غروی، تنبیه الأمة و تنزیه الملة، در يك جلد، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، اول، ۱۴۲۴ هـ ق؛ ص: ۱۶۷.

ایشان در این مورد می‌گوید: لهذا امید است که این آخرین نفس را- بعون الله تعالی و حسن تألیف- از دست ندهند، تهاون این امر به معروف و نهی از منکر را بیش از این روا ندارند. اساس عدل را که موجب بقاء ملک است. اقامه و بنیان ظلم را که مایه انقراض است، منهدم سازند. رقاب و حقوق مغضوبه ملّیه را استنقاذ و ریشه شاه‌پرستی که سلسله جناب تمام خرابی‌ها است از مملکت براندازند، لذت عدل و احسان را به کام سلطان بچشانند و از مقام راهزنی و چپاول‌گری و قصاب‌بشر بودن ترقّش داده، به تخت سلطنتش بنشانند، همین که چند صباحی حقیقت سلطنت و حلاوت معدلت و محبوبیت قلوب ملّت را ادراک و از عالم سبّیت و راهزنی به وادی انسانیّت و مملکت‌داری و نوع‌پروری قهرا قدم نهاد، اگر از فطرت منسلخ نشده باشد البته در رفع موجبات توحّش و تنفّر و قلع موادّ تفرّق از بذل مجهود بی‌دریغ و دسته‌شاه‌پرستان و غارت‌گران مفسد را بالطبع به خود راه نخواهد داد؛ این شاء الله تعالی و لا حول و لا قوّة الا بالله العلیّ العظیم

^۲ - خمینی، سید روح الله موسوی، تحریر الوسیله ج ۱، ۲ جلد، مؤسسه مطبوعات دار العلم، قم - ایران، اول، هـ ق، ص: ۴۸۱

گفتار پنجم: اقامه حدود و تعزیرات

از مواردی که همه ی فقهاء در مورد لزوم اقامه آن بحث کرده اند و اجرای آن را از وظایف فقیه حاکم و قاضی شرع دانسته اند، بحث اقامه حدود و تعزیرات است. فقهاء یا شخص حاکم اسلامی را مسئول قضاوت و اجرایی حدود و تعزیرات می دانند، یا حاکم وظیفه دارد فرد مجتهد را به عنوان قاضی نصب کند و او مجری احکام باشد.

شیخ مفید (ره) یکی از مسئولیت های حاکم اسلامی را اجرای حدود الهی می داند.

ایشان در این مورد گفته است: *فأما إقامة الحدود فهو إلى سلطان الإسلام المنصوب من قبل الله تعالى وهم أئمة الهدى من آل محمد (ع) ومن نصبوه لذلك من الأمراء والحكام وقد فوضوا النظر فيه إلى فقهاء شيعتهم مع الإمكان.*^۱

اما اقامه حدود آن وظیفه سلطان اسلام است که منصوب است از طرف خدای تبارک و تعالی و آن ها امامان اهل بیت (ع) هستند. و کسی که ایشان منصوب کرده اند از امراء و حکام برای این کار. و همانا تفویض کرده اند این وظیفه را به فقهاء شیعیان نشان در صورت امکان.

شیخ مفید (ره) اجرای حدود را از مسئولیت های فقیه می داند. این نظر نشان دهنده این امر است که از نظر شیخ مفید (ره) دولت اسلامی مشروع است که فقیه عادل در راس آن باشد. یکی از مسئولیت های این دولت اسلامی اجرای حدود خواهد بود.

از این مطلب یکی از فقهاء معاصر چنین استفاده کرده است: از این کلام آنچه بدیهی است این که در عصر حاضر، ما باید نظام مقتدر اسلامی تشکیل داده و با قدرت هر چه تمام تر در مقابل کفار و مستکبر بایستند که بدون نظام هرگز میسر نیست.^۲

از دیدگاه شیخ مفید (ره) در مجموع چنین استفاده می شود که ایشان دولت اسلامی را در اجرای احکام جزایی اسلامی که همان اقامه بخشی از دین است مسئول می داند، اگر مانعی از آن نباشد.

^۱ - مفید، محمد بن محمد بن نعمان عکبری، المقنعة (للشيخ المفيد)، يك جلدی، ص ۸۱۰

^۲ - آذری قمی احمد. ولایت فقیه از دیدگاه فقهای اسلام. قم. دارالعلم. چاپ سوم ۱۳۷۲ ه. ش. ص ۱۷۹

بعضی با استفاده از **قول سید مرتضی (ره)** سقوط اقامه‌ی حدود در عصر غیبت را بعضی به سید مرتضی نسبت داده اند، به دلیل این عبارت: *إن الحدود تسقط فی غیبة الإمام كما تسقط بالشبهات، لأن حال الغیبة حال ضرورة*^۱.

همانا حدود ساقط می شود در عصر غیبت، همچنان که ساقط می شوند در هنگام شبهه؛ زیرا حال غیبت حال ضرورت است.

اما این عبارت گویای تمام دیدگاه سید مرتضی (ره) نیست. ایشان در صورتی که کسی از طرفی حاکم ظالم والی باشد را، مجاز میدانند اجرای حدود کند. این جواز اقامه حدود از آنجا ناشی می شود که شخصی والی را سید مرتضی (ره) در واقع منصوب از طرف امام معصوم (ع) می داند. اگرچه در ظاهر از طرفی سلطان ظالم منصوب شده است.

در این باره گفته است: *ولم یزل الصالحون والعلماء یتولون فی أزمان مختلفة من قبل الظلمة لبعض الأسباب التي ذکرناها، و التولی، من قبل الظلمة إذا کان فيه ما یحسنه مما تقدم ذکره، فهو علی الظاهر من قبل الظالم، و فی الباطن من قبل أئمة الحق، لأنهم إذا أذنوا فی هذه الولا یة عند الشروط التي ذکرناها فتولاها بأمرهم فهو علی الحقیقة وال من قبلهم و متصرف بأمرهم*^۲. *ولهذا جاءت الروایة الصحيحة بأنه یجوز لمن هذه حاله أن یقیم الحدود و یقطع السراق، و یفعل کل ما اقتضت الشریعة فعله من هذه الأمور*^۳.

همواره صالحان و علماء در زمان های گوناگون از طرف حاکمان ظالم ولایت را قبول می کرده اند، به سبب بعضی اسباب که ذکر کردیم. قبول ولایت از طرف ظالمین زمانی که بخاطر امور نیکی باشد که ذکر شد؛ پس در ظاهر از طرف ظالم است و در واقع از طرف امامان حق (ع) است. زیرا ایشان زمانی که اذن داده اند به این ولایت با فراهم شدن شرایط که ذکر شد، پس این ولایت به امر ایشان است که در حقیقت والی از طرف ایشان است و متصرف به امر ایشان. بخاطر همین در روایت صحیح وارد شده برای چنین کسی جایز است اقامه حدود، قطع دست سارق و همه ی این قبیل امور که اقتضای شرع است را انجام دهد.

از این عبارات می شود استفاده کرد که سید مرتضی (ره) نسبت به حکومت اسلامی مشروع در زمان غیبت سکوت کرده است. بنابراین در صورت وجود حکومت مشروع و مورد رضایت معصومین (ع) در عصر غیبت، اجرای حدود به طریق اولی جایز خواهد بود.

۱ - سید مرتضی. الشافی فی الامامه ج ۱. ص ۲۰۹

۲ - شریف مرتضی، علی بن حسین موسوی، رسائل الشریف المرتضی ج ۲، دار القرآن الکریم، قم - ایران، اول، ۱۴۰۵ ه. ق.، ص ۹۳

۳ - همان

در ادامه نظر مشهور فقهاء همین است از جمله **در دیدگاه محقق حلی (ره)** نیز مسئولیت اقامه حدود به عهده امام است.^۱ در مورد اجرای حدود در زمان غیبت فی الجمله فقهاء را مسئول میدانند.^۲

دیدگاه علامه (ره): نیز بر طبق نظر اکثر فقهاء شیعه، اجرای حدود و تعزیرات از اختیارات امام (ع) است و در عصر غیبت حق فقهاء. منشا این حق نیابت عام فقیه از امام (ع) است که حکومت و قضا هم از شئون آن است.^۳

صاحب جواهر (ره) نیز در اقامه حدود هم نظر با مشهور است.^۴ در مورد زمان غیبت نیز فقهاء را مسئول میدانند.^۵ به نظر صاحب جواهر (ره) جواز اقامه حدود برای فقیه در عصر غیبت ثابت شده و محرز است،^۶ پس در کل در مورد مسئولیت دولت اسلامی در اجرای حدود تردیدی وجود ندارد.

۱ - حلی، محقق، نجم الدین، جعفر بن حسن، شرائع الإسلام في مسائل الحلال والحرام ج ۱، ۴ جلد، ص: ۳۱۲

۲ - همان.

از عبارات محقق (ره) در مورد اقامه ی حدود استفاده میشود که حدود را محقق (ره) از اختصاصات امام (ع) و منصوب ایشان می داند و در مورد اجرای آن ها توسط فقهاء در زمان غیبت متمایل به توقف است، این را از عبارت "قیل" که آورده میشود استفاده کرد. اما در آخر امر به خاطر نیابت عامه فقهاء قائل به جواز اقامه است. در این مورد چنین می گوید: وقیل يجوز للفقهاء العارفين إقامة الحدود في حال غيبة الإمام ع كما لهم الحكم بين الناس مع الأمن من ضرر سلطان الوقت ويجب على الناس مساعدتهم على ذلك.

گفته شده جایز است برای فقهاء عارف اقامه حدود در حال غیبت امام (ع)، همچنان که برای آنها جایز است حکم کردن و قضاوت بین مردم، اگر از ضرر سلطان زمان خود ایمن باشند و بر مردم مساعدت آن ها واجب است.

۳ - حلی، علامه، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی، قواعد الأحكام في معرفة الحلال والحرام ج ۱، ۳ جلد، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم - ایران، اول، ۱۴۱۳ هـ ق، ص: ۵۲۵.

در مورد اقامه حدود می گوید: وأما «إقامة الحدود» فإنها الى الامام خاصة أو من يأذن له، ولفقهاء الشيعة في حال الغيبة ذلك. اما اقامه حدود متعلق به امام است به طور خاص، یا کسی که نایب باشد از طرف امام و برای فقهای شیعه است این حق در حال غیبت.

۴ - نجفی، صاحب الجواهر، محمد حسن، جواهر الکلام في شرح شرائع الإسلام، ۴۳ جلد، ج ۲۱، ص: ۳۸۶

۵ - همان، ص: ۳۹۷.

صاحب جواهر می گوید: بفحوى ما سمعته من جواز إقامة السيد الحد والوالد الزوج على القول بهما مع أمن الضرر، بل القطع بأولوية الفقيه منهما في ذلك بعد أن جعله الإمام عليه السلام حاكما وخليفة، وبأن الضرورة قاضية بذلك في قبض الحقوق العامة والولايات.

از فحوائی آنچه که در مورد جواز اقامه ی حد سید بر عبد، پدر و زوج شنیدی، بنابر اینکه دو مورد اخیر جایز باشد، در صورت امن از ضرر (جواز اقامه حد برای فقیه دانسته میشود). بلکه بر اولویت فقیه از آنها در جواز اقامه ی حد قطع حاصل میشود. بخصوص بعد از اینکه فقیه را امام (ع) حاکم و خلیفه قرارداده است. همانا در قبض حقوق عامه به حکم ضرورت و ولایات برای فقیه در این مورد ثابت است.

۶ - جواهر الکلام في شرح شرائع الإسلام؛ ج ۲۱، ص: ۳۹۳.

و كيف كان فقد قيل والقاتل الإسكافي والشيخان والدليمي والفاضل والشهيدان والمقداد وابن فهد والكركي والسيزواري والكاشاني وغيرهم على ما حكى عن بعضهم يجوز للفقهاء العارفين بالأحكام الشرعية عن أدلتها التفصيلية العدول إقامة الحدود في حال غيبة الإمام عليه السلام كما لهم الحكم بين الناس مع الأمن من ضرر سلطان الوقت، ويجب على الناس مساعدتهم على ذلك كما يجب مساعدة الإمام عليه السلام عليه، بل هو المشهور، بل لا أجد فيه خلافا إلا ما يحكى عن ظاهر ابني زهرة وإدريس، ولم نتحققه، بل لعل المتحقق خلافه.

محقق خوئی (ره) نیز اقامه‌ی حدود را در عصر غیبت برای فقیه جایز می‌داند.^۱ در مورد اجرایی

تعزیرات نیز نظر حاکم را ملاک دانسته است.^۲

در دیدگاه امام خمینی (ره) اجرای حدود و تعزیرات مختص به حاکم اسلامی است که در زمان غیبت

فقیه جامع شرایط است. در این مورد چنین گفته است: *ليس لأحد تكفل الأمور السیاسیة كإجراء الحدود و*

القضائیة و المالیة كأخذ الخراجات و مالیات الشرعیة إلا إمام المسلمین علیه السلام و من نصبه لذلك.^۳

جایز نیست برای هیچ کس عهده دار شدن امور سیاسی مثل اجرای حدود، قضاء و امور مالی مثل گرفتن خراج و مالیات

شرعی (زکات، خمس و ...) مگر امام مسلمانان (ع) و کسی که منصوب ایشان است بر این کارها.

در مورد زمان غیبت نیز می‌گوید: *فی عصر غیبه ولی الأمر و سلطان العصر عجل الله فرجه الشریف یقوم*

نوابه العامة و هم الفقهاء الجامعون لشرائط الفتوی و القضاء.^۴

در زمان غیبت ولی امر امام عصر (عج) بر این کار نواب عام حضرت اقدام می‌کنند که آن‌ها فقهاء جامع شرایط فتوا و قضاوت

هستند.

از عبارات معلوم و روشن است که مسئولیت اجرای حدود و تعزیرات با حاکم اسلامی و دولت اسلامی

است.

در این مورد در کتاب حدود گفته است: *کل من ترک واجباً أو ارتكب حراماً فلا إمام علیه السلام و نائبه*

تعزیره بشرط أن یکون من الکبائر، و التعزیر دون الحد، و حده بنظر الحاکم.^۵

هرکس واجبی را ترک کند یا حرامی را مرتکب شود، پس با امام (ع) و نایب ایشان است تا او را تعزیر کنند، به شرطی که آن

کار گناه کبیره باشد. تعزیر کمتر از حد است و اندازه آن با نظر حاکم است.

۱ - خویی، سید ابو القاسم موسوی، مبانی تکملة المنهاج ج ۱ (ج ۴ موسوعة)، ۲ جلد، مؤسسة إحياء آثار الإمام الخوئي ره، قم - ایران، اول، ۱۴۲۲ هـ.ق، ص ۲۷۳

۲ - همان، ص: ۴۰۷.

در این مورد می‌گوید: من فعل محرماً أو ترك واجباً إلهياً عالماً عامداً عَزَّه الحاکم حسب ما يراه من المصلحة.

هرکس مرتکب فعل حرام الهی یا ترک واجب الهی با علم و قصد شود، آن کس را حاکم تعزیر میکند بر حسب مصلحت که تشخیص میدهد

۳ - خمینی، سید روح الله موسوی، تحریر الوسيلة ج ۱، ۲ جلد، ص: ۴۸۲

۴ - همان

۵ - همان؛ ج ۲، ص: ۴۷۷

در اجرا و اقامه حدود و تعزیرات حضرت امام همانند فقهاء دیگر حاکم شرع را مسئول میدانند، همچنان که در عبارات ذکر شد.

با ملاحظه اقوال فقهاء شیعه در مورد مسئولیت فقهاء در اقامه حدود که اجماعی یا شهرت نزدیک به اجماع است،^۱ معلوم گشت که در مورد اقامه حدود تنها مسئول در زمان حاضر حاکم اسلامی و دولت اسلامی است. این مسئولیت از اختصاصات حاکم اسلامی یعنی فقهاء است و کسی دیگری حق دخالت ندارد.

گفتار ششم: اقامه امور حسبيه

بحث از امور حسبيه همواره ملازم با بحث اختیارات حاکم شرع در عصر غیبت است. در مورد دایره اختیارات و مسئولیت های ولی فقیه بین صاحب نظران فقه اختلاف نظر وجود دارد، مرتبه حداقل آن ولایت بر امور حسبه است، در مرتبه بعد ولایت عامه فقیه قرار دارد و حد نهایی آن ولایت مطلقه فقیه است.

نکته قابل توجه فرق میان این انواع ولایت است، به این ترتیب که فقیه دارای ولایت حسبيه، ولایتش محدودتر است و احکام صادره او باید بر طبق احکام اولیه باشد، مانند کارهایی که مزاحمت با دیگران ندارد و تنها مربوط به مصالح عمومی است مانند صرف بیت المال در مصالح عامه از قبیل توسعه فرهنگ، افتتاح مدارس و امثال آن ها از اموری که مخالف احکام اولیه نیست. البته گاه بخاطر ضرورت از احکام اولیه فراتر میرود، مثل فروش اموال محتکر.^۲

اما در ولایت عامه فقیه می تواند بر خلاف قوانین و احکام اولیه فقهی حکمی صادر کند. بطور مثال اجبار محتکرین به فروش اموال احتکار شده و یا اجبار به فروش ملکی برای توسعه راه و امثال آن که کلیه آنها بر

^۱ - خویی، سید ابو القاسم موسوی، مبانی تکملة المنهاج؛ (ج ۴ موسوعة)، ص: ۲۷۳.

در این مورد میگوید: هذا هو المعروف والمشهور بين الأصحاب، بل لم ينقل فيه خلاف إلا ما حكى عن ظاهر ابني زهرة وإدريس من اختصاص ذلك بالإمام أو بمن نصبه لذلك. و هو لم يثبت، و يظهر من المحقق في الشرائع والعلامة في بعض كتبه التوقف.

^۲ - خلخالی، سید محمد مهدی موسوی - مترجم، جعفر الهادی، حاکمیت در اسلام یا ولایت فقیه، در يك جلد، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم - ایران، اول، ۱۴۲۲ هـ.ق، ص: ۵۱۷.

خلاف قانون اولیه فقه می‌باشد. البته همه اینها و امثال آن در محدوده مصالح عمومی جایز است؛ زیرا دلیل نصب فقیه بر ولایت عامه محدود به مصالح مسلمین است.^۱

در مرتبه حداکثری ولایت مطلقه فقیه قرار دارد که فقیه از اختیارات کامل حکومتی برخوردار است و میتواند آنچه را بر طبق مصالح عامه تشخیص میدهد عملی سازی کند، حتی فراتر از احکام اولیه و ثانویه فقهی.

اقامه امور حسبه از جمله امور بسیار مهم و ریشه دار است که همه یا اکثر قریب به اتفاق فقهاء شیعه اجرایی آن را از مسئولیت های حاکم اسلامی میدانند.

در تعریف حسبه گفته اند: «حسبه» در لغت به معنای شمارش آمده است و در اصطلاح فقهای اهل سنت عبارت است از: «پیا داشتن معروف و جلوگیری از رواج فساد و زشتی در میان جامعه».^۲

در اصطلاح فقهای شیعه عبارت از اموری است که شارع اسلام راضی به ترک آنها نیست و به هر نحوی باید اقامه شود و بر زمین نماند و چون مسئول خاصی ندارد بر حاکم شرع لازم است که انجام آن را شخصاً یا به وسیله نایبان خود به عهده گیرد، نظیر تصدای امور غایبین و قاصرین و محجورین مانند اطفال و ایتام و همچنین مبارزه با مفاسد اخلاقی و اجتماعی و نهی از منکر و امر به معروف، و در واقع دایره حسبه نزد فقهای امامیه از دایره آن نزد فقهای اهل سنت گسترده تر است.^۳

دلیل بر ثبوت ولایت حسبه برای فقیه عبارت است از ادله چهارگانه کتاب، سنت، اجماع و عقل.^۴

حکم عقل به وجوب حفظ نظم در جامعه بهترین دلیل بر ولایت حسبه است. البته حکم عقلی مزبور راه مشخصی را برای حفظ نظم ارائه نمی‌کند، بلکه به طور کلی، حفظ نظم را لازم می‌داند، ولی متشرعه وظیفه

۱ - همان ص: ۵۱۷.

۲ - شیرازی، ناصر مکارم، دائرة المعارف فقه مقارن، در یک جلد، انتشارات مدرسه امام علی بن ابی طالب علیه السلام، قم - ایران، اول، ۱۴۲۷ هـ.ق، ص: ۴۳۹. البته حسبه با امر به معروف و نهی از منکر فرق‌هایی دارد، مهم‌ترین تفاوت از نظر برخی از آنان این است که امر به معروف و نهی از منکر وظیفه‌ای فردی است که بر همگان واجب است ولی حسبه وظیفه‌ای است که تنها بر جمعی که از جانب حکومت و ولی امر تعیین می‌شوند واجب می‌شود.

تفاوت دیگر این است که احراز موضوع منکر در نهی از منکر شرط وجوب است یعنی بدون آن نهی از منکر واجب نیست در حالی که در حسبه آنچه واجب است جلوگیری از منکر و فساد واقعی است بر همین اساس فحص و تفتیش از وجود یا عدم وجود منکر بر محتسبین جایز بلکه واجب است. همان

۳ - همان

۴ - خلخالی، سید محمد مهدی موسوی - مترجم، جعفر الهادی، حاکمیت در اسلام یا ولایت فقیه، در یک جلد، ص: ۵۱۰

دارند که حکم عقلی مزبور را بطور مشروع پیاده کنند، یعنی باید نحوه اداره کشور و چگونگی حفظ نظم در کشورهای اسلامی از شرع گرفته شود.^۱

در اساس بحث در موضوع حسبه دارای دو بخش یا دو اصطلاح فقهی است:

۱- حسبه در میان قدماء اصحاب: در کلام قدما لفظ امور حسبه در اصطلاح فقهی خاص امروزی مورد استفاده نیست یا در مفهوم که فقهاء متأخر استفاده کرده اند به کار نمی‌رود. معنای حسبه در اصطلاح ایشان همانند تعریف ماوردی است که آن را امر به معروف و نهی از منکر میدانند؛ لذا مصادیق حسبه را در میان کلمات ایشان در بحث امر به معروف و نهی از منکر و همانند این‌ها می‌شود ردیابی کرد.

۲- حسبه در کلام متأخرین: در میان متأخرین مفهوم حسبه معنای اصطلاحی خاص فقهی پیدا کرده و به مفهوم امور ضروری که متولی خاص شرعی ندارند و وجود و سرپرستی آنها ناگزیر است، تجلی یافته است. این اصطلاح در واقع وارد شده از فقه عامه است. اگر به مصادر قوم مراجعه شود این حقیقت قابل ردیابی است.

در این جا بعضی از اقوال علماء شیعه می‌آید، تا دایره حسبه را که اجرایی آن جزء مسئولیت های حاکم اسلامی است، نمایان سازد.

شیخ مفید(ره) در این باره نظر صریح ندارد، اما اشاراتی قابل توجه در کلام شیخ مفید به امور حسبه هست.^۲ از کلمات شیخ مفید (ره) که در مورد مسئولیت‌های حاکم شرع و به تبع آن دولتی اسلامی گفته، استفاده می‌شود که اقامه امور عام دینی ضروری که در واقع همان امور حسبه هستند، رسالت و مسئولیت حاکم شرعی است؛ زیرا در اصطلاح قدماء امر به معروف و نهی از منکر دایره وسیعی دارند و تمام امور ضروری را در بر می‌گیرند.^۳ آموزه‌های اعتقادی، اخلاقی و فقهی همه از مصادیق معروف هستند که مسئولیت دولت اسلامی اقامه

^۱ - همان

^۲ - مفید، محمد بن محمد بن نعمان عکبری، المقنعة (للشیخ المفید)، یک جلدی، ص ۲۵۲.

در مورد مصرف زکات می‌فرماید: فلما وجد النبي (ص) كان الفرض حمل الزكاة إليه فإذا عدم السفراء بينه وبين رعيته وجب حملها إلى الفقهاء المأمونين من أهل ولايته لأن الفقيه أعراف بموضعها ممن لا فقه له في ديانتها.

هنگامی که پیامبر (ص) موجود باشد، واجب است بردن زکات نزد او، واجب است حمل زکات به سوی فقهای امین از اهل ولایت اهل بیت (ع). زیرا فقیه داناتر است به مواضع مصرف زکات از غیر فقیه که در دینش فقیه نیست.

^۳ - همان، ص ۸۰۹-۸۱۰.

در بحث دیگر آمده است: فيلزمه إقامة الحدود و تنفيذ الأحكام و الأمر بالمعروف و النهي عن المنكر و جهاد الكفار و من يستحق ذلك من الفجار . پس لازم است بر او (فقیه جامع شرایط) اقامه حدود و تنفيذ احکام و امر به معروف و نهی از منکر و جهاد با کفار و کسی که مستحق آن است .

آنها است. تضعیف و تعطیل این آموزه ها نیز حرام است؛ لذا نهی از منکر آنها را شامل می شود، پس جلوگیری از آن ها مسئولیت دولت اسلامی خواهد بود.

سید مرتضی (ره) در این مورد عباراتش گویاتر است. در بحث قبول ولایت از طرفی حاکم ظالم می گوید: *اعلم أن السلطان على ضربين: محق عادل، و مبطل ظالم متغلب. فالولاية من قبل السلطان المحق العادل لا مسألة عنها... و انما الكلام في الولاية من قبل المتغلب، و هي على ضروب: واجب و ربما تجاوز الوجوب إلى الإلجاء، و مباح، و قبيح، و محذور. فأما الواجب: فهو أن يعلم المتولي، أو يغلب على ظنه بأمارات لائحة، أنه يتمكن بالولاية من إقامة حق، و دفع باطل، و أمر بمعروف، و نهی عن منکر. و لولا هذه الولاية لم يتم شيء من ذلك، فيجب عليه الولاية بوجوب ما هي سبب اليه، و ذريعة إلى الظفر به.^۱*

بدان که سلطان دو گونه است: حق و عادل و باطل، ظالم و زورگو. همکاری با سلطان عادل مسأله ی ندارد و جایز است... همانا بحث در قبول ولایت از طرف سلطان ظالم است و آن چند قسم است: واجب، گاه و جوب به مرحله جبر میرسد، مباح، قبیح و حرام. قسم واجب: اگر متولی با ادله معتبر بداند یا ظن غالب داشته باشد که همانا با قبول ولایت می تواند اقامه حق و دفع باطل و امر به معروف و نهی از کند و اگر ولایت نباشد نمی تواند این وظایف را انجام بدهد؛ پس واجب است بر او قبول این ولایت، به سبب وجوب علت آن که توان یافتن بر این امور است.

این کلام نشان میدهد بر خلاف نظر بعضی نویسندگان، سید مرتضی (ره) حاکم اسلامی را در عصر غیبت دارای مسئولیت گسترده میداند و تمام امور حسبیه را در بردارد؛ زیرا اقامه حق و عدل بدون اجرای احکام شرع در جامعه اسلامی ممکن نیست. وجوب امر به معروف و نهی از منکر هم گستره ی وسیع دارند و همه آموزه ها و احکام را شامل هستند. این مسئولیت گسترده را دولت اسلامی در صورت امکان و قدرت دارا است و باید عملی کند.

ابو صلاح حلبی (ره) نیز همانند سید مرتضی در دیدگاهش دایره امر به معروف و نهی از منکر گسترده است و در واقع امور حسبیه را بطور کلی در ذیل امر به معروف و نهی از منکر قرار داده است. عبارات ابو صلاح حلبی (ره) گویای این است که در صورت که زمینه و امکان اجرای احکام با قضاوت و حکومت فراهم باشد، بر فقیه جامع شرایط لازم است قدرت را بدست بگیرد.^۲ از جمله موارد که دولت اسلامی مسئولیت دارد امر به

^۱ - شریف مرتضی، علی بن حسین موسوی، رسائل الشریف المرتضی ج ۲، دار القرآن الکریم، قم - ایران، اول، ۱۴۰۵ ه.ق. ص ۹۰.

^۲ - حلبی، ابو الصلاح، تقی الدین بن نجم الدین، الکافی فی الفقه، در یک جلد، ص ۴۵۰.

معروف و نهی از منکر است. این امر و نهی گستره ی بسیاری دارد و بخش زیادی از حوزه کاری دولت را از جمله امور حسیه را شامل است.

شیخ طوسی (ره) از جمله مسئولیت‌های که برای قاضی بر شمرده ، رسیدگی به امر زندانیان ، اوصیاء ، مجانین ، اموال بی صاحب و گم شده است که همه این ها جزء امور حسیه است.^۱ از مباحث که ذیل بحث قضاء شیخ طوسی (ره) آورده استفاده می شود که رسیدگی و سرپرستی امور عامه بدون متولی خاص، مسئولیت دولت اسلامی است که قاضی باید به آن امور رسیدگی کند و احکام فقه را اقامه نماید.

تا این جا از بررسی اقوال فقهاء عصر اول معلوم گشت که اجرایی امور حسیه با دولت و حکومت اسلامی است که همان حاکم شرع میباشد، اگر چه اسم حسب نیامده است.

اما حسب در میان متأخرین با لفظ خاص یا تعریف خاص خود آمده است، در این جا به بعضی اقوال از باب نمونه اشاره می شود:

علامه (ره) در این مورد چنین گفته است: *وفروض الکفایات کثیره مذکوره فی مواضع، و هو: «کل مهم دینی یتعلق غرض الشرع بحصوله، ولا یقصد عین من یتولاه»، و من جملته إقامه الحجج العلمیه؛ و دفع الشبهات؛ و حل المشكلات؛ و الأمر بالمعروف و النهی عن المنکر و الصناعات المهمه التي بها قوام المعاش - حتی کنس و الحجامه - فلو امتنع الكل عنها لحقهم الإثم؛ و دفع الضرر عن المسلمين و إزاله فاقتهم، کإطعام الجائعين، و ستر العراء، و إعانة المستعینین فی النائبات علی ذوی الیسار مع قصور الصدقات الواجبه؛ و کالقضاء؛ و تحمل الشهاده».*^۲

در این باره می‌گوید: و إذا علم من نفسه تکامل الشروط فعرض للحکم وجب علیه تکلفه، لکونه أمراً بمعروف و نهیا عن منکر، فاذا تقلده فلیصمد للنظر فی مصالح المسلمين و ما عاد بنظام الملة و قوی الحق، و لیجتهد فی إحياء السنن و امانه البدع و الأمر بالمعروف و النهی عن المنکر و إبطال ما یمکن منه من أحكام الجور و إنفاذ ما استطاعة من الحق.

اگر بر کسی که دارای تمام شرایط است ، حکومت برای او عرضه شود ، واجب است بر او حکومت را قبول کند. به خاطر اینکه حکومت وسیله امر به معروف و نهی از منکر است. چون حکومت را قبول کرد باید محکم بایستد و نظر کند در مصالح مسلمین و آن چیزی که مربوط به نظام جامعه است ، و بکوشد در احیای سنت ها و از بین بردن بدعت ها ، امر به معروف و نهی از منکر ، ابطال احکام ظالمانه که در توان او است و نجات حق تا جای که می تواند.

^۱ - الشیخ طوسی . المبسوط فی فقه الإمامیه ج ۸، ص ۹۶.

شیخ طوسی (ره) در مورد مال گم شده و بی صاحب می گوید: فإذا فرغ من الامناء نظر فی الضوال و اللقطة فاذا کان عنده شيء من اللقطة فالحاکم یصنع ما یراه مصلحه.

زمانی که فارغ شد قاضی از کار رسیدگی به امناء ، نظر می کند در گمشدگان و چیز های که یافت شده باشند پس انجام می دهد در مورد آن ها آن چیزی که مصلحت میدانند.

^۲ - حلی، علامه، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی، قواعد الأحکام فی معرفة الحلال و الحرام ج ۱، ۳ جلد، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم - ایران، اول، ۱۴۱۳ هـ، ص: ۴۷۷

واجبات کفایی زیاد است که در جای خود ذکر شده است. آن ها عبارتند از: هر امر دینی مهم که به غرض شارع حصول آن ها متعلق باشد و شخص خاصی نیز سرپرست آن ها نباشد. و از جمله ی آن ها اقامه ی حجت های علمی، دفع شبهه ها، حل مشکلات، امر به معروف و نهی از منکر، صنعت های مهم که قوام زندگی جامعه به آن ها است حتی نظافت و حجامت که اگر همه امتناع کنند همه گناهکار هستند، دفع ضرر از مسلمانان و از بین بردن نداری آن ها مثل اطعام گر سگان، پوشاندن برهنگان، کمک به نیازمندان که در بلایا گرفتار شده اند بر صاحبان توان لازم است اگر صدقات واجب کفایت نکنند، قضاوت و به عهده گرفتن شهادت هستند.

نتیجه ی که از این عبارات بدست می آید اینکه اجرا و اقامه امور اجتماعی و دینی (امور حسبیه) از مسئولیت های دولت اسلامی خواهد بود. در زمان حاضر و بلکه در گذشته همه یا بخشی بزرگی از این ها از مسئولیت های دولت اسامی بوده و هست. بلکه بخش بزرگی از این امور در توان افراد عادی نیست، مثل قضاوت.

شهید ثانی (ره) نیز در مورد اقامه ی امور حسبیه همانند علامه (ره) کلام روشن و دقیقی دارد که اغلب مسئولیت های دولت اسلامی را در بر دارد. از عبارات شهید (ره) استفاده می شود که مسئولیت حاکم اسلامی در امور اجتماعی، اقتصادی، امنیتی، علمی و (امور حسبیه) گسترده شده است.^۱

شیخ یوسف بحرانی (ره) نیز که از فقهاء متمایل به اخباریان است و در مجموع مباحثش فقه فردی است، با وجود این همین مقدار که امور حسبیه را وظیفه ی فقهاء میداند بخش بزرگی از فقه سیاسی_اجتماعی را در بردارد.^۲

محقق قمی (ره) نیز با وجود احتیاط بسیار در باب احکام سیاسی_اجتماعی فقه، مسئولیت های را برای حاکم اسلامی قائل است که به موارد عمده ی آنها که همان امور حسبیه باشد اشاره دارد.^۳ بخشی عمده و اساسی

۱ - عاملی، شهید ثانی، زین الدین بن علی، مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام ج ۳، ۱۵ جلد، مؤسسة المعارف الإسلامية، قم - ایران، اول، ۱۴۱۳ هـ ق، ص: ۸
۲ - بحرانی، یوسف بن احمد بن ابراهیم، أجوبة المسائل البهائية، در يك جلد، دار إحياء الأحياء لعلماء البحرين و القطيف والأحساء، قم - ایران، اول، ۱۴۰۶ هـ ق؛ ص: ۷۱.
در موضوع نیابت فقهاء در امور حسبیه چنین گفته است: وقد فهم من كونه حاكماً وقاضياً من جهتهم (صلوات الله عليهم) رجوع جميع الأمور الحسبية عملاً بحق النيابة
از تعبیرات اینکه حاکم و قاضی هستند از طرف ائمه (ع) فهمیده میشود که در تمام امور حسبیه به ایشان رجوع لازم است بخاطر حق نیابت.
۳ - گیلانی، میرزای قمی، ابو القاسم بن محمد حسن، جامع الشتات في أجوبة السؤالات (للميرزا القمي) ج ۲، ۴ جلد، مؤسسه کیهان، تهران - ایران، اول، ۱۴۱۳ هـ ق؛ ص: ۴۶۵.

در این باره گفته است: امور حسبیه بسیار است- مثل جهاد و امر بمعروف و نهی از منکر و فتوی و قضا و اجرای حدود و اعانت بر طاعت و اخذ لقیط و غیر اینها- و شکی نیست که در بسیار آنها «از جمله علما بودن» شرط نیست چه جای مجتهد بودن. پس ظاهر آن است که مراد از امور حسبیه در سؤال اموری است که موکل است به حاکم شرع (یعنی مجتهد عادل) مثل تصرف در مال یتیم در وقتی که جد یا وصی پدر یا جد نداشته باشد. و هم چنین سقیه و مجنون هر گاه طاری شده باشد جنون و سفه

آنها از مسؤوليت هاي دولت اسلامي هستند؛ زيرا بدون انجام و اقامه اين احكام توسط حاكم قابليت اجراي ندارند ، يا مشروط به اذن حاكم هستند يا افراد عادي قدرت بر اقامه و انجام ندارند.

شيخ انصاري (ره) نیز که از ارکان فقاء معاصر است، در این مورد با مشهور همراه است که امور حسبيه را مسؤوليت فقيه می دانند. البته این مسؤوليت را شيخ (ره) محدود به امور ضروري میدانند که دایره ی آن محدود است و تمام امور حکومت را شامل نیست.^۱ اگرچه بخش بزرگی از مسؤوليت هاي دولت اسلامي را که امور عامه ضروريات جامعه (امور حسبيه) باشد در بردارد.^۲

محقق نائینی (ره) نیز امور حسبيه را به عنوان بخشی از اقامه ی دين در زمان غيبت از مسؤوليت هاي فقاء می داند.^۳ البته با اینکه محقق نائینی (ره) از فقاء روشن اندیش و سياسي معاصر است، بازهم بطور صريح مبحث مهم و اساسی ولایت فقيه در عصر غيبت را مطرح نکرده است؛ اما اقامه امور حسبيه را مسؤوليت فقاء شيعه می داند.

از عبارات **محقق بروجردی (ره)** استفاده میشود که اقامه ی امور حسبيه در زمان غيبت از مسؤوليت هاي فقاء است.^۴

بعد از بلوغ و رشد (يا مطلقا، بنا بر قولی). و هم چنین تصرف در مال غایب و تصرف در ادای دیون و وصایای میت در وقتی که وصی نباشد. هم چنین تصرف در بعضی اوقاف که ناظر شرعی نداشته باشد. و گرفتن خمس و زکات از کسی که ممانعت کند. و گرفتن حصّة امام از خمس و به نیابت او از باب تمه به فقرای سادات دادن. و امثال اینها. و دلیل ولایت حاکم اجماع منقول است و عموم نیابتی که از روایات مثل «مقبوله عمر بن حنظله» و غیر آن فهمیده می شود

^۱ - دزفولی، مرتضی بن محمد امین انصاری، القضاء و الشهادات (للشيخ الأنصاري)، در يك جلد، کنگره جهانی بزرگداشت شيخ اعظم انصاری، قم - ایران، اول، ۱۴۱۵ هـ ق؛ ص: ۴۹.

در مورد همین موضوع میگوید: و منه يظهر كون الفقيه مرجعا في الأمور العامة، مثل الموقوفات و أموال اليتامى و المجانين و الغيب؛ لأنّ هذا كلّ من وظيفة القاضي عرفا

و از بحث این ظاهر می شود که در امور عامه مرجع فقيه است، مثل موقوفات، اموال یتامی، مجانین و غایب؛ چون این امور همانا از نظر عرف از مسؤوليت هاي قاضی هستند.

^۲ - دزفولی، مرتضی بن محمد امین انصاری، کتاب المکاسب (للشيخ الأنصاري)، ط - القديمة) ج ۲، ۳ جلد، منشورات دار الذخائر، قم - ایران، اول، ۱۴۱۱ هـ ق، ص: ۸۷

^۳ - نائینی، میرزا محمد حسین غروی، تنبيه الأمة و تنزيه الملة، در يك جلد، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامي حوزه علميه قم، اول، ۱۴۲۴ هـ ق؛ ص: ۷۶.

در این مورد می گوید: دویم: آنکه از جمله قطعيات مذهب ما- طائفة اماميه- این است که در این عصر غيبت- علی مغيبه السلام- آنچه از ولایات نوعیه را که عدم رضای شارع مقدّس به افعال آن، حتی در این زمینه هم، معلوم باشد «وظائف حسبيه» نامیده، نیابت فقهائ عصر غيبت را در آن قدر متیقّن و ثابت دانستیم حتی با عدم ثبوت نیابت عامّه در جمیع مناصب؛ و چون عدم رضای شارع مقدّس به اختلال نظام و ذهاب بیضه اسلام و بلکه اهمّيت وظائف راجعه به حفظ و نظم ممالك اسلاميه از تمام امور حسبيه از اوضح قطعيات است، لهذا ثبوت نیابت فقهائ و نواب عام عصر غيبت در اقامه وظائف مذکوره از قطعيات مذهب خواهد بود

^۴ - همان؛ البدر الزاهر في صلاة الجمعة والمسافر؛ ص: ۷۸

محقق خوئی (ره) در زمان غیبت اقامه امور حسبیه را از وظایف فقیه می داند.^۱ از جمله سرپرستی جهاد نیز از باب حسبه مسئولیت فقیه است.^۲ از کلام ایشان استفاده می شود که محقق خوئی (ره) ولایت فقیه در امور حسبیه را قبول دارد.

با بررسی این اقوال فقهاء عظام معلوم شد که بنابر اجماع یا لااقل قول مشهور اقامه امور حسبیه در عصر غیبت از مسئولیت های حاکم اسلامی و شرعی است که همان فقیه جامع الشرایط است. این حداقل مسئولیت حاکم شرع در اقامه امور دینی است که مسائل ضروری اجتماعی، سیاسی و اقتصادی را در بردارد. البته ممکن است اصل تشکیل حکومت و تامین مصالح عامه را نیز در ذیل این عنوان قرار داده شده و دایره مسئولیت دولت اسلامی در تحت اختیار فقیه گسترده تر گردد.

گفتار هفتم: اقامه دین در تمام ابعاد

در بخش قبل به ولایت فقیه در امور حسبیه اشاره شد، در این بخش نظرات بعضی فقهاء عظام که قائل به ولایت عامه یا مطلقه هستند اشاره می شود.

در میان قدما بحث ولایت عامه بطور صریح مطرح نبوده است. شاید اولین فقیه که در این باب به تفصیل اشاره کرده **دیدگاه محقق کرکی (ره)**: باشد. پس یکی از فقهای شیعه که در مورد مسئولیت های حکومت اسلامی نظراتش مورد توجه محققین است و در مورد ولایت عامه فقیه وارد بحث شده است محقق

^۱ - خویی، سید ابو القاسم موسوی، مصباح الفقاهة (المکاسب) ج ۵، ۷ جلد، هق، ص: ۵۳.

در این باره میگوید: لا يجوز التصرف في الأوقاف و سهم الامام عليه السلام و أموال الصغار حسبة إلا بإذن الفقيه سواء كان ولاية الفقيه ثابتة بالأصل أو بالدليل. جایز نیست تصرف در اوقاف، سهم امام (ع) و اموال کودکان غیر بالغ از باب امور حسبیه، مگر با اجازه و اذن فقیه، فرقی نمی کند که ولایت فقیه با اصل ثابت باشد یا با دلیل اماره.

^۲ - همان؛ منهاج الصالحين (للخوئي)؛ ج ۱، ص: ۳۶۶.

در این مورد چنین می گویند: فلا محالة يتعين ذلك في الفقيه الجامع للشرائط، فإنه يتصدى لتنفيذ هذا الأمر المهم من باب الحسبة على أساس أن تصدى غيره لذلك يوجب الهرج و المرج و يؤدي إلى عدم تنفيذ بشكل مطلوب و كامل. پس بدون تردید این کار متعین است بر فقیه جامع شرایط، پس همانا فقیه بدوش می گیرد اجرای این امر مهم را از باب اجرای امور حسبیه؛ زیرا تصدی غیر فقیه باعث حرج و مرج است که منتهی به اجرای غیر مطلوب و ناقص جهاد می شود.

کرکی (ره) است. ایشان در بحث خود در نماز جمعه به نیابت عامه فقیه پرداخته است و مسؤولیت عامه را برای فقهاء ثابت دانسته است. در این مورد می گویند: *اتفق أصحابنا رضوان الله عليهم على أن الفقيه العدل الإمامي الجامع لشرائط الفتوى، المعبر عنه بالمجتهد في الأحكام الشرعية نائب من قبل أئمة الهدى صلوات الله و سلامه عليهم في حال الغيبة في جميع ما للنيابة فيه مدخل - و ربما استثنى الأصحاب القتل و الحدود مطلقا - فيجب التحاكم اليه، و الانقياد الى حكمه.*^۱

اتفاق علمای اصحاب بر این است که فقیه عدل امامی جامع شرایط فتوا که از آن به مجتهد تعبیر می شود، نیابت دارد از طرف ائمه (ع) در حال غیبت در تمام آن چیزی که نیابت در آن راه دارد - چه بسا اصحاب قتل و حدود را مطلقا استثنا کرده اند -، پس واجب است اقامه ی دعوا نزد او شود و به امر او گردن نهاده شود.

از عبارات محقق کرکی (ره) استفاده میشود که فقیه در تمام امور عامه قابل نیابت ولایت دارد. چون امر حکومت و تنفیذ احکام اجتماعی قابل نیابت است؛ لذا فقیه در زمان غیبت همانند امام (ع) در زمان حضور در تمام مسائل عامه فقهی مسئول است.

دیدگاه ملا احمد نراقی (ره) نیز از جمله نظرات پیش گام طرح ولایت فقیه و حکومت اسلامی است که مستقل و مفصل در باب ولایت فقیه مطرح شده است. به نظر فاضل نراقی (ع) تمام امور عامه در زمان غیبت با فقیه جامع شرایط است.

در این مورد می گوید: *و المقصود لنا هنا بيان ولاية الفقهاء الذين هم الحكام في زمان الغيبة، و النواب عن الأئمة، و أنّ ولايتهم هل هي عامة فيما كانت الولاية فيه ثابتة لإمام؟*^۲

(در جواب و بعد از بیان مطالبی چنین میگوید): *أنّ کلیة ما للفقهاء العادل توكّيه وله الولاية فيه أمران: أحدهما: كلّ ما كان للنبي و الإمام - الذين هم سلاطين الأنام و حصون الإسلام - فيه الولاية و كان لهم، فللفقيه أيضا ذلك، إلّا ما أخرجه الدليل من إجماع أو نصّ أو غيرهما.*

و ثانيهما: أنّ كلّ فعل متعلّق بأمور العباد في دينهم أو دنياهم و لا بدّ من الاتيان به و لا مفرّ منه، إما عقلا أو عادة من جهة توقف أمور المعاد أو المعاش لواحد أو جماعه عليه، و إناطة انتظام أمور الدين أو الدنيا به. أو شرعا من

۱ - عاملی، کرکی، محقق ثانی، علی بن حسین، رسائل المحقق الكرکي ج ۱، ۳، جلد، کتابخانه آية الله مرعشي نجفی و دفتر نشر اسلامی، قم - ایران، اول، ۱۴۰۹ هـ ق، ص: ۱۴۲

۲ - نراقی، مولی احمد بن محمد مهدی، عوائد الأيام في بيان قواعد الأحكام، در يك جلد، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، قم - ایران، اول، ۱۴۱۷ هـ ق؛ ص: ۵۲۹

جهة ورود امر به أو إجماع، أو نفی ضرر أو إضرار، أو عسر أو حرج، أو فساد على مسلم، أو دليل آخر أو ورود الإذن فيه من الشارع ولم يجعل وظيفته لمعين واحد أو جماعة ولا لغير معين - أي واحد لا بعينه - بل علم لا بدئية الإتيان به أو الإذن فيه، ولم يعلم المأمور به ولا المأذون فيه، فهو وظيفة الفقيه، وله التصرف فيه، والإتيان به.^۱

همانا کل ولایت فقیه عادل در دو امر است: اول: هر چیزی که برای نبی (ص) و امام (ع) که سلاطین مردم و دژهای اسلام هستند در آن ولایت است و حق آنها است، برای فقیه نیز آن ولایت هست. مگر آنچه که دلیل اجماع، نص و غیر اینها آن را خارج کند.

مورد دوم: هر کاری که متعلق به زندگی مردم باشد از امور دین و دنیا که مورد نیاز و لازم است. حال ضرورت عقلی باشد یا بطور عادی امر اخروی یا دنیوی از یک فرد یا جمعی بر آنها متوقف باشد، یا نظم امر دین و دنیا منوط به آنها باشد. یا کارهای باشند که از شرع امر شده باشد بر آنها از طریق لفظی، اجماع، قاعده نفی ضرر، حرج، صحیح و فاسد یا دلیل دیگر. یا اذن شارع وارد شده باشد بر آن و تکلیف فرد و جماعتی معین یا غیر معین قرارداد نشده باشد، یعنی فرد معین مسؤول نباشد بلکه ضرورت و اذن در اجرای آن معلوم باشد، اما مأمور به و کار مورد اذن معلوم نباشد، تمام این موارد وظیفه ی فقیه است، تصرف در آنها حق او است و وظیفه ی اجرا با فقیه است.

عبارات در مورد ولایت امور حسبيه و ولایت عامه فقیه ظاهر بلکه بالاتر از ظهور است.

نظر صاحب جواهر (ره) نیز با آنچه از عبارات ایشان در مورد اختیارات فقهاء در عصر غیبت قابل استفاده است ولایت عامه فقیه است؛ اگر چه این مطلب به صراحت و با لفظ ولایت عامه نیامده است، اما با ملاحظه عبارات مراد مصنف روشن است که اشاره به ولایت عامه فقیه دارد.^۲

۱ - همان؛ ص: ۵۳۶

۲ - نجفی، صاحب الجواهر، محمد حسن، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ۴۳ جلد، ج ۲۱، ص: ۳۹۷.

در این مورد چنین گفته است: فمن الغریب وسوسة بعض الناس في ذلك، بل كأنه ما ذاق من طعم الفقه شینا، ولا فهم من لحن قولهم و رموزهم أمرا، ولا تأمل المراد من قولهم إني جعلته علیکم حاکما و قاضیا و حجة و خليفة و نحو ذلك مما يظهر منه إرادة نظم زمان الغیبة لشیعتهم في كثير من الأمور الراجعة إلیهم، و لذا جزم فیما سمعته من المراسم بتفویضهم علیهم السلام لهم في ذلك، نعم لم یأذنوا لهم في زمن الغیبة ببعض الأمور التي یعلمون عدم حاجتهم إلیها، کجهاد الدعوة المحتاج إلی سلطان و جیوش و أمراء و نحو ذلك.

پس بسیار عجیب است وسوسه ی بعض مردم در آن (جواز اقامه ی حدود برای فقیه)، بلکه از طعم فقه چیزی نچشیده، رمز و رازی از لحن قول علماء در نیافته، در قول ائمه (ع) تأمل نکرده است که گفته اند: همانا قرار دادم او را بر شما حاکم، قاضی، حجت، خلیفه و امثال اینها. از این عبارات نظم بخشی به امور شیعه در زمان غیبت ظاهر میشود در بسیاری از امور که مراجعه به ائمه (ع) لازم بوده است. لذا در مورد تفویض امور به فقهاء توسط ائمه (ع) که در کتاب مراسم به آن جزم پیدا کرده است را شنیدی. بلی ائمه (ع) در بعض امور در زمان غیبت اذن نداده اند که میدانسته اند فقهاء نیازی به چنین اختیارات ندارند. مثل جهاد ابتدای که احتیاج به سلطان، لشکر، فرماندهان و امثال اینها دارد.

در مجموع صاحب جواهر (ره) برای فقیه در زمان غیبت مسئولیت های گسترده ی قائل است؛ زیرا جز اندک مواردی از اختیارات امام (ع) که استثناء شده با دلیل خاص، باقی ولایات معصوم (ع) را متعلق به فقیه دانسته شده است که این در واقع همان ولایت عامه فقیه است.

امام خمینی (ره) در میان این فقیهان سرآمد همه است که اجرای احکام اسلام در تمام ابعاد، بلکه حفظ و گسترش مصالح عمومی مسلمین را مسئولیت دولت اسلامی می داند، در این رابطه فرقی بین معصوم (ع) و فقیه حاکم در عصر غیبت نیست.^۱ همانطور که معصومین (ع) در زمان خود مسئول اقامه دین بطور کامل بودند، در عصر غیبت این مسئولیت را فقهاء به عهده دارند.

در این مورد امام خمینی (ره) چنین گفته است: *فللفقیه العادل جمیع ما للرسول و الأئمة (علیهم السلام)؛ مما یرجع إلى الحکومة و السیاسة، و لا یعقل الفرق؛ لأنّ الوالی - أي شخص کان هو المجرى لأحكام الشریعة، و المقیم للحدود الإلهیة، و الآخذ للخراج و سائر الضرائب، و المتصرف فیها بما هو صلاح المسلمین.*^۲

پس برای فقیه عادل است (از اختیارات حکومتی) تمام آنچه که برای رسول اکرم (ص) و ائمه (ع) بود، از اموری که مربوط به حکومت و سیاست هستند. فرق معقول نیست؛ زیرا والی هر کس باشد او مجری احکام است و مقید به احکام شریعت الهی، گیرنده ی خراج و سایر مالیات ها، و متصرف و متولی آنچیزی است که صلاح مسلمانان باشد.

در جای دیگر چنین می گوید: *و لیعلم: أنّ کلّ ما ورد ثبوته للإمام، أو السلطان، أو والی المسلمین، أو ولیّ الأمر، أو للرسول، أو النبی، أو ما یشابهها من العناوین، یثبت بأدله الولاية للفقیه.*^۳

باید بدانی: همانا هر چیز که در باره ی امام (ع)، سلطان، والی مسلمین، ولی امر، حضرت رسول (ص)، نبی (ص) و عناوین مشابه این ها وارد شده، با ادله ی ولایت فقیه برای ولی فقیه ثابت است.

۱ - خمینی، سید روح الله موسوی، ولایت فقیه (امام خمینی)، در یک جلد، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی قدس سره، تهران - ایران، دوازدهم، ۱۴۲۳ هـ ق؛ ص: ۵۱.

این مسأله را امام خمینی (ره) به شکل جامعتر و صریحتر مطرح کرده است: وقتی می گوئیم ولایتی را که رسول اکرم (ص) و ائمه (ع) داشتند، بعد از غیبت فقیه عادل دارد، برای هیچ کس این توهم نباید پیدا شود که مقام فقها همان مقام ائمه (ع) و رسول اکرم (ص) است. زیرا اینجا صحبت از مقام نیست؛ بلکه صحبت از وظیفه است. ... «ولایت فقیه» از امور اعتباری عقلایی است و واقعیتی جز جعل ندارد؛ مانند جعل (قرار دادن و تعیین) قیم برای صغار. قیم ملت با قیم صغار از لحاظ وظیفه و موقعیت هیچ فرقی ندارد. مثل این است که امام (ع) کسی را برای حضانت، حکومت، یا منصبی از مناصب، تعیین کند. در این موارد معقول نیست که رسول اکرم (ص) و امام با فقیه فرق داشته باشد

۲ - خمینی، سید روح الله موسوی، کتاب البیع (للامام الخميني) ج ۲، ۵ جلد، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی قدس سره، تهران - ایران، اول، ۱۴۲۱ هـ ق؛ ص:

امام خمینی (ره) در مورد حدود اختیارات ولی فقیه و حکومت اسلامی که بیان ولایت مطلقه فقیه است، در جای دیگر چنین گفته است: باید عرض کنم حکومت، که شعبه ای از ولایت مطلقه رسول الله — صلی الله علیه وآله و سلم — است، یکی از احکام اولیه اسلام است؛ و مقدم بر تمام احکام فرعی، حتی نماز و روزه و حج است. حاکم می تواند مسجد یا منزلی را که در مسیر خیابان است خراب کند و پول منزل را به صاحبش رد کند. حاکم می تواند مساجد را در موقع لزوم تعطیل کند؛ و مسجدی که ضرار باشد، در صورتی که رفع بدون تخریب نشود، خراب کند. حکومت می تواند قراردادهای شرعی را که خود با مردم بسته است، در موقعی که آن قرارداد مخالف مصالح کشور و اسلام باشد، یکجانبه لغو کند. و می تواند هر امری را، چه عبادی و یا غیر عبادی است که جریان آن مخالف مصالح اسلام است، از آن مادامی که چنین است جلوگیری کند. حکومت می تواند از حج، که از فرایض مهم الهی است، در مواقعی که مخالف صلاح کشور اسلامی دانست موقتاً جلوگیری کند.^۱

بنابر نظر این دسته از فقهاء، دولت اسلامی چه حاکم معصوم (ع) باشد یا فقیه، تمام مسئولیت ها و اختیارات حکومتی متعارف کشورها و اختیارات و مسئولیت های بالاتر از آن را به طور کامل دارا است. پس هر چه جامعه اسلامی نیاز داشته باشد مسئولیت آن با حاکم اسلامی خواهد بود، چه دینی باشد یا غیر آن. در این صورت اقامه دین در تمام ابعاد آن از مسئولیت های دولت اسلامی به تبع حاکم شرع خواهد بود. در این مورد نظر امام خمینی (ره) از باقی فقهاء صریح تر و روشن تر است و جای تأویل و نیاز به تفسیر ندارد.

این دسته از فقهاء برای فقیه در عصر غیبت ولایت عامه قائل هستند، بنابراین مسائل اعم از نماز جمعه، امر به معروف و نهی از منکر، اجرایی حدود و از مسئولیت های فقیه است که حاکم شرعی و مسئول دولت اسلامی است. البته تمام این وظایف در دایره فقه ماثور و موجود جای دارد. از طرفداران این دیدگاه، میتوان محقق کرکی (ره)، ملا احمد نراقی (ره) و صاحب جواهر (ره) را نام برد.

دیدگاه امام خمینی (ره) که مسئولیت حداکثری یا "ولایت مطلقه فقیه" است، تمام احکام فقهی و تأمین مصالح مادی و معنوی جامعه را از مسئولیت های فقیه و دولت اسلامی میداند. در این دیدگاه اختیارات فقیه محدود به احکام اولویه و ثانویه نیست، بلکه فقیه بر اساس مصالح میتواند احکام حکومتی جعل کند. بنابراین

^۱ - امام خمینی، روح الله، صحیفه امام ج ۲۰؛ محل نشر: تهران، ناشر: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س) ص ۴۵۱

تمام شئون جامعه و اقامه دین در تمام ابعاد آن مسئولیت فقیه و دولت اسلامی است. این نظریه نوین در فقه شیعه است که مربوط به قرن اخیر و بیشتر در دوره انقلاب اسلامی مطرح و تبیین شده است.

نتیجه

از بررسی در اقوال علماء در باب مسئولیت دولت اسلامی در قبال اقامه دین چند مطلب مهم قابل توجه بدست می آید:

۱- بحث اقامه دین و ضرورت آن همواره در فقه به اشکال و عناوین مختلف، مثل: اقامه جمعه و جماعات، اقامه واجبات مالی، اقامه جهاد و دعوت، اقامه امر به معروف و نهی از منکر، اقامه حدود و تعزیرات، اقامه امور حسبیه و اقامه احکام و آموزه های دین در تمام ابعاد از زمان تأسیس فقه استدلالی تا دوران معاصر در مباحث فقهی بطور صریح یا ضمنی مطرح بوده است.

۲- با وجود اینکه بسیاری از فقهاء عظام در باره ولایت فقیه و چگونگی دولت اسلامی به صراحت بحث نکرده اند، اما بطور ضمنی همواره این مسأله در مباحث فقهی ایشان مطرح بوده است.

۳- مسئولیت دولت اسلامی در قبال اقامه دین دایره وسیع دارد، جنبه های عبادی، مالی، دفاعی، احکام شخصی، اجتماعی و جزایی را در بر دارد.

۴- فقهاء در قبال بحث مسئولیت دولت اسلامی در قبال اقامه دین بطور کلی به سه دسته تقسیم شده اند:

الف) ولایت امور حسبیه: این دسته از فقهاء در زمان غیبت برای حاکم شرع که فقهاء شیعه هستند، حد اقل مسئولیت، یعنی "ولایت در امور حسبیه" را قائل هستند.

ب) ولایت عامه فقیه: این دسته از فقهاء برای فقیه در عصر غیبت ولایت عامه قائل هستند، البته تمام این وظایف در دایره فقه مآثور و موجود جای دارد.

ج) ولایت مطلقه فقیه: این قول تمام احکام فقهی و تأمین مصالح مادی و معنوی جامعه را از مسؤولیت‌های فقیه و دولت اسلامی میداند، لذا اختیارات و مسؤولیت‌های فقیه محدود به احکام اولویه و ثانویه نیست.

فصل سوم:

قلمروی فقهی مسئولیت دولت اسلامی در قبال عقاید

مقدمه

در هر دین و آیینی که نظر شود عقاید و باورهای آن اساسی ترین لایه ی است که با تبلیغ و دعوت در میان مردم گسترش می یابند. با پذیرفته شدن عقاید و باورها، نوبت به تحکیم و تثبیت باورها می رسد که از راه های گوناگون حاصل می شود. بعد از این که افراد جامعه باورمند شدند و دین در جامعه استقرار یافت و تثبیت شد، وظیفه همه مکلفان دفاع از آن عقاید و باورها است. علماء و فقهاء از صدر اسلام تا زمان حال همواره به این مهم همت گماشته اند و در راه تبلیغ و دعوت، تحکیم و تثبیت عقاید و دفاع از باورهای اسلامی رنج های بسیار کشیده اند. میراث گرانبهای این بزرگان اکنون در اختیار ما است. البته مبحث عقاید گسترده تر از این مباحث است که در این بخش مطرح میشود، در فقه نیز در جاهای مختلف به مناسبت های مثل جهاد، امر به معروف، مکاسب محرمة، حد مرتد و امثال این ها این مباحث بطور پراکنده اشاره شده است. آوردن تمام مسائل فقهی مربوط به عقاید با تفصیل و قالب که در فقه آمده بخاطر گستردگی در این رساله ممکن نیست؛ لذا در اینجا به سه مبحث کلی و مهم که جامع هستند، بخاطر اختصار در قالب سه گفتار اشاره می شود:

گفتار اول: اصل "تبلیغ و دعوت"

تاریخ هر دینانی مورد مطالعه قرار گیرد به این حقیقت میرسیم که شکل گیری و توسعه هر دینی بوسیله تبلیغ و دعوت آغاز شده و گسترش یافته است. اساس گسترش اسلام نیز بر تبلیغ و دعوت استوار بوده و هست. پیامبران و اوصیای الهی آنان (ع) همواره اصلی ترین مسئولیت خود را تبلیغ و دعوت به دین قرار داده و این میراث گران سنگ را فقهاء و علماء ادامه داده اند. البته این رسالت هر فرد انسان است که در راه حق قدم بردارد و در تبلیغ و ترویج آن ها کوشش کند، این بخش جنبه فردی تکلیف است. از جانب دیگر سوال پیش می آید

که دولت اسلامی به عنوان متولی امور جامعه چه مسئولیتی در مورد عقاید و باورهای اسلامی دارد؟ برای بدست آوردن پاسخ فقهی این سؤال لازم است از فقه کمک بگیریم تا جواب این سؤال را بدست آوریم.

در این جا ادله اصل "تبلیغ و دعوت" به اختصار مرور می شود:

۱- آیات قرآن کریم

درباره لزوم تبلیغ و دعوت به اعتقادات اسلامی در قرآن کریم آیات فراوانی وجود دارد و انسان ها را به قبول حق فراخوانده است. قرآن کریم دین اسلام را فطری انسان ها میداند و به قبول اسلام مردم را فراخوانده است. از جمله می شود به این آیات اشاره کرد:

الف) قرآن کریم در آیه "نفر" می فرماید: وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ. (سوره توبه آیه ۱۲۲)

و شایسته نیست مؤمنان همگی [برای جهاد] کوچ کنند پس چرا از هر فرقه ای از آنان دسته ای کوچ نمی کنند تا [دسته ای بمانند و] در دین آگاهی پیدا کنند و قوم خود را وقتی به سوی آنان بازگشتند بیم دهند، باشد که آنان [از کیفر الهی] بترسند.

آیه ی شریفه در بین آیات جهاد با کفار نازل شده است، قابل توجه اینکه در بین آیات جهاد این آیه شریفه آمده و یک عده از افراد را امر به ماندن در کنار پیامبر اکرم (ص) می کند، تا در کنار حضرت اقامت و تعلیم فقه کنند. البته منظور از فقه اعم از احکام شرعی است که در تفاسیر به آن اشاره کرده اند.

این مطلب در تفسیر مجمع البیان چنین آمده است: تفقه: یاد گرفتن فقه است. و فقه دانا شدن بچیزی را گویند. و در حدیث سلمان است که بزنی گفت: «فقهت» یعنی دانستی و فهمیدی. و فقه در اصطلاح، علم با احکام شرعی را گویند^۱

در تفسیر المیزان فی تفسیر القرآن نیز علامه چنین می گوید: از اینجا معلوم می شود که: اولاً مقصود از تفقه در دین فهمیدن همه معارف دینی از اصول و فروع آن است، نه خصوص احکام عملی، که فعلاً در لسان علمای دین کلمه فقه اصطلاح در آن شده، بدلیل اینکه می فرماید: "وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ" و قوم خود را انداز کنند"، و

^۱ - طبرسی، فضل بن حسن، ترجمه تفسیر مجمع البیان ج ۱۱، ۲۷ جلد، فراهانی - ایران - تهران، چاپ: ۱. ص: ۲۳۹

معلوم است که اذار با بیان فقه اصطلاحی، یعنی با گفتن مسائل عملی صورت نمی‌گیرد، بلکه احتیاج به بیان اصول عقاید دارد.

و ثانیاً معلوم می‌شود که وظیفه کوچ کردن برای جهاد، از طلبه علوم دینی برداشته شده، و آیه شریفه به خوبی بر این معنا دلالت دارد.^۱

پس معنی آیه این است که جایز نیست بر مؤمنین که همه به جهاد بروند، بلکه باید عده‌ی نزد رسول اکرم (ص) بمانند و تحصیل کنند و دین را بفهمند و نشر معارف و اذار کنند.

فقیه بزرگ معاصر در این زمینه می‌گوید: أما الأحكام الكلية الإلهية فلا ريب في وجوب إعلام الجاهل بها، لوجوب تبليغ الأحكام الشرعية على الناس جيلاً بعد جيل إلى يوم القيامة، وقد دلت عليه آية النفر.^۲

اما در مورد احکام کلی الهی شکی در وجوب دعوت جاهل به آن‌ها نیست؛ این بخاطر وجوب تبلیغ احکام شرعی برای مردم نسل اندر نسل است تا روز قیامت، همانا آیه نفر بر این دلالت دارد.

پس این آیه شریفه می‌گوید در زمان که جهاد لازم است، باز هم باید عده‌ای نزد رسول اکرم (ص) برای تعلیم و فهمیدن بمانند، هدف از این تفقه و فهم معارف دین نیز دعوت و اذار مردم است.

بنابراین از آیه‌ی شریفه چند مطلب استفاده می‌شود:

۱- همواره عده‌ای باید به فراگیری معارف دین مشغول باشند، حتی در حالت جنگی این اهمیت علم و تحصیل معارف را می‌رساند.

۲- هدف از تحصیل و فهم معارف تبلیغ آن است؛ زیرا بدون تبلیغ اذار ممکن نیست، پس تبلیغ واجب و لازم است.

۳- پیامبر اکرم (ص) علاوه بر مسئولیت تبلیغ رسالت برای مردم، حاکم جامعه‌ی اسلامی هم بودند. آیه می‌گوید: عده‌ی باید برای تعلیم و تفقه نزد رسول اکرم (ص) بمانند، پس رسول اکرم (ص) مسئول تعلیم و تبلیغ برای آن‌ها بوده‌اند. هم به عنوان فرد و هم به عنوان حاکم و رئیس دولت؛ چون تعلیم عده‌ای از افراد از

^۱ - طباطبایی، محمدحسین، ترجمه تفسیر المیزان ج ۹، ۲۰ جلد، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، دفتر انتشارات اسلامی - ایران - قم، چاپ: ۵، ۱۳۷۴ ه. ش. ص: ۵۵۰

^۲ - خویی، سید ابو القاسم موسوی، مصباح الفقاهة (المکاسب)، ۷ جلد؛ ج ۱، ص: ۱۲۱

جاهای گوناگون و فرستادن آنها، در بلدان مختلف بدون استفاده از اختیارات حکومتی ممکن نبوده است. حال که پیامبر (ص) به عنوان حاکم، وظیفه تبلیغ دین را دارد حاکمان بعدی نیز این مسئولیت را خواهند داشت.

ب) خداوند متعال در قرآن می فرماید: *إِنَّ الْآدِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بُيِّنَ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ* (سوره بقره آیه ۱۵۹)

به درستی کسانی که کتمان می کنند آنچه را از بینات و هدایت که ما نازل کردیم بعد از آنکه آن را برای مردم در کتاب روشن ساختیم، اینگونه اشخاص را خدا لعنت میکند و همه لاعنان نیز لعنت میکنند.

در تفسیر آیه در المیزان میگوید: *(إِنَّ الْآدِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ)* ظاهراً (و خدا داناتر است) مراد بکلمه (هدی) همان معارف و احکامی است که دین الهی متضمن آن است، معارفی که پیروان دین را بسوی سعادت هدایت میکند و مراد به بینات، آیات و حجت‌هایی است که دلالتشان بین و واضح است، و ادله و شواهد بر حقی است که همان هدایت است.^۱

در ادامه علامه در المیزان چنین میگوید: *(أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ)* الخ، این جمله همانطور که گفتیم کیفر کسانی را بیان می کند که آنچه هدایت و آیات که خدا نازل کرده بود، کتمان کردند، و آن کیفر عبارت است از لعنتی از خدا، و لعنتی دیگر از هر لعنت کننده است.

و اگر کلمه (لعنت می کند) در آیه تکرار شده، بدان جهت است که لعنت خدا با لعنت دیگران فرق دارد، لعنت خدا باین معنا است که خداوند ایشان را از رحمت و سعادت دور می کند، و لعنت لعنت کنندگان نفرین و درخواست لعنت خدا است.^۲

مجمع البیان نیز میگوید: این آیه دلالت دارد بر اینکه کتمان حق در صورتی که مردم باظهار آن احتیاج داشته باشند از بزرگترین گناهان است و اینکه کسی که چیزی از علوم دین را مانند یهود و نصاری کتمان کند، مانند آنها مرتکب گناه بسیار بزرگی گردیده و مثل آنها مورد تهدید و عذاب الهی است. از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود: «من سئل عن علم يعلمه فکتمه الجم يوم القيامة بلجام من نار»

۱ - طباطبایی، محمدحسین، ترجمه تفسیر المیزان، ۲۰ جلد، ج ۱؛ ص ۵۸۵

۲ - طباطبایی، محمدحسین، ترجمه تفسیر المیزان، ۲۰ جلد، ج ۱؛ ص ۵۸۷

یعنی هرگاه از کسی درباره علومی که میدانند چیزی پرسند و او کتمان کند و جواب نگوید روز قیامت بدهان او لجام آتشین زده خواهد شد.^۱

آیه نیز دلالت بر وجوب دعوت مردم بتوحید و عدل دارد زیرا بر این دو موضوع علاوه بر اینکه برهان عقلی قائم است قرآن مجید نیز دلالت کامل دارد و آنچه در قرآن است طبق همین آیه اظهار و تبلیغ آن لازم و کتمان آن حرام است.^۱

همچنان که این بزرگان تفسیر گفته اند دلالت این آیه بر وجوب تبلیغ احکام و آموزه های اسلام ظاهر است. اما نقش دولت اسلامی در تبلیغ از آن رو است که دولت سلامی فقط مسئولیت مادیات جامعه نیست، بلکه علاوه بر امور مادی امور معنوی نیز در حوزه مسئولیت آن است. بلکه بالاتر از این است، حاکم اسلامی که امام المسلمین است میراثدار انبیاء و ائمه (ع) است. به حکم این وراثت و یکسان بودن تکلیف همان نقش ایشان را دارد. پس همانطور که ایشان مسئولیت تبلیغ و دعوت داشتند جانشینان ایشان نیز همان مسئولیت را دارند. در واقع این تبلیغ و هدایت مسئولیت اصلی دولت و حاکم اسلامی است.

ج) در آیه تبلیغ چین آمده است: *يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ* . (سوره مائده: آیه ۶۷)

ای فرستاده ما آنچه را از ناحیه پروردگار بتو نازل شده برسان و اگر نکنی (نرسانی) اصلاً پیغام پروردگار را نرسانی و خدا تو را از (شر) مردم نگه می دارد زیرا خدا کافران را هدایت نمی فرماید (به مقاصدشان نمی رساند).^۲

آیه شریفه در اثبات اصل وجوب تبلیغ دین ظهورش بسیار روشن است، بلکه می شود آن را به نص در وجوب تبلیغ دین دانست، به چند دلیل:

۱- آیه برای خطاب به رسول اکرم (ص) از فعل امر استفاده کرده که ظهور در وجوب دارد، بر فرض دلالت بر اعم از وجوب، ذیل آیه احتمال استحباب را منتفی میکند؛ چون عدم تبلیغ را عدم ابلاغ رسالت قرار داده است. ابلاغ دین خدا به مردم مسئولیت اصلی انبیا بوده است؛ لذا از اوجب واجبات خواهد بود.

۲- اگر گفته شود که این آیه خاص است و مصداق آن وجوبی تبلیغ امامت است لذا عمومیت ندارد. در جواب گفته می شود همین مقدار هم اگر دلالت بر وجوب داشته باشد، دلالت آیه بر مطلوب که اثبات وجوب

^۱ - طبرسی، فضل بن حسن، ترجمه تفسیر مجمع البیان، ۲۷ جلد، فراهانی - ایران - تهران، چاپ: ۱. ج ۲ ص ۱۳۷

^۲ - همان؛ ج ۶، ص: ۵۹

تبلیغ عقاید اصلی اسلامی است تمام خواهد بود. هنگامی که ابلاغ ولایت و امامت واجب باشد ابلاغ توحید، نبوت و معاد که اصول زیربنایی تری هستند به طریق اولی واجب و لازم خواهند بود.

۳- تبلیغ امامت از طرف رسول اکرم (ص) بنابر دلالت این آیه به عنوان حاکم اسلامی واجب است؛ زیرا تعیین امام از اختیارات خداوند است و به پیامبر اکرم (ص) ابلاغ شده است. ایشان به عنوان حاکم مامور شدند تا حاکم بعد از خود را معرفی کنند. در اینجا تکلیفی فردی رسول اکرم (ص) مطرح نیست، بلکه تبلیغ جنبه رسمی و حکومتی دارد.

بنابراین دلالت این آیه شریفه بر وجوب تبلیغ آموزه‌های دین، حداقل در مورد اصول دین ظاهر است.

د) خداوند در قرآن کریم می فرماید: وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِّمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا وَقَالَ إِنَّنِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ (سوره فصلت آیه ۳۳)

راستی خوش گفتارتر از کسی که بشر را به سوی خدا دعوت می کند و عمل صالح انجام می دهد و می گوید: من به یقین از تسلیم شدگانم کیست؟^۱

به بیان آیه ی شریفه قول احسن دعوت به سوی خداوند است، این دعوت به سوی خدا به وسیله رساندن دین به مردم قابل حصول است، رساندن دین به مردم نیز بدون تبلیغ امکان ندارد. هنگامی که بهترین گفتار دعوت به خداوند است که مصداق عینی آن تبلیغ دین است وجود و لزوم آن هم از دلالت آیه قابل استفاده خواهد بود. اگر چه این آیه امر به دعوت ندارد، اما از احسن خواندن دعوت بسوی خدا دانسته می شود که تبلیغ دین مسؤولیت اصلی هر فردی مکلف است؛ چون انجام کار احسن و گفتن قول احسن از همه چیز ضروری تر و واجب تر خواهد بود.

این آیه دلالت عام دارد و لذا تمام مکلفین را شامل است. از جانب دیگر نسبت به قول احسن هم عمومیت دارد و تمام انواع گفتار حق و درست را که دعوت بسوی خداوند باشد را دربر دارد.

علامه طباطبای در این مورد چنین گفته است: پس در آیه مورد بحث مراد از "وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِّمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ" رسول خدا (ص) است، هر چند که لفظ آیه عمومیت دارد و شامل همه کسانی می شود که به سوی خدا دعوت می کنند. پس اگر کسی اعتقاد به اسلام و عمل صالح داشت، آن گاه به سوی خدا دعوت کرد،

۱- همان؛ ج ۱۷؛ ص: ۵۸۸

سخنش احسن القول خواهد بود، برای اینکه احسن القول عبارت است از سخنی که به حقیقت نزدیکتر، و نیز سودمندتر باشد، و هیچ کلمه‌ای به حق نزدیک‌تر و نیز سودمندتر از کلمه توحید نیست، برای اینکه این کلمه آدمی را به سوی حاق سعادتش رهنمون می‌شود.^۱

حال اگر کسی در وجوب فقهی دعوت به دین با توجه به این آیه اشکال کند، در اصل مطلوبیت تبلیغ و دعوت تردیدی وجود ندارد. استفاده مطلوبیت دعوت به خداوند نص صریح آیه شریفه است.

با توجه به اینکه آیه همراه قول احسن، عمل صالح را از مبلغ و تسلیم بودن مبلغ را در برابر خداوند مطرح کرده است، نشان می‌دهد که اثرگذاری بهتر تبلیغ و دعوت با این صفات کارا تر است. و با توجه به بیان آیه شریفه، این دعوت توسط حاکم و امام امت مسلمان اگر صورت گیرد، اثر بیشتری دارد. دعوت به خدا از همه بهترین قول است، اما از حاکم اسلامی اگر صادر شود حسن آن افزون تر خواهد بود. از این آیه شریفه نیز استفاده می‌شود که دولت اسلامی در مورد تبلیغ آموزه‌های دین مسئولیت دارد اعم از اینکه این آیه را دلیل وجوب بدانیم یا استحباب.

در مورد لزوم تبلیغ، دعوت، انذار و در قرآن کریم آیات بسیاری وجود دارد که بررسی همه ی آنها در این جا ممکن نیست؛ لذا به همین چند مورد از باب نمونه اشاره شد.

با ملاحظه آیات مذکور دانسته میشود که تبلیغ و گسترش دین اسلام بطور حتمی مطلوب شارع مقدس است. آیات اول دوم و سوم، انذار (دعوت) بیان و تبلیغ اسلام را بطور الزامی واجب میدانند. آیه چهارم نیز بهترین گفتار را دعوت به خدا میداند که مصداق اعظم و اتم این دعوت، دعوت به پذیرش عقاید اسلامی است. پس تا به این جا معلوم شد که دعوت و تبلیغ اسلام از امور واجب اسلامی است. آیه نفر دلالت دارد که لازم است گروهی از مردم برای تبلیغ و انذار در نزد پیامبر (ص) بمانند و آموزش ببینند و با رفتن در میان مردم دعوت و تبلیغ کنند. آیه دوم نیز کتمان حق در صورت جهل مردم را حرام میداند. آیه سوم که آیه تبلیغ است؛ تبلیغ اسلام که بر رسول اکرم نازل شده را واجب دانسته است. این آیات علاوه بر بیان وجوب تبلیغ اسلام، دلالت دارند که دایره مبلغان شامل همه مردم نیست؛ زیرا تحصیل علم برای ادای دعوت و تبلیغ از جانب همه مردم ممکن نیست و تکلیف ما لا یطاق است و از اینکه آیه نفر تکلیف را متوجه گروهی از مردم کرده است، این عدم عمومیت قابل استفاده است. بنابراین بطور قطع تبلیغ و دعوت لازم است از جانب گروهی آگاه و اهل علم هستند انجام

^۱ - همان؛ ج ۱۷، ص: ۵۹۴

گیرد. این گروه اهل علم دینی در درجه اول علمای اسلام هستند که فقهاء از جمله آنها است، حاکم اسلامی که فقیه جامع شرایط است، ناگفته معلوم است که در رأس مکلفان تکلیف دعوت و تبلیغ است. بنابراین تکلیف فردی حاکم اسلامی در دعوت و تبلیغ اسلام امری مسلم است. اما به عنوان حاکم نیز مسؤولیت دارد یا خیر؟ به دو دلیل جواب مثبت است:

اولاً: حاکم اسلامی خلیفه و جانشین رسول اکرم (ص) است و به حکم اشتراک در مسؤولیت حکام شرع، تمام مسؤولیت های رسول اکرم (ص) را دارد، مگر موردی که با دلیل خاص استثنا شده باشد. بطور قطع وجوب تبلیغ و دعوت دلیل ندارد که از دایره این اشتراک تکلیف خارج شده باشد.

ثانیاً: در صورت وجوب تبلیغ شرط ادایی این تکلیف قدرت بر اقامه است؛ حاکم اسلامی به خاطر ریاست عامه بر امت قدرتمندترین فرد در میان مکلفان است و در صورت که دیگران عمل کنند با آنان تکلیف مشترک دارد و اگر دیگران نتوانند به این تکلیف عمل کنند، بر حاکم اسلامی لازم به تنهای اقدام به اقامه این واجب نماید. بنابراین در هر دو صورت مسؤولیت حاکم اسلامی محرز است.

۲- روایات

روایات وارده از معصومین (ع) در مورد لزوم تبلیغ و دعوت، ثواب آن، صفات مبلغ، شرایط تبلیغ و غیر آنها بسیار زیاد است. اگر کسی این روایات را جمع کند خود کتاب بزرگی خواهد شد. با رجوع به این روایات برای ما اهمیت بسیار تبلیغ و لزوم وجوب آن بسیار روشن و واضح است، البته در مورد قلمرو و دایره تبلیغ و مبلغان جای بحث است. در کتاب مکاتیب الرسول چند صد نامه آمده که بخشی بزرگی از آن ها تبلیغ و دعوت مردم و حاکمان دیگر به اسلام است.

در اینجا به چند روایت به عنوان نمونه اشاره می شود:

الف) روایتی از امام علی (ع) چنین نقل شده است: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ: بَعَثَنِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلَى الْيَمَنِ، وَقَالَ لِي: يَا عَلِيُّ، لَأَتَقَاتِلَنَّ أَحَدًا حَتَّى

تَدْعُوهُ ، وَائِيْمُ اللّٰهِ اَنْ يَهْدِيَ اللّٰهُ عَلٰى يَدَيْكَ رَجُلًا خَيْرَ لَّكَ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ وَغَرَبَتْ، وَلَكَ وَكَأُوْدُهُ يَا عَلِيٌّ^۱.

امام صادق (ع) روایت کردند که حضرت علی (ع) فرمود: پیامبر خدا مرا به یمن فرستاد و فرمود: ای علی! با احدی نمی جنگی مگر این که قبل از جنگ، او را به اسلام دعوت کنی. قسم به خدا که یک نفر را خداوند به وسیله دعوت تو به اسلام، هدایت کند برای تو بهتر است از آنچه خورشید بر آن طلوع و غروب می کند و تو بر آن ولایت داشته باشی، ای علی.

این روایت بنابر تحلیل درایه الحدیث نور سندش از طریق کلینی و شیخ طوسی موثق و مسند است. علاوه بر این در کتب معتبر نقل شده و فقهاء به آن استناد کرده اند. پس روایت از این جهت معتبر است.^۲

روایات دیگری نیز با همین مضمون از معصومین (ع) نقل شده است، این روایات شریفه در کافی، تهذیب و بسیاری از منابع دیگر نیز وارد شده اند.

دلالت روایت بر وجوب دعوت ظاهر بلکه نص است. پیامبر اکرم (ص) فرموده اند که جهاد و قتال حرام است تا دعوت صورت بگیرد، فقط با شرط دعوت حرمت جنگ رفع میشود. پس این روایت دلیل این است که دعوت حداقل قبل از جهاد و قتال با کفار واجب است، همین مقدار ادعای وجوب اصل دعوت و تبلیغ را در صورت جهاد ثابت می کند. این که تا چه حد این تبلیغ لازم است انجام شود مورد اختلاف است اما اصل وجوب حداقل تبلیغ و دعوت از این روایت قابل استفاده است.

ب) روایت دیگری از امام صادق (ع) آمده است که مقاتله قبل از دعوت جایز نیست: غَزَوْتُ فَوَاقِعُ
الْمُشْرِكِينَ قَتَلْتُهُمْ قَبْلَ أَنْ أَدْعُوهُمْ فَقَالَ (ع) إِنَّ كَانُوا غَرَوُوا وَقَاتَلُوا وَقَاتَلُوا فَإِنَّكَ تَجْتَرِي بِذَلِكَ وَإِنْ كَانُوا
قَوْمًا لَمْ يَغْزُوا وَلَمْ يُقَاتِلُوا فَلَا يَسْعُكَ قِتَالُهُمْ حَتَّى تَدْعُوهُمْ.^۳ الحدیث

مردی از امام صادق (ع) پرسید: در جنگ با مشرکان مواجه شدم جایز است جنگ با آن ها قبل از دعوت آن ها؟ امام (ع) فرمود: اگر آن ها حمله کردند یا در گذشته با آن ها جنگ شده پس تو همانا طبق معمول عمل کن. و اگر گروهی بودند که جنگ نکرده اند و با آن ها جنگ نشده، جهاد با آن ها راه ندارد تا اینکه آنها را [به اسلام] دعوت کنید.

^۱ - کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، الکافی (ط - دارالحدیث) ج ۹، ۱۵ جلد، دار الحدیث - قم، چاپ: اول، ق ۱۴۲۹؛ ص ۴۱۰

^۲ - نرم افزار درایه النور بررسی حدیث [۱۹۹۵۱] و سائل الشیعة.

^۳ - شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة ۳۰ جلد، مؤسسة آل البيت علیهم السلام - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۹ ق. ج ۱۵، ص: ۴۴

این روایت از حیث سند ضعیف توصیف شده، اما میتواند به عنوان مؤید باشد.^۱

این حدیث شریف هم مقاتله را مشروط به دعوت دانسته است. اگر کفار آغازگر جنگ نباشد در صورتی که مسلمانان بخواهند با کفار وارد جنگ و جهاد شوند، دعوت قبل از جهاد لازم خواهد بود. از این گونه ادله فقهاء وجوب دعوت قبل از جنگ با کفار را استفاده کرده اند.

ج) نامه رسول اکرم (ص) به کسری پادشاه فارس: "بسم الله الرحمن الرحيم من محمد رسول الله إلى كسرى عظيم فارس: سلام على من اتبع الهدى، و آمن بالله و رسوله، و شهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له، و أن محمدا عبده و رسوله، أدعوك بدعاية الله، فإني أنا رسول الله إلى الناس كافة لأنذر من كان حيا و يحق القول على الكافرين. أسلم تسلم، فإن أبیت فعليك إثم المجوس".^۲

بنام خدای بخشنده بخشایشگر، از محمد رسول خدا به کسری بزرگ فارس: سلام بر کسی که از راه هدایت پیروی کند، به خدا و رسولش ایمان آورد، شهادت دهد که خدای جز خدای یگانه نیست، او یگانه است و شریکی ندارد و محمد بنده و فرستاده او است. تو را به پذیرش خدا میخوانم، پس من رسول خداوند برای تمام مردم هستم، تا زنده جانان را بیم دهم و قول حق را بر کافران محقق سازم. اسلام بیار و به سلامت باش، پس اگر قبول نکنی گناه مجوس بر تو است.

روایت از حیث سند دچار اشکال است و در متن های منقول نیز تفاوت وجود دارد. اما این اشکالات آسیبی به حجیت حدیث نمیتواند وارد کند؛ زیرا اولاً منابع متعدد این نامه و مشابه آن را نقل کرده اند که در بین آن ها روایت مسند و موثق هم هست. ثانیاً روایت از نظر مضمون مورد تایید نصوص آیات و روایات معتبر است.

نامه های دعوت به اسلام: پس از صلح حدیبیه و مراجعت رسول خدا در ذی قعدة سال ششم هجرت به مدینه و فتح و پیروزی ای که نصیب مسلمانان شد، فرصت خوبی برای تبلیغ دین به وجود آمد. لذا در این موقع، پیامبر (ص) نامه هایی به پادشاهان عرب و عجم و رئیسان قبایل و اسقف های مسیحی و امپراتورها نوشت و همه را به اسلام دعوت نمود. در بین این نامه ها، دعوت نامه های شخصی نیز به چشم می خورد که علاوه بر دعوت عمومی به اسلام، رسول خدا از اشخاص صاحب نفوذ را نیز شخصاً دعوت به گرایش به اسلام نموده است.^۳

^۱ - نرم افزار درایة النور بررسی حدیث [۱۹۹۵۲] وسائل الشیعة.

^۲ - احمدی میانجی، علی، مکاتیب الرسول صلی الله علیه و آله و سلم، ج ۳، دار الحدیث - ایران؛ قم، چاپ: اول، ۱۴۱۹ق؛ ص ۳۱۶

^۳ - <http://hadith.net/post> مکاتیب الرسول (ص)

ملاحظه این نامه ها نشان میدهد که رسول اکرم (ص) از هر مناسبت و فرصتی برای تبلیغ و دعوت اسلامی استفاده کرده و اسلام را معرفی می کرده است. همین روش و سنت در میان ائمه (ع) و علماء نیز نسل اندر نسل تا زمان ما ادامه داشته و دارد. همین سیره مستمره اسلامی خود به تنهای صرف نظر از ادله دیگر، لزوم دعوت و تبلیغ اسلام را ثابت میکند.

(د) کلام علی (ع): در مورد لزوم تبلیغ و دعوت بخشی از خطبه اول نهج البلاغه که بیان فلسفه بعثت انبیاء (ع) و جعل ائمه (ع) است و خلاصه و هدف تبلیغ و دعوت اسلامی را بیان میکند قابل توجه است.

امام علی (ع) میفرماید: وَاصْطَفَى سُبْحَانَهُ مِنْ وَلَدِهِ أَنْبِيَاءَ أَخَذَ عَلَى الْوَحْيِ مِيثَاقَهُمْ وَعَلَى تَبْلِيغِ الرِّسَالَةِ أَمَانَتَهُمْ لَمَّا بَدَأَ أَكْثَرَ خَلْقِهِ عَهْدَ اللَّهِ إِلَيْهِمْ فَجَهِلُوا حَقَّهُ وَاتَّخَذُوا الْأَنَادَا مَعَهُ وَاجْتَالَتْهُمْ الشَّيَاطِينُ عَنْ مَعْرِفَتِهِ وَاقْتَطَعَتْهُمْ عَنْ عِبَادَتِهِ قَبَعَتْ فِيهِمْ رُسُلَهُ وَوَاتَرِ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَاءَهُ لِيَسْتَأْذِنُوهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ وَيَذْكُرُوهُمْ مَنَسَى نِعْمَتِهِ وَيَحْتَجُّوا عَلَيْهِمْ بِالتَّبْلِيغِ وَيُثِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ إِلَى أَنْ بَعَثَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ مُحَمَّدًا [ص] رَسُولَ اللَّهِ ص لِلْإِنْجَازِ عِدَّتِهِ وَإِتْمَامِ ثُبُوتِهِ مَا خُوِّدَا عَلَى النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُ مَشْهُورَةٌ سِمَاتُهُ كَرِيمًا مِيلَادُهُ وَأَهْلُ الْأَرْضِ يَوْمُنَا مِلَّةٌ مُتَّفِقَةٌ وَأَهْوَاءُ مُنْتَشِرَةٌ وَطَرَائِقُ مُتَشَتَّتَةٌ بَيْنَ مُشَبِّهِ اللَّهِ بِخَلْقِهِ أَوْ مُلْحِدٍ فِي اسْمِهِ أَوْ مُشِيرٍ إِلَى غَيْرِهِ فَهَذَا هُمْ بِهِ مِنَ الضَّلَالَةِ وَاتَّقَدُّهُمْ بِمَكَانِهِ مِنَ الْجَهَالَةِ ثُمَّ اخْتَارَ سُبْحَانَهُ لِمُحَمَّدٍ ص لِقَاءَهُ وَرَضَى لَهُ مَا عِنْدَهُ وَأَكْرَمَهُ عَنْ دَارِ الدُّنْيَا وَرَغِبَ بِهِ عَنْ مَقَامِ الْبُلُوَى فَقَبَضَهُ إِلَيْهِ كَرِيمًا (ص).

وَخَلَفَ فِيكُمْ مَا خَلَفَتِ الْأَنْبِيَاءُ فِي أُمَمِهَا إِذْ لَمْ يُتْرَكُوهُمْ هَمَلًا بِغَيْرِ طَرِيقٍ وَاضِحٍ وَلَا عِلْمٍ قَائِمٍ^۱

و خدای سبحان از فرزندان او پیامبرانی گزید، و از آنان بزبان وحی پیمان ستد و هر پیامبر آنها شنید، که امانت او نگاه دارد و حکم خدا را به دیگران برساند، و این هنگامی بود که بیشتر آفریدگان از فطرت خویش بگردیدند و طومار عهد در نوردیدند، حق او را نشناختند و برابر او خدایانی ساختند. شیطانها آنان را از خداشناسی به گمراهی کشیدند، و پیوندشان را با پرستش خدا بریدند. پس هر چند گاه پیامبرانی فرستاد و به وسیله آنان به بندگان هشدار داد تا حق ميثاق الست بگزارند، و نعمت فراموش کرده را به یادشان آرند. با حجت و تبلیغ، چراغ معرفتشان را بیفزوند

تا آنکه خدای سبحان محمد (ص) را پیامبری داد تا دور رسالت را به پایان رساند و وعده حق را به وفا مقرون گرداند، طومار نبوت او به مهر پیامبران مهمور، و نشانه های او در کتاب آنان مذکور، و مقدم او بر همه مبارک و موجب سرور، حالی که مردم زمین هر دسته به کیشی گردن نهاده بودند، و هر گروه پی خواهشی افتاده، و در خدمت آیینی ایستاده، یا خدا را همانند آفریدگان دانسته، یا صفتی که سزای او نیست بدو بسته، یا به بتی پیوسته و از خدا گسسته. پروردگار آنان را بدو از گمراهی به رستگاری

^۱ شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغة (للصبحي صالح)، جلد، هجرت - قم، چاپ: اول، ۱۴۱۴ ق. ص ۴۳-۴۴

کشاند و از تاریکی نادانی رهاند. سپس دیدار خود را برای محمد (ص) گزید و جوار خویش او را پسندید و از این جهانش رهانید. او را نزد خود برد تا در فردوس اعلی نشیند، و بیش سختی این جهان نبیند. پس بزرگوارانه او را دیدار ارزانی داشت.

و او میراثی که پیامبران می نهند برای شما گذاشت، چه آنان امت خویش را وانگذارند مگر با نشان دادن راهی روشن و نشانه‌ای معین.^۱

این روایت شریف که در این جا آمد اگر چه در سندش مناقشه است و فقهاء بطور معمول بر روایات منقول در نهج البلاغه در فقه اکتفا نمیکنند، اما چیزی از اهمیت و ارزش آن کم نمیکند؛ زیرا این بخش از خطبه بیان کننده فلسفه بعثت انبیاء و انتصاب ائمه (ع) است، و در جای خود در سنی این مطالب از طریق عقل و نقل ثابت شده است.

دلالت این روایت بر لزوم تبلیغ دین و اقامه آن بسیار روشن است؛ چون هدف از ارسال رسل هدایت است و هدایت بدون تبلیغ و دعوت به عقاید حق ممکن نیست. از جانب دیگر دلالت روایت عمومیت تبلیغ و دعوت را در تمام ازمنه و امکانه ثابت میکند، چون بعثت و امامت اختصاص به زمان و مکان خاص ندارد، بلکه برای همه بشر لازم است تا هدایت شوند. در دوران غیبت این وظیفه به حکم نیابت به فقهاء رسیده است، ادله ولایت فقیه اشتراک مسؤولیت های فقیه و نبی اکرم (ص) و ائمه (ع) را ثابت کرده است. پس همانطور که آنان مسؤولیت دعوت و تبلیغ اسلام را داشتند فقهاء نیز دارند. از آنجا که حاکم مشروع اسلامی بعد از معصومین فقهاء هستند همان مسؤولیت های ایشان را نیز خواهند داشت.

از فحوای روایات اول و دوم استفاده میشود که دعوت قبل از جهاد لازم است. همین خود بیانگر این است که اساس مشروعیت و مطلوبیت جهاد مبتنی بر دعوت به حق و عقاید اسلامی است. اگر کفار این دعوت را قبول کنند جهاد دیگر لازم نخواهد بود. پس با تنقیح مناط و بدست آوردن علت حکم یا حکمت آن، میدانیم که دعوت و تبلیغ اسلام امر مطلوب شارع (ع) است، حال اگر جهاد نیز میسر نباشد این مطلوبیت دعوت از بین نمیرود. در صورت امکان تبلیغ و دعوت لازم است انجام شود. اگر در وجوب مناقشه شود و بر فرض واجب نباشد استحباب آن حتمی است. پس در اقامه تبلیغ و دعوت عقاید اسلامی حاکم و دولت اسلامی، بخاطر اشتراک تکلیف و مسؤولیت با پیامبر (ص) و ائمه (ع) مسؤولیت خواهند داشت.

^۱ شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه / ترجمه شهیدی، ۱ جلد، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی - تهران، چاپ: چهاردهم، ۱۳۷۸ ش. ص ۶.

۳- اجماع

حکم وجوب دعوت و تبلیغ اسلام قبل از شروع جنگ با کفار از جمله مسائلی است که همه فقها بر آن توافق دارند، اختلاف در کیفیت دعوت و تبلیغ است.

این مطلب را صاحب جواهر چنین بیان کرده است: *و کیف کان فلا یبدءون آی الکفار الحریبون بالقتال مع عدم بلوغ الدعوی إلیهم إلا بعد الدعاء إلی محاسن الإسلام و هی الشهادتان و ما یتبعهما من أصول الدین و امتناعهم عن ذلك و عن إعطاء الجزیة إن كانوا من أهلها بلا خلاف أجده بل ولا إشکال.*^۱

هر طور باشد پس شروع به جنگ با کفار حربی نمی کنند، اگر دعوت به اسلام به آن ها نرسیده باشد؛ مگر بعد از اینکه دعوت به محاسن اسلام شوند و محاسن اسلام شهادتین و توابع آن ها از اصول دین هستند. آن ها اگر قبول نکردند و جزیه ندادند، اگر اهل کتاب باشند. در این مسأله خلاف و اشکالی نیافتم.

از نظر صاحب جواهر این حکم اجماعی است، اگر چه اجماع مدرکی است و ارزش مستقل از ادله منقول ندارد، اما نشان می دهد که تمام فقهاء ادله وجوب و لزوم دعوت قبل از جهاد را تمام می دانند و بر اساس آنها فتوا داده اند.

در این مورد فقیه معاصر سید محمد حسینی شیرازی نیز که کتاب مفصل و مطول الفقه را نوشته است، چنین می گوید: *لا یبدأ المسلمون الکفار بالحرب بدون دعائهم الی الاسلام و اتمام الحجۃ و ذلك فی الجملة بلا خلاف ولا إشکال.*^۲

مسلمانان با کفار حربی شروع به جنگ نمی کنند بدون دعوت آن ها به اسلام و اتمام حجت. این حکم فی الجملة بدون مخالف و اشکال است.

البته قابل ذکر است که این وجوب دعوت قبل از شروع جنگ در جهاد ابتدایی از امور مسلم فقه شیعه است. هر کدام از فقهاء عظام که متعرض مسأله شده باشد به وجوب آن رسیده و بر اساس آن فتوا داده است.

^۱ - نجفی، صاحب الجواهر، محمد حسن، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام ج ۲۱، ۴۳ جلد، ص: ۵۱

^۲ - الحسینی الشیرازی سید محمد؛ الفقه ج ۴۷؛ بیروت؛ دار العلوم؛ الطبعة الثانية ۱۴۰۹ ه. ق. ص: ۱۶۱

از کتب فقهی ادوار مختلف فقه چنین به دست می آید که در بین فقهاء صاحب اثر و معروف کسی مخالف این مسئله نیست.

بخشی از اقوال فقهاء در این باب در فصل دوم در بررسی جهاد و دعوت بیان گردید. نتیجه اینکه اجماع بر لزوم دعوت کفار در جهاد مسلم و ثابت است.

البته این وجوب دعوت فقط در همین مورد دعوت قبل از جهاد ابتدایی اجماعی است؛ لذا تمام مطلوب را که مسؤولیت دولت اسلامی در تبلیغ عقاید بطور عام است ثابت نمیکند.

۴- عقل و بنای عقلاء

هر انسان عاقل و بدون تعصب به دنبال یافتن حقایق و زندگی بر اساس آن ها است. اگر از تک تک افراد جامعه سؤال شود که شما طرفدار حق هستید یا باطل، همه یا اکثریت قریب به اتفاق جوابشان طرفداری حق خواهد بود. صرف نظر از اینکه تعریف حق از نگاه افراد متفاوت است. برای همین است که اگر از ملحدان و خداناباوران هم سؤال شود که چرا چنین عقیده ی دارید؟ در پاسخ می گویند: حق و واقع چنین است. زمانی که کسی حقیقت چیزی را باور کند، به دنبال آن خواهد رفت و بر اساس آن عمل خواهد کرد. برای همین اهمیت بسیار عقاید و باورهای انسان است که تمام ادیان و مکتبهای الهی و مادی، تمایل دارند عقاید خود را در جامعه تبلیغ و اجرا کنند. برای رسیدن به این هدف تبلیغ عقاید و باورها از راه های گوناگون مسؤولیت همه ی مکلفان دانسته می شود. این عقیده ی عقلای است، یعنی هر کس با هر باوری که دارد به چنین چیزی باورمند است.

ملاحظه و بررسی رفتار انسان ها و جوامع بشری در طول تاریخ گویای این مطلب است. دین اسلام که پایه گذاری شده بر اساس فطرت حق طلبی انسان است نمی تواند نسبت به پیروی و تبلیغ بی تفاوت باشد. بنابراین هر فرد از افراد مسلمان خود را مسئول تبلیغ و دعوت به حق می داند. اگر موضوع این حکم برای مکلف روشن شود دیگر این مسأله نیاز به استدلال و برهان ندارد و از قضایایی است که قیاس آن ها با خودشان هستند. بخاطر همین فطری بودن لزوم تبلیغ عقاید است که قرآن کریم ابلاغ رسالت و اتمام حجت را بر کفار، برای استحقاق عذاب لازم میدانند. مسلم است تا تبلیغ و اقناع صورت نگیرد اتمام حجت تحقق پیدا نمیکند. پس تبلیغ و دعوت برای اتمام حجت بر کفار و گمراهان لازم است که اگر صورت نگیرد عذاب آن ها حجت نخواهد داشت.

نتیجه اینکه تبلیغ و دعوت به حق یک وظیفه فطری انسانی است و هر فرد انسان خود را مسئول می داند تا حق را تبلیغ کند. دین اسلام نیز بر اساس این حکم فطری عقلایی بنا شده است؛ لذا هر فرد مسلمان مسئولیت دارد عقاید اسلامی را تبلیغ کند. دولت اسلامی که از اسلام مشروعیت یافته نیز در مورد تبلیغ و دعوت به باورهای اسلامی مسئولیت دارد؛ چون تمام وجود و اساس آن از اسلام و باورهای اسلامی تشکیل یافته است. در نتیجه تبلیغ و دعوت به اسلام یکی از مسئولیت‌های اصلی دولت اسلامی است که با اندک توجهی روشن می شود؛ زیرا از نظر عقل: انبیاء و اولیای الهی با تبلیغ دین و ارزش‌های دینی هدایت و سعادت انسان را به ارمغان آورده‌اند، در عصر خاتمیت اقتضا می کند که این جایگاه رفیع انبیای الهی حفظ و در جهت تبلیغ دین و دعوت مردم اقدام شود چراکه در غیر این صورت آثار این حرکت عظیم الهی از میان می‌رود. اما از آنجا که رسالت مکتب اسلام جهانی و جاوید می‌باشد، گستره‌ی پیام‌رسانی آن نیز نامحدود می‌باشد. از این رو در دین اسلام امر تبلیغ از جایگاه بسیار والایی برخوردار می‌باشد به گونه‌ای که اساسی‌ترین وظیفه‌ی انبیاء در قرآن، تبلیغ دانسته شده است.^۱

با توجه به این مسائل به نظر می رسد دلیل عقلی و بنای عقلانکه بیان شد، در این موضوع تمام است، اگر جوانب قضیه به درستی ملاحظه شود تردیدی باقی نمی ماند.

جمع بندی ادله وجوب تبلیغ و دعوت از مجموع آیات، روایات، اجماع و عقل لزوم و وجوب تبلیغ و دعوت استفاده می‌شود. بر اساس این ادله بر دولت اسلامی لازم و واجب است در صورت امکان و وجود شرایط جهاد ابتدایی، قبل از شروع جنگ کفار را تبلیغ و دعوت به اسلام کند، اگرچه در مقدار و کیفیت دعوت بین فقها اختلاف است که آیا دعوت صرف کافی است یا اتمام حجت لازم است. هر کدام از اقسام که باشد، اصل موضوع تبلیغ و دعوت و مسئولیت دولت اسلامی در آن ثابت است. بنابراین دولت اسلامی مسئولیت دارد عقاید اسلامی را تبلیغ کرده و مردم را به آنها دعوت نماید.

این بحث تا این جا در باره ی قسم واجب تبلیغ بود، معلوم شد که دعوت کفار به اسلام واجب است.

مطلب دیگر اینکه این دعوت قبل از جهاد یک مسأله ی حکومتی و رسمی است، یعنی مسئولیت این دعوت در اصل با امام المسلمین یا فرمانده ی لشکر است؛ زیرا جهاد ابتدایی از اختصاصات امام المسلمین است و کسی دیگر حق ندارد اعلام جهاد ابتدایی کند. این نشان می‌دهد که این دعوت مسئولیت دولت اسلامی است. البته

^۱ - صالحی رزوه، نسرين؛ معنا و ضرورت تبلیغ از دیدگاه پیامبر(ص)؛ ۱۳۸۶/۱۲/۲۸، <http://old.ido.ir/a.aspx?a=۱۳۸۶۱۲۲۸۰۳>

دعوت مسلمین و مؤمنین نیز گاه از باب امر به معروف و نهی از منکر واجب می شود که در بحث امر به معروف و نهی از منکر خواهد آمد.

۵- قلمرو تبلیغ و دعوت

در مورد قلمرو این موضوع، مراتب گوناگون وجود دارد. حد اقل تبلیغ و دعوت، به عقیده ی فقهاء دعوت به اسلام قبل از اعلام جنگ علیه کفار است. قریب به اتفاق فقهاء شیعه جهاد ابتدای برای گسترش اسلام در جهان را در عصر غیبت جایز نمیدانند؛ چون جهاد ابتدای مشروط به اذن امام (ع) است. اما در مورد گستره حد اکثری اصل تبلیغ و دعوت که همچنان در عصر غیبت مورد نیاز است، مباحثی مختلفی مطرح است؛ زیرا اگرچه جنگ سخت و با شمشیر نیست، اما لزوم دعوت به حق و دین راستین همچنان پابرجا است. در واقع این تبلیغ و دعوت مصداق آیه نفر و آیات انذار و تبلیغ است که در موارد متعدد و در سور گوناگون قرآن کریم آمده اند.

آیات ذیل نمونه های از آیات بسیار در مورد وجوب و لزوم تبلیغ دین هستند: **يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ، قُمْ فَأَنْذِرْ** (سوره مدثر آیات ۱، ۲). هان ای روپوش به خود پیچیده، برخیز و انذار کن.

در المیزان میگوید: و به هر حال آنچه یقینی و مسلم است این است که این سوره در اوائل بعثت نازل شده و جزو اولین سوره های قرآنی است، و آیات هفتگانه ای که در این فصل آورده ایم متضمن امر به انذار و سایر لوازم انذار است، که خدای تعالی به آن سفارش فرموده.^۱

وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ (سوره شعراء آیه ۲۱۴). و خویشان نزدیکت را بیم ده. **هَذَا بَلَاغٌ لِلنَّاسِ وَلِيُنذَرُوا بِهِ وَ لِيَعْلَمُوا أَنَّما هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ وَ لِيَذْكُرُوا لَوَلَاءِ الْأَلْبَابِ** (سوره ابراهیم آیه ۱۴). این بلاغی است مردمان را، و برای آنکه بدان هشدار داده شوند و بدانند که او معبود یگانه است و برای آنکه خداوندان خرد پند گیرند. **وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ احْذَرُوا فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّما عَلَی رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ** (سوره مائده آیه ۹۲). و خدای را فرمان برید و از پیامبر اطاعت کنید و (از نافرمانی) بپرهیزید، و اگر رو گردان شدید پس بدانید که بر فرستاده ما فقط (پیغام) رسانیدن آشکار است.

این آیات و آیات مشابه، همه برای امر به انذار، دعوت و تبلیغ نازل شده اند و به رسول اکرم (ص) فرمان دعوت و تبلیغ دین را داده اند. همین سنت الهی بعد از عصر رسالت نیز توسط ائمه (ع) و علماء جاری و ساری

^۱ - طباطبائی، محمدحسین، ترجمه تفسیر المیزان، ۲۰ جلد، ج ۲۰، ص ۱۲۳

بوده است، تا مسلمانان بخصوص حاکم اسلامی در برابر کفار دست به تبلیغ اسلام بزنند و آموزه های دین اسلام را به اطلاع همه ی افراد بشر برسانند. این موضوع در هر زمان طبق شرایط آن میتواند متفاوت باشد؛ زیرا هدف اصلی گسترش دین حق است در تمام عالم، حال اگر امکان جهاد مسلحانه نبود از جنگ نرم لازم است استفاده شود. پس تبلیغ و دعوت به اسلام همچنان در عصر غیبت لازم است و دولت اسلامی وظیفه دارد از باب تبلیغ و ارشاد جاهل به قدری که اتمام حجت بر کفار و منافقان و حتی مخالفان شود عقاید حق را تبلیغ کند. در مورد دایره تبلیغ و دعوت در میان امت اسلامی، بهترین معیار همان معیار امر به معروف و نهی از منکر است که در مورد واجبات واجب و در مستحبات مندوب است. در این جا نیز دعوت به عقاید قطعی و اساسی و تبلیغ آنها واجب خواهد بود و در مورد امور جزئی مستحب.

۶- کاربرد ها

الف) لزوم فرستادن مبلغ به مناطق مختلف: از شیوه های دعوت به اسلام است که باید به کار گرفته شود. برای خواندن قرآن و بیان احکام و تعالیم دین اسلام روانه کردن و اعزام مبلغان برای شناساندن دین مبین اسلام به مردم جهان لازم است. تعهد به اخلاق و ارزش ها و بهره گیری از شیوه های غیر مستقیم و عملی لازم میتواند اثرگذار باشد. با توجه به شرایط و مقتضیات زمان که موجب می شود در شرایط فعلی که امکان جهاد مسلحانه نیست، میتوان از فیلم، داستان و رسانه های گوناگون به عنوان ابزارهای تبلیغ بهره گرفت. برانگیختن عقل و دعوت به تفکر، ساده گویی، شناخت استعداد و قابلیت مخاطبان و برخورد متناسب با آنان، شیوه های لازم است که در دنیای فعلی به عنوان سلاح عصر مدرن مورد استفاده قرار گیرد.

ب) معرفی شدن اسلام و محاسنات آن در عالم: در دنیای کنونی مشکل اساسی جامعه که در جاهلیت مدرن فرو رفته است، ندانستن اصول صحیح زندگی و یا عمل نکردن به آن ها در فرض دانستن است؛ یعنی جهالت و ضلالت، دو عامل انحطاط، در جامعه جاهلی است و مهم ترین هدف حکومت اسلامی در بخش دعوت به معنای جامع، جهالت زدایی است، تا با برطرف شدن جهل، علم و کتاب و حکمت جایگزین آن گردد و جامعه ی گمراه و تبه کار را به طهارت روح فرا بخواند. یکی از اهداف دین این است که غل و

زنجیره‌هایی که توسط ادیان تحریف شده و عقاید باطل به دست و پای مردم زده شده است را آزاد سازد و با زدودن اوهام و خرافات و آگاه ساختن آنان، آزادی را در فکر و اندیشه آنان به ارمغان آورد.^۱

ج) لزوم گسترش دین مقدس اسلام با رسانه های مناسب هر زمان: بعثت انبیاء الهی و اولیاء همواره بسط و گسترش دین حق بوده است، تا تمام مردم هدایت شوند. این هدف در تمام دورانها و اماکن وجود دارد. رسول اکرم (ص) و ائمه (ع) در زمان بسط ید به این مسئولیت با جهاد و دعوت عمل کرده اند. در عصر غیبت بر فقهاء به عنوان نواب لازم است این سنت را ادامه دهند. البته دولت اسلامی به حکم اینکه تمام اختیارات و اموال را در اختیار دارد، قدرت بیشتری بر این کار نیز دارد. بنابراین مسؤولیت اصلی نیز با دولت اسلامی است.

د) نابود، یا تضعیف شدن شرک، کفر و نفاق: با تبلیغ و دعوت به حق و دین اسلام شرک و کفر و در مرتبه بعدی نفاق تضعیف می شود. با رساندن پیام نجات بخش اسلام به مردم دنیا که مطابق فطرت انسانی است، اسلام گسترش می یابد و با گسترش اسلام و قدرت یافتن آن شرک و کفر تضعیف می گردد. تبلیغ در میان مسلمانان سست ایمان، ناآگاه و گمراه نیز بسیار ضروری است، چون دولت اسلامی و رهبر آن مثل پدر امت هستند که مسؤولیت دارند مردم را با مهر و عطوفت با احکام و آموزه های اسلامی آشنا کنند.

گفتار دوم: اصل "تحکیم و تثبیت عقاید"

بعد از انجام تبلیغ و دعوت و قبول آن از طرف کفار و اسلام آوردن آنها، جامعه اسلامی با پیامدهای مواجه میشود. یکی از مسائل مهم بعد از تبلیغ و دعوت، استحکام بخشی عقاید اسلامی در میان مسلمانان بوده و هست. تقویت عقاید و باورهای دینی، در مجموع افراد جامعه اسلامی امر بسیار مهم و اساسی است که مورد توجه اولیاء اسلام بوده است. همانطور که در آیات و روایات بر اهمیت قاعده دعوت و تبلیغ دین تاکید شده، به همان اندازه بلکه بیشتر بر قاعده اصل تحکیم و تثبیت عقاید هم پافشاری شده است.

^۱ - ابوالقاسم فاطمی / محمدجواد ابوالقاسمی؛ معرفت سیاسی شماره ۲؛ درآمدی بر وظایف دولت دینی در برابر دین و اعتقادات مردم. بی تا.

در اینجا به ادله فقهی مسئولیت دولت اسلامی در تحکیم و تثبیت عقاید اسلامی اشاره می شود:

۱- آیات قرآن کریم

قرآن کریم به عنوان قانون اساسی و محور آموزه های اسلام، درباره بسیاری از مسائل اعتقادی روشنگری کرده است. از جمله در باب عقاید، تاکید بر مسائل اعتقادی مثل خداشناسی و شناخت صفات حضرت حق، راهنماشناسی، امامت و معاد از اهم آیات قرآن کریم هستند. در این موضوعات آیات فراوانی وجود دارد که به ابعاد گوناگون مسائل اعتقادی پرداخته اند. آوردن همه ی این حجم گسترده از آیه در این وجیزه ممکن نیست؛ زیرا هدف بیان ادله اصل تحکیم و تثبیت عقاید است؛ لذا به چند آیه از باب نمونه اشاره می شود:

الف) در قرآن کریم آمده است: فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ وَلَا تَطْغَوْا إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ
(سوره هود آیه ۱۱۲)

پایدار باش چنان که فرمان یافته ای و هر که با تو سوی خدا آمده نیز، و سرکشی نکنید که او بینا به اعمال شما است.

علامه در المیزان در تفسیر این آیه شریفه گفته است: اقامه، به معنای بپا داشتن هر چیز است به نحوی که تمامی آثار آن چیز مترتب بر آن شود، و هیچ اثر و خاصیتی پنهان و مفقود نماند، مانند اقامه عدل و اقامه سنت و اقامه نماز و اقامه شهادت و اقامه حدود و اقامه دین و امثال آن. و اما اشتقاق دیگر این ماده که "استقامت" است، معنایش طلب قیام از هر چیز است. و به عبارت دیگر استدعای ظاهر شدن تمامی آثار و منافع آن چیز است،

و همچنین استقامت آدمی در یک کار این است که از نفس خود بخواهد که در باره آن امر قیام نموده آن را اصلاح کند، بطوری که دیگر فساد و نقص به آن راه نیابد و به حد کمال و تمامیت خود برسد. پس معنای آیه شریفه "قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَى إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَاسْتَقِيمُوا إِلَيْهِ" این می شود که: "پس به ادای حق توحید الوهیت او قیام کنید"، و معنای آیه "إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا"^۲ می شود: "بر آنچه که در جمیع شؤون زندگی خود می گفتند استوار بماندند و در عقاید و اخلاق و اعمالشان به چیزی جز آنچه که موافق توحید و سازگار با آن است رکون نکردند، بلکه همواره آن را رعایت و در جمیع احوال و با هر چیز که در ظاهر و یا

^۱ (۱) بگو جز این نیست که من بشری هستم مثل شما، (با این تفاوت که) به من وحی می شود، جز این نیست که معبود شما معبودی است واحد پس در توجه به سوی او استوار باشید. سوره فصلت، آیه ۶.

^۲ (۲) آنان که گفتند پروردگار ما خداست پس آن گاه استقامت ورزیدند. سوره فصلت، آیه ۳۰.

باطنشان مواجه می‌شوند حفظ می‌کنند". و همچنین است در آیه "فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا"^۱ چون منظور از اقامه وجه اقامه نفس و واداشتن آن است بگونه‌ای که باید و شاید مواجه عمل شود، و اقامه کردن نفس در هر امری به معنای استقامت آن در آن امر است، یعنی خواستن از نفس است به اینکه آن امر را اقامه کند - دقت بفرمایید.

بنا بر آنچه که در معنای این ماده و مشتقات آن گفته شد معنای جمله مورد بحث، یعنی آیه "فَأَسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ" این می‌شود: بر دین ثابت باش و حق آن را طبق دستوری که گرفته‌ای ایفاء کن. و آن دستور همان است که آیه "وَأَنْ أَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ"^۲ و آیه "فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ"^۳ مشتمل بر آن می‌باشند.^۴

با توجه به ظهور معنا و تفسیر آیه، دلالت این آیه بر لزوم تحکیم و تثبیت عقاید بسیار روشن است و جای مناقشه ندارد؛ زیرا به رسول اکرم (ص) و مؤمنان همراه ایشان امر شده تا در راه خداوند پایدار باشند و از سرکشی و انحراف نیز نهی شده اند. از این امر صریح و تأکید آن با آوردن نهی ذیل آن، اهتمام فوق العاده شارع به استقامت در دین استفاده میشود، پس این تأکید دلالت بر وجوب استقامت در دین دارد. مسلم است که ما امرت در آیه شامل عقاید اسلامی هست، بلکه مصداق اعظم و اتم اوامر الهی ایمان به عقاید اسلامی و استواری بر آن ها است. از آنجا که رسول اکرم (ص) حاکم اسلامی نیز بوده است و امر به استقامت شده است، جانشینان ایشان نیز اعم از ائمه (ع) و فقهاء این مسؤولیت را به دلیل وحدت ملاک خواند داشت.

بنابر این دلالت این آیه بر مطلوب که لزوم تحکیم و تثبیت عقاید توسط دولت اسلامی است، تمام است و بلکه مقصود اصلی از استقامت همین تحکیم و تثبیت عقاید توسط رسول اکرم (ص) با همراه سازی مردم است.

ب) در قرآن کریم آمده است: وَلَتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (سوره آل عمران آیه ۱۰۴)

^۱ (۱) پس روی دل متوجه دین حنیف کن. سوره روم، آیه ۳۰.

^۲ (۲) و اینکه روی دل به سوی دین حنیف کن و از مشرکین مباحث. سوره یونس، آیه ۱۰۵.

^۳ (۳) پس روی دل به سوی دین توحید کن (که مطابق) فطرتی است که خداوند مردم را بر آن فطرت آفریده، و خلقت خدا تبدیل پذیر نیست، این است دین پایدار و لیکن بیشتر مردم نمی‌دانند. سوره روم، آیه ۳۰.

^۴ - طباطبایی، محمدحسین، ترجمه تفسیر المیزان، ۲۰ جلد، ج ۱۱، ص ۶۲

باید از میان شما طایفه ای باشند که مردم را به سوی خیر دعوت نموده، امر به معروف و نهی از منکر کنند. و این طایفه همانا رستگارانند.

آیه شریفه می گویند باید عده ای از مسلمانان باشند که مردم را به خیر دعوت کنند و امر به معروف و نهی از منکر را انجام دهند. "من" در منکم تبعیضیه است؛ یعنی عده ای از مردم لازم است این امر مهم را به دوش گیرند.

علامه طباطبایی در این جا چنین گفته است: و آنچه سزاوار است گفته شود این است که بحث و بگو مگو در اینکه کلمه "من" تبعیضی است و یا بیانی، بحثی بی فایده است و به نتیجه ای منتهی نمی شود. برای اینکه دعوت به خیر و امر به معروف و نهی از منکر از اموری است که اگر واجب باشد طبعاً واجب کفایی خواهد بود. چون بعد از آنکه فرضاً یکی از افراد اجتماع این امور را انجام داد، دیگر معنای ندارد که بر سایر افراد اجتماع نیز واجب باشد که همان کار را انجام دهند.

پس اگر فرض کنیم، امتی هست که روی هم افرادش داعی به سوی خیر و امر به معروف و نهی از منکرند، قهراً معنایش این خواهد بود که در این امت افرادی هستند که به این وظیفه قیام می کنند.^۱

یکی از فقهاء معاصر در این مورد چنین گفته است: همین نکته را بسیاری از فقهاء دلیل بر کفایی بودن این وجوب امر به معروف و نهی از منکر دانسته اند.^۲

وجوب کفایی تا جایی ادامه دارد که مطلوب یعنی اقامه دین و ارزشهای اسلامی اقامه شده و انجام گیرد. پس از ناحیه حکم آیه دلالتش بر لزوم اقامه آموزه ها و احکام دین تمام است.

حال باید دید که تحکیم و تثبیت عقاید خیر و معروف است یا نه؟

جواب این مسئله بسیار واضح است، نه تنها تحکیم و تثبیت عقاید خیر و معروف است بلکه بالاتر باید گفت در اسلام اساس خیر و معروف داشتن عقایدی صحیح و ایمان کامل است. پس از ناحیه تکلیف دلالت آیه شریفه بر مطلوب که وجوب تحکیم و تثبیت عقاید باشد تمام است.

^۱ - همان، ص: ۵۷۸

^۲ - الحسینی الشیرازی سید محمد: الفقه جلد ۴۸، ص: ۱۵۸

اما از ناحیه مکلفان این سؤال پیش می‌آید که این گروه چه کسانی میتوانند باشند؟ در جواب باید گفت: در جامعه اسلامی که قدرت دست حاکم اسلامی است و حاکم اسلامی مسئولیت اجرایی آموزه‌های اسلام را دارد، بدون هماهنگی با آن برای دخالت در امور اجتماعی بخصوص بطور گروهی، اگر گروهی اقدام به اجرای امر به معروف کنند در جامعه موجب اختلاف و اختلال نظام می‌شود که از نظر عقل و شرع مردود است. علاوه بر این بسیاری از موارد که امر به معروف و نهی از منکر به مرحله‌ی استفاده از زور و قوه قهریه می‌رسد، تنها دولت اسلامی است که حق اجرای امر به معروف و نهی از منکر را دارد. البته در جامعه امروز که همه جوامع بر اساس قوانین مصوب و مجریان رسمی اداره میشوند، این حقیقت بسیار روشن تر است؛ زیرا دخالت دیگران در سبک زندگی افراد با برخورد آن‌ها مواجه میشود و تنها پلیس و مجریان رسمی مجاز به دخالت هستند. با توجه به این حقایق آیا قابل تصور است که حاکم و دولت اسلامی در اقامه این نوع امر به معروف مسئولیت نداشته باشند؟ در اصل اگر با توجه به جوانب مسأله به آیه شریفه نظر شود، تنها مصداق مشروع و مسلم گروه مورد اشاره آیه حاکم اسلامی و افراد تحت امر او هستند.

ج) در قرآن کریم در آیه دیگری چنین آمده است: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَى رَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي أَنزَلَ مِنْ قَبْلُ وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا.** (سوره نساء آیه ۱۳۶)

هان ای کسانی که بطور اجمال ایمان آورده‌اید، بطور تفصیل به خدا و رسول او و کتابهایی که قبل از او نازل کرده، ایمان آورید و کسی که به خدا و فرشتگان او و کتابها و پیامبرانش و به روز جزا کفر بورزد، در ضلال افتاده است، ضلالتی دور از طریق حق.

در مجمع ایبان چنین آمده است: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ:** در باره این جمله سه قول است:

۱- ای کسانی که بوسیله اقرار بخدا و رسول، ایمان ظاهری آورده‌اید، در باطن نیز ایمان بیاورید تا ظاهر و باطن شما با هم موافق باشند. این معنی صحیح و مورد اعتماد است. خطاب متوجه منافقانی است که بر خلاف عقیده باطنی خود سخن می‌گفتند- **وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَى رَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي أَنزَلَ مِنْ قَبْلُ:** ای مردمی که بظاهر ایمان آورده‌اید باطناً نیز بخدا و رسول و قرآن و کتابهای آسمانی پیشین ایمان بیاورید.

۲- خطاب، در حقیقت متوجه مؤمنان است و مقصود کسانی است که ظاهراً و باطناً ایمان آورده‌اند و منظور این است که: در آینده نیز بر این ایمان استوار بمانید و از آن جدا مشوید. این قول از حسن و مختار جایی است. وی

گوید: ایمان - که به معنای تصدیق است - باقی نمی ماند، بلکه دوام آن به این است که انسان در همه حال، آن را تجدید کند.

۳- خطاب، به اهل کتاب است. آنها امر شده اند که به پیامبر اسلام و قرآن ایمان آورند،^۱

در تفسیر المیزان نیز همین معانی آمده است، علامه میگوید: "یا أَتَيْهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَى رَسُولِهِ..." در این آیه شریفه مؤمنین را با اینکه ایمان آورده اند دستور می دهد برای بار دوم ایمان بیاورند و اینکه گفتیم برای بار دوم ایمان بیاورند به خاطر دو قرینه بود، قرینه اول اینکه متعلق ایمان دوم را بطور تفصیل شرح می دهد و می فرماید: به خدا و رسول او و کتاب او ایمان بیاورید... و قرینه دوم این است که تهدید کرده که اگر به تک تک این جزئیات و تفاسیل ایمان نیاورید به ضلالتی بعید گمراه شده اید، پس معلوم می شود که مراد از ایمان اول ایمان بطور اجمال و سر بسته و در بسته است و مراد از ایمان دوم، ایمان به تفاسیلی است که در آیه بیان نموده.^۲

در ادامه علامه چنین نقل کرده است: بعضی دیگر گفته اند: معنای جمله: "آمنوا- ایمان بیاورید"، "اثبتوا علی ایمانکم" است یعنی هان ای کسانی که ایمان آورده اید بر ایمان خود استوار و پای بر جا بمانید و دست از ایمان برندارید.^۳

این آیه شریفه همچنان که مفسران گفته اند یا منظور از امر به ایمان ایمان به تفصیل عقاید است، یا ثبات در ایمان. در هر دو صورت تحکیم و تثبیت عقاید ثابت میشود؛ زیرا بدون تحکیم و تثبیت عقاید اصلی، ایمان تفصیلی و یا ثبات امکان ندارد. در هر صورت دلالت آیه شریفه تمام است بر وجوب تحکیم و تثبیت عقاید.

(د) در قرآن کریم در آیه دیگر چنین آمده است: یا أَتَيْهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ (سوره انفال آیه ۲۴)

ای کسانی که ایمان آورده اید اجابت کنید خدا و رسولش را زمانی که شما را می خوانند بدانچه زنده تان می سازد، و بدانید که خدا حائل می شود میان مرد و دل او و اینکه به سوی او محشور می شوید.

۱ - طبرسی، فضل بن حسن، ترجمه تفسیر مجمع البیان، ۲۷ جلد، فراهانی - ایران - تهران، چاپ: اول، ج ۶ ص ۹۳

۲ - طباطبایی، محمدحسین، ترجمه تفسیر المیزان، ۲۰ جلد، ج ۵ ص ۱۸۲

۳ - همان ص ۱۸۳

خداوند متعال در این آیه شریفه دستور داده که به فراخوان رسول اکرم مومنین لازم است جواب دهند و آن را قبول کنند این فرمان اجابت دعوت که با فعل امر آمده استفاده و جواب می‌شود.

در تفسیر المیزان چنین آمده است: و آیه مورد بحث که می‌فرماید: "إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ" مطلق است، و از اینکه شامل مجموع دعوت‌های رسول خدا (ص) که مایه زنده شدن دلها است، و یا دسته‌ای از دعوت‌هایش که طبیعت احیاء را دارد بشود هیچ ابایی نداشته و همچنین شامل نتایج دعوت او که عبارت است از انواع زندگی‌های سعید حقیقی مانند زندگی اخروی در جوار خدا نیز می‌شود.^۱

از جانبی دیگر وظیفه رسولان الهی هدایت مردم است همانطور که اجابت مردم لازم است دعوت به حق نیز مسئولیت رسول الله (ص) است، در آیات بسیاری به این مطلب اشاره شده است.

در قرآن کریم آمده است. کَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِنْكُمْ يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ (سوره بقره آیه ۱۲۹)

همانطور که رسولی در میانه شما فرستادم تا آیات ما را بر شما بخواند و تزکیه‌تان کند و کتاب و حکمتان بیاموزد و بشما یاد دهد آنچه را که هرگز خودتان نمی‌دانستید.

این آیه‌ی شریفه مسئولیت رسول اکرم (ص) را همانند رسولان دیگر تبلیغ دین الهی و تزکیه و تعلیم مردم می‌داند. اساس احیای مردم آموزش و تعلیم عقاید توحیدی است که بدون آنها هدایت ممکن نیست.

در تفسیر آیه احیاء این حدیث شریف بسیار راه گشا است: عَنْ فَضِيلِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَقَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي كِتَابِهِ - وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا - قَالَ مِنْ حَرَقٍ أَوْ غَرَقٍ قُلْتُ فَمَنْ أَخْرَجَهَا مِنْ ضَلَالٍ إِلَى هُدًى قَالَ ذَاكَ تَأْوِيلُهَا الْأَعْظَمُ.^۲

از فضیل بن یسار، گوید: به امام باقر (ع) گفتم: قول خدا عز و جل در قرآن، هر که نفسی را زنده دارد گویا همه مردم را زنده داشته است؟ فرمود: یعنی از سوختن و غرق شدن نجات دهد، گفتم: کسی که او را گمراهی به راه راست آورد؟ فرمود: این تأویل اعظم آیه است.^۳

۱- همان، ج ۹ ص ۵۷

۲- کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، الکافی ج ۲، ۸ جلد، دار الکتب الإسلامية - تهران، چاپ: چهارم، ۱۴۰۷ ق. ص: ۲۱۱

۳- کلینی، محمد بن یعقوب، أصول الکافی ج ۴ / ترجمه کمره‌ای، ۶ جلد، اسوه - ایران؛ قم، چاپ: سوم، ۱۳۷۵ ش؛ ص: ۶۲۵

با توجه به این حدیث تاویل و حقیقت احیاء نجات از گمراهی است و آن با تزکیه و تعلیم ممکن است؛ چون احیا در آیه شریفه فقط نجات از خطر مرگ نیست، بلکه اساس احیاء نجات از ظلمت و گمراهی است، این مطلب به صراحت در حدیث شریف امام باقر (ع) آمده است. پس همچنان که این حدیث شریف بیان کرده احیاء همان هدایت است.

از آنجای که تمام مسئولیت‌های رسول اکرم (ص) به خلیفه‌ی ایشان می‌رسد، بعد از رسول اکرم (ص) وظیفه هدایت با ائمه (ع) بوده است. در زمان غیبت به حکم نیابت مسئولیت به فقیه جامع شرایط میرسد. همانطور که رسول اکرم (ص) و ائمه معصومین (ع) مسئولیت احیاء مردم را داشتند، فقها و علما نیز چنین مسئولیت دارند. این قدر متیقن از مسئولیت علما است که حاکم اسلامی جزء آنها می‌باشد. حال اگر دولت اسلامی به رهبری علما برقرار باشد، همانند حکومت معصومین (ع) مسئولیت احیاء مردم را به دوش خواهد داشت. این احیا نیز با تحکیم و تثبیت عقاید مردم ممکن است؛ زیرا بدون تثبیت عقاید اسلامی هدایت واقعی که به احیاء ختم شود تحقق پیدا نمی‌کند.

ه) قرآن کریم در آیه دیگر می‌گوید: وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِّمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا وَقَالَ إِنَّنِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ (سوره فصلت آیه ۳۳)

راستی خوش گفتارتر از کسی که بشر را به سوی خدا دعوت می‌کند و عمل صالح انجام می‌دهد و می‌گوید: من به یقین از تسلیم شدگانم کیست؟

آیه شریفه بهترین عمل را دعوت به خدا می‌داند و انجام عمل صالح و تسلیم در برابر خداوند این مسائل برای انسان حاصل نمی‌شود مگر اینکه انسان دعوت حق را بپذیرد و به آن ایمان خالصانه داشته باشد. تبلیغ و تذکر و اقامه‌ی دین همه در همین راستا است؛ چون دعوت به خداوند همان دعوت به ایمان توحیدی و اسلام است بطور خالصانه، نه اینکه ایمان صرف به زبان باشد.

تا به این جا از آیات قرآن کریم معلوم گشت که تحکیم و تثبیت عقاید اسلامی مصداق امر استقامت، امر به معروف، امر به ایمان، امر به احیاء و قول احسن هستند. البته لازم به ذکر است که این لزوم اقامه تحکیم و تثبیت عقاید هم جنبه فردی دارد، هم اجتماعی و هم حکومتی.

بنابراین در مرتبه اول لزوم داشتن ایمان استوار وظیفه فردی همه‌ی افراد مکلفین است.

در مرتبه دوم همه افراد امت بطور تکلیف اجتماعی وظیفه دارند در گسترش و تحکیم عقاید اسلامی و ایمان بصورت اجتماعی مشارکت کنند؛ چون این از مصادیق بارز امر استقامت و معروف است.

در مرتبه سوم جامعه و دولت اسلامی که در رأس آن فقیه جامع الشرایط است، لازم است در راه دین استقامت داشته باشند و به معروف بطور جمعی و قانونی ملتزم باشند.

حاکم اسلامی در هر سه مرتبه با باقی مکلفان اشتراک در تکلیف دارد؛ بلکه در مرتبه سوم مسئولیت استقامت و امر به معروف از مسئولیت های اختصاصی حاکم اسلامی است. پس در اینکه حاکم اسلامی و به تبعیت او دولت اسلامی در تحکیم و تثبیت عقاید مسئولیت دارند جای تردید نیست. علاوه بر این اگر افراد و جامعه اسلامی به این تکلیف به بطور مطلوب عمل نکنند، بر حاکم اسلامی لازم است تا در راه تحکیم و تثبیت عقاید اقدامات مقتضی را صورت دهد؛ زیرا تحکیم ایمان مردم همان مصادیق اعظم امر استقامت و امر به معروف است که در مرتبه ی که احتیاج به اعمال قدرت داشته باشد، مسئولیت اختصاصی حاکم اسلامی است. اگر عده ی از مردم نسبت به عقاید اسلامی سهل انگار شوند و نخواهند داوطلبانه در راه ایمان قدم بردارند، دولت اسلامی مسئولیت دارد آنها را با انواع روشهای مطلوب منطقی و معقول وادار به این کار کند، تا امر استقامت، آمنوا و..... در آیات شریفه تحقق یابد.

بنابراین اگر در جای عقاید اسلامی در معرض تهدید و سست شدن باشد یا مردم به آن عقاید بی اعتنا شوند، حکومت اسلامی وظیفه دارد مداخله کند و برای تحکیم و تثبیت عقاید اسلامی بطور رسمی اقدام نماید.

البته نحوه ی اقدام در هر عصر و محل بر اساس شدت و ضعف و اهمیت مسأله ، تفاوت هایی دارد. این از اختیارات حاکم اسلامی است تا بهترین روش را در اجرای تحکیم و تثبیت عقاید اسلامی برگزیند و دین را در این بخش اقامه کند.

۲- روایات

در مورد لزوم تحکیم و تثبیت عقاید دینی روایات معصومین (ع) که به طور مستقیم یا غیر مستقیم وارد شده زیاد است. آوردن تمام با اکثر آنها در اینجا ممکن نیست. اما با اطمینان می شود گفت تواتر معنوی این مسأله مسلم است و با اندک تحقیقی معلوم می گردد.

در اینجا به چند روایت اشاره می شود:

الف) از امام صادق علیه السلام نقل شده است: عَنْ أَبِي الْبَخْتَرِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ وَذَاكَ أَنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَمْ يُورَثُوا دِرْهَمًا وَلَا دِينَارًا وَإِنَّمَا أُورِثُوا أَحَادِيثَ مِنْ أَحَادِيثِهِمْ فَمَنْ أَخَذَ بِشَيْءٍ مِنْهَا فَقَدْ أَخَذَ حِطًّا وَافِرًا فَانْظُرُوا عِلْمَكُمْ هَذَا عَمَّنْ تَأْخُذُونَهُ فَإِنَّ فِيْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فِي كُلِّ خَلْفٍ عُدُولًا يُنْفُونَ عَنْهُ تَحْرِيفَ الْعَالِينَ وَانْتِحَالَ الْمُبْطِلِينَ وَتَأْوِيلَ الْجَاهِلِينَ^۱

امام صادق «ع»: دانشمندان وارثان پیامبرانند. و این بدان جهت است که پیامبران درهم و دیناری از خود برجای نمی گذارند، بلکه سخنان و احادیثی از خود برجای می نهند، پس هر کس چیزی از آنها را بگیرد، به بهره فراوان دست یافته است. اکنون بنگرید که علم خود را از چه کس می گیرید! زیرا که در میان ما اهل بیت در هر نسلی مردمان عادلّی هستند که دین را از تحریف گزافکاران، و ساخته های باطل پسندان، و تأویل نادانان می پیرایند^۲

این روایت از حیث سند ضعیف است.^۳ به عنوان مؤید میتواند استفاده شود.

حدیث شریف می فرماید علما ورثه ی انبیاء (ع) هستند، آنها احادیث را به ارث میبرند. بخش بزرگ و اصلی احادیث انبیاء (ع) همان عقاید، احکام و اخلاق دینی است. پس از جمله مسئولیت های انبیاء اقامه ی دین در بین مردم بوده است، یعنی احکام و آموزه های دین را در بین مردم گسترش می دادند. اگر کسی اصل دین را می پذیرفت نوبت به تعلیم عقاید و احکام می رسید. برای همین است که رسول اکرم (ص) در مرحله ی رسالت خود مردم را به توحید و نفی بت پرستی فراخواند، با پذیرش توحید و نبوت و معاد است که انسان به درجه ی ایمان و تقوا می رسد. بعد از رسول اکرم (ص) امامان (ع) این آموزه ها را برای مردم بیان فرمودند. بعد از این بزرگواران نوبت به علماء و فقهاء می رسد. مسلم است که برای رسیدن به هدایت و قرب الهی قبول زبانی کفایت نمی کند، بلکه باید این عقاید برای مردم تبدیل به عقیده ی راسخ شود. انجام و اقامه ی این مسئولیت خطیر بعد از رسول اکرم (ص) و ائمه (ع) به علما رسیده است.

از آنجا که حاکم جامعه ی اسلامی پیامبر (ص)، ائمه (ع) و فقهاء هستند. این میراث دینی به حاکم اسلامی که همان فقهاء در عصر غیبت هستند می رسد. بنابراین دولت اسلامی که تحت نظر فقیه است وظیفه دارد، تحکیم و تثبیت عقاید را که میراث گران سنگ معصومین (ع) است انجام دهد.

۱ - کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱؛ ص ۳۲

۲ - حکیمی، محمدرضا و حکیمی، محمد و حکیمی، علی، الحیة ج ۲ / ترجمه احمد آرام، ۶ جلد، دفتر نشر فرهنگ اسلامی - تهران، چاپ: اول، ۱۳۸۰ش؛ ص ۴۴۸

۳ - نرم افزار درایة الحدیث بررسی حدیث ۳ باب صفت علماء، اصول کافی.

ب) در حدیث شریفی امام صادق(ع) آمده است که سائل از امام (ع) در باره‌ی تفسیر آیه ذیل حدیث سؤال کرد: عَنْ سَمَاعَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: قُلْتُ لَهُ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ - مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا قَالَ مَنْ أَخْرَجَهَا مِنْ ضَلَالٍ إِلَى هُدًى فَكَأَنَّمَا أَحْيَاهَا وَمَنْ أَخْرَجَهَا مِنْ هُدًى إِلَى ضَلَالٍ فَقَدْ قَتَلَهَا^۱.

از سماعه روایت شده که گوید: به امام صادق (ع) گفتم: قول خدا عز و جل (۳۲ سوره مائده): «هر که بکشد نفسی را به جز نفس دیگری پس گویا مردم همه را کشته و هر که آن را احیاء کند گویا همه مردم را احیاء کرده»؟ در پاسخ فرمود: هر که آن را از گمراهی به راه هدایت برآورد چنان است که او را زنده کرده و هر که او را از راه حق به گمراهی برد، هر آینه او را کشته باشد.

در کتاب اصول کافی در باب احیاء مؤمن این روایت با سند صحیح نقل شده است. در مجموع در این باب سه روایت نقل شده است که دو روایت صحیح است و یک روایت موثق.^۲

در حدیث شریف دیگر از امام باقر(ع) نیز چنین حدیثی وارد شده است. البته این روایات شریف تنها روایات مسأله‌ی احیای نفس نیست.

دلالت حدیث نیز بر مدعای لزوم پرداختن به تحکیم و تثبیت عقاید، ظاهر است؛ چون روایت مصداق حقیقی احیاء نفس را هدایت فرد از گمراهی می‌داند. تشویق و ترغیب مردم به عقایدی مثل توحید، نبوت و امامت از مصادیق بارز هدایت و نجات از گمراهی هستند. بنابراین به دلالت عام حدیث همانطور که احیای فردی در معرض تلف جسمی لازم است و شارع مقدس به اتلاف نفس محترمه راضی نیست، احیاء فرد از حیث عقاید نیز لازم است. تا با قبول این عقاید و ایمان استوار، از گمراهی و ضلالت نجات پیدا کند.

البته از حیث مکلفان نیز دلالت این روایت عام است؛ لذا هم تکلیف فردی را در بر دارد و هم تکلیفی جمعی و حکومتی را، همانطور که فرد وظیفه‌ی احیای نفس محترمه را دارد، دولت اسلامی و حاکم آن نیز مسئولیت نجات جان انسان محترم را دارند؛ بلکه در مورد احیاء به معنی هدایت وظیفه‌ی حاکم مهمتر و مؤثرتر است؛ چون قدرت و امکانات بیشتری دارد و کلام وی نیز اثر بخش تر است.

^۱ - کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، الکافی ج ۲ (ط - الإسلامية)، ۸ جلد؛ ص ۲۱۰

^۲ - نرم افزار درایة الحدیث بررسی احادیث احیاء مؤمن، اصول کافی.

بنابراین حاکم اسلامی نمی تواند در مقابل تضعیف عقاید اسلامی بی طرف باشد، بلکه وظیفه دارد مردم را به سوی هدایت فرا بخواند. این که از چه وسیله‌ی باید استفاده کند، بستگی به شرایط دارد که از اختیارات حاکم اسلامی است.

(ج) از امام باقر علیه السلام در حدیثی آمده است: عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: يَكُونُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ قَوْمٌ يُبْعَثُ فِيهِمْ قَوْمٌ مُرَاءُونَ إِلَيَّ أَنْ قَالَ وَكَوْا ضَرَّتِ الصَّلَاةُ بِسَائِرِ مَا يَعْمَلُونَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْبَاءُ نَبِيِّهِمْ كَرَفُضُوهَا كَمَا رَفَضُوا أَسْمَى الْفَرَائِضِ وَأَشْرَفَهَا إِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ فَرِيضَةٌ عَظِيمَةٌ بِهَا تُقَامُ الْفَرَائِضُ هُنَالِكَ يَنْتُمُ غَضَبُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عَلَيْهِمْ فَيُعَذِّبُهُمْ بِعِقَابِهِ فَيَهْلِكُ الْأَنْبَرُ فِي دَارِ الْأَشْرَارِ وَالصَّغَارُ فِي دَارِ الْكِبَارِ إِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ سَبِيلُ الْأَنْبِيَاءِ وَمِنْهَا جُ الصُّلَحَاءِ فَرِيضَةٌ عَظِيمَةٌ بِهَا تُقَامُ الْفَرَائِضُ وَتَأْمَنُ الْمَدَاهِبُ وَتَحِلُّ الْمَكَاسِبُ وَتُرَدُّ الْمَظَالِمُ وَتُعْمَرُ الْأَرْضُ وَتُنْتَصَفُ مِنَ الْأَعْدَاءِ وَيُسْتَقِيمُ الْأَمْرُ الْحَدِيثُ.^۱

در آخر الزمان مردمی پیدا می شوند که در آن ها عده ای ریا کار هستند. امام در ادامه روایت می فرماید: اگر نماز به سائر کارهایی که انجام می دهند، ضرر بزند نماز را ترک می کنند؛ همان گونه که بالاترین واجبات را ترک می کنند. به درستی که امر به معروف و نهی از منکر فریضه ای است که به واسطه آن واجبات و فرائض دیگر اقامه می شود. با آن غضب خدا بر آنان تمام می شود و عقاب عمومی می کند، نیکان را با بدن و کودکان را با بزرگ سالان هلاک می کند. همانا امر به معروف و نهی از منکر راه پیامبران است و شیوه نیکوکاران. فریضه بزرگی است که دیگر فرائض به واسطه آن برپا می شود و راه و روشها امن می گردد و درآمدها حلال می شود و حقوق و اموال به زور گرفته شده به صاحبانش بر می گردد و زمین آبادان می شود و از دشمنان انتقام گرفته می شود و کارها سامان می پذیرد.

این حدیث شریف نیز از حیث محتوای هم معنی و همسان با چند روایت دیگر و مشابه است. اینگونه روایات امر به معروف را سبب اقامه‌ی دین و فرائض آن می دانند. از آنجا که مضمونی این روایات مشترک است و در بین آنها حدیث صحیح، بلکه مستفیض وجود دارد، اشکال سندی بر سند آنها نمی شود وارد کرد.

دلالت حدیث بر مسأله‌ی لزوم تحکیم و تثبیت عقاید اسلامی ظاهر بلکه بالاتر از ظهور است؛ چون اقامه فرائض مصداق اعظمش اقامه‌ی عقائد در اذهان مردم است؛ چون بزرگترین عمل خیر و فریضه در دین، ایمان به خدا و قبول باورهای صحیح است. وقتی که به خاطر اقامه‌ی نماز و روزه امر به معروف واجب است، با تنقیح مناطق قطعی به طریق اولی در باب توحید، نبوت، امامت و معاد واجب و لازم خواهد بود. زیرا اگر این عقاید

^۱ - شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة ج ۱۶، ۳۰ جلد، مؤسسة آل البيت علیهم السلام - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۹ ق. ص ۱۱۹، کتاب امر به معروف و نهی از منکر باب ۱ حدیث ۶

نباشند، یا ظاهری باشند و فرد عقیده‌ی راسخ نداشته باشد تلاش و سعی او در اجرا و اقامه‌ی فروع بیفایده است.

علاوه بر این از آنجا که دولت اسلامی مسئول امر به معروف و نهی از منکر است، در باب اقامه‌ی عقاید و تحکیم و تثبیت آنها که مصادیق بارز معروف هستند، به طریق اولی مسئول خواهد بود.

(د) خطبه امام علی (ع) در مورد حقوق متقابل حاکم اسلامی با مردم در این موضوع بسیار روشنگر است. اگرچه این بخش از خطبه طولانی است ولی جا دارد در این جا ذکر شود، زیرا موضوع حقوق متقابل حاکم و مردم را شرح داده و بسیاری از فرازهای آن بر لزوم تحکیم و تثبیت عقاید دلالت دارد. حضرت میفرماید: **وَاعْظُمُ مَا افْتَرَضَ سُبْحَانَهُ مِنْ تِلْكَ الْحُقُوقِ حَقُّ الْوَالِي عَلَى الرَّعِيَّةِ وَحَقُّ الرَّعِيَّةِ عَلَى الْوَالِي فَرِيضَةٌ فَرَضَهَا اللَّهُ سُبْحَانَهُ لِكُلِّ عَلَى كُلِّ فَجَعَلَهَا نِظَامًا لِلْفَتِيهِمْ وَعِزًّا لِدِينِهِمْ فَلَيْسَتْ تَصْلُحُ الرَّعِيَّةُ إِلَّا بِصَلَاحِ الْوَلَاءِ وَلَا تَصْلُحُ الْوَلَاءُ إِلَّا بِاسْتِقَامَةِ الرَّعِيَّةِ فَإِذَا أَذَّتِ الرَّعِيَّةُ إِلَى الْوَالِي حَقَّهُ وَأَدَّى الْوَالِي إِلَيْهَا حَقَّهَا عَزَّ الْحَقُّ بَيْنَهُمْ وَقَامَتْ مَنَاهِجُ الدِّينِ وَاعْتَدَلَتْ مَعَالِمُ الْعَدْلِ وَجَرَتْ عَلَى أَذْلَالِهَا السُّنَنُ فَصَلَحَ بِذَلِكَ الزَّمَانُ وَطُمِعَ فِي بَقَاءِ الدَّوْلَةِ وَنَيْسَتْ مَطَامِعُ الْأَعْدَاءِ. وَإِذَا غَلَبَتِ الرَّعِيَّةُ وَالْيَهَا أَوْ أَجَحَفَ الْوَالِي بِرِعْيَتِهِ اخْتَلَفَتْ هُنَالِكَ الْكَلِمَةُ وَظَهَرَتْ مَعَالِمُ الْجَوْرِ وَكَثُرَ الْأِدْعَالُ فِي الدِّينِ وَتُرِكَتْ مَحَاجُّ السُّنَنِ فَعَمِلَ بِالْهَوَى وَغَطَّلَتْ الْأَحْكَامُ وَكَثُرَتْ عِلَلُ النُّفُوسِ فَلَا يُسْتَوْحَشُ لِعَظِيمٍ حَقٌّ غُطِّلَ وَلَا لِعَظِيمٍ بَاطِلٌ فَعِلَ فَهَنَالِكَ تَدَلُّ الْأَبْرَارُ وَتَعِزُّ الْأَشْرَارُ وَتَعْظُمُ تَبَعَاتُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ عِنْدَ الْعِبَادِ. فَعَلَيْكُمْ بِالتَّنَاصُحِ فِي ذَلِكَ وَحُسْنِ التَّعَاوُنِ عَلَيْهِ فَلَيْسَ أَحَدٌ وَإِنْ اِشْتَدَّ عَلَى رِضَا اللَّهِ حِرْصُهُ وَطَالَ فِي الْعَمَلِ اجْتِهَادُهُ بِنَالِ حَقِيقَةِ مَا اللَّهُ سُبْحَانَهُ أَهْلُهُ مِنَ الطَّاعَةِ لَهُ وَلَكِنْ مِنْ وَاجِبِ حُقُوقِ اللَّهِ [سُبْحَانَهُ] عَلَى عِبَادِهِ النَّصِيحَةِ بِمَبْلَغِ جُهِدِهِمْ وَالتَّعَاوُنِ عَلَى إِقَامَةِ الْحَقِّ بَيْنَهُمْ وَلَيْسَ أَمْرٌ وَإِنْ عَظُمَتْ فِي الْحَقِّ مَنَزِلَتُهُ وَتَفَلَّصَتْ فِي الدِّينِ فَضِيلَتُهُ بَفَوْقِ أَنْ يُعَانَ عَلَى مَا حَمَلَهُ اللَّهُ مِنْ حَقِّهِ وَلَا أَمْرٌ وَإِنْ صَغُرَتْهُ النُّفُوسُ وَاقْتَحَمَتْهُ الْعُيُونُ بِدُونِ أَنْ يُعِينَ عَلَى ذَلِكَ أَوْ يُعَانَ عَلَيْهِ.^۱**

و بزرگترین حَقِّها که خدایش واجب کرده است، حقِّ والی بر رعیت است، و حقِّ رعیت بر والی، که خدای سبحان آن را واجب نمود، و حقِّ هر یک را به عهده دیگری واگذار فرمود، و آن را موجب برقراری پیوند آنان کرد، و ارجمندی دین ایشان. پس حال رعیت نیکو نگردد جز آن گاه که والیان نیکو رفتار باشند، و والیان نیکو رفتار نگردند، جز آن گاه که رعیت درستکار باشند. پس چون رعیت حقِّ والی را بگزارد، و والی حقِّ رعیت را به جای آرد، حق میان آنان بزرگ مقدار شود، و راههای دین پدیدار، و نشانه‌های عدالت برجا، و سنت چنانکه باید اجرا. پس کار زمانه آراسته گردد، و طمع در پایداری دولت پیوسته، و چشم

^۱ - شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغة (للصبحي صالح)، خطبه ۲۱۶ ص ۳۳۳-۳۳۴

آز دشمنان بسته، و اگر رعیت بر والی چیره شود و یا والی بر رعیت ستم کند، اختلاف کلمه پدیدار گردد، و نشانه‌های جور آشکار، و تبهکاری در دین بسیار. راه گشاده سنت را رها کنند، و کار از روی هوا کنند، و احکام فروگذار شود و بیماری جانها بسیار، و بیمی نکنند که حق بزرگ فرو نهاده شود و یا باطلی سترگ انجام داده. آن گاه نیکان خوار شوند، و بدکاران بزرگ مقدار، و تاوان فراوان بر گردن بندگان از پروردگار. پس بر شماسست یکدیگر را در این باره اندرز دادن، و حق همکاری را نیکو گزاردن، و هیچ کس نتواند حق طاعت خدا را چنانکه باید بگذارد، هر چند در به دست آوردن رضای او حریص باشد، و در کار بندگی کوشش بسیار به عمل آرد. لیکن از جمله حقه‌های خدا بر بندگان یکدیگر را به مقدار توان اندرز دادن است، و در بر پاداشتن حق میان خود، یاری یکدیگر نمودن. و هیچکس هر چند قدر وی در حق بیشتر بود و فضیلت او در دین پیشتر، بی نیاز نیست که او را در گزاردن حق خدا یاری کنند، و هیچکس هر چند مردم او را خوار شمارند، و دیده‌ها وی را بی مقدار، خردتر از آن نیست که کسی را در انجام دادن حق یاری کند یا دیگری به یاری او برخیزد.^۱

این روایت در چندین فراز بر لزوم تحکیم و تثبیت عقاید دلالت دارد، از جمله فرازهای که به عزیز شدن دین، اقامه شدن راه‌های دین، درست اجرا شدن سنت‌ها اشاره دارند. عدم اجرای این حقوق متقابل هم باعث نا بسامانی دین و دنیای مردم و حاکم میشود. در فرازهای اخیر امر و توصیه به نصیحت متقابل و تلاش در این باره شده است. همه این فرازها اشاره صریح به لزوم تحکیم و تثبیت عقاید دارند؛ زیرا بدون عقیده محکم به دین و بدون ثبات عقاید صحیح، اقامه دین ممکن نمیشود و بدون اقامه دین این تناصح متقابل عملی نمی گردد. در مورد مسئولیت دولت و حاکم اسلامی روایت نص است؛ چون یکی از طرف‌های دخیل حاکم است و بدون مسئولیت او مسئولیت مردم در تناصح منتفی است.

نکته مهم: آیات و روایات که تا این جا در باره لزوم تحکیم و تثبیت عقاید ذکر شد نشان میدهند که تحکیم و تثبیت عقاید امری مهم دینی است که باید مورد اهتمام باشد. اما ممکن کسی اشکال کند که این آیات و روایات چه ربطی به مسئولیت حکومت اسلامی دارد؟

در جواب میگوییم: این ادله همچنان که در ذیل آنها بیان شد، بر لزوم تحکیم و تثبیت عقاید دلالت دارند، بر فرض که دلالت صریح نداشته باشند، حد اقل از دو جهت این آیات و روایات بر مدعا دلالت دارند:

۱- این درست که بسیاری از این ادله طبق دلالت مطابقی عام هستند و بر اعم از تکلیف افراد حقیقی و حقوقی دلالت دارند، در این حد حاکم و غیر او اشتراک در تکلیف دارند. اما با دلالت التزامی مسئولیت دولت اسلامی را نیز بطور صریح ثابت میکنند؛ زیرا همان طور که دولت‌ها برای تامین مایحتاج زندگی مادی مردم

^۱ - شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغة / ترجمه شهیدی، خطبه ۱۱۶، ص ۲۴۸-۲۴۹

مسئولیت دارند، و اگر فقیر و بیکاری در جامعه باشد و نتواند زندگی خود را اداره کند، به نظر عقلایی عالم دولت مسئولیت دارد حداقل امکانات زندگی او را تامین کند. عقلاء این حد از خدمات عمومی را در قالب بیمه بیکاری و امثال آن وظیفه دولت ها میدانند. بنابر دستورات دینی در مورد عقاید که آن ها را ضروری برای همه میدانند، بلکه مهمتر از امکانات مادی هستند، نیز چنین است. دولت اسلامی مسئولیت دارد محیط جامعه را برای تحکیم و تثبیت عقاید مساعد سازد تا امکان عمل به تکلیف برای مؤمنان فراهم شود. این مهم بدون همکاری حکومت اسلامی نشدنی است، زیرا فراهم کردن مقدمات هدایت عموم مردم در جامعه کار افراد نیست.

۲- بر فرض که دولت اسلامی بر اساس این آیات و روایات مسئولیتش ثابت نشود، میگوییم این ادله ثابت میکنند که تحکیم و تثبیت عقاید تکلیف همگانی همه افراد است. اگر خود افراد عمل کنند دولت اسلامی مسئولیتی در قبال آن ها ندارد، اما اگر عده ی به هر دلیل به این تکلیف شرعی الزامی پشت پا زدند، افراد اجتماع و در رأس همه حاکم اسلامی مسئولیت امر به معروف و نهی از منکر و ارشاد جاهل دارند. پس با ضمیمه ادله امر به معروف و نهی از منکر مسئولیت دولت اسلامی اثبات میگردد.

۳- اجماع

در مورد وجوب تحکیم و تثبیت عقاید اسلامی فقهاء به طور عموم وارد بحث نشده اند، همین مقدار که شخص به اسلام گردن نهد و اقرار و شهادتین را ادا نماید، خون، مال و آبروی او محفوظ است و مسلمان به حساب می آید. بنابراین فقهاء در لزوم اینکه دولت اسلامی واجب است به تحکیم و تثبیت عقاید مردم پردازد بحث نکرده اند. اما به طور عموم در زمینه هایی که بحث تحکیم و تثبیت ایمان و عقیده مطرح است فقهاء لزوم زمینه سازی را مسلم فرض کرده اند.

صاحب جواهر در مورد مرتد فطری میگوید: و کیف کان فهذا أى المرتد عن فطره لا يقبل إسلامه لو تاب و رجع إلى الإسلام و يتحتم قتله، و تبين منه زوجته، و تعتد منه الوفاة، و تقسم أمواله بين ورثته و إن التحق بدار الحرب أو اعتصم بما يحول بين الامام و قتله بلا خلاف معتد به أجده فى شىء من الأحكام المزبورة، بل الإجماع بقسميه عليها للنصوص المذكورة.^۱

۱- نجفی، صاحب الجواهر، محمد حسن، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام؛ ج ۴۱، ص: ۶۰۵

و هر طور که باشد این مرتد ملی، اسلام او قبول نمی شود، هر چند توبه کرده و به اسلام بازگردد، قتلی او حتمی است، زوجه ی او جدا می شود و برای او عده وفات میگیرد و اموال او بین ورثه تقسیم میگردد، اگر چه به دار الحرب فرار کرده و یا جای رفته که امام نمی تواند او را به قتل برساند. این احکام که ذکر شد بدون مخالف قابل اعتنا در بین فقهاء است، بلکه اجماع به دو قسم بر این مسأله است، بخاط نصوصی که ذکر شد.

در مورد مرتد ملی توبه دادن را واجب میدانند و میگویند: القسم الثانی: من أسلم عن كفر ثم ارتد فهذا يستتاب، فإن امتنع قتل بلا خلاف أجده فيه، بل الإجماع بقسمیه علیه، مضافا الى النصوص التي تقدم بعضها و حينئذ فلا إشكال كما لا خلاف فی أن استتابته واجبة للأمر بها و الاحتياط فی الدماء.^۱

قسم دوم: کسی که اسلام آورده و سپس کافر شده باشد، این شخص توبه داده می شود، پس اگر امتناع کرد به اجماع فقهاء کشته می شود، در این مورد اجماع به هر دو قسم موجود است. اضافه بر این نصوص است که بعضی آن ها ذکر شد. پس در این هنگام توبه دادن او واجب است، چون بر آن امر شده و احتیاط در دماء لازم است.

از عبارات استفاده میشود که ارتداد که همان خروج از اسلام است، مجازات شدید دارد و اعمال آن مسؤولیت ولی امر است.

اما به نظر فقهاء، ملاک تحقق ارتداد چیست؟ در مورد ملاک ارتداد و خروج از اسلام شیخ انصاری (ره) میگوید: و أمّا الحكم بکفر منکر العقائد الضروریة فلعلة الأقوی؛ للإطلاقات المتقدمة، و خصوص ما ورد فی کلّ من العقائد: من الحكم بکفر منکرها، كما لا یخفی علی المتتبع لأدلة تلك العقائد، مضافاً إلی ما ذکر: من إجماعهم علی کفر الخوارج و النواصب مستدکین باینکارهم للضروری.^۲

اما حکم به کفر منکر عقاید ضروری، شاید اقوا باشد؛ بدلیل اطلاقات ادله که گذشت و بخصوص آنچه که در مورد کفر منکر عقاید خاصی آمده که منکر آن ها کافر است، این امر بر شخص محقق مخفی نمی ماند اگر ادله آن عقاید را بنگرد، علاوه بر این که ذکر شد، اجماع فقهاء بر کفر خوارج و نواصب بخاطر انکار ضروری دین است.

از کلام شیخ انصاری (ره) استفاده میشود که انکار ضروری دین و از جمله عقاید ضروری منجر به کفر و ارتداد میشود و در این مورد نقل اجماع شده است. هر جا چیزی موجب ارتداد شود حاکم اسلامی وظیفه دارد در مقابل آن اقدام عملی کند. عبارات مشابه اینها از فقهای دیگر نیز بسیار است که نقل آنها باعث طولانی شدن این مطلب می شود. از این عبارات استفاده می شود که لزوم تحکیم و تثبیت عقاید امر مسلم است نزد فقهای

۱ - همان؛ ص: ۶۱۲

۲ - دزفولی، مرتضی بن محمد امین انصاری، کتاب الطهارة (للشیخ الأنصاری)، ۵ جلد، کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری، قم - ایران، اول، ۱۴۱۵ هـ ق؛ ج ۵، ص: ۱۴۲

امامیه؛ اگرچه به این مطلب به طور صریح نپرداخته اند ولی هر جای مسأله‌ی تضعیف عقاید مطرح بوده قائل به حرمت آن شده اند و در امری که باعث تقویت آن شود، آن را واجب یا مستحب دانسته اند. این گونه مسائل نشان می‌دهد که تحکیم و تثبیت عقاید، یک امر مسلم و اساسی است. لذا دولت اسلامی مسؤولیت دارد زمینه سازی کند تا عقاید حق در جامعه اقامه شود و تحکیم گردد.

نتیجه اینکه اجماع فقها بر لزوم تحکیم عقاید و تثبیت آن امر مسلم است؛ اگرچه بطور صریح در کلام فقهاء مطرح نشده است، ولی نظر آنها را بر این قاعده از مباحث گوناگون فقهی می‌شود استنباط کرد.

۴- عقل و بنای عقلاء

در مباحث گذشته معلوم شد که از منظر آیات، روایات و نظرات فقها لازم است دولت اسلامی عقاید حق را تقویت و تحکیم کند. اگر اینها نبودند عقل خود بر این مسئله به طور مستقل می‌توانست دلیل باشد؛ زیرا هر فرد از عقلای عالم در نظر گرفته شود چیزی را حق بداند، تثبیت و تحکیم آن را نیز نیکو می‌شمارد. همانطور که اهل دین و دیانت برای عقاید خود تلاش و بذل مال و جان می‌کنند، اهل کفر و ضلالت نیز به عقاید خود پایبند هستند و در راه آن‌ها بذل مال و حتی جان می‌کنند. حتی ملحدان و کمونیست‌ها هم برای حفظ و تحکیم عقاید خود تلاش می‌کنند و اگر چیزی باعث تضعیف آنها شود به مقابله با آن اقدام می‌کنند. این مسأله دلیل است بر اینکه عقل و سیره عقلا دلالت دارند که عقاید حق باید تحکیم و تثبیت شود، بحث در این حکم کلی نیست، تنها اختلاف در تعیین مصادیق آن است.

۵- قلمرو "تحکیم و تثبیت عقاید"

قلمرو موضوع در این قاعده شامل تمام حقایق دینی و اعتقادات اصلی و فرعی اسلام میشود، این شمول البته به این معنی است که اگر کسی بر علیه این عقاید حق فعالیت کند لازم است جلو وی گرفته شود، در گذشته دایره حسیبه به این امر اقدام میکرد است.

بنابراین این موضوع در دایره امر به معروف قرار میگیرد؛ پس میشود گفت گستره این موضوع همان شمول دایره امر به معروف در حوزه عقاید اسلامی است.

اساسی ترین کار در تحکیم ایمان و تثبیت آن در جامعه آگاه ساختن مردم از حقایق دین و ثمرات ایمان است. اگر مردم بدانند که ایمان باعث تعالی و بهروزی دنیوی و اخروی آنان است، به آن دلبسته شده و بر ایمان خود استوار می شوند. در این رابطه مسؤولیت حاکم اسلامی گسترده و مهم است؛ زیرا تعلیم و تربیت کودکان و جوانان در دنیای معاصر به دست حاکمیت است. در تثبیت و تحکیم ایمان مردم در هر مرتبهی اجتماعی همدلی و احسان نقش محوری دارد. اگر مردم ببینند که حاکم اسلامی همچون پدر مهربان و دلسوز به حل مشکلات و رفع نیازهای آنان می کوشد و تمام توان دولت اسلامی در راه رفاه مادی و معنوی آنان است، مردم به چنین دولت و رهبری دلبستگی پیدا می کنند و با مکتب و مذهب با جان و دل همراه می شوند. این کار اگر بادقت و درست انجام گیرد، مؤثر ترین شیوهی تحکیم و تثبیت عقاید دینی است.

۶- کاربردها

در صورت که دولت اسلامی به مسؤولیت خود در تحکیم و تثبیت عقاید دینی عمل کند و در راه این مسأله مهم اقدام کند، ثمرات بسیاری برای جامعهی اسلامی داشته و کاربردهای متنوعی خواهد داشت:

الف) اعتلای کلمه‌ی توحید: با گسترش و تحکیم و تثبیت عقاید حق در جامعه شعار و کلمه‌ی توحید اعتلا می یابد؛ زیرا در جامعه‌ی با ایمان که اکثر مردم به عقاید و احکام دین باورمند و استوار هستند، ارزشمندترین کار و افتخار در جامعه‌ی اسلامی احترام و تعظیم شعائر الهی خواهد بود. با این کار کلمه‌ی الله اعتلا یافته و هدف دین و اولیاء آن که رساندن جامعه به قرب الهی و ایمان به خداوند و رسیدن به تقوا است تحقق می یابد.

ب) تقویت وحدت و انسجام: در جامعه‌ی اسلامی مبنا و سنگ اساس وحدت جامعه و امت اسلامی باورها و عقاید مشترک است. دین اسلام نیز اساس وحدت را بر توحید اعتقادی و عملی گذاشته است. با تقویت، تحکیم و تثبیت عقاید اسلامی این هدف بزرگ که وحدت سراسری مسلمین است، تقویت شده و تحقق پیدا می کند.

ج) مقاوم شدن جامعه اسلامی: در هر مبارزه و مقاومت فردی و جمعی اساس کار بر اعتقاد و باورهای مستحکم است. زیرا اگر فرد و جامعه به هدف و راه خود باورمند نباشند با کوچکترین شبهه و تهاجم در راه خود متزلزل می‌شوند. اما اگر در جامعه باورها و عقاید مستحکم و پایدار باشند، چنین امت و جامعه‌ای در برابر تهاجمات مخالفان و دشمنان تا پای جان مقاومت خواهد کرد. مسلم است که این مسأله برای دولت مستقر و حافظان دین و سرزمین از اهمیت فوق العاده برخوردار است و جا دارد دولت اسلامی در این زمینه تمام تلاش خود را بکار گیرد.

گفتار سوم: اصل "مقابله با کتب و عقاید ضاله"

یکی دیگر از مسؤولیت‌های دولت اسلامی مبارزه و مقابله با افکار و عقاید ضاله است. اگرچه این مسأله در ذیل تحکیم و تثبیت عقاید قابل درج است، اما بخاطر اهمیت بسیار و نشان دادن اهمیت و جدیت مبارزه با عقاید، افکار، کتب و محصولات فرهنگی ضاله شایسته‌ی عنوان جداگانه است. دلیل این قاعده با ادله اربعه قابل اثبات است. اگر بحث و نقد و ایرادی باشد در دائره و محدوده‌ی مقابله مورد بحث می‌باشد.

تعریف موضوع: در تعریف و شناخت کتب و محصولات ضاله موضوع گمراهی نقش جدی در استنباط حکم کتب و افکار ضاله دارد و حق یا ناحق بودن مطالب ارائه شده در مرحله بعدی است و بیشتر در مصادیقی که ذکر کرده‌اند، موضوع حق و باطل خود را نشان می‌دهد.

لذا در تعریف کتب ضلال گفته شده است: مقصود از کتب ضلال کتبی است که موجب گمراهی و کفر و شرک همه افراد یا اکثر آنان و یا ترویج فساد و گناه بین آنان شود؛ پس شامل کتاب‌هایی نمی‌شود که نسبت به اکثر و غالب افراد موجب ضلالت نمی‌گردد.^۱

^۱ - نجف‌آبادی، حسین علی منتظری، حکومت دینی و حقوق انسان، در يك جلد، ارغوان دانش، قم - ایران، اول، ۱۴۲۹ هـ.ق، ص: ۱۴۵

این تعریف مطابق تعریف شیخ انصاری (ره) است، در نظری که برگزیده است بیشتر بر تأثیری که نوشته بر جامعه می گذارد، تأکید دارد و بدیهی است که یکی از علل عمده تشریع چنین قانونی، حراست جامعه از غلتیدن به گمراهی است. بنابراین باید از تولید محصولات که موجب ضلالت میشوند ممانعت به عمل آورد، تا موجب پیدایش گمراهی در جامعه نشوند.^۱ بر اساس تعریف شیخ حکم کتب ضاله را می توان شامل هر نوشته ای دانست که گمراهی به آن مترتب می شود، چه انگیزه نویسنده گمراه سازی باشد و چه نباشد؛ چه استدلال برای اثبات مدعا بکند، چه نکند؛ و مطالب در واقع حق باشد یا نباشد و به هر زبان و شیوه ای که انجام پذیرد و در این حکم داخل خواهد بود.^۲

حکم کتب ضاله: از دیرباز که مسأله کتب ضاله در فقه مطرح شده است، فقها، حرمت کتب ضاله را مسلم گرفته اند و بجز مؤلف محترم حدائق الناضرة کسی در حرمت آن تردید روا نداشته است. مرحوم بحرانی به علت فقدان نص در مقام، در حکم به حرمت توقف کرده است و از ادله ای که فقها بیان داشته اند، به تعلیلات رایج تعبیر کرده است. اینکه برای مورد خاص کتب ضاله، نصی وجود ندارد، تردیدناپذیر است و همانگونه که در بخش ادله یاد خواهد شد، بسیاری از دلایل ارائه شده، اطلاقات یا عموماتی است که در دلالت بسیاری از آنها بر حرمت کتب ضاله، جای گفتگو است؛ با این همه به قول شیخ مرتضی انصاری در حرمت فی الجمله آن اختلاف نظری وجود ندارد.^۳

بنابراین بحث در اصل حرمت کتب ضاله نیست، بلکه در دایره شمول حکم و مسائل پیرامون آن است. در این جا چند مطلب قابل توجه است:

اول) نگهداری کتب ضاله: حرمت حفظ و نگهداری کتب ضاله همواره در کتب فقها مطرح بوده است و یکی از دو متعلق حکمی است که از آغاز در قول فقها ذکر شده است و فقیهی از فقهای متقدم یافت نمی شود که حرمت کتب ضاله را باور داشته باشد، ولی حفظ و نگهداری آن را حرام نداند.

۱ - شیخ انصاری، کتاب المکاسب ج ۱؛ کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری، قم - ایران، اول، ۱۴۱۵ هـ.ق؛ ص: ۲۳۳.

۲ - همان

۳ - محمدعلی سلطانی، حکم فقهی کتب ضاله در گذر زمان، مجله آیین پژوهش ۱۳۷۴ شماره ۳۶.

شاید این یکی از موارد روشن تأثیر شرایط مکانی و زمانی در تحوّل حکم باشد، بنابراین باید با تأکید بر صحّت فتوای قدما در حرمت حفظ کتب ضالّه، نگهداری آن را با توجّه به ملاک دلایل حرمت حفظ، روا شمرد و گاه آن را واجب دانست؛ و مدار حکم را وقوع در ضلالت شمرد.

دوم) نسخه برداری و نشر: موردی که در نظر فقها متعلق حرمت در کتب ضالّه بود، نسخه برداری و به تعبیر امروزی نشر و چاپ آن است. همه فقها به گونه‌ای حرمت را به نسخه برداری از کتب ضالّه متعلق دانسته‌اند. گروه بسیاری کسب درآمد از طریق نسخه برداری را حرام شمرده و عده‌ای افزون بر کسب درآمد از این راه، کار نسخه برداری را هم حرام شمرده‌اند. از این رو هم آنان که به شغل نسخه برداری کتب ضالّه اشتغال داشته‌اند، مرتکب حرام می‌شده‌اند و هم آنهایی که برای خود نسخه برداری می‌کردند حرام انجام می‌داده‌اند.

در صورتی که دلایل اقامه شده بر حرمت کتب ضالّه تمام باشد و حکمت آن جلوگیری از گسترش گمراهی باشد، شمول آن بر نشر و توزیع جای بحث ندارد؛ زیرا چاپ و نشر کتب ضالّه، زمینه لازم را برای گمراهی خوانندگان به وجود می‌آورد، جز آنکه بگوییم اندیشه‌های گمراه کننده در چنین کتابهایی کم و بیش در ذهن بسیاری از افراد پیدا می‌شود و در صورتی که نشر پیدا کند، انگیزه خوبی برای دفاع مستدل از معارف اسلامی و پاسخگویی به شبهات، در بین نویسندگان و اندیشمندان متعهد ایجاد خواهد کرد.^۱

سوم) آموزش کتب ضالّه: در گذشته متعلق حکم در کتب ضالّه به مقوله کسب از طریق نسخه برداری و نگهداری آن منحصر بود و گرچه بعضی از فقها، حفظ کتب ضالّه را به دو معنای نگهداری و سپردن به حافظ می‌گرفتند، ولی تصریح به حرمت تعلیم و تعلم کتب ضالّه را برای نخستین بار مرحوم شهید اول مطرح ساخت. کسانی نیز که حفظ کتب ضالّه را حرام ندانند، گمراه سازی از طریق آموزش را بطور حتم حرام خواهند دانست؛ زیرا مصداق اتم اضلال و گمراهی است.^۲

چهارم) نگارش کتب ضالّه: یکی دیگر از متعلقات حکم حرمت در مورد کتب ضالّه، نگارش و ایجاد آن است. در صورتی که حفظ و نگهداری کتب ضالّه، محکوم به حرمت باشد، ایجاد و نگارش چنین کتبی به طریق اولی باید حرام باشد؛ زیرا حرمت حفظ و نگهداری به علت ایجاد ضلال است و طبیعی است ایجاد ماده ضلال مقدم بر ایجاد ضلال است و باید حرام باشد، مگر آنکه گفته شود ایجاد اضلال، ملازم با ماده ضلال

^۱ - همان

^۲ - همان

نیست؛ چه بسا مواردی که از مطالبی حق و نوشته‌ای درست، اضلال به وجود آید، چنانکه از طرف دیگر ماده ضلال گاه می‌تواند ابزاری برای ره‌جستن به حق و درستی باشد. بنابراین نگارش کتب ضاله در صورتی که اضلالی در خارج ایجاد نکند، محکوم به حرمت نیست. از این رو حرمت یا حلیت در مرحله نگارش کتاب مطرح نیست، بلکه در مقام عمل و اجرای محتویات کتب و نتیجه به دست آمده از آن مفهوم پیدا می‌کند.^۱

نکته مهم: حکم کتب ضاله خاص کتب نیست، بلکه هر چیزی که موجب ضلالت و گمراهی شود تولید، ترویج، تبلیغ و فروش آن مشمول این حکم خواهد شد. در زمان حاضر که اثرگذاری فیلم‌ها و محصولات فرهنگی دیگر بیشتر از کتب است، توجه به این موضوع و تطبیق حکم بر محصولات فرهنگی اهمیت فراوان دارد. مسأله تهاجم فرهنگی که مورد تأکید بزرگان قرار دارد، در همین راستا قابل تحلیل و توجیه است.

رهبر معظم انقلاب اسلامی در همین راستا گفته است: تمرکز دشمنان بر روی فرهنگ بیشتر از همه جا است. چرا؟ به‌خاطر همین تأثیر زیادی که فرهنگ دارد. هدف و آماج تحرک دشمنان در زمینه‌ی فرهنگ، عبارت است از ایمان مردم و باورهای مردم. مسئولان فرهنگی، باید مراقب رخنه‌ی فرهنگی باشند؛ رخنه‌های فرهنگی بسیار خطرناک است؛ باید حساس باشند، باید هشیار باشند. نمی‌خواهیم بگویم همه‌ی آسیب‌های فرهنگی کار بیگانگان است؛ نه، خود ما هم مقصریم؛ مسئولان مختلف، مسئولان فرهنگی، مسئولان غیر فرهنگی، کم‌کاری‌ها، غلط‌کاری‌ها، اینها تأثیر داشته؛ ما همه را به گردن دشمن نمی‌اندازیم؛ اما حضور دشمن را هم در زمینه‌ی مسائل فرهنگی نمیتوانیم فراموش کنیم. امروز و از روزهای اول انقلاب، دستگاه‌های تبلیغات، همه‌ی توش و توان خود را گذاشته‌اند برای اینکه مردم را نسبت به پایه‌های این انقلاب بی‌اعتقاد کنند. این کار فرهنگی است؟ ایمان مردم را مورد تهاجم قرار دادند، باورهای قلبی مردم را مورد تهاجم قرار میدهند؛ این را نمیشود انسان ندیده بگیرد.^۲

در ادامه همین گفتار معظم له تهاجم فرهنگی را هم مثل مواد مخدر خطرناک توصیف کرده است که باید با آن مقابله همه‌جانبه شود. ایشان می‌فرماید: حصار فرهنگی، خاک‌ریز فرهنگی در کشور اگر سست باشد، همه‌چیز از دست خواهد رفت. من به شما عرض بکنم: امروز بعد از ۳۷ سال، ۳۸ سال از پیروزی انقلاب، انگیزه‌ی دشمنان برای نفوذ در حصار فرهنگی از روز اول بیشتر است؛ نه اینکه کم نشده، قطعاً زیاد شده؛ روشها را هم که شما می‌بینید: این شیوه‌های فضای مجازی و تبلیغات گوناگون و ماهواره و امثال اینها؛ [یعنی] انگیزه‌ها بیشتر شده.

^۱ - همان

^۲ - بیانات رهبری در حرم مطهر رضوی ۱۳۹۵/۰۵/۳۱، تهاجم فرهنگی ۱۰۱۰#۴۷۲۸۹، <https://farsi.khamenei.ir/newspart-index?tid=۱۰۱۰#۴۷۲۸۹>

آماج این حرکت هم درست همان چیزی است که مایه و هسته‌ی اصلی ایجاد نظام اسلامی شد؛ یعنی ایمان دینی، آماج این است. با حکومت اسلامی و جمهوری اسلامی و سیاستهای جمهوری اسلامی مخالفند به خاطر مخالفت با ایمان دینی؛ چون میدانند اگر ایمان دینی نبود، این انقلاب پیروز نمیشد، این نظام به وجود نمی‌آمد، این زلزله و تکانه‌ی شدید در ارکان نظام سلطه پدید نمی‌آمد.^۱

این سخنان بزرگان نشاندهنده اهمیت و جایگاه موضوع مقابله با محصولات ضاله است که باید هر چه بیشتر و بهتر مورد توجه قرار گیرد.

در اثبات لزوم مقابله با کتب و افکار ضاله به دلایل فراوانی تمسک جسته شده است. پاره‌ای دلایل عام هستند و دسته‌ی دیگر خاص و مستقل به شمار می‌آیند. در اینجا به برخی از ادله‌ی بسیار که در اثبات موضوع وارد شده است و این مسأله را اثبات میکنند، اشاره می‌شود:

۱- آیات قرآن کریم

در مورد مقابله با کتب، عقاید و افکار ضاله به چندین آیه‌ی قرآن کریم استدلال شده است که در اینجا به چند مورد اشاره می‌شود:

الف) در قرآن کریم آمده است: وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَتَخْلِفَهَا حُزُورًا ۚ وَلَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ (سوره لقمان آیه ۶)

بعضی از مردم گفتار بازیچه را می‌خرند، تا بدون علم مردم را از راه خدا گمراه کنند، و راه خدا را مسخره گیرند، آنان عذابی خفت‌آور دارند.

آیه شریفه کسی را که به دنبال حدیث و گفتار پوچ و بی‌حاصل می‌رود، تا اینکه گمراه شود و از راه خدا باز بماند نکوهش کرده است. و به آنها وعده عذاب مهین داده است. این مسأله نشان می‌دهد که گمراهی از راه خدا و دوری از راه خدا گناه کبیره است و خداوند بر آن وعده‌ی عذاب داده است.

^۱ - طباطبایی، محمدحسین، ترجمه تفسیر المیزان، ۲۰ جلد، ج ۱۶، ص ۳۱۳

در تفسیر المیزان در ذیل آیه چنین آمده است: "لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ" - مقتضای سیاق این است که مراد از "سَبِيلِ اللَّهِ" قرآن کریم، و معارف حق و صحیح، از اعتقادات، و دستور العملها، و به خصوص داستانهای انبیاء، و امم گذشته بوده باشد، چون لهو الحدیث و خرافات ساخته و پرداخته فکر انسانهاست که است دست به دست گشته، در درجه اول معارض با این داستانهای حق و صحیح است، و در درجه دوم بنیان سایر معارف حق و صحیح را در انظار مردم سست نموده، و سپس منهدم می سازد.^۱

مفسر شهر طبرسی نیز همین را در معنای آیه شریفه گفته است: و بنا بر این هر چه که انسان را از راه خدا و اطاعت او باز میدارد داخل در آیه بوده و جزو لهو الحدیث خواهد بود چه از کارهای بیهوده باشد و یا استعمال آلات موسیقی و یا آنکه به قرآن کتاب آسمانی استهزاء نمودن چنان که «ابو مسلم» بهمین مطلب در تفسیر آیه اشاره کرده و عطا گوید: مقصود «کارهای بیهوده و دروغ» است.

و خلاصه همانطور که «قتاده» و کلبی گوید هر چه جزو لهو و لعب بشمار میرود و یا سخن دروغ بوده و از نظر قرآن بیهوده معرفی شده همه جزو آیه می باشد.^۲

بنابراین در دلالت آیه که گمراهی را حرام میدانند تردیدی نیست، پس از باب نهی از منکر بر همه از جمله حاکم اسلامی لازم است جلو انحرافات عقیدتی را بگیرند. البته اگر به مرتبه ضرب و جرح یعنی مقابله سخت برسد مسؤولیت اختصاصی حاکم و دولت اسلامی خواهد بود. پس دلالت این آیه بر مطلوب تمام است.

ب) در قرآن کریم آمده است: أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَى وَالْعَذَابِ بِالْمَغْفِرَةِ فَمَا أَصْبَرَهُمْ عَلَى النَّارِ (سوره بقره ۱۷۵)

اینان همانهایی که با سرمایه هدایت، گمراهی می خرند و مغفرت را با عذاب معاوضه می کنند راستی چقدر بر چشیدن آتش تحمل دارند.

در مجمع البیان در تفسیر آیه چنین آمده است: أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَى ... همان کسانی هستند که ضلالت را در برابر هدایت خریداری کردند یعنی ایمان به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را با کفر با و تبدیل کردند در این صورت مانند کسانی هستند که متاعی را خریداری کنند بعضی گفته اند که منظور از ضلالت این است که امر پیغمبر اسلام را با اینکه علم داشتند، کتمان کردند و مقصود از هدایت اظهار اوصاف پیغمبر اسلام

^۱ - طباطبایی، محمدحسین، ترجمه تفسیر المیزان ج ۱۶؛ ص ۳۱۳

^۲ - طبرسی، فضل بن حسن، ترجمه تفسیر مجمع البیان، ج ۲۷، ج ۱۹، ص: ۱۶۳

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ است. برخی میگویند مراد از ضلالت عذاب و مقصود از هدایت ثواب و راه بهشت است یعنی بهشت را با آتش مبادله کردند.^۱

در هر صورت آیهی شریفه آنهایی را که به دنبال گمراهی می روند به عوض هدایت وعدهی عذاب آتش جهنم داده است. بنابراین حرمت ضلالت و مقدمات معدهی آن از آیه بدست می آید، هر چیزی که جای هدایت را بگیرد و به ضلالت منتهی شود حرام و گناه کبیره خواهد بود. پس از این آیهی قرآن و آیات مشابه استفاده می شود که نفس گمراهی و وسیله گمراهی همه حرام است هر چه که می خواهد باشد.

بنابراین دولت اسلامی از باب نهی از منکر مسئولیت دارد از منکر که همان ضلالت باشد جلوگیری کند این مسئولیت دولت اسلامی در مقابله با افکار ضاله از آیات قرآن به روشنی قابل استنباط است.

۲- روایات

در مورد لزوم مقابله با افکار و عقاید ضاله روایات بسیاری به طور خاص و عام از معصومین (ع) وارد شده است. در اینجا به چند مورد اشاره می شود:

الف) در حدیث طولانی منقول از امام صادق (ع) موارد بسیاری آمده است از جمله این فقره که دلالت بر تحریمی کتب و افکاری ساله دارد حضرت فرمود است: **وَكَذَلِكَ كُلُّ بَيْعٍ مُلْهُوَ بِهِ وَكُلُّ مَنْهِيٍّ عَنْهُ مِمَّا يُتَقَرَّبُ بِهِ لِغَيْرِ اللَّهِ أَوْ يُقَوَّى بِهِ الْكُفْرُ وَالشِّرْكُ مِنْ جَمِيعِ وُجُوهِ الْمَعَاصِي أَوْ بَابُ يَوْهَنُ بِهِ الْحَقُّ فَهُوَ حَرَامٌ مُحَرَّمٌ بَيْعُهُ وَشِرَاؤُهُ وَإِفْسَاكُهُ وَامْلَاكُهُ وَهَبُهُ وَعَارِيَّتُهُ وَجَمِيعِ التَّقْلُبِ فِيهِ إِلَّا فِي حَالٍ تَدْعُو الضَّرُورَةُ فِيهِ إِلَى ذَلِكَ.**^۲

و همچنین خرید و فروش هر چیزی آلت لهو باشد و هر چیزی که مورد نهی قرار گرفته باشد، از آنچه که انسان را به غیر خدا نزدیک کند، یا باعث تقویت کفر و شرک شود، از هر گناهی که باشد، یا طریق باشد که باعث وهن حق شود، پس آن چیز حرام است، چه خرید باشد یا فروش آن، یا نگهداری، هدیه، امانت دادن و تمام انواع تصرف در آن حرام است. مگر اینکه حال ضرورت اقتضای تصرف در آن را داشته باشد.

^۱ - همان، ج ۲، ص ۱۷۳

^۲ - شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة ج ۱۷، ص ۸۴

این روایت از نظر سند ضعیف گفته شده است،^۱ اما بخاطر عمل اصحاب و شهرت عملی جبران ضعف سند دارد و بنابراین قابل استناد است.

این حدیث شریف هر چیزی را که باعث گمراهی شود حرام میدانند. کتب و محصولات ضاله دقیقاً آن چیزی هستند که باعث گمراهی و تقویت کفر و ضلالت می شوند.

ب) در روایت دیگر چنین آمده است: مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ فِي حَدِيثٍ قَالَ: وَمَنْ جَحَدَ نَبِيًّا مُرْسَلًا ثُبُوتَهُ وَكَذَّبَهُ فَلَدَمَهُ مُبَاحٌ قَالَ فَقُلْتُ أَرَأَيْتَ مَنْ جَحَدَ الْإِمَامَ مِنْكُمْ مَا حَالُهُ فَقَالَ مَنْ جَحَدَ إِمَامًا مِنَ اللَّهِ وَبَرِيٍّ مِنْهُ وَمِنْ دِينِهِ فَهُوَ كَافِرٌ مُرْتَدٌّ عَنِ الْإِسْلَامِ لِأَنَّ الْإِمَامَ مِنَ اللَّهِ وَدِينَهُ مِنَ اللَّهِ وَمَنْ بَرِيٍّ مِنَ اللَّهِ فَهُوَ كَافِرٌ وَدَمُهُ مُبَاحٌ فِي تِلْكَ الْحَالِ إِلَّا أَنْ يَرْجِعَ وَيُتُوبَ إِلَى اللَّهِ مِمَّا قَالَ.^۲

محمد بن مسلم از امام صادق (ع) روایت کرده که فرمود: هر کس نبوت نبی مرسل را انکار کند و او را تکذیب کند، پس خونش مباح است. راوی میگوید: گفتم اگر امامی از شما را انکار کند حالش چگونه است؟ حضرت فرمود: هر کس امامی را که از جانب خدا است انکار کند و از او و دینش بیزاری جوید، پس آن کس کافر مرتد از اسلام است. زیرا امام از طرف خداوند است و دین امام از دین خدا است، پس کسی که از دین خدا بیزاری جوید کافر و خونش مباح است در آن حالت، مگر اینکه برگردد و از گفته خود توبه کند.

این حدیث شریف از حیث سند صحیح و معتبر است.^۳ روایات مشابه این نیز متعدد است و مضمون همه نزدیک بهم هستند. بنابراین اشکال سندی بر این روایات وارد نیست.

ج) در روایت دیگر نیز آمده است: قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ كُلُّ مُسْلِمٍ بَيْنَ مُسْلِمِينَ ارْتَدَّ عَنِ الْإِسْلَامِ - وَجَحَدَ مُحَمَّدًا ص ثُبُوتَهُ وَكَذَّبَهُ فَإِنَّ دَمَهُ مُبَاحٌ لِمَنْ سَمِعَ ذَلِكَ مِنْهُ وَامْرَأَتُهُ بَائِنَةٌ مِنْهُ (يَوْمَ ارْتَدَّ) وَيُفَسِّمُ مَالَهُ عَلَى وَرَثَتِهِ وَتَعَنُّدُ امْرَأَتِهِ عِدَّةَ الْمُتَوَفَّى عَنْهَا زَوْجَهَا وَعَلَى الْإِمَامِ أَنْ يَقْتُلَهُ وَلَا يَسْتَتِيبَهُ.^۴

راوی میگوید: از امام صادق (ع) شنیدم که میگفت: هر مسلمانی در بین مسلمانان مرتد از اسلام شود و نبوت پیامبر (ص) را انکار و تکذیب کند، پس خونش مباح است برای کسی که بشنود این را از او. و زنش از او جدا است از روزی که مرتد شده و مال او بین ورثه اش تقسیم میشود، زنش برای او عده وفات میگیرد و بر امام است که او را به قتل برساند و توبه ندهد.

^۱ - نرم افزار درایة الحدیث نور، بررسی روایت [۲۲۰۴۷] ابواب ما یکتسب به، وسائل الشیعه ج ۱۷.

^۲ - همان ج ۲۸؛ ص ۳۲۳

^۳ - نرم افزار درایة الحدیث نور بررسی حدیث [۳۴۸۶۳] ابواب حکم مرتد وسائل الشیعه.

^۴ - وسائل الشیعه ج ۲۸؛ ص ۳۲۴

این روایت نیز از نظر سند موثق است^۱ و قابل استناد فقهی می باشد.

دلالت این دو حدیث شریف (ب و ج) بر لزوم مقابله با افکار و کتب ضاله بطور غیر مستقیم است؛ زیرا این روایات دلالتشان بر مطلوب که مسؤولیت داشتن دولت اسلامی در اقامه و پاسداشت اعتقادات اسلامی است با واسطه است. در واقع این دلالت در مورد عوامل ارتداد است که کتب و محصولات ضاله باشند، پس از باب حرمت مقدمه و زمینه سازی ارتداد است. هر چیزی که باعث ارتداد شود مایه اضلال است، هنگامی که ارتداد این چنین مورد نهی شارع مقدس است، مقدمات و لوازم آن نیز از باب آلات معده اضلال حرام خواهد بود. چون برخورد و مجازات مرتد با امام است جلوگیری از آلات معده آن نیز مرتبط است به وظایف و مسؤولیت های دولت اسلامی و امام المسلمین که مسئول اجرای حکم مرتد و امثال آن در جامعه است، تا از آن عوامل اضلال جلوگیری کرده و آن عوامل ارتداد را نابو کند.

د) در روایت دیگری از امام صادق (ع) منقول است: عن محمد بن مسلم قال كنت عند أبي عبد الله ع جالسا عن يساره و زرارة عن يمينه فدخل عليه أبو بصير - فقال يا أبا عبد الله ما تقول فيمن شك في الله فقال كافر يا أبا محمد - قال فشك في رسول الله فقال كافر ثم التفت إلي زرارة فقال إنما يكفر إذا جحد.^۲

از محمد بن مسلم نقل شده که گفت: در خدمت امام صادق (ع) نشسته بودم در سمت چپ ایشان و زراره در سمت راست ایشان بود، پس ابو بصیر بر ایشان داخل شد و گفت: در مورد کسی که در خدا شک کرده چه میگویید؟ امام (ع) فرمود: کافر است، ابو بصیر گفت در رسول اگر شک کرد؟ امام (ع) گفت: کافر است. سپس امام (ع) به زراره توجه کرد و فرمود: همانا کافر می شود زمانی که انکار کند.

آن چه در اینجا آمد از روایات، روایات که در باب حکم ارتداد و امثال آنها وارد شده است و تعداد آنها به صدها روایت معتبر می رسد و مضمون این روایات تواتری معنوی دارند، لذا در سند این رایات جای بحث و مناقشه وجود ندارد.

دلالت این روایات در باب کفر کسی که انکاری اصول دین یا ضروریات دین اسلام را کند بسیار روشن است و جای تردید و شبهه ای ندارد. مسؤولیت اجرای حکم مرتد مثل باقی حدود مختص به دولت اسلامی و امام مسلمین است.

^۱ - نرم افزار درایة الحدیث نور بررسی حدیث [۳۴۸۶۵] ابواب حکم مرتد وسائل الشیعه

^۲ - وسائل الشیعه ج ۲۸؛ ص ۳۵۶.

البته ممکن است اشکال شود که دلیل اخص از مدعا است، چون دلیل فقط مسئولیت امام را در مجازات مرتد ثابت میکند.

در جواب میگوییم: همین مقدار که امام در جلوگیری از ارتداد مردم مسئول است، نشان میدهد که در مقابل اعتقادات مردم بی طرف نیست، این حد اقل مسئولیت را ثابت میکند. نسبت به مسئولیت بیشتر ادله ارشاد و امر به معروف و نهی از منکر کافی هستند.

ه) خطبه امام علی (ع) در مورد انسان های شقی نیز بسیار روشنگر است، حضرت میفرماید: إِنَّ أَبْغَضَ الْخَلَائِقِ إِلَى اللَّهِ [تَعَالَى] رَجُلَانِ رَجُلٌ وَكَلَهُ اللَّهُ إِلَى نَفْسِهِ فَهُوَ جَائِرٌ عَنْ قَصْدِ السَّبِيلِ مَشْغُوفٌ بِكَلَامٍ بَدْعَةٍ وَدُعَاءِ ضَلَالَةٍ فَهُوَ فِتْنَةٌ لِمَنْ افْتَتَنَ بِهِ ضَالٌّ عَنْ هُدًى مَنْ كَانَ قَبْلَهُ مُضِلٌّ لِمَنْ افْتَدَى بِهِ فِي حَيَاتِهِ وَبَعْدَ وَفَاتِهِ حَمَلٌ خَطَايَا غَيْرِهِ رَهْنٌ بِخَطِيئَتِهِ. وَ رَجُلٌ قَمَشَ جَهْلًا مُوَضِعٌ فِي جُهَالِ الْأُمَّةِ عَادٍ فِي أَعْبَاشِ الْفِتْنَةِ عَمٍ بِمَا فِي عَقْدِ الْهُدْنَةِ قَدْ سَمَاهُ أَشْبَاهُ النَّاسِ عَالِمًا وَلَيْسَ بِهِ بَكْرٌ فَاسْتَكْتَرَ مِنْ جَمْعٍ مَا قَلَّ مِنْهُ خَيْرٌ مِمَّا كَثُرَ حَتَّى إِذَا ارْتَوَى مِنْ مَاءٍ آجِنٍ وَ [اَكْتَرَا] اَكْثَرَ مِنْ غَيْرِ طَائِلٍ^۱

دشمنروی ترین آفریدگان نزد خدا دو کسند: مردی که خدا او را به خود وانهاد، و او از راه راست به دور افتاده، دل او شیفته بدعت است، و خواننده مردمان به ضلالت است. دیگران را به فتنه در اندازد و راه رستگاری پیشینیان را به روی خود مسدود سازد. در مرگ و زندگی گمراه کننده پیروان خویش است و برگیرنده بار گناه دیگران، و خود گناهان خویش را پائیدن. و مردی که پشتواری از نادانی فراهم ساخته، و خود را میان مردم نادان در انداخته. شتابان در تاریکی فتنه تازان، کور در بستن پیمان سازش- میان مردمان- آدمی نمایان او را دانا نامیده اند و او نه چنان است، چیزی را بسیار فراهم آورده که اندکش بهتر از بسیار آن است. تا آن گاه که از آب بدمزه سیر شود، و دانش بیهوده اندوزد،^۲

این خطبه اگر در سندش اشکال شود، اشکال قابل دفع است؛ زیرا اولاً نهج البلاغه کتاب معتبر است و اسناد آن در جای خود تحقیق شده است. ثانیاً این روایت در واقع بیان گر موضوع آیات و روایات دیگر است و اجمال آن ها را تفصیل داده است.

در دلالتش اشکالی نیست و عوامل گمراهی را بطور عام حرام میدانند؛ زیرا دشمنترین آدمیان به خدا به گمراهی مردم میپردازند، این شدت محکومیت عوامل گمراهی نشانه حرمت این فعل است که خود فاعل را گمراه میکند و به گمراهی دیگران میانجامد. حدیث از نظر بیان گمراهی و عوامل آن عام است و شامل تمام

^۱ شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغة (للصحي صالح)، جلد، خطبه ۱۷، ص ۵۹

^۲ شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغة / ترجمه شهیدی، جلد، ۱، ص ۱۸

انواع و متعلقات آن ها میشود. این روایت مؤید این است که عوامل گمراهی در هر سطحی از نظر شارع مردود است. با اثبات حرمت اضلال مسئولیت دولت اسلامی لامحاله با ادله دیگر مثل ادله نهی از منکر ثابت میشود و جای اشکالی نمی ماند.

بنابراین در باب مقابله با عقاید و افکار ضاله مسئولیت دولت اسلامی و حاکم شرع طبق آیات و روایات، بین و بسیار روشن است، البته تفصیل دادن این بحث به مجال بیشتری نیاز دارد.

۳- اجماع

وجود اجماع در مسأله حرمت حفظ کتب ضلال مسلم است. در این جا به اقوال بعضی فقهاء عظام در باره ی لزوم مقابله با کتب ضاله اشاره میشود، از جمله به کلام صاحب جواهر (ره)، شیخ انصاری (ره) و دیگران. اگر به مباحث دقت شود، این حرمت نیز ناشی از لزوم حفظ عقاید حق است. چون حفظ عقاید حق واجب است در مقابل آن هر چیزی موجب از بین رفتن آنها شود، یا آنها را تضعیف کند حرام خواهد بود.

صاحب جواهر (ره) در این زمینه چنین می گوید: و منه حفظ کتب الضلال و نسخها لغير النقض كما صرح به غیر واحد، بل عن التذکره و المنتهی نفی الخلاف عنه.^۱

و از جمله (کارهای حرام) نگذاشتن کتب ضاله و تکثیر آن بدون غرض نقض و نقد است، همچنان که بر این مطلب تصریح کرده اند بسیاری، بلکه از تذکره و منتهی نفی خلاف نقل شده است.

شیخ انصاری (ره) نیز در مورد کتب ضلال می گوید: السابعة حفظ کتب الضلال حرام فی الجملة بلا خلاف، كما فی التذکره و عن المنتهی.^۲

هفتم (از مکاسب محرمه) نگهداری کتب ضاله است که فی الجملة حرام است، بدون خلاف؛ همچنان که در تذکره و منتهی نقل شده است.

به نظر شیخ انصاری (ره) در اینجا، حکم حرمت حفظ کتب ضلال دایر مدار ضلالت و عدم آن است. این مطلب نشان می دهد که هر چیزی که باعث گمراهی و از بین رفتن ایمان و تضعیف عقاید حق شود حرام است.

۱- نجفی، صاحب الجواهر، محمد حسن، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام ج ۲۲، ص: ۵۶

۲- شیخ انصاری، کتاب المکاسب ج ۱؛ کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری، قم- ایران، اول، ۱۴۱۵ ه.ق؛ ص: ۲۳۳

حضرت امام خمینی (ره) هم در مورد مسأله‌ی که سکوت علما در مورد آن باعث ترک واجب و تضعیف عقاید شود می‌گوید: اگر در اسلام بدعتی واقع شود و سکوت علمای دین و رؤسای مذهب (اعلی الله کلماتهم) موجب هتک اسلام و تضعیف اعتقادات مسلمین شود، بر آنان واجب است به هر وسیله‌ای که ممکن است، انکار نمایند، چه انکار آنها در ریشه کن ساختن فساد، مؤثر باشد یا نه؟ و همچنین است اگر سکوت آنان از انکار منکرات، موجب آن باشد و (اینجا) ملاحظه ضرر و حرج نمی‌شود بلکه ملاحظه اهمیت می‌شود.^۱

از این عبارت هم استفاده می‌شود که حکم لزوم تحکیم عقائد، دائر مدار این است که چیزی باعث تضعیف عقاید حق شود، در آن صورت سکوت علما حرام است و لازم است جلوی آن گرفته شود.

مرحوم سبزواری در مذهب الاحکام عبارتی مشابه دارد ایشان می‌گوید: أعظم مراتب الأمر بالمعروف و النهی عن المنکر و أشدها تأثيرا خصوصا بالنسبة إلى العلماء هو أن یلبس رداء المعروف - واجبه و مندوبه - و ینزع رداء المنکر محرّمه و مکروهه و یحلی نفسه بالأخلاق الکریمه الفاضله و یتخلی عن الأخلاق الذمیه و هذا هو أشدّ تأثيرا من سائر المراتب خصوصا إذا أكمل ذلك بالمواعظ الحسنه و الترغیب و الترهیب وفق الله جمیع الناس - خصوصا العلماء - لذلك. إجماعا من الفقهاء بل العقلاء وجدانا.^۲

اعظم مراتب امر به معروف و نهی از منکر و مؤثر ترین آنها بخصوص از جانب علماء پوشیدن لباس معروف است چه در واجبات و چه مستحبات و در آوردن لباس منکر چه حرام و چه مکروه و آراستن نفس خود به اخلاق نیکو و برتر و بیرون شدن از اخلاق رذیله است. این از همه انواع دیگر تأثیر بیشتر و شدیدتر دارد، بخصوص اگر با مواعظ نیکو و ترغیب و ترهیب مردم همراه شود، بالاخص از طرف علماء. این مورد اجماع فقهاء بلکه عقلا است بطور وجدانی.

محقق سبزواری (ره) در اینجا نقل اجماع کرده بر مفاد روایت نبوی که صلاح و فساد امت را دائر مدار صلاح و فساد علما و امرا میدانند.^۳

البته در تعریف کتب و افکار ضاله و دائره‌ی شمول عنوان و متعلق حکم حرمت کتب ضلال، بین فقهاء اختلاف است، ولی اصل حکم اجماعی است.

^۱ - خمینی، سید روح الله موسوی - مترجم: اسلامی، علی، تحریر الوسيلة - ترجمه ج ۲، ۴، جلد، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم - ایران، ۱۴۲۵ هـ.ق، ص: ۳۰۵

^۲ - سبزواری، سید عبد الأعلى، مهذب الأحکام (للسبزواری) ۳۰ جلد، مؤسسه المنار - دفتر حضرت آیه الله، قم - ایران، چهارم، ۱۴۱۳ هـ.ق، ج ۵، ص: ۲۲۶

^۳ - عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا صَلَحَ صِلَحَتْ أُمَّتِي وَإِذَا فَسَدَ فَسَدَتْ أُمَّتِي قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَنْ هُمَا قَالَ الْفُقَهَاءُ وَالْأُمَرَاءُ.

ابن بابویه، محمد بن علی، الخصال، ۲ جلد، جامعه مدرسین - قم، چاپ: اول، ۱۳۶۲ ش، ج ۱، ص: ۳۶

۴- عقل و بنای عقلاء

دلیل عقلی دال بر مسأله‌ی مهم و اساسی که در باب مقابله با عقاید و افکار ضاله از گذشته تاکنون مطرح بوده و هست، لزوم مقابله با اسباب ضلالت و گمراهی است. در تمام ادیان و مکاتب به مراتب متفاوت این مسئله مطرح بوده است. حکومت‌های مختلف در طول تاریخ یکی از مسؤولیت‌های اصلی خود را حفظ عقاید دین و مکتب خود قرار داده‌اند. امروزه نیز چنین است حتی حکومت‌های سکولار و لیبرال که خود را فارغ از قید و بند دین و مکاتب بشری می‌دانند و اساسی کار خود را بر رای مردم و قانون مصوب قرار داده‌اند، آنها نیز در مقابل افکار و عقاید که موجودیت و برتری آنها را تهدید کند مقاومت می‌کنند. بنابراین می‌توان ادعا کرد که لزوم مقابله با افکار ضاله یک امر عقلی است و بنای عقلا بر آن قرار دارد، فارغ از حکم شرع لزوم مقابله از عقل و بنای عقلا قابل استنباط است.

در این مورد صاحب جواهر نیز گفته است: يستفاد أيضا مما دل علی وجوب جهاد أهل الضلال، و أضعافهم بکل ما يمكن، ضرورة معلومیة کون المراد من ذلك تدمير مذهبهم، بتدمير أهله فبالأولی تدمير ما يقتضی قوته.^۱

از ادله جهاد با اهل ضلال همچنین استفاده میشود که تضعیف آن‌ها با هر وسیله ممکن (لازم است)، آشکار است که مراد از جهاد از بین بردن مذهب آن‌ها است با از بین بردن اهل مذهب، پس بطور اولی از بین بردن مایه قوت مذهب آن‌ها (لازم است).

شیخ انصاری نیز یکی از ادله را عقل میدانند، لذا در این مورد گفته است: و يدلّ علیهِ مضافاً إلی حکم العقل بوجوب قطع مادة الفساد.^۲

بر آن (دلیل حرمت کتب ضلال) دلالت دارد (ادله نقلی)، علاوه بر آن‌ها حکم عقل به وجوب قطع ماده فساد نیز هست.

^۱ - همان، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام؛ ج ۲۲، ص: ۵۷

^۲ - همان، کتاب المکاسب (للشیخ الأنصاری، ط - الحدیثة)؛ ج ۱، ص: ۲۳۳

بنابراین در این مسأله دلیل عقلی وجود دارد.

۵- قلمرو اصل "مقابله با کتب و عقاید ضاله"

در قلمرو و گستره موضوع لزوم مقابله با افکار و عقاید ضاله در فقه چند مرحله مثل مراتب امر به معروف و نهی از منکر وجود دارد، در اینجا به آنها اشاره میشود:

الف) مقابله‌ی علمی: مهمترین شاخصه در مواجهه علمی با جریان‌ات منحرف روشنگری و مقابله‌ی علمی است. بدیهی است مبارزه فکری و فرهنگی با گروه‌ها و جریان‌های ضاله کفار، جریان‌های تکفیری و باطل باید گسترش یابد، بلکه باید به فکر خشکاندن اندیشه و تفکر آنان بود. از این رو باید ریشه افکار را بیشتر بشناسیم و با دلایل منطقی آنها را پاسخ دهیم.^۱ گفتنی است اگر تنها به گزینه نظامی در مقابله با جریان‌های الحادی، افراطی و تکفیری اکتفا شود شاید در یک نقطه بتوان آن را خاموش کرد اما در نقطه‌ای دیگر این آتش زبانه خواهد کشید، لذا برای جلوگیری از پیوستن جوانان به این گروه‌ها، انجام کار فرهنگی و عقیدتی در همه زمینه‌ها امری حیاتی است.^۲

ب) اقدامات تبلیغاتی و نرم در مقابل فرقه‌ها و جریان‌های منحرف: اصولاً شکل‌گیری فرقه‌ها و جریان‌های فکری زمانی اتفاق می‌افتد که به نوعی با وضع موجود آن جامعه مخالف باشند و این مخالفت می‌تواند در ابعاد اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و اعتقادی و... باشد. مشخصه آن‌ها این است که بعضاً از دل گروه‌های بزرگتری بیرون آمده‌اند و خود را نماینده یک تفکر خاص دینی یا فکری می‌دانند. روند شست‌وشوی مغزی درون فرقه‌ها و گروه‌ها به آرامی و تدریجی صورت می‌گیرد که در این روند تلاش می‌شود فرد جهان‌بینی خود را عوض نموده و به شرایطی که برای او در نظر گرفته تن دهد. در این مرحله آگاه‌سازی و بکارگیری اقدامات فرهنگی و تبلیغی و مقابله علمی در مقابل این جریان‌ات همان مصداق مقابله با افکار و عقاید ضاله است.

^۱ - مکارم شیرازی، راهکارها و راهبردهای مقابله با جریان‌های تکفیری از نظر «آیت‌الله مکارم»، خبرگزاری ایسنا.

^۲ - همان

رهبر معظم انقلاب در همین رابطه میگوید: ابزارهای رسانه‌ای پیشرفته و فراگیر، امکان بسیار خطرناکی در اختیار کانونهای ضدّ معنویّت و ضدّ اخلاق نهاده است و هم‌اکنون تهاجم روزافزون دشمنان به دل‌های پاک جوانان و نوجوانان و حتّی نونهالان با بهره‌گیری از این ابزارها را به چشم خود می‌بینیم. دستگاه‌های مسئول حکومتی در این باره وظایفی سنگین بر عهده دارند که باید هوشمندانه و کاملاً مسئولانه صورت گیرد. و این البته به معنی رفع مسؤولیّت از اشخاص و نهادهای غیرحکومتی نیست. در دوره‌ی پیش‌رو باید در این باره برنامه‌های کوتاه‌مدّت و میان‌مدّت جامعی تنظیم و اجرا شود؛ ان شاء الله^۱.

ایشان در متن بیانیه انتصاب حجت‌الاسلام محمد قمی به ریاست سازمان تبلیغات اسلامی میگوید: رسالت دیگر این سازمان سازمان تبلیغات اسلامی رصد و مقابله‌ی هوشمندانه با تهاجمات فکری و فرهنگی و تبلیغی و رسانه‌ای دشمنان دین و انقلاب و کشور است. دشمنانی که نه امروز بلکه از چند دهه‌ی پیش، هویت و شخصیت و باور و رفتار و سبک زندگی اسلامی-ایرانی مردم خصوصاً جوانان را هدف قرار داده و با شیوه‌ها و ابزارهای متکی به فناوری‌های ارتباطی و رسانه‌ای اعم از هنر و سینما و فضای مجازی و غیره، در صدد تهی کردن انقلاب از عقبه‌ی دینی و ایمانی و مردمی آن می‌باشند.^۲

ج) مقابله‌ی عملی و سخت: در مبارزه‌ی اعتقادی اصل بر مقابله‌ی فرهنگی و علمی است، اما گاه این روشهای معقول و منطقی در مقابل افراد و جریانهای انحرافی لجوج و ضد دین کارساز نیست. برای این گونه موارد دولت اسلامی مسؤولیت دارد احکام الهی را در مورد این گونه موارد اجرا کند.

اجرای حد ارتداد، از بین بردن بت‌ها، از بین بردن کتب و وسایل گمراه کننده از این قبیل است. دولت اسلامی در این مرتبه و مرحله تنها مسؤول مشروع و قانونی است.

بنابراین گستره این موضوع شامل تمام مراتب و انواع مقابله با عقاید و افکار ضاله میشود و در تمام این مراحل دولت اسلامی مسؤولیت دارد.

۶- کاربردها

^۱ - بیانات رهبر انقلاب در مورد تهاجم فرهنگی، و ۲۲/۱۱/۱۳۹۷ بیانیه «گام دوم انقلاب» خطاب به ملت ایران - <https://farsi.khamenei.ir/message-content?id=۴۱۶۷۳>

^۲ - همان ۲۸/۰۵/۱۳۹۷

الف) پاسداری از دین حق و اسلام اصیل: برای پایدار نگهداشتن عقاید و اصول اسلامی و حفظ اسلام ناب، لزوم مبارزه با عقاید و افکار ضاله امری بدیهی و مسلم است. حکم سنگین ارتداد، وجوب از بین بردن کتب ضاله، مبارزه و نابود کردن مظاهر بت پرستی، و.... همه نشانه‌های این است که برای حفظ و تقویت دین حق لازم و واجب است این احکام و حدود اقامه و اجرا شوند.

ب) حفظ یکپارچگی جامعه‌ی اسلامی: اساس تفرقه و اختلاف از افکار و ارزش‌ها شروع می‌شود. اگر کسی بخواهد در جامعه وحدت و اتحاد ایجاد کند، رسیدن به باورهای مشترک جمعی بهترین و مطمئن‌ترین راه است. دولت اسلامی برای نگهداشتن عقاید حق و اتحاد امت مسؤولیت دارد از عقاید انحرافی و ضد دین و ارزش‌های آن جلوگیری کند. نحوه‌ی عمل و روش مبارزه می‌تواند بر اساس زمان و مکان تغییر کند. گاه مبارزه نرم لازم است و در مواردی استثنای مبارزه‌ی سخت لازم می‌شود. در همه موارد دولت اسلامی کارگزار اصلی این تکلیف است.

ج) جلوگیری از نفوذ فرهنگی دشمنان: یکی از راه‌های عمده و اصلی دشمنان اسلام و مسلمین برای نفوذ و سلطه بر مسلمانان، نفوذ فرهنگی و اعتقادی است که خطرناک‌ترین نوع تهاجم است؛ زیرا اگر موفقیت حاصل کنند ریشه‌ی اسلام زده می‌شود. در این زمینه دولت اسلامی مسؤولیت دارد جلو این تهاجم نرم را با ابزار مناسب بگیرد.

در استفتای از امام خمینی (ره) چنین آمده است: س: فروش کلیه عکسها و کتابها و مجلاتی که بطور آشکار مشتمل بر امور قبیح و مبتذل نیستند ولی بطور ضمنی باعث ایجاد جو فرهنگی فاسد و غیر اسلامی بخصوص در بین جوانان می‌شوند، چه حکمی دارد؟

ج: خرید و فروش و ترویج اموری از این قبیل که منجر به انحراف جوانان و فساد آنان و باعث پیدایش جو فرهنگی فاسدی می‌شوند، جایز نیست و واجب است از آنها اجتناب شود.^۱

در استفتای دیگر از فقیه معاصری چنین آمده است: س: نصب آنتن ماهواره برای استفاده از برنامه‌های تلویزیونهای خارجی چه حکمی دارد؟

^۱ - خمینی، سید روح الله موسوی، توضیح المسائل (محشی - امام خمینی)، ۲ جلد، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم - ایران، هشتم، ۱۴۲۴ هـ.ق؛ ج ۲، ص: ۱۰۱۴

جواب: چنانچه نصب این آنتن‌ها موجب اشاعه فساد در سطح جامعه یا در خانواده شود، به یقین حرام است و وجود بعضی از برنامه‌های آموزنده، کافی برای رفع حرمت نمی‌باشد. مسلمانان باید دقت داشته باشند که این مسائل جزئی از تهاجم فرهنگی برای نابود ساختن اخلاق و متزلزل کردن پایه‌های ایمان و در نتیجه سلطه سیاسی و اقتصادی و فرهنگی بر کشورهای اسلامی است، سلطه‌ای که باعث نابودی دین و دنیای آنها، هر دو می‌شود.^۱

موضوع مقابله نفوذ دشمنان با تهاجم فرهنگی در کلام رهبر انقلاب بیشتر برجسته است و ایشان در این باره بیانات بسیار و گوناگون دارد. ایشان در یکی از بیانات خود چنین می‌گویند: در بخش دیگر و گسترده‌تر مسائل فرهنگی، یعنی فرهنگ عمومی، وظائف مسئولان کشور سنگین‌تر و حساستر است. امروز حتی دیرباورترین اشخاص نیز خط و نشان دشمنان سوگندخورده‌ی انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی را در صحنه‌ی پر ماجرای تهاجم فرهنگی، به وضوح مشاهده می‌کنند.

در این تهاجم خطرناک، نه فقط ارزشهای اسلامی، بلکه فرهنگ اصیل ملی مردم، و بیشتر باورهای راهگشا و مبارک آنان، آماج تیرهای زهرآگین دشمنان قرار گرفته است و صدها رسانه‌ی گفتاری و تصویری و نوشتاری و انبوهی از نویسندگان و پژوهشگران و گویندگان و هنرمندان و پشت سر آنان، سیاست‌بازان و سرمایه‌داران و مزدوران‌شان از چهار گوشه‌ی جبهه‌ی استکبار، ایران اسلامی و ملت سرافراز آن و به ویژه نسل جوان نام آور و شجاع آن را هدف گرفته‌اند.

همه‌ی این حقایق مهم و هشدار دهنده، مسئولان فرهنگی کشور را به تدبیری برتر و اهتمامی بیشتر و تلاشی گسترده‌تر فرا می‌خواند و به ویژه شورای عالی انقلاب فرهنگی را که در جهاد ملی، با بی‌سوادی و عقب‌ماندگی علمی و تبعیت فرهنگی، در حکم ستاد مرکزی و اصلی است، به تحرک و نوآوری و همت‌گماری بر می‌نگیزد.^۲

با توجه به این نظرات امام (ره) و مقام معظم رهبری در مورد ضرورت مقابله با تهاجم فرهنگی و اضلال مردم، اهمیت موضوع مقابله با کتب، افکار و محصولات ضاله بیشتر نمایان می‌شود.

^۱ - شیرازی، ناصر مکارم، استفتاءات جدید (مکارم)، ۳ جلد، انتشارات مدرسه امام علی بن ابی طالب علیه السلام، قم - ایران، دوم، ۱۴۲۷ ه.ق؛ ج ۱، ص: ۴۹۵
^۲ - بیانات رهبر انقلاب در مورد تهاجم فرهنگی، ۱۴/۰۹/۱۳۷۵، بیانیه انتصاب اعضای شورای عالی انقلاب فرهنگی. - <https://farsi.khamenei.ir/message-content?id=۴۱۶۷۳>

نتیجه

این فصل که به مسئولیت دولت و حاکم اسلامی به اقامه عقاید اختصاص یافته سه اصل کلی مورد بررسی قرار گرفته و مسئولیت دولت اسلامی در اقامه آن ها فی الجمله اثبات گردید:

۱- اصل "تبلیغ و دعوت"

این اصل کلی دارای مراتب است و هر مرتبه احکام خاص خود را دارد. تبلیغ نسبت به کفار حد اقلش دعوت قبل از جهاد است، به عقیده ی مشهور فقهاء، دعوت به اسلام قبل از اعلام جنگ علیه کفار واجب است.

اما در مورد حد اکثری اصل اقامه تبلیغ و دعوت که همچنان در عصر غیبت مورد نیاز است، مباحثی مختلفی مطرح است، اما لزوم دعوت به حق و دین راستین همچنان پابرجا است. در واقع این تبلیغ و دعوت مصداق آیه نفر و آیات لزوم تبلیغ، دعوت و انداز است، تا مسلمانان بخصوص حاکم اسلامی در برابر کفار دست به تبلیغ اسلام بزنند و آموزه های دین اسلام را به اطلاع همه ی افراد بشر برسانند.

علاوه بر این تبلیغ اسلام در میان مسلمانان نیز از باب وجوب ارشاد جاهل و دیگر عناوین گاه واجب و گاه مستحب است. پس تبلیغ و دعوت به اسلام همچنان در عصر غیبت لازم است و دولت اسلامی وظیفه دارد از باب تبلیغ و یا ارشاد جاهل و امثالهم به قدری که اتمام حجت بر همه انسان ها شود عقاید حق را تبلیغ کند.

۲- اصل "تحکیم و تثبیت عقاید"

موضوع این اصل شامل تمام حقایق دینی و اعتقادات اصلی و فرعی اسلام میشود، این شمول البته به این معنی است که دولت اسلامی مسئولیت دارد برای تحکیم و تثبیت عقاید اسلامی در میان مردم فعالانه عمل کند و زمینه را برای تعالی دین ایجاد نماید. در گذشته دایره حاسبه به این امر اقدام نمیکرده است.

اساسی ترین کار در تحکیم ایمان و تثبیت آن در جامعه آگاه ساختن مردم از حقایق دین و ثمرات ایمان است که همان مصداق احیایی نفس است. اگر مردم بدانند که ایمان باعث تعالی و بهروزی دنیوی و اخروی آنان است، بر ایمان خود استوار می شوند. در این رابطه مسئولیت حاکم اسلامی گسترده و مهم است؛ زیرا تعلیم و تربیت کودکان و جوانان در دنیای معاصر به دست حاکمیت است. امکانات رسانه و دیگر عوامل اثرگذار نیز بیشتر در اختیار دولت است. پس اگر در تثبیت و تحکیم عقاید از عوامل مناسب استفاده شود و مردم ببینند که حاکم اسلامی همچون پدر مهربان و دلسوز به حل مشکلات و رفع نیازهای آنان می کوشد و تمام توان دولت اسلامی در راه رفاه مادی و معنوی آنان است، مردم به چنین دولت و رهبری دل‌بستگی پیدا کرده و با مکتب و مذهب با جان و دل همراه می شوند. این کار اگر بادقت و درست انجام گیرد، مؤثرترین شیوه ی تحکیم و تثبیت عقاید دینی است.

۳- اصل "مقابله با افکار و محصولات ضاله"

در موضوع لزوم مقابله با افکار، عقاید، کتب و دیگر عوامل ضاله در فقه چند مرحله مثل مراتب امر به معروف و نهی از منکر وجود دارد، البته در کتب فقهی فعلی این مسأله در چند مورد مثل نجاست کافر، مکاسب محرمة و حد مرتد مورد بحث قرار گرفته است. محتوای این قاعده این است که دولت اسلامی مسئولیت دارد، با عواملی که باعث تضعیف و نابودی عقاید اسلامی میشوند مقابله کند. این مقابله در چند مرحله صورت میگیرد.

در ابتدا مقابله علمی لازم است؛ زیرا مهمترین شاخصه در مواجهه علمای اسلام با جریانات منحرف روشنگری و مقابله ی علمی است. در مرحله دوم اقدامات تبلیغاتی و نرم در مقابل فرقه‌ها و جریان های منحرف باید صورت گیرد. در این مرحله آگاه سازی و بکارگیری اقدامات فرهنگی و تبلیغی به همراه مقابله علمی در مقابل این جریانات همان مصداق مقابله با افکار و عقاید ضاله است.

در مرحله آخر مقابله عملی و سخت لازم است؛ در مبارزه ی اعتقادی اصل بر مقابله ی فرهنگی و علمی است، اما گاه این روشهای معقول و منطقی در مقابل افراد و جریان های انحرافی و ضد دینی کار ساز نیست. برای این گونه موارد دولت اسلامی مسئولیت دارد احکام الهی را در این گونه موارد اجرا کند. اجرای حد

ارتداد، از بین بردن بت ها ، از بین بردن کتب و و سایل گمراه کننده از این قبیل است. دولت اسلامی در این مرتبه و مرحله تنها مسئول مشروع و قانونی است.

در این فصل با بررسی این سه اصل کلی اثبات گردید که دولت اسلامی در قبال عقاید مردم بی طرف نیست، بلکه مسئولیت دارد در حد توان و ظرفیت خود با لحاظ شرایط اسلام را تبلیغ کرده و عقاید حق را گسترش دهد و در صورت نیاز و مصلحت با جریانات و عوامل گمراهی مردم مقابله کند.

فصل چهارم:

قلمرو فقهی مسئولیت دولت اسلامی در قبال اخلاق

مقدمه

مسائل اخلاقی در هر زمان از اهمیت بسیاری برخوردار بوده است، اما در عصر ما که دنیا به دهکده جهانی، بلکه به خانواده‌ی جهانی تبدیل شده اهمیت بیشتری دارد. از یک سو عوامل و انگیزه‌های فساد و انحراف بیشتر است، از سوی دیگر با توجه به این که عصر ما عصر بزرگ مقیاس ها و پدیده های جهانی است و آنچه در گذشته بطور محدود انجام می گرفت در عصر ما به صورت کلان انجام می شود و "مفاسد اخلاقی" دیگر با وسائل نوین به سهولت در اختیار تمام مردم دنیا قرار می گیرد. "مفاسد اخلاقی" بسیار گسترش پیدا کرده و مرزها را در هم شکسته و تا دورترین نقاط جهان پیش می رود. همان گونه که علوم و دانش های مفید و سازنده در زمینه های مختلف پزشکی، صنایع و حوزه های دیگر حیات بشری گسترش فوق العاده ای پیدا کرده، علوم و راهکارهای وصول به مسائل غیر انسانی و غیر اخلاقی نیز به مراتب گسترده تر از سابق شده است.

در چنین شرایطی توجه به "مسائل اخلاقی و گسترش فضائل اخلاقی" و زدودن مفاسد اخلاقی از هر زمانی ضروری تر و لازمتر است.

در این شرایط حساس و در حال تبدل و گسترش، بر عالمان آگاه است که دست به دست هم دهند و برای گسترش اخلاق در دنیای امروز که اصول اخلاق و ضرورت وجودی آن به خطر افتاده تا آن حد که بعضی آن را بکلی انکار کرده یا غیر ضروری دانسته اند و بعضی دیگر هر کار و خصلتی که انسان را به خواسته سیاسی اش برساند اخلاق شمرده اند، تمام تلاش و کوشش خود را به کار گیرند.^۱

این رسالت مهم و بی بدیل با تمام حساسیت و سختی آن، در این زمانه مورد بی مهری و بی اقبالی عامدانه قرار دارد. حکومت اسلامی به عنوان میراث دار سیره و سلوک نبوی و علوی در این مورد مسئولیت مهم و تعیین کننده دارد. در این فصل به تمام جوانب قضیه به علت گستردگی موضوع نمی شود پرداخت؛ لذا به سه مورد مهم و کلی مسائل اخلاقی که در ذیل مسئولیت های دولت اسلامی قرار میگیرد، بطور گذرا اشاره می شود:

^۱ - مکارم شیرازی، ناصر، اخلاق در قرآن، ۳ جلد، مدرسه الإمام علی بن ابی طالب (علیه السلام) - ایران - قم، چاپ: ۱، ۱۳۷۷ ه.ش. ج ۱: ص ۱۵

گفتار اول: اصل "تربیت و تعلیم"

این بحث از مهمترین مباحث اخلاقی در قرآن، روایات و سیره‌ی معصومین (ع) است و مهمترین جنبه اهداف انبیای الهی را تشکیل می‌دهد، زیرا بدون اخلاق نه دین مفهومی دارد و نه دنیای انسان‌ها سامان می‌یابد. در واقع زمانی انسان‌ها شایسته نام انسان هستند که دارای اخلاق انسانی باشد، در غیر این صورت حیوان خطرناکی است که با استفاده از هوش سرشار انسانی همه چیز را ویران می‌کند و برای رسیدن به منافع نامشروع مادی خود از هیچ عملی پرهیز نمی‌کند.

با وجود این اهمیت فوق العاده و زیاد مسأله تربیت و تعلیم، در فقه مرسوم و موجود اثری قابل عرضی از این مسأله در کتب فقهی نمی‌توان پیدا کرد. حتی در مباحث فقهی تبیین ضرورت تشکیل حکومت اسلامی نیز به این موضوع به اندازه‌ی اهمیت آن پرداخته نشده است. اما اگر به قرآن و روایات مراجعه شود، گستردگی این موضوع مبهوت کننده است. بخش بزرگی از آیات و روایات اسلامی بطور مستقیم یا غیر مستقیم این مسئولیت مهم را متوجه مکلفین و بخصوص حاکم اسلامی میدانند. البته در ظاهر بسیاری از آیات و روایات لفظ حاکم و یا مشابه آن نیامده، اما در واقع وجود آن در جامعه‌ی اسلامی گویا مسلم و مفروغ عنه گرفته شده است. در واقع می‌توان در نگاه شرع، وجود و مسئولیت دولت اسلامی و حاکم شرع را در این گونه مباحث به عنوان اصل موضوعه مسلم فرض کرد. در این جا به ادله اربعه این مبحث اشاره می‌شود:

۱- آیات قرآن کریم

مبحث تربیت و تعلیم مردم در قرآن کریم بطور گسترده در جای جای آن ذکر شده است، در این جا از باب نمونه به چند آیه قرآن اشاره می‌شود:

الف) در قرآن کریم آمده است: هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (سوره جمعه، آیه ۲)

او کسی است که در میان جمعیت درس نخوانده و سولی از خود شان برانگیخت که آیاتش را بر آنها می خواند و آنها را تزکیه می کند و به آنان کتاب و حکمت می آموزد هر چند پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند.

این آیه شریفه در اثبات موضوع مورد بحث ظاهر بلکه نص است، هدف اصلی از بعثت رسول اکرم (ص) تزکیه و تعلیم ذکر شده است. هنگامی که وظیفه ی رسول اکرم (ص) تزکیه و تعلیم مردم باشد خلفاء و جانشینان ایشان نیز همین مسؤولیت را خواهند داشت، حال چه امام معصوم (ع) حاکم باشد یا فقیه عادل و حتی حاکم عرفی؛ این مسأله را مفسرین قرآن به عبارات مختلف بیان کرده اند.

در تفسیر این آیه شریفه در مجمع البیان چنین آمده است: *وَيُزَكِّيهِمْ* یعنی *آنان را از کفر و گناه پاک نموده و بخواند آنها را به سوی چیزی که بسبب آن آنها از پاکان و نیکان میگردند.*

وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ مراد از کتاب قرآن و از حکمت شرایع و احکام است. و بعضی گفته اند که حکمت اعم از کتاب و سنت و هر چیز است که خداوند تعالی آن را اراده نموده، پس حکمت آن علم و دانش چنانست که عمل میشود بر او در آنچه اختیار و یا اجتناب شود از امور دین و دنیا.^۱

در المیزان نیز همین مطلب آمده است: *"وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ"* - کلمه "تزکیه" که مصدر "یزکیهم" است، مصدر باب تفعیل است، و مصدر ثلاثی مجرد آن "زکات" است، که به معنای نمو صالح است، نموی که ملازم خیر و برکت باشد، پس تزکیه آن جناب مردم را به معنای آن است که ایشان را به نموی صالح رشد دهد، اخلاق فاضله و اعمال صالحه را عادتشان کند، در نتیجه در انسانیت خود به کمال برسند، و حالشان در دنیا و آخرت استقامت یابد، سعید زندگی کنند، و سعید بمیرند.^۲

البته ممکن است کسی بگوید این لزوم اقامه تزکیه و تعلیم خاص رسول اکرم (ص) است و در صورت شک اصل عدم آن است، پس حاکمان بعد از ایشان مسئولیتی در این مورد ندارند.

این گونه استدلال مردود است؛ زیرا تزکیه و تعلیم چیزی نیست که زمانی لازم باشد و در زمانی دیگر نباشد؛ لذا گفته شود مخصوص به حضرت رسول (ص) است. این مسأله نیاز همه انسان ها در تمام ازمنه و امکانه است و اشتراک در تکلیف لزوم آن را برای همه بخصوص حاکمان اسلامی مسلم میگرداند. علاوه بر اینکه قدر مسلم از میراث نبوی برای امامان (ع) و فقهاء همین مسئولیت گسترش تزکیه و تعلیم اسلام است که میراث انبیاء است.

^۱ طبرسی، فضل بن حسن، ترجمه تفسیر مجمع البیان، ۲۷ جلد، ج ۲۵، ص ۸

^۲ طباطبایی، محمدحسین، ترجمه تفسیر المیزان، ۲۰ جلد، ج ۱۹، ص ۴۴۷

ب) همچنین در قرآن کریم آمده است: لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (سوره آل عمران، ۱۶۴)

خداوند بر مؤمنان منت نهاد (و نعمت بزرگی بخشید) هنگامی که در میان آنها پیامبری از خودشان برانگیخت که آیات او را بر آنها بخواند، و آنان را پاک کند و کتاب و حکمت به آنها بیاموزد، هرچند پیش از آن، در گمراهی آشکاری بودند.

این آیه شریفه نیز مثل آیه قبل است از حیث لفظ و مضمون و دلالت، هر چیزی آیه قبل ثابت کند این آیه نیز بر آن دلالت دارد. البته دلالت این آیه واضحتر است؛ چون بعثت را خداوند مصداق لطف و منت دانسته بر مؤمنین، همین نکته میرساند که تزکیه و تعلیم در قلب و اساس اصول و احکام اسلام جای دارد و هدایت بدون آنها محقق نمیشود. حکومت اسلامی با وصف اسلامیت اگر هدایتگر نباشد، این صفت در مورد آن بی معنی خواهد شد و دیگر صفت اسلامی بر آن صدق نمیکند.

ج) در آیه دیگری در قرآن کریم آمده است: كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِنْكُمْ يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيكُمْ مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ (سوره بقره، آیه ۱۵۱)

همان گونه (که با تغییر قبله نعمت خود را بر شما ارزانی داشتیم) رسولی از خودتان در میانتان فرستادیم، تا آیات ما را بر شما بخواند، و شما را پاک کند و کتاب و حکمت بیاموزد، و آنچه را نمی دانستید، به شما یاد دهد.

د) در آیه دیگر در قرآن کریم آمده است: رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (سوره بقره، آیه ۱۲۹)

پروردگارا! در میان آنها پیامبری از خودشان برانگیز! تا آیات تو را بر آنان بخواند، و آنها را کتاب و حکمت بیاموزد و پاکیزه کند، زیرا تو توانا و حکیمی (و بر این کار قادری).

دو آیه اخیر نیز با آیات قبل هم معنا هستند و دلالت مشابه دارند. چهار آیه در واقع یک حقیقت را دنبال می کنند، و آن این که یکی از اهداف اصلی بعثت پیامبر اسلام (ص) تزکیه نفوس و تربیت انسانها و پرورش اخلاق حسنه بوده است؛ حتی می توان گفت تلاوت آیات الهی و تعلیم کتاب و حکمت که در نخستین آیه

آمده، مقدمه ای است برای مسأله تزکیه نفوس و تربیت انسانها؛ همان چیزی که هدف اصلی علم اخلاق را تشکیل می دهد.^۱

ه) در قرآن کریم در سوره شمس نیز آمده است: *قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا* (سوره شمس، آیات ۹ و ۱۰)

هرکس نفس خود را پاک و تزکیه کرد، رستگار شد و آن کس که نفس خویش را با معصیت و گناه آلوده ساخت، نومید و محروم گشت.

این آیات شریفه نیز تزکیه را مایه رستگاری میدانند، در فلسفه حکومت اسلامی وجه ممیزه آن از دیگر حکومت ها همین مسأله است، بنابراین دلالت آیه بطور غیر مستقیم بر مطلوب مسلم است.

در همین رابطه یکی از اندیشمندان معاصر چنین گفته است: *این نکته نیز در پنجمین آیه جلب توجه می کند که قرآن پس از ذکر طولانی ترین سوگندها که مجموعه ای از یازده سوگند مهم به خالق و مخلوق و زمین و آسمان و ماه و خورشید و نفوس انسانی است، می گوید: (قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا). این تأکیدهای پی در پی و بی نظیر دلیل روشنی است بر اهمیتیتی که قرآن مجید برای پرورش اخلاق و تزکیه نفوس قائل است، و گویی همه ارزشها را در این ارزش بزرگ خلاصه می کند، و فلاح و رستگاری و نجات را در آن می شمرد.*^۲

بنابراین آنچه از آیات فوق و آیات مشابه این ها استفاده می شود، اهتمام فوق العاده قرآن مجید به مسائل اخلاقی و تربیت و تهذیب نفوس به عنوان یک مسأله اساسی و زیربنایی است که برنامه های دیگر از آن نشأت می گیرد؛ و به تعبیر دیگر، بر تمام احکام و قوانین اسلامی سایه افکنده است. پس تکامل اخلاقی در فرد و جامعه، مهمترین هدفی است که ادیان آسمانی بر آن تکیه می کنند، و ریشه همه اصلاحات اجتماعی و وسیله مبارزه با مفاسد و پدیده های ناهنجار می شمارند.^۳

این آیات بخشی از آیات بود که در این مورد در قرآن کریم وجود دارد. علاوه بر این آیات که بر وجوب تبلیغ و دعوت دلالت دارند و ذکر بخشی از آنها گذشت و ادله امر به معروف و نهی از منکر و ارشاد جاهل نیز

۱ - مکارم شیرازی، ناصر. اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۰

۲ - همان، ص: ۲۱

۳ - همان، ص: ۲۱

بر لزوم و وجوب تعلیم و تزکیه دلالت دارند؛ زیرا تعلیم عقاید حق، اصول اخلاقی و احکام فقهی از باب ارشاد جاهل و همین طور امر به معروف واجب هستند.

هنگامی که هدف اصلی دین را قرآن کریم گسترش مسائل اخلاقی میدانند و اساس این اخلاق تزکیه مردم است، حکومت اسلامی به عنوان مجری احکام و آموزه های اسلامی مسئولیت اصلی و اولیه اش اقامه آن خواهد بود؛ زیرا حکومت اسلامی ادامه حکومت معصومین (ع) است و تمام مسئولیت های آن در هر عصر یکسان است. اگر موردی استثنا شده باشد لازم است با دلیل ثابت شود که آن اختصاص به معصوم (ع) دارد، مثل جهاد ابتدایی. وقتی تربیت و تعلیم استثنا نشده در هر صورت حاکم اسلامی همانند معصومین (ع) مسئول اقامه آن ها خواهد بود.

تا این جا معلوم شد که دلالت آیات قرآن کریم بر لزوم اقامه تربیت، تزکیه و تعلیم تمام است، البته این تنها مسئولیت حکومت اسلامی نیست، بلکه همه به قدر توان خود مسئولیت دارند. اما مسئولیت اصلی و راهبردی و سیاست گذاری تزکیه و تعلیم جامعه اسلامی بدوش دولت اسلامی و رهبری آن است.

۲- روایات

در روایات اسلامی نیز همانند آیات قرآن کریم لزوم توجه به تزکیه و تعلیم اظهر من الشمس است و اطاله کلام در این مورد روشن کردن شمع در برابر آفتاب می باشد. هر کسی اندکی در روایات تحقیق کند، این امر برایش روشن میشود. در این جا از باب نمونه چند روایت ذکر میشود:

الف) از امام صادق (ع) در مورد علم آموزی از نبی اکرم (ص) نقل شده است: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ، أَلَا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ بَغَاءَ الْعِلْمِ».^۱

از امام صادق (ع) نقل شده است که گفت: پیامبر (ص) فرمود: طلب علم بر هر مسلمان لازم است، همان خداوند جویندگان علم را دوست دارد.

^۱ - کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، الکافی (ط - دارالحديث)، ۱۵ جلد، ج ۱، ص: ۷۲

سند این روایت ضعیف است، البته تعدد روایت وجود دارد.^۱ علاوه بر این حدیث شهرت روایی دارد. این حدیث به عنوان مؤید میتواند استفاده شود.

(ب) در حدیث دیگر از امام صادق (ع) چنین آمده است: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «إِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ، وَذَآكَ أَنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَمْ يُورَثُوا دِرْهَمًا وَلَا دِينَارًا، وَإِنَّمَا أُورِثُوا أَحَادِيثَ مِنْ أَحَادِيثِهِمْ، فَمَنْ أَخَذَ بِشَيْءٍ مِنْهَا، فَقَدْ أَخَذَ حَظًّا وَافِرًا، فَأَنْظُرُوا عِلْمَكُمْ هَذَا عَمَّنْ تَأْخُذُونَهُ؟^۲

از امام صادق (ع) نقل شده است که فرمود: همانا علماء ورثه انبیاء هستند، توجه شود که انبیاء درهم و دینار میراث نمیگذارند و آن میراث همانا احادیثی از میان احادیث آن ها است. هر کس چیزی از آن گرفته باشد، پس بدرستی که نصیب بزرگی برده است، پس ببیند و دقت کنید که از چه کسی علوم خود را میگیرد.

این روایت سندش ضعیف توصیف شده اما مشابه این روایت از رسول اکرم (ص) نیز نقل شده است که سند صحیح دارد.^۳ پس این روایات در کنار هم حجت هستند

در این روایات علماء اسلام که در رأس آنها فقهاء هستند، وارثان نبوت هستند. همان طور که در نیابت عامه میراثدار هستند در تعلیم و تربیت امت نیز میراثدار هستند و همانند انبیاء مسئولیت تربیت و تعلیم مردم را دارند. فقیه چون در ولایت و حکومت جانشین معصومین (ع) است، بطور طبیعی مسئول تعلیم و تربیت امت نیز خواهد بود. بلکه میشود گفت این قدر متیقن از میراث نبوت و مسئولیت فقهاء است.

(د) در روایت دیگر از امام باقر (ع) منقول است: عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «خَطَبَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ، فَقَالَ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ، وَاللَّهِ مَا مِنْ شَيْءٍ يُقَرِّبُكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ وَيُبَاعِدُكُمْ مِنَ النَّارِ إِلَّا وَقَدْ أَمَرْتُكُمْ بِهِ، وَمَا مِنْ شَيْءٍ يُقَرِّبُكُمْ مِنَ النَّارِ وَيُبَاعِدُكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ إِلَّا وَقَدْ نَهَيْتُكُمْ عَنْهُ.^۴

از امام باقر (ع) نقل شده است که گفت: پیامبر (ص) در خطبه حجة الوداع فرمودند: هان ای مردم قسم به خدا چیزی نماند از آنچه که شما را به خداو بهشت نزدیک کند و از آتش دور کند، مگر اینکه شما را به آن امر کردم، و هیچ چیز نماند که شما را به آتش نزدیک کند و از بهشت دور کند، مگر اینکه نهی کردم شما را از آن.

^۱ - نرم افزار درایة الحدیث نور، بررسی حدیث ۱ باب فضیلت علم اصول کافی.

^۲ کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، الکافی (ط - دارالحدیث)، ۱۵ جلد، ج ۱، ص: ۷۷

^۳ - عَنْ الْقَدَّاحِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص مَنْ سَلَكَ طَرِيقًا يَطْلُبُ فِيهِ عِلْمًا سَلَكَ اللَّهُ بِهِ طَرِيقًا إِلَى الْجَنَّةِ وَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَتَصْغُرُ أَجْنَحَتَهَا لِطَالِبِ الْعِلْمِ رَضًا بِهِ وَإِنَّهُ لَيَسْتَعْفِرُ لَطَالِبِ الْعِلْمِ مَنْ فِي السَّمَاءِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ حَتَّى الْخُوبِ فِي الْبَحْرِ وَفَضْلُ الْعَالِمِ عَلَى الْعَابِدِ كَفَضْلِ الْقَمَرِ عَلَى سَائِرِ النُّجُومِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ وَإِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَمْ يُورَثُوا دِينَارًا وَلَا دِرْهَمًا وَلَكِنْ أُورِثُوا الْعِلْمَ فَمَنْ أَخَذَ مِنْهُ أَخَذَ بِحَظِّ وَافِرٍ . الکافی ج: ۱ ص: ۳۵

^۴ - کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، الکافی (ط - دارالحدیث)، ۱۵ جلد، ج ۳، ص: ۱۸۸

ه) خطبه امام علی (ع) در مورد حقوق متقابل حاکم و مردم در این موضوع راهگشا است که میفرماید:

أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ لِي عَلَيْكُمْ حَقًّا وَلَكُمْ عَلَىَّ حَقٌّ فَأَمَّا حَقُّكُمْ عَلَيَّ فَالنَّصِيحَةُ لَكُمْ وَتَوْفِيرُ فَيْئِكُمْ عَلَيَّكُمْ وَتَعْلِيمُكُمْ كَيْلًا تَجْهَلُوا وَتَأْدِيبُكُمْ كَيْمًا تَعْلَمُوا وَأَمَّا حَقِّي عَلَيْكُمْ فَالْوَفَاءُ بِالْبَيْعَةِ وَالنَّصِيحَةُ فِي الْمَشْهَدِ وَالْمَغِيبِ وَالْإِجَابَةُ حِينَ أَدْعُوكُمْ وَالطَّاعَةُ حِينَ أَمُرُكُمْ.^۱

مردم مرا بر شما حقی است، و شما را بر من حقی. بر من است که خیرخواهی از شما دریغ ندارم، و حقی را که از بیت المال دارید بگذارم، شما را تعلیم دهم تا نادان نمانید، و آداب آموزم تا بدانید. اما حق من بر شما این است که به بیعت وفا کنید و در نهان و آشکارا حق خیرخواهی ادا کنید. چون شما را بخوانم بیاوید، و چون فرمان دهم بپذیرید، و از عهده برآید.^۲

و) در حدیث دیگر از امام صادق (ع) چنین آمده است: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «لَوْ دِدْتُ أَنَّ أَصْحَابِي ضُرِبَتْ رُؤُوسُهُمْ بِالسَّيَاطِرِ حَتَّى يَتَفَقَّهُوا».^۳

از امام صادق (ع) نقل شده است که فرمود: دوست داشتم با تازیانه بر سر یارانم میزدند تا علم دین بیاموزند.

سند بعضی از این روایات معتبر است، حدیث آخری صحیحه است. علاوه بر این مضمون و معنی این روایات در حد تواتر است و جای هیچ اشکال و تردیدی سندی ندارد.

این روایات بخش کوچکی از روایات صادره از معصومین (ع) است در باره علم و ارزش فوق العاده زیاد تعلیم و تزکیه که در همه حال بر آن تأکید شده است. همین روایات نشان میدهند که پیامبر (ص) مسئولیت تربیت و تعلیم مردم را داشته اند، این وظیفه بدون تردید بعد از ایشان به جانشینانشان به میراث مانده است. حاکم اسلامی که خلیفه و جانشین پیامبر (ص) است مسئولیت تربیت و تعلیم مردم را در تمام ابعاد و هدایت مردم را در همه مسائل خواهد داشت. کلام امام علی (ع) در این خطبه که نقل شد نص در مسئولیت حاکم اسلامی در تعلیم و تربیت مردم است. روایت امام صادق (ع) نیز که میگوید دوست داشتم بر سر یارانم میزدند، نشان میدهد که طلب علم در واجبات دینی واجب است. این روایت با ضمیمه روایات ارشاد جاهل و امر به معروف دلالتش بر مطلوب تمام است.

۱ - شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغة (للصباحي صالح)، خطبه ۳۴

۲ - شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغة / ترجمه شهیدی، ص ۳۵-۳۶

۳ - کلینی، ابو جعفر، محمد بن یعقوب، الکافی (ط - دار الحديث)، ۱۵ جلد، ج ۱، ص: ۷۵

پس دلالت روایات در لزوم تعلیم، تعلم و تربیت بخصوص احکام و مسائل دینی ظاهر، بلکه نص است؛ لذا احتیاج به بحث دلالی مفصل ندارد.

با بررسی این گونه روایات تردیدی باقی نمی ماند بر اینکه مسؤولیت اصلی علماء اسلام و بطور خاص حاکم مشروع اسلامی همین مسأله تربیت و تعلیم مردم است. این هدف غائی تمام تلاش و مجاهدت انبیاء (ع)، اولیاء (ع) و سلف صالح از فقهاء و علماء اسلام بوده است.

۳- اجماع

در مورد وجوب تربیت، تعلیم و تزکیه مردم در مباحث فقهاء گذشته کمتر مطلب میشود یافت، اما در بین فقهاء معاصر در ذیل مباحث اجتهاد و تقلید، مکاسب محرمة و دیگر موارد این بحث مطرح شده است. فقهاء که به این بحث پرداخته اند، وجوب تعلیم را در مورد احکام کلیه قائل شده اند، اما در مورد موضوعات در بین فقهاء اختلاف است. این مبحث چون در گذشته مطرح نبوده بسیاری از فقهاء در این مورد نظرشان مشخص نیست. بنابراین اثبات اجماع به معنی اتفاق فقهاء قابل اثبات نیست. ادعای اجماع بر اساس قاعده لطف و امثال آن ممکن است؛ اما حجیت چنین اجماعی ثابت شده نیست.

در این باره محقق عراقی کلامی دارد که از آن نقل اجماع استفاده میشود، وی در این باره گفته است:

« یجب علیه [الناقل] إعلامه ثانیاً بتبدل رأیه من باب وجوب إرشاد الجاهل فی الأحکام الکلیه کما هو الظاهر من آیتی السؤال والنفر، و غیرهما، و ربما یدعی إجماعهم علیه أيضاً.^۱ »

اعلام دوباره واجب است بر نقل کننده فتوای مجتهد به مقلد در تبدل نظر مجتهد، از باب ارشاد جاهل در احکام کلی، همچنانکه این مطلب از آیه های نفر و سؤال ظاهر است و چه بسا ادعای اجماع فقهاء شده بر این اعلام همچنین.

گذشته از این ادعای اجماع که ابهام دارد و در بهترین شرایط اجماع منقول و مدرکی است، در این مسأله اثبات اجماع نشده است، بنابراین در این موضوع تحقق اجماع مسلم نیست. اما یک نکته مهم وجود دارد بر اینکه اگر فقهاء در این مورد بحث میکردند، تحقق اجماع قطعی بود؛ زیرا این موضوع یک اصل قرآنی است و از ضرویات دین اسلام است.

^۱ - جمعی از پژوهشگران زیر نظر شاهرودی، سید محمود هاشمی، موسوعة الفقه الإسلامی طبقاً لمذهب أهل البيت علیهم السلام، ۱۱ جلد، ج ۱۰، ص: ۱۰۶

۴- عقل

در باب اثبات وجوب تربیت و تعلیم بوسیله دلیل عقلی در فقه بحث شده و بعضی فقهاء گفته اند، ارشاد جاهل در مسائل کلی و مهم واجب است؛ زیرا این ادامه راه انبیاء و اولیاء است و نسل اندر نسل باید باشد تا قیامت، تا استمرار دین تضمین و بر مکلفان اتمام حجت شود.

در این مورد یکی از فقهاء معاصر گفته است: و مدرک وجوب الاعلام و ارشاد الجاهل ممکن ان یکون هو العقل كما عن بعض الأساطین - و هو آیه الله العظمی القمی (قده) - فإنه بعد السؤال منه عن مدرک وجوب الارشاد أجاب عنه بأنه أمر عقلی، و قرأ علی هذا الشعر:

اگر بینی که نابینا و چاه است
اگر خاموش بنشین گناه است.^۱

در مورد مدرک قاعده وجوب ارشاد جاهل ممکن است حکم عقل باشد، همچنان که بعضی بزرگان گفته اند - آیت الله قمی (ره) - ایشان بعد از سؤال در این مورد، یعنی وجوب ارشاد جاهل این شعر را خواند:

اگر بینی

در ادامه میگوید: ولا یبعد ان تكون الأدلة الشرعیة الواردة فی نحو هذه المقامات کلها إرشادیة و ناظره الی ما حکم به العقل كما لا یخفی.^۲

بعید نیست ادله وارده در این موضوع همه ارشادی باشند و ناظر به حکم عقلی، همچنانکه مخفی نیست.

با توجه به این استدلال میشود گفت دلیل عقلی نسبت وجوب تبلیغ و تعلیم در مورد اصول و ارکان دین تمام است؛ زیرا اگر واجب نباشد، اندراس و اضمحلال دین و ارزشها پیش می آید و اتمام حجت محقق نمی شود و این بطور قطع مطلوب شارع مقدس نیست. این وجوب تبلیغ شامل همه مکلفین است، اما حاکم اسلامی در اولویت قرار دارد و از مسئولیت بیشتری برخوردار است؛ زیرا او است که حافظ شریعت و ولی امر مسلمین

^۱ - بیارجمندی خراسانی، یوسف آرام حائری، مدارک العروة (للبیارجمندی)، ۳ جلد، مطبعة النعمان، نجف اشرف - عراق، اول، هق؛ ج ۱، ص: ۱۲۰

^۲ - همان

است و وظیفه دارد مصالح اسلام و مسلمین را تأمین کند. مسلم است که تعلیم اصول و ارکان دین اهم مصلحت اسلام و جامعه اسلامی است.

اما نسبت به احکام و مسائل جزئی این دلیل تمام نیست، بنابراین وجوب تعلیم احکام فرعی جزئی را نمی شود با دلیل عقلی اثبات کرد.

۵- قلمرو اصل "تربیت و تعلیم"

موضوع تربیت و تعلیم و در نتیجه تزکیه، موضوع با گستره زیاد و مراتب و اقسام مختلف است، در مرتبه اعمال شخصی تعلیم و یاد گرفتن احکام شرع در تمام مسائل اعتقادی، اخلاقی و فقهی نیکو و ممدوح است و در واجبات مبتلابه واجب، عمل به آن تعلیم و تزکیه نفس نیز از اعظم مسؤولیت های هر فرد مسلمان است.

اما در مقام وجوب تعلیم و تربیت دیگران، به عقیده فقهاء ارشاد جاهل در احکام کلی، و امر به معروف نسبت به تارک احکام و واجبات واجب است و بر طبق مراحل و مراتب امر به معروف تعلیم مستحبات مستحب خواهد بود. البته با ادله که ذکر شد اصل لزوم "تربیت و تعلیم" یک موضوع مستقل است، لذا تربیت و تعلیم مردم به اندازه که با عقاید، اخلاق و احکام اسلام آشنا شوند و اصول آن را به وسیله تربیت اسلامی رعایت کنند، جزء واجبات و مسؤولیت های علماء و بخصوص حاکم دولت اسلامی است.

بنابراین دولت اسلامی و حاکم آن در ذیل گستره وجوب تعلیم و تزکیه افراد امت همانند سایر مکلفین مسؤول است. اما بدلیل ولی امر بودن حاکم اسلامی و قدرت سیاست گذاری وی، تعلیم و تربیت عمومی جامعه اسلامی در محدوده اختیارات دولت اسلامی خواهد بود. این محدوده در حکومت های گذشته عالم اسلام توسط دایره حربه کنترل و اجرا می شده است که در تحت اختیار حاکمان مسلمان بوده است.

قلمرو این مسؤولیت وجوب تعلیم عقاید اسلامی، اصول اخلاقی و احکام مهم فقهی را شامل است، البته این مسؤولیت در مورد لزوم تعلیم فنون و حرفه های مورد نیاز جامعه اسلامی نیز وجود دارد و اضافه بر این موارد مستحب است. تربیت و تزکیه افراد نیز اگر در گرو ایجاد محیط سالم اخلاقی و فراهم شدن مقدمات باشد، در صورت قدرت دولت اسلامی بر تأمین آنها بر دولت اسلامی لازم است، شرایط مطلوب تزکیه نفوس و مقدمات لازمه را فراهم کند. علاوه بر ادله این باب ادله امر به معروف و تعاون بر خیر نیز شامل این مقام است.

۶- کاربردها

مصادیق قاعده لزوم تعلیم و تربیت که در واقع و در بسیاری موارد آنها، مصادیقی از ارشاد جاهل، امر به معروف، تبلیغ و تحکیم دین هستند، در جامعه اسلامی کاربرد های مهمی دارد که به برخی اشاره میشود:

الف) لزوم آموزش و پرورش همگانی: تعلیم و تزکیه جامعه و افراد امت متوقف بر فراهم سازی مقدماتی است که مهمترین عامل در بین، فراهم کردن زمینه آموزش و پرورش همگانی ست، تا مردم با فراگیری دانش و سواد برای تعلیم و تزکیه مسائل شرعی و نفس آماده شوند. این کار از باب وجوب مقدمه واجب واجب است. بنابراین دولت اسلامی مسؤول آموزش و پرورش تمام افراد جامعه است.

ب) لزوم ایجاد مساجد، مدارس، حوزات علمیه و دانشگاه ها: برای تعلیم و تزکیه مردم و ارشاد آنها افراد عالم، فاضل و کاردان نیاز است؛ زیرا خود حاکم اسلامی نمیتواند همه افراد جامعه را تعلیم دهد و زمینه ی تزکیه اش را فراهم نماید. در این صورت بر دولت اسلامی واجب است مدارس و حوزات علمیه ایجاد و تأمین کند، تا افراد مستعد تربیت شده و به اجرایی این مسؤولیت اقدام کنند، در صورتی که این کار متوقف بر صرف مال باشد، بر حاکم اسلامی واجب است از بیت المال مصرف نماید؛ زیرا این تعلیم و تزکیه حکم شرع و از مصالح مسلمانان می باشد.

در صورت نیاز جامعه اسلامی به فنون و حرف مختلف، مثل اطباء، مهندسين و کارشناسان دیگر بر دولت اسلامی لازم است اقدام به تأسیس مراکز علمی و دانشگاهی کند، تا با تربیت افراد مستعد، این نیاز جامعه برطرف شود. به اندازه تأمین نیاز جامعه بر دولت اسلامی واجب است و مصرف آن از بیت المال مسلمین بود.

ج) لزوم ایجاد مراکز تعلیمی- تربیتی، فرهنگی و رسانه های گروهی: اگر تعلیم و تزکیه همگانی متوقف بر ایجاد مراکز تعلیمی، تبلیغی، فرهنگی مثل، کتابخانه ها و رسانه های همگانی باشد و در جامعه به قدر کفایت موجود نباشد و یا کفایت نکند، بر دولت اسلامی واجب است مراکز و رسانه های مورد نیاز را

ایجاد و تقویت کند، تا نیاز جامعه تأمین گردد. این دسته از مسؤولیت های دولت اسلامی به عنوان واجب کفای است؛ لذا موارد ضروری از نیاز های جامعه را شامل است، کار های که جنبه هنری و تفریحی دارند، مثل تولید فیلم، سرود و ... و مراکز ورزشی حرفه ی مثل فوتبال و امثال این ها، خارج از مسؤولیت های دولت اسلامی است و نسبت به آنها مسؤولیت واجب از باب تعلیم و تزکیه ندارد.

گفتار دوم: اصل "ترویج فضائل اخلاقی"

یکی از ویژگی های فقه اسلامی آمیختگی آن با اخلاق است، در اصل عبادات که بخش مهمی از ابواب فقه را تشکیل می دهند هدف اخلاقی دارند مثل نماز که معراج مؤمن و فاصله گرفتن از فحشا و منکرات را به دنبال دارد. بخش قابل توجهی از فقه معاملات "مکاسب محرمة" است که شامل بحث از غیبت، کذب، نیمه و بسیاری از مسائل اخلاقی دیگر را در خود جای داده است؛ زیرا هر کدام از این عناوین اخلاقی ممکن است به ابزاری برای کسب درآمد مبدل شوند. مسائل فقه اسلامی به گونه ای با مسائل اخلاقی تنیده شده که نمی توان کسی را پیدا کرد که متدین و متعبد به واجبات و محرمات دینی باشد، ولی آراسته به فضائل اخلاقی و پرهیزگار از رذائل اخلاقی نباشد.^۱ چون دین اسلام یک آئین الهی و دارای رسالت جهانی است که موافق فطرت و خواسته های طبیعی بشر می باشد؛ هدف از رسالت آن بسط و گسترش اصول یکتاپرستی و در مرتبه بعد فضائل اخلاقی است. طرح زندگی سعادتمندانه برای فرد و اجتماع، یکی از آرمانهای اساسی دین مقدس اسلام است که در این زمینه بشر را راهنمای میکند، تا بتواند سعادت ابدی خود را برای آخرت تأمین کند. از این رو دین اسلام دعوت جهانی خود را بر اساس عقیده و رشد فکری و فضیلت اخلاقی بنیان نهاده و آن را با تربیت اجتماعی آمیخته است.^۲

^۱ - شیرازی، ناصر مکارم، دائرة المعارف فقه مقارن، در یک جلد، انتشارات مدرسه امام علی بن ابی طالب علیه السلام، قم - ایران، اول، ۱۴۲۷ ه.ق؛ ص: ۸۰

^۲ - حسینی همدانی، محمد، انوار درخشان در تفسیر قرآن، ۱۸ جلد، لطفی - ایران - تهران، چاپ: ۱، ۱۴۰۴ ه.ق. ج ۲ ص ۳۰۷

این در حالی است که قانون در دنیای مادِیگرا فقط تماس محدودی با اجرای وظایف اخلاقی دارد، در حقیقت یک شخص در همان حال که ممکن است یک فرد مطیع قانون باشد، ممکن است از حیث اخلاق یک فرد فاسد باشد و به دور از فضائل اخلاقی به حساب آید. در این سیستم مادی فضائل اخلاقی در بهترین حالت ارزش شخصی هستند که دولت و جامعه در قبال آنها هیچ مسؤولیتی ندارند.

اما در جامعه اسلامی و در حکومت دینی این طور نیست، بلکه فضائل اخلاقی علاوه بر ارزش شخصی ارزش اجتماعی و قانونی نیز به حساب می آیند و دولت اسلامی مکلف است زمینه را برای رشد این فضائل آماده کند. در فقه این اصل را تحت عنوان "ترویج فضائل اخلاقی" می شود بنیان نهاد و با ادله معتبر فقهی اثبات کرد. در اینجا به برخی از ادله این موضوع اشاره میشود:

۱- آیات قرآن کریم

الف) قرآن کریم بزرگترین ویژگی نبی اکرم (ص) را اخلاق والایی ایشان میدانند. در این مورد در قرآن آیات متعدد وجود دارد، از جمله این آیه شریفه: **وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ**. (سوره قلم آیه ۴) و تو اخلاق عظیم و برجسته ای داری.

در تفسیر این آیه علامه در المیزان گفته است: کلمه "خلق" به معنای ملکه نفسانی است، که افعال بدنی مطابق اقتضای آن ملکه به آسانی از آدمی سر می زند، حال چه اینکه آن ملکه از فضائل باشد، مانند عفت و شجاعت و امثال آن، و چه از رذائل مانند حرص و جبن و امثال آن، ولی اگر مطلق ذکر شود، فضیلت و خلق نیکو از آن فهمیده می شود.^۱

در ادامه بحث میگوید: پس اینکه قرآن کریم فرموده: **"إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ"**، معنایش این است که تو- ای پیامبر- سجایای اخلاقی عظیمی داری و این آیه شریفه هر چند فی نفسها و به خودی خود حسن خلق رسول خدا (ص) را می ستاید، و آن را بزرگ می شمارد، لیکن با در نظر گرفتن خصوص سیاق، به خصوص اخلاق پسندیده اجتماعیش نظر دارد، اخلاقی که مربوط به معاشرت است، از قبیل استواری بر حق، صبر و^۲

^۱ طباطبایی، محمدحسین، ترجمه تفسیر المیزان، ۲۰ جلد، ج ۱۹، ص: ۶۱۹

^۲ - همان

بنابراین از این آیه استفاده میشود که اخلاق نیک فضیلت بزرگی فردی و اجتماعی است، بطور که خداوند با آن رسول برگزیده خویش را می ستاید. این مسأله نشان میدهد که آراستگی به این فضائل در افراد انسانی از نظر خداوند و دین اسلام فوق العاده مهم و حیاتی است. از آن جا که ضرورت اقتدا به رسول اکرم (ص) ثابت شده است همه بخصوص حاکم اسلامی وظیفه دارند در پی سیره ایشان باشند. چون پیامبر (ص) مسؤولیت گسترش فضائل اخلاقی داشتند، خلفای ایشان نیز به حکم نیابت آن مسؤولیت را خواهند داشت.

ب) در آیه دیگر از قرآن کریم آمده است: *يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ* (سوره انفال آیه ۲۴)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! دعوت خدا و پیامبر را اجابت کنید هنگامی که شما را به سوی چیزی می خواند که شما را حیات می بخشد! و بدانید خداوند میان انسان و قلب او حایل می شود، و همه شما (در قیامت) نزد او گردآوری می شوید.

این آیه شریفه به اجابت دعوت خدا و نبی اکرم (ص) دستور میدهد، دعوتی که آن دعوت مایه حیات و زندگی انسان است. مقصود در اینجا حیات مادی فقط نیست، بلکه دعوت به اجابت زنده شدن روحی و معنوی است. این زنده شدن بدون رسیدن به فضائل اخلاقی ممکن نیست؛ زیرا در آیه قبل دانستیم که بزرگترین ارزش انسان همین فضائل اخلاقی او است که نبی اکرم (ص) به آنها متصف است.

در تفسیر این آیه در المیزان چنین آمده است: بعد از آنکه در جمله "أَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ" مؤمنین را به اطاعت دعوت حقه و اینکه از آن اعراض نکنند دعوت فرمود اینک برای دومین بار آن را تاکید نموده و مؤمنین را به استجاب خدا و رسولش در پذیرفتن دعوت پیغمبر سفارش می کند، و این تاکید را بوسیله بیان حقیقت امر و آن رکن واقعی که تکیه گاه این دعوت است انجام داده و می فرماید حقیقت امر و رکن واقعی این دعوت چیزی است که انسان را از پرتگاه فنا و هلاکت رهایی داده و زنده اش می کند،^۱

در کلام بعضی مفسران معنی حیات عام گرفته شده و شامل تمام ابعاد آموزه های اسلام میشود، از جمله حیات اخلاقی که قوام آن در داشتن فضائل اخلاقی است. هنگامی که حیات اخلاقی جزء دعوت باشد اجابت آن نیز واجب خواهد بود.

^۱- همان ج ۹ ص ۵۲.

در تفسیر نمونه چنین آمده است: در تفسیر آیه فوق با صراحت می‌گوید که دعوت اسلام، دعوت به سوی حیات و زندگی است حیات معنوی، حیات مادی، حیات فرهنگی، حیات اقتصادی، حیات سیاسی بمعنای واقعی، حیات اخلاقی و اجتماعی، و بالآخره حیات و زندگی در تمام زمینه‌ها. این تعبیر کوتاه‌ترین و جامع‌ترین تعبیری است که در باره اسلام و آئین حق آمده است اگر کسی بپرسد اسلام هدفش چیست؟ و چه چیز می‌تواند به ما بدهد؟ در یک جمله کوتاه می‌گوئیم هدفش حیات در تمام زمینه‌ها و این را به ما می‌بخشد.^۱

ج) در آیه دیگر از قرآن کریم در مورد امر به تعاون آمده است: *وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ*. (سوره مائده آیه: ۲)

و(همواره) در راه نیکی و پرهیزگاری با هم تعاون کنید! (و هرگز) در راه گناه و تعدی همکاری ننمایید! و از (مخالفت فرمان) خدا پرهیزید که مجازات خدا شدید است.

در این آیه امر به تعاون و همکاری در اعمال نیک و تقوا شده و از همکاری در گناه و تجاوز نهی شده است. ترویج فضائل اخلاقی بدون تردید از مصادیق برّ و تقوا است؛ پس امر شامل آن است. البته این تعاون در همه جا واجب نیست، مثل مستحبات، اما در امور مهم و مورد اهتمام شارع واجب است. ترویج فضائل اخلاقی نیز از اهم امور مورد توجه شارع مقدس است. پس دلالت آیه در مورد مدعا ظهور دارد.

در کتاب زبدة البیان این آیه چنین تفسیر شده است: «وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ» أی اعملوا بالعفو و متابعة الأمر بالإحسان و مخالفته الهوی، فلیعاون بعضکم بعضا على الإحسان، و اجتناب المعاصی و امثال الأوامر.^۲

و تعاونوا ... یعنی با گذشت رفتار کنید و موضوع را با احسان و مخالفت هوای نفس انجام دهید، پس همدیگر را کمک کنید بر احسان، اجتناب گناهان و بجا آوردن دستورات.

بدون تردید ترویج فضائل اخلاقی احسان و امثال اوامر است، پس آیه شامل این موضوع میشود.

همین معنی در کلام علامه نیز در المیزان آمده است: در نتیجه برگشت معنای تعاون بر بر و تقوا به این است که جامعه مسلمین بر بر و تقوا و یا به عبارتی بر ایمان و عمل صالح ناشی از ترس خدا اجتماع کنند، و این همان صلاح و تقوای اجتماعی است، و در مقابل آن تعاون بر گناه- یعنی عمل زشت که موجب عقب افتادگی

^۱ - مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ۲۸ جلد، ج ۷، ص ۱۲۷

^۲ - اردبیلی، احمد بن محمد، زبدة البیان فی أحكام القرآن، در یک جلد، المكتبة الجعفریة لإحياء الآثار الجعفریة، تهران - ایران، اول، هق، ص: ۲۹۷

از زندگی سعیده است،- و بر "عدوان" که تعدی بر حقوق حقه مردم و سلب امنیت از جان و مال و ناموس آنان است، قرار می گیرد.^۱

(د) در آیه دیگر از قرآن کریم آمده است: كُنتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ تَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ. (سوره آل عمران آیه ۱۱۰)

بحث این آیه در ادله امر به معروف و نهی از منکر خواهد آمد، این آیه به اقتضای بر جسته کردن امر به معروف و نهی از منکر که باعث بهترین امت شدن امت اسلام گشته، میرساند که این دو فریضه مهم و واجب هستند. ترویج فضائل اخلاقی از مصادیق اصلی امر به معروف است، پس دلالت آیه بر وجوب این قاعده ظاهر بلکه نص است.

در کنز العرفان همین معنی چنین آمده است: ظاهر الآیه علی التقديرین يدل علی وجوب الأمر والنهی علی الأعیان لإطلاقه و هو الأصح.^۲

ظاهر آیه بر هر دو تقدیر دلالت بر وجوب امر و نهی عینی دارد، بخاطر اطلاق. این قول اصح است.

(ه) در آیه دیگر از قرآن کریم آمده است: وَ لَتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ. (سوره آل عمران آیه ۱۰۴)

این آیه نیز مثل آیه قبل بلکه صریحتر بر مدعا دلالت دارد؛ چون در اینجا از فعل امر استفاده شده است.

در کنز العرفان در مورد این آیه میگوید: هذه الآیه صریحه فی الأمر و استدلال بها من قال بوجوب الکفایه لكون «من» هنا للتبعیض و قيل للبيان و هو ضعيف لأنّ البيان لا يتقدّم علی المبین و إذا كانت للتبعیض تكون صریحه فی ما قلناه.^۳

این آیه صریح در امر است و به واجب کفایی بودن (امر به معروف...) بر آن استدلال شده است؛ چون «من» در این جا بخاطر تبعیض است و گفته شده بیانیه است که این قول ضعیف است؛ زیرا بیان بر مبین مقدم نمیشود. پس زمانیکه تبعیض باشد در قول ما صریح می باشد.

۱ - طباطبایی، محمدحسین، ترجمه تفسیر المیزان، ۲۰ جلد، ۵ ص ۲۶۶

۲ فاضل مقداد، مقداد بن عبدالله، کنز العرفان فی فقه القرآن، ۲ جلد، مرتضوی - ایران - تهران، چاپ: ۱، ۱۳۷۳ ه. ش. ج ۱ ص ۴۰۶

۳ - همان. ج ۱، ص: ۴۰۷

در بحث امر به معروف این آیه بیشتر توضیح داده میشود.

در مورد لزوم ترویج فضائل اخلاقی در جامعه آیات دیگری نیز هست که مقام گنجایش آنها را ندارد. در هر صورت این آیات و آیات ادله امر به معروف، تبلیغ، تعلیم و تزکیه نیز بر این اصل دلالت دارند. بنابراین دلالت آیات بر مدعا بالجمله تمام است.

اگر کسی بگوید این ادله مسئولیت دولت اسلامی را ثابت نمی کند، چنین اشکالی مردود است؛ زیرا این مسأله با توجه به سیره عملی معصومین (ع) که بر گرفته از قرآن بوده است، بخصوص رسول اکرم (ص) و علی (ع) بسیار روشن است که حاکم اسلامی در مورد ترویج فضائل اخلاقی مسئولیت دارد.

البته اگر شک در مسئولیت دولت اسلامی ادامه یابد، ادله امر به معروف بر وجوب این اصل دلالت دارند و در جای خود اثبات شده است که فضائل اخلاقی از امهات معروف ها هستند. همان مقدار که دولت و حاکم اسلامی در امر به معروف مسئولیت دارند در این مورد نیز مسئول خواهند بود.

۲- روایات

در روایات اسلامی موضوع اخلاق و لزوم توجه و عنایت به آن در حد تواتر، بلکه فوق تواتر است. کمتر موضوعی تا این حد مورد توجه حضرات معصومین (ع) و توصیه و تأکید بوده است. در اینجا از میان صدها بلکه هزاران روایت، چند روایت از باب نمونه ذکر میشود:

الف) روایت نبوی در مورد جهاد با نفس میگوید: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَنَّ النَّبِيَّ ص بَعَثَ سَرِيَّةً فَلَمَّا رَجَعُوا قَالَ مَرَحَبًا بِقَوْمٍ قَضَوْا الْجِهَادَ الْأَصْغَرَ وَبَقِيَ عَلَيْهِمُ الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ فَقِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ قَالَ جِهَادُ النَّفْسِ.^۱

از امام صادق (ع) نقل شده است که فرمود: همانا پیامبر (ق) گروهی را به جهاد فرستاد، هنگامیکه برگشتند، حضرت فرمود: آفرین به مردمی که جهاد اصغر را انجام داده اند و بر آن ها جهاد اکبر مانده است! پس کسی گفت: یا رسول الله جهاد اکبر چیست؟ حضرت فرمود: جهاد با نفس خود.

^۱ - شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة، ۳۰ جلد، ج ۱۵، ص ۱۶۱

ب) در روایتی از امام صادق (ع) این چنین وارد شده است: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِنَّ اللَّهَ خَصَّ رَسُولَهُ ص بِمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ فَأَمْتَحِنُوا أَنْفُسَكُمْ فَإِنْ كَانَتْ فِيكُمْ فَأَحْمَدُوا اللَّهَ وَارْغَبُوا إِلَيْهِ فِي الزَّيَادَةِ مِنْهَا.^۱

از امام صادق (ع) روایت شده است که فرمود: همانا خداوند رسول خود را به تمایز بخشیده به به و سیله اخلاق، پس خود را امتحان کنید، پس اگر (اخلاق نیکو) در شما بود خدا را شکر کنید و تمایل بسوی او شوید برای زیاد شدن آن ها.

ج) در روایتی از امام باقر (ع) نیز این چنین وارد شده است: عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص لِعَلِيَّ ع يَا عَلِيُّ أَوْ صِيكَ فِي نَفْسِكَ بِخِصَالٍ فَأَحْفَظْهَا - ثُمَّ قَالَ اللَّهُمَّ أَعْنِ أَمَّا الْأُولَى فَالْصَّدُقُ - لَا يَخْرُجَنَّ مِنْ فِيكَ كَذِبُهُ أَبَدًا عَلَيْكَ بِمَحَاسِنِ الْأَخْلَاقِ فَارْكَبْهَا عَلَيْكَ بِمَسَاوِي الْأَخْلَاقِ فَاجْتَنِبْهَا فَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَلَا تَلُومَنَّ إِلَّا نَفْسَكَ.^۲

از امام باقر (ع) نقل شده است: پیامبر (ص) به علی (ع) فرمود: ای علی در به خصلاتی باره خودت سفارش میکنم پس آن ها را حفظ کن، سپس فرمود: - خدا یا او را یاری کن بر این کار - اما اولی پس صدق است، خارج نشود از دهانت دروغی هرگز، بر تو باد محاسن اخلاق بر آن ها سوار باش و بر تو باد که از اخلاق بد اجتناب کنی، پس اگر چنین نکردی بدرستی جز خود را سرزنش مکن.

د) در روایتی نبوی دیگر این چنین وارد شده است: وَقَالَ ص كُلُّكُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ فَالْإِمَامُ رَاعٍ وَهُوَ الْمَسْئُولُ عَنْ رَعِيَّتِهِ وَالرَّجُلُ فِي أَهْلِهِ رَاعٍ وَهُوَ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ وَالْمَرْأَةُ فِي بَيْتِ زَوْجِهَا رَاعِيَّةٌ وَهِيَ مَسْئُولَةٌ عَنْ رَعِيَّتِهَا وَالْخَادِمُ فِي مَالِ سَيِّدِهِ رَاعٍ وَهُوَ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ وَالرَّجُلُ فِي مَالِ أَبِيهِ رَاعٍ وَهُوَ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ وَكُلُّكُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ.^۳

از پیامبر (ص) روایت است که فرمود: همه ی شما نگهبانید و مسئول رعیت خود، پس امام نگهبان است و مسئول رعیت خودش، مرد در اهل خود نگهبان است و مسئول رعیت خود، زن در خانه شوهرش نگهبان و مسئول رعیت خود، خادم در مال آقای خود نگهبان است و مسئول ار رعیت خود، انسان در مال پدرش نگهبان است و مسئول رعیت خود و همه ی شما نگهبانید و مسئول رعیت خود هستید.

۱ - همان ؛ ص ۱۸۰

۲ - همان ؛ ص ۱۸۲

۳ - احسائی، ابن ابی جمهور، محمد بن علی، عوالي اللئالی العزیزیه، ۴ جلد، دار سید الشهداء للنشر، قم - ایران، اول، ۱۴۰۵ هـ ق؛ ج ۱، ص: ۱۲۹

در مورد جهاد با نفس و آراسته شدن به فضائل اخلاقی روایات زیاد است و مضمون آن ها متواتر است. از جمله روایت اول که ذکر شد موثق است. روایت دوم نیز صحیح است.^۱ بنابراین در بین این روایات روایات معتبر زیاد است.

دلالت روایات در مورد امر به کسب فضائل نص است؛ لذا وجوب کسب فضائل اخلاقی را ثابت میکنند. پس در وجوب و مطلوبیت این موضوع در مورد اشخاص حقیقی تردیدی وجود ندارد. اما اینکه حکومت اسلامی در قبال ترویج این فضائل مسئولیت دارد نیز این روایات ظهور دارند؛ زیرا با توجه به اینکه نبی اکرم (ص) و ائمه (ع) امر به این فضائل کرده اند، بلکه فلسفه بعثت انبیاء احیاء این فضائل بوده، میرساند که جانشینان ایشان نیز همین مسئولیت را دارند. روایت اخیر همه را در قبال رعیت و تابعین خود مسئول میداند. اگرچه این روایت اخیر در سند از طرق شیعی اشکال دارد، اما فقره «كُلُّكُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ» بسیار مشهور است و فقهاء به آن استناد کرده اند. این شهرت عملی ضعف سند را جبران میکند. اگرچه روایات دیگر باب در اثبات مطلوب کافی است؛ زیرا با ثبوت وجوب این فضائل ادله امر به معروف و امثال آنها، مسئولیت حاکم اسلامی را مسجل و اثبات میکنند.

۳- اجماع

در مورد وجوب کسب فضائل اخلاقی اجماع و تسالم وجود دارد، اما در خصوص وجوب مسئولیت دولت اسلامی اجماع بطور مستقیم وجود ندارد؛ زیرا این مسأله را فقهاء در کتب فقه استدلالی بحث نکرده اند. اما از فحوایی کلمات فقهاء اجماع، بلکه ضرورت بدست می آید:

صاحب جواهر (ره) در این باره در بحث امر به معروف و نهی از منکر گفته است: *بل منه يعلم أن المراد حينئذ من إطلاق الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر في الكتاب والسنة حمل تارك المعروف و فاعل المنكر على الفعل و الترك بالقلب على الوجه الذي ذكرناه، وباللسان و باليد كذلك، بل قد سمعت دعوى الإجماع من الأردبيلي على الأخير فضلا عن الأولين.*^۲

^۱ - نرم افزار درایة الحدیث بور بررسی روایات جهاد النفس.

^۲ - نجفی، صاحب الجواهر، محمد حسن، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ۴۳ جلد، ج ۲۱، ص: ۳۸۲

بلکه از آن فهمیده میشود، همانا مراد در این هنگام از اطلاق امر به معروف و نهی از منکر در کتاب و سنت وادار سازی ترک کننده معرف و فاعل منکر، بر انجام معرف و ترک منکر است، بوسیله قلب، زبان و عمل، همانگونه که ذکر کردیم. بلکه همانا شنیدی ادعای اجماع را از اردبیلی بر مورد آخر (اقدام عملی) چه برسد به آن دوتای اول.

در این کلام بر وادار سازی در امر به معروف در مورد مرتبه عملی ادعای اجماع شده است. این مرتبه همان است که حاکم اسلامی مسئول آن است.

امام خمینی (ره) نیز در مورد امر به معروف و نهی از منکر فعلی و عملی مثل سایر فقهاء گفته است: از عظیم ترین مصادیق امر به معروف و نهی از منکر، و شریفترین و دقیقترین و شدیدترین آنها از نظر تأثیر، و دلنشینترین آنها مخصوصا اگر آمر و ناهی از علمای دین و رؤسای مذهب (اعلی الله کلماتهم) باشد، آن است که از شخصی صادر شود که خودش لباس معروف را چه واجب و چه مستحبش را پوشیده (و به آن عمل کرده) باشد، و از منکر (و حرام) بلکه از مکروه دور باشد، و به اخلاق انبیاء و اهل معنویت متخلق باشد و از اخلاق بی خردان و اهل دنیا منزّه باشد تا آنکه با کار و روش و اخلاقش آمر و ناهی باشد و مردم به او اقتداء نمایند (و او را الگو قرار دهند).^۱

حال فقیه که از رؤسای مذهب است، اگر حاکم مبسوط الید هم باشد، مسلم است که این لزوم امر به معروف توسط وی بصورت فعلی، قولی و عملی مؤکد میشود.

بنابر این بطور غیر مستقیم اجماع ثابت میشود، اگرچه این اجماع مدرکی است و مستنبط از کتاب و سنت می باشد و در اصل همان ادله و عمومات کافی است و احتیاجی به اجماع نیست.

۴- دلیل عقل

ترویج فضائل اخلاقی از مصادیق اصلی و مهم امر به معروف است، وقتی امر به معروف بنابر دلایل عقلی، مثل: قاعده لطف، مقدمه حفظ نظام، لزوم جلوگیری از معصیت، مصلحت جامعه و ضمانت اجرای قانون واجب باشد، بر اساس این نظریه، ترویج فضائل اخلاقی نیز واجب خواهد بود.

^۱ - خمینی، سید روح الله موسوی - مترجم: اسلامی، علی، تحریر الوسيلة - ترجمه، ۴ جلد، ج ۲، ص: ۳۲۱

در صورتی که وجوب امر به معروف و نهی از منکر بر دلیل عقلی مستند باشد، با توجه به این که عقل به صورتی مطلق، جلوگیری از وقوع امور ناپسند و مبعوض خداوند را واجب می داند، دایره شمول این واجب عقلی نیز گسترده بوده و حتی منکراتی را که در خارج تحقق نیافته ولی در معرض تحقق قرار دارد شامل میشود.

شیخ انصاری (ره) در این زمینه چنین گفته است: *وإنما الثابت من النقل والعقل القاضی بوجوب اللطف وجوب ردع من هم بها وأشرف عليها بحيث لولا الردع لفعلاها أو استمر عليها*^۱.

همانا از نقلیات و دلایل عقلی ثابت شده است در مورد قاعده وجوب لطف و وجوب باز داشتن کسی که تمایل یافته به آن (گناه) و در شرف اقدام بر آن است اگر دفع نشود حتما انجام میدهد یا ادامه میدهد.

با این استدلال میشود ادعا کرد ترویج فضائل اخلاقی به حکم عقل نیز واجب است و بر دولت اسلامی است تا آن را در میان مردم ترویج و تحکیم کند. زیرا اگر فضائل اخلاقی ترویج نشوند، لامحاله رذائل اخلاقی در جامعه عملی میشوند و لازم است با آن مقابله شو.

البته انصاف این است که اثبات شمول دلیل عقلی به این گستردگی مشکل است؛ زیرا در موارد که امر به معروف و ارشاد جاهل، به حد ضرورت ناگزیر اجتماعی، یا قضیه حیاتی فردی نرسد، ادعای حکم عقل به وجوب آن مشکل است. اگرچه آن فعل در نظر عقل از حسن بر خوردار باشد؛ زیرا سیره عقلای فعلی عالم عدم دخالت در امور دیگران است الا در امور ضروری و حیاتی که چاره جز دخالت نیست.

پس قدر متیقن از دلیل عقلی در وجوب ترویج فضائل اخلاقی توسط دولت اسلامی، بر اساس عمومات، ادله امر به معروف و ارشاد جاهل، اصول کلی و اصلی اخلاقی است که اگر ترویج نشوند، جامعه دچار بحران اخلاقی شده و دچار اختلال نظام میگردد. تعیین مصادیق و کیفیت ترویج در اختیار ولی امر است، تا طبق مصلحت عملی سازد.

۵- قلمرو اصل "ترویج فضائل اخلاقی"

^۱ - الشيخ الانصاری دزفولی، مرتضی بن محمد امین انصاری، کتاب المکاسب، ۶ جلد، ج ۱، ص: ۱۴۲

در بحث قلمرو ترویج فضائل اخلاقی توجه به دو جنبه مهم است: اولین مسأله توجه به موضوع فضائل است؛ زیرا ارزشهای اخلاقی همچون دیگر موضوعات در علوم انسانی دائم در تحول و تبدل است. موضوع شناسی و اولویت بندی در بحث ارزشهای اخلاقی نیاز همیشگی است.

جنبه مهم دیگر بررسی و تحقیق در ارزشهای اسلامی برگرفته از کتاب و سنت است که همواره باید شناسای شده و نسبت آن با موضوعات امروزی سنجد شود. اگرچه غالب ارزشهای اخلاقی در طول زمان دچار تحول نمی شوند، اما تعیین مصداق و قبض و بسط حکم میتواند دگرگون شود.

با توجه به این مقدمات میتوان گستره فضائل اخلاقی را، ارزشهای اخلاقی دانست که در جامعه هدف به عنوان ارزش پذیرفته شده باشند. در این محدوده دولت اسلامی مسئولیت دارد با انواع روش ها و وسائل، ارزش های اخلاقی را در جامعه ترویج و تثبیت نماید.

کلام یکی از فقهاء قرآنی در این زمینه بسیار راهگشا است که میگوید: فراهم آوردن زمینه های کاملاً مساعد برای پذیرش عقاید حق، عبادات صحیح و فضایل اخلاقی با اتخاذ سیاستی هوشمندانه نظیر سیاست پیشین. برای این منظور، اسلام ابتدا با ارائه دلایل توحید و براهین برانگیخته شدن پس از مرگ و حقانیت روز حساب و جزا و بصیرت بخشیدن به دیده ها، آنان را از شرکت و بی قیدی رهانید و قلب های ایشان را به عقیده توحید و روز جزا زنده گردانید. سپس، در مرحله بعد آنان را با عبادت آشنا ساخت. این مرحله قبل از هجرت با نماز آغاز شد؛ سپس در سال دوم هجرت زکات و روزه بدان افزون گشت و در سال ششم با فریضه حج پایان یافت. در مورد آداب و رسوم نیز همین شیوه عمل شد. یعنی ابتدا ایشان را از گناهان کبیره بازداشت و ارتکاب آن را شدیداً تقبیح کرد، سپس به نرمی و ملاطفت آنان را از انجام گناهان صغیره نهی فرمود و با حرکتی حکیمانه و تدریجی اموری همچون شرب خمر را که میان ایشان ریشه دار بود تحریم کرد و نهایتاً نیز به نتیجه رسید و آنان را از اعتیاد بدان نجات بخشید. ... آیا چنین شیوه ای در اداره جوامع بشری و اصلاح و تربیت آنها معجزه ای برای اسلام به شمار نمی آید؟ آری قطعاً چنین است و تاریخ گواه آن است.^۱

این عبارات اصل کلی را در تبلیغ و ترویج فضائل اخلاقی نشان میدهد که همان اقدام و ترویج تدریجی است. اگرچه فضائل اخلاقی همه مهم هستند و در تحت گستره این مفهوم قرار گرفته اند؛ اما در مقام تطبیق و

^۱ - زرقانی، محمد عبدالعظیم، ترجمه مناهل العرفان فی علوم القرآن، جلد ۱، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی - ایران - تهران، چاپ: ۱، ۱۳۸۵ ه. ش. ص

عملی کردن دقت و هوشمندی لازم است، تا ارزش ها به نحو صحیح ترویج شوند و باعث دلزگی مردم و تبدیل به ضد ارزش اجتماعی نشوند.

۶- کاربردها

اصل مهم "ترویج فضائل اخلاقی" در تمام ابعاد زندگی انسان کاربرد دارد، در واقع تمام زندگی انسانی مبتنی بر اخلاق و کاربرد های آن است. ذکر تمام آنها در این مقال ممکن نیست، فقط به چند کاربرد کلی و مهم اشاره میشود:

الف) تأمین سعادت دنیوی و اخروی از سان: در نگاه اسلام حیات انسانی جاودانی است که با مرگ قطع نمی شود و در نتیجه باید روشی را در زندگی اتخاذ نماید که هم به سعادت دنیوی و هم به سعادت اخروی ختم شود. یعنی راهی را برود که وی را به سر منزل سعادت دنیا و آخرت، هر دو برساند. توصیه دین برای داشتن فضائل اخلاقی که از دستگاه آفرینش الهام و سرچشمه گرفته، سعادت را در زندگی اخلاقی میداند. پس اخلاق که به عنوان یکی از بخش های مهم دین است، در صورتی که مبتنی بر فضایل اخلاقی باشد، در تأمین سعادت اجتماع و سوق انسان به سوی عمل صالح و تحقق جامعه آرمانی نقش اساسی دارد.

در تفسیر المیزان در مورد این کاربرد مهم فضائل اخلاقی چنین آمده است: ناحیه دیگرش برخورداری از سعادت اخروی است، که از نظر اسلام، زندگی واقعی هم همان زندگی آخرت است و اسلام سعادت زندگی واقعی یعنی زندگی اخروی بشر را جز با مکارم اخلاق و طهارت نفس از همه رذائل، تأمین شدنی نمی داند و باز به حد کمال و تمام رسیدن این مکارم را وقتی ممکن می داند که بشر دارای زندگی اجتماعی صالح باشد، و دارای حیاتی باشد که بر بندگی خدای سبحان و خضوع در برابر مقضیات ربوبیت خدای تعالی و بر معامله بشر بر اساس عدالت اجتماعی، متکی باشد.^۱

ب) ایجاد وحدت و همبستگی اجتماعی: دین در بعد اعتقادی، اخلاقی، و عملی نقش مهمی در یکپارچگی اجتماعی و رفع اختلافات دارد. سعادت کامل جامعه بشری در این است که پیوند برادری و اخوت در میان مردم برقرار باشد، اسلام به این آرزوی فردی و اجتماعی جامعه عمل پوشانیده و روشی را برای

^۱ - طباطبایی، محمدحسین، ترجمه تفسیر المیزان، ۲۰ جلد، ج ۴، ص: ۱۷۲

مردم عرضه داشته که در اثر پذیرش آن منافع حیاتی افراد و جامعه تأمین و اختلافاتشان رفع خواهد شد. این عامل همان عقاید مشترک و پای بندی به فضائل اخلاقی در مقام عمل در میان افراد جامعه است که همه را به سعادت میرساند.

ج) بالابردن سرمایه اجتماعی و تسهیل زندگی انسان: خداوند به منظور اصلاح و تنظیم زندگی فردی و اجتماعی انسان ها شرایع و قوانینی را در قالب دین ارسال نموده است. این بهترین و عالی ترین روشی است که میتواند اجتماع بشر را منظم ساخته و بیش از هر روش دیگر مردم را همدل کرده و با آراستن آنها به فضائل اخلاقی، آنها را به رعایت قوانین اجتماعی وادار نماید. بر این اساس، اخلاق دینی و بخصوص داشتن فضائل اخلاقی حافظ نظم و انتظام جامعه و اعتماد متقابل می باشد. این خود باعث بالارفتن سرمایه اجتماعی و سهولت زندگی در جامعه میشود.

د) شکوفایی فرهنگ و تمدن: یکی دیگر از آثار و فوائد دین و فضائل اخلاقی، شکوفایی فرهنگ و تمدن است؛ زیرا هر جا که دین و اخلاق حضور پیدا کرد، جلوه های تمدنی بیشتر قابل مشاهده است. از آن زمانی که دین در میان بشر پیدا شد و امت ها و جماعات خود را متدین به آن دانستند از همان روز علاقه به اخلاق فاضله و عشق به عدالت و صلاح در بشر پیدا شد. در واقع هیچ عاملی بشر را به داشتن ایمان، اخلاق فاضله، عدالت و صلاح بیشتر از دین، دعوت نکرده است. پس آنچه از صفات پسندیده اخلاقی امروزه در میان اقوام و ملل میبینیم، هر قدر هم اندک باشد به طور قطع از بقایای آثار و نتایج دعوت انبیاء است. گسترش فضائل اخلاقی ادامه این سنت حسنه الهی است که مایه سعادت و شکوفای مادی و معنوی بشر بوده است.^۱

بنابراین اگر جامعه اخلاق مدار باشد و با فضیلت، علاوه بر آثار معنوی پیشرفت مادی نیز حاصل میشود؛ زیرا با وجود فضائل اخلاقی خیانت، تقلب، فساد مالی و اخلاقی و مفاسد دیگر کاهش می یابد و این عاملی در رشد همه جانبه آن جامعه باشد.

گفتار سوم: اصل "مقابله با انحطاط اخلاقی"

^۱ - لطفی، محمدحسین؛ کارکردهای اجتماعی اخلاق دینی و قرآنی در جامعه از منظر تفسیر المیزان پژوهشنامه قرآن و حدیث - شماره ۲۲ بهار و تابستان ۱۳۹۷

در گفتار قبل در مورد لزوم ترویج فضائل اخلاقی سخن رفت و ابعادی مهمی از آن بیان شد، مقابله با انحطاط اخلاقی در نقطه مقابل آن قرار دارد؛ لذا با دانستن لزوم ترویج فضائل اخلاقی مقابله با رذائل اخلاقی نیز تا حدودی روشن می‌شود. تقابل این دو چون به صورت تقابل ملکه و عدم ملکه است، برای همین ممکن است در جای نه ترویج فضائل لازم باشد و نه مقابله با رذائل، اما هر جا ترویج فضائل لازم باشد، مقابله با رذائل نیز هست. اما بخاطر اهمیت بسیار زیاد مقابله با رذائل و انحطاط اخلاقی فرد و جامعه، لازم است این مبحث بطور مستقل مطرح شود، تا فایده آن اتم باشد؛ زیرا دین مبین اسلام در زمینه محو فساد و انحطاط اخلاقی تلاش بسیاری کرده و در مورد از بین بردن این رذائل درونی و اجتماعی انسان توصیه‌های فوق العاده زیادی در آیات و روایات صورت گرفته است.

علامه در المیزان در مورد مبارزه اسلام با رذائل و انحطاط اخلاقی می‌گوید: در این میان طریقه سومی هست که مخصوص به قرآن کریم است و در هیچ یک از کتب آسمانی که تا کنون به ما رسیده یافت نمی‌شود و نیز از هیچ یک از تعالیم انبیاء گذشته سلام الله علیهم اجمعین نقل نشده و نیز در هیچ یک از مکاتب فلاسفه و حکمای الهی دیده نشده و آن عبارت از این است که انسانها را از نظر اوصاف و طرز تفکر، طوری تربیت کرده که دیگر محل و موضوعی برای رذائل اخلاقی باقی نگذاشته و به عبارت دیگر اوصاف رذیله و خوی‌های ناستوده را، از طریق رفع از بین برده نه دفع، یعنی اجازه نداده که رذائل در دلها راه یابد تا در صدد بر طرف کردنش بر آیند، بلکه دلها را آن چنان با علوم و معارف خود پر کرده که دیگر جایی برای رذائل باقی نگذاشته است.^۱

در این بخش به بعضی از ادله این موضوع که میتواند به عنوان یک اصل کلی باشد، بطور گذرا اشاره میشود:

۱- آیات قرآن کریم

^۱ طباطبایی، محمدحسین، ترجمه تفسیر المیزان، ۲۰ جلد، ج ۱ ص ۵۳۹

در قرآن کریم در مورد لزوم مقابله با رذائل و انحطاط اخلاقی آیات بسیاری وجود دارد. همچنان که ذکر شد در اصل فلسفه و هدف اصلی از بعثت تزکیه و تعلیم است که مقدمه آن ها از این بردن رذائل و عوامل انحطاط اخلاقی است. در اینجا به چند آیه از باب نمونه اشاره میشود:

الف) در قرآن کریم در مورد نشانه های نبی اکرم (ص) که در کتب سماوی گذشته آمده است، میگوید: *الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَاَلَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ ۙ أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ.* (سوره اعراف، آیه: ۱۵۷)

همانها که از فرستاده (خدا)، پیامبر «امی» پیروی می کنند؛ پیامبری که صفاتش را، در تورات و انجیلی که نزدشان است، می یابند؛ آنها را به معروف دستور می دهد، و از منکر باز میدارد؛ اشیاء پاکیزه را برای آنها حلال می شمرد، و ناپاکیها را تحریم می کند؛ و بارهای سنگین، و زنجیرهایی را که بر آنها بود، (از دوش و گردنشان) بر می دارد، پس کسانی که به او ایمان آوردند، و حمایت و یاریش کردند، و از نوری که با او نازل شده پیروی نمودند، آنان رستگارانند.

این آیه شریفه در سه فقره ی خود بر مدعای لزوم مقابله با انحطاط اخلاقی دلالت دارد: اولین مورد نهی از منکر است، بدون تردید وجود و گسترش رذائل اخلاقی که باعث انحطاط اخلاقی فرد و جامعه شود منکر است. دومین مورد تحریم خبائث است، خبائث در مادیات و معنویات هر دو وجود دارد، تحریم خبائث به عمومیت خود شامل هر دو قسم میشود. سومین مورد رستگاری پیروان قرآن است که در آخر آیه آمده است، این رستگاری در صورت وجود عوامل انحطاط امکان ندارد؛ پس برای رسیدن به فلاح ناگزیر با عوامل انحطاط باید مقابله صورت گیرد. بنابراین دلالت آیه بر مدعای مطرح شده بسیار روشن است.

با استدلال به این آیه شریف در مورد لزوم اقدام دولت اسلامی بر علیه ناهنجاری اجتماعی، فقیه محقق معاصر چنین میگوید: *در این آیه خداوند سبحان به پنج امر مهم که پیامبر اکرم (ص) در ارتباط با مردم در طول حیات خویش بدان اهتمام می ورزید اشاره فرموده است [امر به معروف، نهی از منکر، حلال کردن چیزهای پاکیزه، تحریم پلیدیها و گسستن زنجیرهای جاهلیت] و روشن است که آن حضرت بهترین الگو و أسوه هر کسی است که زمام امور مسلمانان را به عهده می گیرد، و بر وی واجب است که در این امور از آن حضرت سرمشق بگیرد.*

از سوی دیگر «معروف» همه کارهای نیکی است که فطرت و عقل سلیم انسان به نیکی آن گواه است و به همین جهت شارع مقدس به انجام آن امر فرموده است، و «منکر» هر عمل ناپسندی است که هر عقل سلیم آن را ناپسند می شمارد و شارع مقدس از آن نهی فرموده است، و وظیفه حاکم اسلامی در این رابطه این است که با نفوذ و قدرت خود جو جامعه را بگونه ای سالم و اسلامی بسازد که بطور طبیعی زمینه های گسترش «معروف» در ابعاد مختلف فراهم آید و ریشه فساد و کارهای زشت خشک گردد.^۱

(ب) آیه دیگری از قرآن کریم در مورد تزکیه نفس میگوید: قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا، وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا (سوره شمس آیات ۹ و ۱۰)

(سوگند به این آیات) که هر کس جان خود را از گناه پاک سازد رستگار می شود، و هر کس آلوده اش سازد زیانکار خواهد گشت.

در تفسیر آیات فوق در تفسیر تبیان چنین آمده است: والمعنى قد أفلح من زكى نفسه بالعمل الصالح أو اجتناب المعصية - وهو قول ابن عباس ومجاهد وقتادة - وقال قوم: معنا قد أفلح من زكى الله نفسه، وقد خاب من دساها نفسه وقوله «وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا» معناه قد خاب أي خسر من دس نفسه في معاصي الله منهمكاً في القبائح التي نهى الله عنها.^۲

معنای آیه این است، همانا رستگار شد کسی که تزکیه کرد خودش را با اعمال صالح یا دوری از گناهان - این قول ابن عباس مجاهد و قتاده است - جمعی گفته اند، معنایش این است که رستگار شد کسی که خدا او را پاک گرداند و تباه شد کسی که آلوده کرد خود را. معنای آیه قد خاب ... زیانکار شد کسی که نفس خود را در گناهان فروبرد در حالی که در شرارت ها فرو رفته که مورد نهی خداوند هستند.

در تفسیر این آیات در تفسیر نمونه نیز میگوید: سوگندهای پی در پی و مهمی که در آغاز این سوره آمده، به یک حساب "یازده" سوگند و به حساب دیگر "هفت" سوگند است، و بیشترین تعداد سوگندهای قرآن را در خود جای داده، و به خوبی نشان می دهد که مطلب مهمی در اینجا مطرح است، مطلبی به عظمت آسمانها و زمین و خورشید و ماه، مطلبی سرنوشت ساز و حیات بخش.^۳

۱ - نجف آبادی، حسین علی منتظری - مترجم: صلواتی، محمود و شکوری، ابوال، مبانی فقهی حکومت اسلامی، ۸ جلد، ج ۳، ص: ۳۶

۲ - طوسی، محمد بن حسن، التبیان فی تفسیر القرآن، ۱۰ جلد، دار احیاء التراث العربی - لبنان - بیروت، چاپ: ۱۰ ج ۱، ص ۳۵۹

۳ - مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ۲۸ جلد، ج ۲۷، ص ۳۸

در ادامه میگوید: و سرانجام بعد از تمام این سوگندهای مهم و پی در پی به نتیجه آنها پرداخته می‌فرماید: "سوگند به اینها که هر کس نفس خویش را تزکیه کند رستگار است" (قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا).^۱

سپس به سراغ گروه مخالف رفته، می‌فرماید: "نومید و محروم گشت هر کس نفس خود را با معصیت و گناه آلوده ساخت" (وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا).^۲

شدت و کثرت قسم‌های مذکور اهمیت فوق‌العاده تزکیه و تهذیب نفس را نشان می‌دهند؛ زیرا سرنوشت ابدی انسان در گرو این دو امر تزکیه و تهذیب است و بدون آنها سعادت در کار نیست و جز زیان و خسران انسان نصیبی نمی‌برد. وقتی تهذیب نفس از رذائل اخلاقی و انحطاط تا به این حد مهم است، حاکم اسلامی در برابر نابودی آن در جامعه آیا مسئولیت ندارد؟ بطور قطع جلوگیری از این عوامل انحطاط جزء مسئولیت‌های اصلی دولت اسلامی است؛ زیرا مصداق اتم نهی از منکر، ارشاد جاهل، وجوب تبلیغ و تعلیم و تربیت است.

ج) آیه دیگری از قرآن کریم چنین میگوید: وَلَتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ. (سوره آل عمران آیه ۱۰۴)

باید از میان شما، جمعی دعوت به نیکی، و امر به معروف و نهی از منکر کنند! و آنها همان رستگارانند.

این آیه شریفه میگوید، باید گروهی از شما دعوت به خیر، امر به معروف و نهی از منکر کنند. جلوگیری از انحطاط و رذائل اخلاقی مصداق بارز دعوت به خیر و نهی از منکر است.

در گذشته نیز بحث آیه گذشت، بر اینکه دلالت آیه در مورد امر به معروف و نهی از منکر توسط دولت اسلامی تمام است و جای تردید ندارد.

د) در آیه دیگر می‌فرماید: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ (سوره توبه آیه ۱۱۹)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید از خدا بترسید و قرین راستگویان باشید.

در تفسیر تبیان میگوید: *هذا امر من الله تعالى للمؤمنين المصدقين بالله والمقرين بنبوة نبيه بأن يتقوا معاصي الله ويجتنبوها وأن يكونوا مع الصادقين الذين يصدقون في أخبارهم ولا يكذبون.*^۳

۱ - همان؛ ص ۴۸

۲ - همان

۳ طوسی، محمد بن حسن، التبیان فی تفسیر القرآن، ۱۰ جلد، ص ۳۱۷

این فرمان از طرف خدا است بر مؤمنین که خدا را قبول کرده اند و به نبوت نبیش اقرار دارند، بر این که پرهیز کرده و از گناهان دوری کنند، و با راستگویان باشند، آن‌های که در گفتار خود صادقند و دروغ نمیگویند.

در تفسیر المیزان نیز آمده است: «و اطلاق امر به تقوی و اطلاق کلمه "صادقین" و همچنین اینکه بطور مطلق فرموده: با صادقین باشید- با اینکه معیت و با کسی بودن به معنای همکاری کردن و پیروی نمودن است- همه قرینه‌هایی هستند که دلالت می‌کنند بر اینکه مقصود از صدق، معنای مجازی و وسیع آن است، نه معنای لغوی و خاص آن. بنا بر این، آیه شریفه مؤمنین را دستور می‌دهد به اینکه تقوا پیشه نموده، صادقین را در گفتار و کردارشان پیروی کنند.^۱

فقیه معاصری در این مورد گفته است: در حقیقت جمله دوم در آیه شریفه (كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ) تکمیل جمله اول (اتَّقُوا اللَّهَ) است. آری! برای پیمودن راه تقوا و پرهیزکاری، و پاکی ظاهر و باطن باید همراه و همگام صادقان بود و در سایه آنها قدم برداشت. در روایات فراوانی که از طرق شیعه و اهل سنت در منابع معروف اسلامی آمده است، این آیه تطبیق بر علی علیه السلام یا همه اهل بیت علیهم السلام شده است.^۲

این آیه شریفه علاوه بر امر صریح بر تقوا که همان اجتناب از محارم است و رذائل اخلاقی از مصادیق اصلی آن هستند، دستور به همراهی صادقین یعنی اهلبیت (ع) می‌دهد. این همراهی مستلزم این است که پیروان از صادقین پیروی کنند. همین نکته میرساند که دولت اسلامی و ولی امر مسلمین وظیفه دارند مردم را به صدق و دیگر فضائل اخلاقی امر کنند و از معاصی و رذائل اخلاقی باز دارند.

این‌ها بخشی کوچکی از آیات قرآن کریم بود که ارائه شد، در این موضوع آیات بسیاری دیگری نیز هست که مقام گنجایش آنها را ندارد. دلالت آیات مذکور بر مطلوب روشن است؛ زیرا با توجه به مسؤولیت دولت و حاکم اسلامی در اقامه امر به معروف و نهی از منکر جلوگیری از انحطاط اخلاقی الویت اول دولت اسلامی در این زمینه خواهد بود.

۲- روایات

^۱ طباطبایی، محمدحسین، ترجمه تفسیر المیزان، ۲۰ جلد، ج ۹، ۵۴۸.

^۲ - مکارم شیرازی، ناصر، اخلاق در قرآن، ۳ جلد، ص ۳۷۴.

در مورد مقابله با رذائل و انحطاط اخلاقی در کتب روای روایات فراوانی نقل شده است. این روایات بخاطر کثرت و تنوع زیادی که دارند خود میتوانند به چند جلد کتاب تبدیل شوند. علاوه بر این بسیاری از رذائل اخلاقی از گناهان کبیره هستند؛ لذا روایات در مورد تحریم آن ها به تنهای تواتر معنوی دارد، مثل حرمت غیبت، تهمت، کذب، تکبر و در اینجا چند روایت از باب نمونه ذکر میشود:

الف) روایتی از امام صادق (ع) منقول است که فرمود: عَنْ سَمَاعَةَ: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: قُلْتُ لَهُ: قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا»؟ قَالَ: «مَنْ أَخْرَجَهَا مِنْ ضَلَالٍ إِلَى هُدًى فَكَأَنَّمَا أَحْيَاهَا، وَمَنْ أَخْرَجَهَا مِنْ هُدًى إِلَى ضَلَالٍ فَقَدْ قَتَلَهَا»^۱.

سماعه گوید: از امام صادق (ع) این قول خدای عزوجل را پرسیدم: (هر که انسانی را به جز برای قصاص انسانی بکشد، گویا همه مردم را کشته، و هر که او را زنده کند گویا همه مردم را زنده کرده)، فرمود: هر که او را از گمراهی به سوی هدایت برد، گویا او را زنده کرده و هر که او را از هدایت به سوی گمراهی برد، گویا او را کشته است.

ب) روایتی از امام رضا (ع) نیز منقول است که فرمود: عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ يَقُولُ حَرَّمَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ الْخَمْرَ لِمَا فِيهَا مِنَ الْفَسَادِ الْحَدِيثُ^۲.

از محمد بن سنان نقل کرده که وی گفت: از حضرت ابی الحسن علی بن موسی بن جعفر علیهم السلام شنیدم که می فرمودند: خداوند عز و جل خمر و شراب را به خاطر چند جهت حرام فرموده: بخاطر اینکه در آن فساد است.

ج) روایتی دیگر از امام صادق (ع) منقول است که فرمود: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ جَعَلَ لِكُلِّ شَيْءٍ حَدًّا وَ جَعَلَ عَلَى مَنْ تَعَدَّى حَدًّا مِنْ حُدُودِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ حَدًّا وَ جَعَلَ مَا دُونَ الْأَرْبَعَةِ الشُّهُدَاءِ مَسْتُورًا عَلَى الْمُسْلِمِينَ^۳.

امام صادق (ع) فرمود: پیامبر اکرم (ص) فرمود: خداوند برای هر چیزی حد قرار داده و برای هر کسی که از حدی از حدود الهی تجاوز کند نیز حد قرار داده و (گناهی را که) کمتر از چهار نفر ببینند، از مسلمانان پوشیده داشته است.

د) روایتی دیگر از امام رضا (ع) منقول است که فرمود: عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ أَنَّ أَبَا الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرِّضَا ع كَتَبَ إِلَيْهِ فِيمَا كَتَبَ مِنْ جَوَابِ مَسَائِلِهِ حَرَّمَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ قَذْفَ الْمُحْصَنَاتِ لِمَا فِيهِ مِنْ فُسَادٍ

۱ - کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، الکافی (ط - دارالحدیث)؛ ج ۳؛ ص ۵۳۴

۲ ابن بابویه، محمد بن علی، علل الشرائع، ۲ جلد، کتاب فروشی داوری - قم، چاپ: اول، ۱۳۸۵ ش / ۱۹۶۶ م. ج ۲؛ ص ۴۷۵

۳ - عاملی، حرّ، محمد بن حسن، وسائل الشیعة، ۳۰ جلد، ج ۲۸، ص: ۱۵

الَّذِ سَابَ وَنَفَى الْوَلَدِ وَابْطَالِ الْمَوَارِيثِ وَتَرْكِ التَّرْبِيَةِ وَذَهَابِ الْمَعَارِفِ وَمَا فِيهِ مِنَ الْمَسَاوِي وَالْعِلَلِ الَّتِي تُؤَدِّي إِلَى فُسَادِ الْخَلْقِ.^۱

از محمد بن سنان نقل کرده که وی گفت: حضرت ابو الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام در مکتوبی به او در جواب مسائلی مرقوم فرمودند: خداوند عز و جل نسبت ناروا به زنان عقیف را حرام کرده زیرا در آن مفاسدی است: فساد و تباه شدن انساب، نفی و سلب کردن فرزند از مادر، ابطال و از بین بردن موارث، ترک تربیت فرزندان، نابود شدن معارف، آسیبها و شرور و علت های دیگری که جملگی موجب فساد مردم می باشند.

ه) در روایتی از امام رضا (ع) منقول است که فرمود: فَإِنْ قَالَ قَائِلٌ فَلِمَ جَعَلَ الْأَمْرَ وَالْأَمْرَ بِطَاعَتِهِمْ قِيلَ لِعِلَلٍ كَثِيرَةٍ مِنْهَا أَنَّ الْخَلْقَ لَمَّا وَفَّقُوا عَلَى حَادٍ مَحْدُودٍ وَأَمَرُوا أَنْ لَا يَتَعَدَّوْا ذَلِكَ الْحَدَّ لِمَا فِيهِ مِنْ فُسَادِهِمْ كَمْ يَكُنْ يُثْبِتُ ذَلِكَ وَلَا يَقُومُ إِلَّا بِأَنْ يَجْعَلَ عَلَيْهِمْ فِيهِ أَمِينًا يَمْنَعُهُمْ مِنَ التَّعَدَّى وَاللُّخُولِ فِي مَا خُطِرَ عَلَيْهِمْ لِأَنَّهُ لَوْ كَمْ يَكُنْ ذَلِكَ لَكَانَ أَحَدٌ لَا يَتْرُكُ لِدَّتِهِ وَنَفَعَتِهِ لِفَسَادٍ غَيْرِهِ فَجَعَلَ عَلَيْهِمْ قِيَمًا يَمْنَعُهُمْ مِنَ الْفُسَادِ وَيُقِيمُ فِيهِمُ الْحُدُودَ وَالْأَحْكَامَ.^۲

و اگر [کسی] پرسد: چرا اولی الامر قرار داد و طاعتشان را واجب فرمود؟ پاسخ گفته می شود: برای علت های بسیار، که از آن جمله آنکه: مردم همین که در قانون، حد معین و مشخصی برایشان معلوم شد، و مأمور بودند که از آن تجاوز نمایند تا بفساد کشیده شوند، این امر مسلم و ثابت نشود و بوقوع نپیوندد جز اینکه فرد شایسته و امینی بر آنان گمارده شود تا وی ایشان را از تعدی و تجاوز از قانون جلوگیری با شد و نگذارد در ممنوعات داخل شوند و بفساد گرایند، زیرا اگر این چنین نبود، هیچ کس از آنچه در آن لذت خود را می یافت و منفعتی برای خویش در آن می دید و لو بفساد دیگری تمام شود دست بر نمیداشت و خودداری نمی نمود، پس خداوند برای آنان قیّم و سرپرست قرار داد تا آنان را از تباهی جلوگیری کند و در صورت تخلف عقوبت نماید و حدّ زند و احکام را برقرار دارد.^۳

سند روایت اول (الف) موثق و روایت سوم (ج) صحیح است.^۴ روایت الوالامر نیز معتبر است. بنابراین در

بین روایات، روایات معتبر زیاد است

در این روایات که ذکر شد در اکثر موارد علت تحریم گناهان این بیان شده که موجب فساد میشوند. در روایت اخیر یکی از علت های جعل اولی الامر آن است که مردم را از فساد باز دارد و جامعه را اصلاح کند. از

۱ - همان ؛ ص ۴۸۰

۲ - ابن بابویه، محمد بن علی، عیون أخبار الرضا علیه السلام، ۲ جلد، نشر جهان - تهران، چاپ: اول، ۱۳۷۸ق. ج ۲؛ ص ۱۰۰

۳ - ابن بابویه، محمد بن علی، ترجمه عیون أخبار الرضا علیه السلام، ۲ جلد، نشر صدوق - تهران، چاپ: اول، ۱۳۷۲ ش. ج ۲؛ ص ۲۰۳

۴ - نرم افزار درایة النور، بررسی حدیث یک احیاء مؤمن اصول الکافی.

این روایات این اصل کلی بدست می‌آید که هر فعلی که موجب فساد باشد حرام خواهد بود. عوامل انحطاط اخلاقی همه فساد را و عامل سقوط معنوی و حتی اجتماعی انسان هستند. صفات مثل کذب، نیمه، ریاکاری، خیانت و نه تنها عامل انحطاط معنوی هستند، بلکه عامل سقوط دنیوی و اجتماعی نیز هستند. هر کس دارای این صفات باشد در تمام جوامع مترو و ملعون دانسته می‌شود. بنابراین در حرمت و لزوم مقابله با این رذائل اخلاقی احتیاج به دستور دینی فقط نیست، بلکه انسان‌ها با فطرت انسانی خود قبح این‌ها را درک می‌کنند، آیات و روایات وارده بطور عمده ارشادی هستند.

البته ناگفته معلوم است که دولت و حاکم اسلامی مسئولیت دارد جامعه را از فساد پاک سازد، این در واقع اصلترین علت ایجاد حکومت اسلامی است و اگر دولت اسلامی در این مسأله مسئول نباشد تفاوتی با دولت‌های سکولار متعارف نخواهد داشت. البته روایت الو الامر در باب مسئولیت دولت اسلامی صراحت دارد. علاوه بر این با ضمیمه روایات نهی از منکر مسئولیت حتمی و قطعی دولت اسلامی در مبارزه با فساد چه اجتماعی باشد یا شخصی ثابت می‌شود.

۳- اجماع

در مورد وجوب و لزوم مقابله با انحطاط اخلاقی اجماع صریح در بین نیست؛ چون مورد بحث فقهی قرار نگرفته است. اما بطور ضمنی اجماع وجود دارد، بدون تردید. استدلال آن در بخش قبل گذشت و لازم به تکرار نیست. بلکه در این مورد از تأکید بیشتری برخوردار است.

۴- عقل و سیره عقلاء

عقل انسان به نظر فلاسفه به دو بخش تقسیم می‌شود: عقل نظری و عقل عملی. عقل نظری به نظر گروهی حسن و قبح اشیاء و افعال را درک می‌کند و خوب و بد اشیاء را تشخیص می‌دهد؛ مثلاً، می‌گویند عقل بخوبی در می‌کند که شجاعت فضیلت است و جبن رذیلت، و همچنین امانت و صداقت، کمال است، و خیانت و دروغ‌گویی نقصان، و همین ادراک عقلی است که ما را بسوی فضائل اخلاقی رهنمون می‌شود و از رذائل باز

می دارد. بعضی دیگر درک حسن و قبح را وجدانی می دانند، می گویند وجدان که همان عقل عملی است مهمترین سرمایه انسان می باشد؛ عقل نظری را ممکن است فریب داد ولی وجدان چنین نیست و می تواند رهبر حقیقی بشر باشد. بنابراین، همین که وجدان ما می گوید امانت، صداقت، ایثار، فداکاری، سخاوت و شجاعت خوب است، همین کافی است که ما را برای رسیدن به این نیکی ها برانگیزاند و همین که می گوید: بخل، خودخواهی، و خودپرستی بد است، کافی است ما را از آن باز دارد.^۱

فقیه معاصر دیگری در این مورد میگوید: فی مورد الاجتماع جاء دور الدلیل العقلی و هو یحکم بالوجوب (لاستقلال العقل به کما ثبت فی بابه) فان العقل یری لزوم تنزیه المجتمع عن القبیح و ذلک بالامر بالمعروف و النهی عن المنکر، و ارشاد الجاهل، و تنبیه الغافل.^۲

در مورد جامعه نوبت دلیل عقلی میرسد و عقل بطور مستقل حکم به وجوب میکند، همچنان که در محلش ثابت شده است). پس همانا لزوم پاکسازی جامعه از قبائح را عقل درک میکند و این با امر به معروف و نهی از منکر، ارشاد جاهل و آگاه سازی غافل حاصل میشود.

بنابراین عقل میتواند حسن و قبح افعال را درک کند و خوب را از بد تشخیص دهد و آنچه مایه فساد و تباهی فرد و جامعه است را ناروا بداند و شایسته ی مقابله و نابودی. انصاف این است که این استدلال در مورد اصول اخلاقی پایه درست و تمام است. در تمام جوامع عقلای عالم به اصول اخلاق فاضله پایبند هستند و رذائل اخلاقی را مردود میدانند، حتی اگر از یک خائن و فاسد پر سیده شود که چرا چنین عمل میکنی، در توجیه فعل خود از اصول اخلاق کمک خواهد گرفت. پس عقلای عالم اگرچه در تعیین مصداق خطا کنند و در مقام عمل ضد آن اصول عمل نمایند، اما از نظر تئوری آن اصول را درست میدانند و اعمال نا شایسته خود را برچسبی اخلاقی میزنند. این نشان میدهد که لزوم مقابله با انحطاط اخلاقی و رذائل فطری و عقلایی است.

۵- قلمرو اصل "مقابله با انحطاط اخلاقی"

در مورد یافتن قلمرو لزوم مقابله با انحطاط اخلاقی دو موضوع از اهمیت برخوردار است: موضوع اول آن چیزی است که در دسته بندی مسائل اخلاق در تحت تعریف رذائل اخلاقی جای میگیرد، اما در فقه و قانون

^۱ - مکارم شیرازی، ناصر، اخلاق در قرآن، ج ۳، ص ۸۱

^۲ - شیرازی، سید محمد حسینی، ایصال الطالب إلى المكاسب، جلد ۱۶، منشورات اعلمی، تهران - ایران، اول، ه.ق. ج ۳، ص: ۳۲۱

دارای حکم تعزیری نیست. دسته دیگر آن رذائل هستند که باعث انحطاط اخلاقی میشوند، در فقه و قانون عقلاء، جرم انگاری شده است. منظور از جرم بودن و مجازات داشتن این است که تعیین عناوین مجرمانه و میزان مجازات برای آن، بر عهده فقهاء و قضات شرعی است که باید قبل از ارتکاب جرم صورت گرفته باشد. براین اساس انجام هر فعلی توسط افراد مجازات ندارد مگر اینکه در شرع و قانون مجازاتی بر آن قرارداد شده باشد. این تحول از لحاظ نظری از یک سو موجب حفظ حقوق افراد در مقابل اختیارات مطلقه حکومت‌ها میشود و از سوی دیگر، موجب محدود شدن اختیارات حکام و قضات در چارچوب اصول مشخص قانونی و فقهی میگردد.^۱

در مورد اقامه امر به معروف و نهی از منکر فاضل نراقی (ره) گفته است: *واما سیاسات که در امر به معروف و نهی از منکر رسیده مثل این که تارک الصلاة را در مرتبه چهارم باید کشت یا تعزیرات شرعی و حدود پس آنها وظیفه مجتهد جامع الشرایط است و تکلیف دیگران نیست و اگر به موعظه و نصیحت و تهدید و تخویف فائده نکند و باز در امثال واجبات و اجتناب محرمات کوتاهی کند مکرر کنند نصیحت را و سعی کنند و وعده دهند ان شاء الله خدا هم اعانت می‌کند. والله یعلم.*^۲

در این مورد امام خمینی (ره) در کتاب حدود گفته است: *کل من ترک واجبا أو ارتکب حراما فلا یمام علیه السلام و نائبه تعزیره بشرط أن یکون من الکبائر، و التعزیر دون الحد، و حدّه بنظر الحاکم.*^۳

هر کس واجبی را ترک کند یا حرامی را مرتکب شود، پس با امام (ع) و نایب ایشان است، تا او را تعزیر کنند، به شرطی که آن کار گناه کبیره باشد. تعزیر کمتر از حد است و اندازهی آن به نظر حاکم است.

البته روشن است که فساد و انحطاط اخلاقی از محرمات است و اغلب آن‌ها از گناهان کبیره هستند، پس دولت اسلامی مسؤولیت دارد، حد اقل در مقابله عملی این مسؤولیت بطور اختصاصی با دولت اسلامی است.

در این صورت گستره لزوم مقابله با انحطاط اخلاقی دارای قبض و بسط میشود. از نظر اخلاقی و دینی مسؤولیت دولت اسلامی در مقابله با انحطاط اخلاقی گسترده است و تمام رذائل اخلاقی را در بر دارد و دولت اسلامی وظیفه دارد برای از بین بردن عوامل انحطاط اقدام کند، بدون این که فردی خاصی مجرم شناخته و

۱ - یزدی، سید مصطفی محقق داماد، قواعد فقه (محقق داماد)، ۴ جلد، مرکز نشر علوم اسلامی، تهران - ایران، دوازدهم، ۱۴۰۶ ه‍.ق، ج ۴، ص: ۳۴

۲ - نراقی، مولی احمد بن محمد مهدی، رسائل و مسائل (للنراقی) ج ۱ بخش ۱، ۳ جلد، کنگره نراقیین ملا مهدی و ملا احمد، قم - ایران، اول، ۱۴۲۲ ه‍.ق، ص: ۲۲۳

۳ - همان؛ ج ۲، ص: ۴۷۷

مجازات شود. در واقع با عوامل انحطاط مقابله میشود نه با فرد که فعل ضد اخلاقی انجام داده است. مثل اینکه با عوامل گسترش دروغ، ریا، خودبرتربینی و... مقابله شود.

اما نسبت به برخورد با فرد که فعل ضد اخلاقی و موجب انحطاط انجام داده مسؤولیت دولت و حاکم اسلامی محدود است. فقط در موارد که قانون و شرع مجازات تعیین کرده است و یا دارای مصلحت اهم است میتواند فرد متخلف را تعزیر کند. در این صورت لازم است حاکم اسلامی شرایط زمان و مکان را در حکم و تعزیر لحاظ نماید؛ زیرا ممکن است این گونه تعزیرات باعث تنفر اجتماعی و از بین رفتن احترام احکام و دستورات اخلاقی گردد.

۶- کاربرد ها:

کاربرد های اصل و قاعده لزوم مقابله با انحطاط اخلاقی در زندگی فردی و اجتماعی انسان اثرات فراوانی دارد. ذکر همه ی آنها در این مختصر نمی گنجد. به چند کاربرد مهم این اصل اشاره میشود:

الف) جلوگیری از فساد و خسران دنیوی و اخروی: از اهم مباحث اخلاقی و پایه های زندگی اخلاقی مبارزه با نفس و مفاسد اخلاقی فردی و اجتماعی است، اکثر آیات و روایات باب به این مهم اشاره دارند. روایت لزوم نصب اولوا الامر از امام رضا (ع) همین کاربرد مهم را در خود دارد.

امام رضا (ع) در ذیل بیان علل نصب اولی الامر گفته است: *زیرا اگر این چنین نبود، هیچ کس از آنچه در آن لذت خود را می یافت و منفعتی برای خویش در آن می دید و لو بفساد دیگری تمام شود دست برنمی داشت و خودداری نمی نمود، پس خداوند برای آنان قیم و سرپرست قرار داد تا آنان را از تباهی جلوگیری کند و در صورت تخلف عقوبت نماید و حاکم زند و احکام را برقرار دارد.*^۱

البته مسلم است که در فرهنگ اسلامی این مقابله با فساد فقط خسران و فساد دنیوی نیست، بلکه مقابله با فساد و خسران اخروی مهمتر است.

^۱ ابن بابویه، محمد بن علی، ترجمه عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، جلد ۲، ص ۲۰۳

ب) تقویت ایمان و اخلاق فاضله: در جامعه هنگامیکه با عوامل انحطاط و رذائل اخلاقی مقابله شده و آن‌ها نابود شوند، طیف مقابل که فضائل اخلاقی است تقویت شده و رشد میکند. این رشد فضائل باعث رشد ایمان نیز میشود؛ زیرا در دین اسلام عقاید، اخلاق و احکام در هم تنیده و متداخل هستند.

ج) تقویت همبستگی و سرمایه اجتماعی: در دنیای مادی که فردگرایی افراطی حاکم است، ملاک عمل هر کس منافع شخصی و گروهی است. در چنین جامعه‌ی همدلی و تعاون بر اساس منفعت تعریف میشود، اگر دارای منافع قابل توجه بود تقویت میکنند و اگر منفعت برای شخص نداشت کاری به آن ندارند و یا با آن مقابله میکنند. مثلاً اگر عفو برای مردم تبلیغ شود، عده‌ای با آن مخالفت میکنند؛ چون آن را با لذت و منفعت خود ناسازگار میدانند. اما در جامعه اسلامی این طور نمیتواند باشد، بلکه عمل اخلاقی بخاطر خودش و اینکه موجب خوشنودی خداوند است عملی میشود. در واقع منافع جامعه مقدم میشود و فرد لذت خود را برای نفع جامعه و دین قربانی میکند. دولت اسلامی با مقابله کردن با رذائل اخلاقی موجب ترویج فضایل اخلاقی میشود و این فضائل همبستگی و سرمایه اجتماعی را که اساس توسعه و شکوفای تمدن‌ها است تقویت میکنند.

د) گسترش عفاف و حیا: یکی از مهمترین مبانی و اصول اسلامی مسئله حیا و عفاف است که هم به مردان توصیه شده و هم به زنان و هم به حاکم اسلامی. برخورد سخت با کسانی که عفو و حیا را در جامعه اسلامی آلوده و زیر پا کنند تشریع شده است. اگر به مجازات‌های که در حدود اسلامی، در چند مورد محدود، حد خاص تشریع شده دقت شود، دیده خواهد شد که بیشتر آن‌ها مربوط به حفظ عفاف و حیا میشوند. به طور مثال: حد زنا، لواط، مساحقه، قوادی و قذف همه زیر مجموعه این مسئله هستند. این اهتمام بسیار زیاد، نشانه اهمیت این موضوع در نگاه شرع است.

اندیشمند محقق معاصری در این مورد گفته است: *مجموع آنچه گفتیم دو مطلب کاملاً دستگیر شد. یکی اینکه اسلام به اهمیت و ارزش فوق العاده پاکی و لزوم قانونی بودن روابط جنسی زن و مرد چه به صورت نظر و چه به صورت لمس و چه به صورت شنیدن و چه به صورت همخوابگی توجه کامل دارد، به هیچ وجه راضی نمی‌شود با هیچ نام و عنوانی خدشه‌ای بر آن وارد شود. اما دنیای امروز این ارزش فوق العاده انسانی را نادیده گرفته است و در عین اینکه دودش به چشمش می‌رود نمی‌خواهد به روی خود بیاورد.^۱*

^۱ - مطهری، شهید مرتضی، فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ۳ جلد، قم - ایران، اول، هج: ۱۹، ص: ۵۳۶

مطلب دیگر اینکه: اسلام با همه توجهی که به خطر شکسته شدن حصار عفاف دارد- همان طور که روش این آئین پاک خدایی است که یک آئین معتدل و متعادل است و از هر افراط و تفریطی به دور است و امتش را «امت وسط» می خواند- از جنبه های دیگر غافل نمی شود. زنان را تا حدودی که منجر به فساد نشود از شرکت در اجتماع نهی نمی کند. در بعضی موارد شرکت آنها را واجب می کند، مانند حج که بر زن و مرد متساویاً واجب است و حتی شوهر حق ممانعت ندارد، و در بعضی موارد به ترخیص اکتفا می کند.^۱

این موارد مذکور از جمله اهم موارد کاربرد اصل لزوم مقابله با انحطاط اخلاقی است که در این بخش مورد بحث قرار گرفت. البته این اصل در موارد دیگر نیز کاربرد دارد و محدود به موارد نیست.

نتیجه

در فصل چهارم که به مسؤولیت اسلامی در اقامه اخلاق اختصاص دارد، سه اصل کلی مورد بحث قرار گرفته است و در آخر بحث، بعد از بررسی ادله و قلمرو این اصول این نتایج حاصل شده است:

۱- اصل "تربیت و تعلیم"

موضوع تربیت و تعلیم و در نتیجه تزکیه، موضوع ذو مراتب است، در مرتبه اعمال شخصی تعلیم و تربیت در تمام مسائل اعتقادی، اخلاقی و فقهی بطور اجمالی لازم می باشد. البته در مورد واجبات مبتلابه واجب است. عمل به آن تعلیم و تربیت برای رسیدن به تزکیه نفس نیز از اعظم مسؤولیت های هر فرد مسلمان است.

اما در مقام وجوب یا استحباب تعلیم و تربیت دیگران، به عقیده فقهاء، ارشاد جاهل در احکام کلی، و امر به معروف نسبت به تارک احکام الزامی، واجب است و بر طبق مراحل و مراتب امر به معروف تعلیم مستحبات مستحب خواهد بود.

^۱ - همان؛ ص: ۵۳۷

البته با ادله که ذکر شد اصل لزوم تربیت و تعلیم یک موضوع مستقل از امر به معروف است، اگر چه از مصادیق آن نیز محسوب می شود. لذا تربیت و تعلیم مردم به اندازه که با عقاید، اخلاق و احکام اسلامی آشنا شوند و اصول و احکام آن را به وسیله تربیت اسلامی رعایت کنند، جزء واجبات و مسئولیت های علماء و بخصوص حاکم دولت اسلامی است. البته بدلیل ولی امر بودن حاکم اسلامی و قدرت سیاست گذاری وی، تعلیم و تربیت عمومی جامعه اسلامی در محدوده اختیارات دولت اسلامی خواهد بود. پس تعلیم، تربیت و ترکیه افراد نیز اگر در گرو ایجاد محیط سالم اخلاقی و فراهم شدن مقدمات باشد، در صورت قدرت دولت اسلامی بر تأمین آنها، بر دولت اسلامی لازم است شرایط مطلوب ترکیه نفوس و مقدمات لازمه آن را فراهم کند.

۲- اصل "ترویج فضائل اخلاقی"

در مورد فضائل اخلاقی دو جنبه فردی و اجتماعی مورد بحث است. جنبه شخصی در تحت عنوان تهذیب نفس بر همه انسان ها لازم است. در جنبه اجتماعی مسئولیت عمومی و حکومتی است، البته این اصل خود دارایی ادله مستقل است فی الجمله، اما اگر در تمام موارد عمومی دلیل مستقل بر اقامه آن ها توسط حاکم اسلامی نباشد، ادله امر به معروف لزوم اقامه آن ها را اثبات میکند. البته در ترویج فضائل اخلاقی اصل تدرج و تحول آهسته و پیوسته بسیار مهم است. اگرچه فضائل اخلاقی همه مهم هستند و در تحت گستره این مفهوم قرار گرفته اند؛ اما در مقام تطبیق و عملی سازی دقت و هوشمندی لازم است، تا ارزش ها به نحو صحیح ترویج شوند و باعث دلزگی مردم و تبدیل به ضد ارزش اجتماعی نشوند.

۳- اصل "مقابله با انحطاط اخلاقی"

در موضوع اصل لزوم مقابله با انحطاط اخلاقی دو موضوع از اهمیت برخوردار است: موضوع اول آن چیزی است که در دسته بندی مسائل اخلاق در تحت تعریف رذائل اخلاقی جای میگیرد، اما در فقه و قانون دارای حکم تعزیری نیست. دسته دیگر آن رذائلی هستند که باعث انحطاط اخلاقی میشوند، در فقه و قانون عقلاء، جرم انگاری شده است.

با توجه به این دو صورت، لزوم مقابله با انحطاط اخلاقی دارای قبض و بسط میشود. از نظر اخلاقی و دینی مسئولیت دولت اسلامی در مقابله با انحطاط اخلاقی گسترده است و تمام رذائل اخلاقی را در بر دارد و دولت اسلامی وظیفه دارد برای ازبین بردن عوامل انحطاط اقدام کند، بدون این که فردی خاصی مجرم شناخته و

مجازات شود. در واقع در این صورت با عوامل انحطاط مقابله میشود نه با فرد که فعل ضد اخلاقی انجام داده است. مثل اینکه با عوامل گسترش دروغ، ریا، خودبرتربینی و ... مقابله شود.

اما نسبت به برخورد عملی با فرد که فعل ضد اخلاقی انجام میدهد مسئولیت دولت و حاکم اسلامی محدود است. فقط در موارد که قانون و شرع مجازات تعیین کرده است و یا دارای مصلحت اهم است، دولت اسلامی میتواند فرد متخلف را تعزیر کند. در این صورت لازم است حاکم اسلامی شرایط زمان و مکان را در حکم و تعزیر لحاظ نماید؛ زیرا ممکن است این گونه تعزیرات باعث تنفر اجتماعی و از بین رفتن احترام احکام و دستورات اخلاقی گردد.

در مجموع مباحث این فصل معلوم شد که دولت اسلامی و حاکم در مورد مسائل اخلاقی در ابعاد مختلف مسئولیت دارد و لازم است طبق مقتضیات زمانی، مکانی و قدرت عملیاتی اقدام به اقامه اصول مذکور نماید.

فصل پنجم:

قلمرو فقهی مسؤولیت اسلامی در قبال اقامه احکام

مقدمه:

در اسلام تمام احکام و آموزه ها در قالب سه عنوان عقاید اخلاق و احکام دسته بندی شده است. در فقه چندان به دو بخش عقاید و اخلاق توجه نشده است، اگر چه در آیات و روایات بیشترین تأکید بر آن دو بخش است. البته فقه چون به جنبه های عملی دین می پردازد ناگزیر بخش احکام فربه تر و گسترده تر می شود. در فقه اسلامی و بطور خاص فقه سیاسی اصول گوناگونی مطرح شده است. برخی از پژوهشگران این قواعد و اصول را در ده ها عنوان آورده و مورد بحث قرار داده اند.^۱ قواعد فقهی که به معنای حکم کلی است که با مستندات شرعی ثابت شده و قابل انطباق بر اجزا و مصادق خارجی به وسیله مکلفان است؛ یعنی تحت هر شرایطی عموم مکلفان می توانند از یک قاعده فقهی استفاده کنند و حکم شرعی را به دست بیاورند، بدون اینکه لازم باشد برای به دست آوردن حکم شرعی به مجتهد رجوع کنند. در این رساله چون بنابر اختصار و بحث عناوین کلی و فراگیر است، بخش عمده آن قواعد عام، در تحت عناوین چند اصل کلی محدود به اختصار مورد بحث قرار میگیرد، این اصول خود در واقع زیر بنا و مادر آن قواعد فقهی هستند. این اصول که در این جا مطرح شده هر کدام در زیر مجموعه خود به چندین قاعده کلی تقسیم می شود. با اثبات مسئولیت دولت اسلامی در مورد اقامه این اصول، مسئولیت دولت اسلامی در اقامه آن قواعد نیز بالتبع ثابت می گردد.

اصول کلی مورد بحث در بخش اقامه احکام عبارتند از این اصول:

^۱ - شریعتی، روح الله؛ قواعد فقه سیاسی؛ [تهیه] پژوهشکده علوم و اندیشه سیاسی. پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی؛ قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۷. نکته: در این کتاب درباره ۳۵ قاعده بحث شده است؛ البته بخش اول آن بحث قواعد عام است که در هر بحثی مانند مباحث سیاسی، امنیتی و اقتصادی، می-تواند از این قواعد استفاده کرد. بخش بعد آن قواعد خاصی در موضوعات مختلف است، مانند مباحث قواعدی که به مباحث اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، قضایی و امنیتی مربوط است که تقریباً قواعد به صورت موضوعی، تقسیم شده است.

گفتار اول: اصل "اقامه حدود و تعزیرات"

در تمام سیستمهای حکومتی دنیا اصلی ترین مسئولیت دولتها برقراری امنیت و نظم بر اساس قانونین کشور و جامعه است. اجرای قانون جنبه های مختلفی دارد، از میان این ابعاد و موضوعات قوانین جزایی جایگاه ویژه ای دارند؛ زیرا اساس نظم اجتماعی و اقتدار حکومت ریشه در ترس مردم از مجازات قانونی دارد. بدون اجرایی قانونین در جامعه امکان برقراری نظم و فرمان پذیری ایجاد نمیشود، تا دولت خدمات عمومی ارائه کند. در واقع مسئولیت اصلی دولتها همین اجرایی قوانین بخصوص قوانین جزایی است.

دین اسلام به عنوان یک دین کامل در باب قوانین جزایی دستور العملهای مشخص و بسیار روشن و گسترده دارد. احکام فقهی باب حدود و تعزیرات نشان دهنده ای اهتمام اسلام به نظم و امنیت اجتماعی امت است. این قوانین پاسدار نظم اجتماعی و برقرار کننده ی قسط و عدل در میان مردم هستند. دولت اسلامی به عنوان متولی جامعه ی اسلامی اجرای این احکام را به عهده دارد. این مسئولیت از امور است که تنها مکلف آن در واقع دولت و حکومت اسلامی است. با ادله اربعه این مسأله قابل اثبات است. در اینجا بخشی از آن ادله ذکر میشود:

۱- آیات قرآن کریم

در قرآن کریم آیات زیادی در مورد لزوم اجرای حدود و تعزیرات وجود. بخشی از آیات عام هستند و بعضی دیگر اشاره به حکم خاصی مثل حکم زنا، سرقت، ارتداد و دارند، همه ی این آیات در بحث حاضر قابل طرح هستند. بخاطر عدم گنجایش رساله همه را نمیشود آورد، فقط به بعضی از این آیات اشاره میشود:

الف) در قرآن کریم آمده است: *إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا وَالرَّبَّائِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَكَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ وَاحْشَوُا اللَّهَ وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ.* (سوره المائدة آیه ۴۴)

ما تورات را که در آن هدایت و نور است، نازل کردیم. پیامبرانی که اسلام آورده بودند برای یهودیان به تورات حکم میکردند و ربانیون و علمایی که کتاب خدا پیش آنها بودیعت گذارده شده بود و بر آن گواه بودند. پس از مردم نترسید و از من بترسید و آیات مرا بقیمت کم نفروشید و آنان که به آنچه خدا نازل کرده، حکم نکنند، کافرنده.

ب) در آیه دیگر قرآن کریم میگوید: وَكُنْتُمْ عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنْ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَالْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ وَمَنْ كَفَرَ بِنِجْمِكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ. (سوره المائدة آیه ۴۵)

و در تورات بر آنها نوشتیم که نفس در مقابل نفس و چشم در مقابل چشم و بینی در مقابل بینی و گوش در مقابل گوش و دندان در مقابل دندان و جراحت را قصاص است. و کسی که از قصاص عفو کند، کفار گناهانش خواهد بود و آنان که بر طبق حکم خدا حکم نکنند، ستمکار خواهند بود.

آیات فوق عدم حکم طبق احکام الهی را کفر و ظلم دانسته اند، از این شدت و قاطعیت که در بیان وجود دارد استفاده میشود که وظیفه اصلی انسانها در زندگی فردی و اجتماعی عمل طبق احکام الهی است. پس اگر مشکلی پیش آمد و یا جرمی صورت گرفت لازم طبق احکام الهی به آن رسیدگی صورت گیرد.

این مطلب در بیان مجمع البیان نیز چنین آمده است: «وَمَنْ كَفَرَ بِنِجْمِكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ: کسی که حکم خدا را مخفی کند و حکم سنگسار زناکار و قصاص قاتل را تغییر دهد. فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ: در این باره اختلاف است. ابن مسعود و حسن و ابراهیم، بظاهر آن حکم کنند. ابن عباس گوید: مخصوص کسی است که منکر حکم خدا شود.^۱

در احکام القرآن نیز همین حقیقت بیان شده است: «وَمَنْ كَفَرَ بِنِجْمِكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ» كَانَّ الْمُرَادَ مُسْتَهِينًا بِهِ وَ مُنْكَرًا لَهُ وَ مُسْتَحْفًا بِهِ «فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ» لَا سِتْحَافَهُمْ بِالْشَّرْعِ، وَ إِنْكَارَهُمُ الضَّرُورَى.^۲

همانا مراد از عدم حکم (در آیه) اهانت به آن، منکر شدن و کوچک شمارنده به آن است، پس آنها کافر هستند به خاطر کوچک شمردن شرع و انکار ضروری دین.

^۱ - طبرسی، فضل بن حسن، ترجمه تفسیر مجمع البیان، ۲۷ جلد ۷ ص ۴۹

^۲ - اردبیلی، احمد بن محمد، زبدة البیان فی احکام القرآن، در یک جلد، المكتبة الجعفرية لإحياء الآثار الجعفرية، تهران - ایران، اول، ه. ق. ص: ۶۸۳

دلالت آیات بر ضرورت اجرایی احکام بخصوص حدود و تعزیرات آشکار و مسلم، مفسران و فقهاء به این امر اذعان دارند، همچنان که نمونه های آن ذکر شد.

ج) آیه دیگر در ادامه ی این آیات میگوید: *وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيْمِنًا عَلَيْهِ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَ مِنْهَا جَاءَ. (سوره المائدة: آیه ۴۸)*

و ما کتاب را به حق و عدالت بسوی تو فرستادیم، در حالی که تصدیق کننده است کتابهای آسمانی پیشین و بر آنها گواه است. پس در میان ایشان به آنچه خدا نازل کرده، حکم کن و با پیروی هواهای آنها از حق که بسوی تو نازل شده، روی مگردان. برای هر یک از شما راه و رسمی قرار دادیم.

این آیه شریفه نیز از فعل امر استفاده کرده که باید به حکم طبق احکام الهی در جامعه حکم شود. با توجه به دلالت امر بر وجوب، لزوم اجرایی حدود و تعزیرات قابل استفاده است.

در این جا توهم استحباب با توجه به سیاق آیه و آیات و روایات دیگر هیچ وجهی ندارد.

در مجمع البیان نیز همین مطلب آمده که دلالت امر بر وجوب باشد: *فَاحْكُم بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ: در میان یهود، درباره رجم زنا کاران، بر طبق قرآن حکم کن. این معنی از ابن عباس است. گوید: هرگاه اهل کتاب به قضات مسلمان رجوع کنند، باید در میان ایشان بر طبق شریعت اسلام، حکم کنند. زیرا امر دلالت بر وجوب دارد. حسن و مسروق نیز چنین گویند.*^۱

د) قرآن کریم در ادامه ی آیات قبل میگوید: *وَ أَنْ احْكُم بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَ اخْذَرَهُمْ أَنْ يَقُولُوا عَنْ بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَاعْلَمُوا أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُصِيبَهُمْ بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ لَفَاسِقُونَ، أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْتَغُونَ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ (سوره المائدة آیات ۴۹ و ۵۰)*

و در میان آنها به آنچه خدا نازل کرده است حکم کن و از هواهای ایشان پیروی مکن و از ایشان اجتناب کن که ترا از بعضی از چیزهایی که خداوند بر تو نازل کرده است، گمراه کنند و اگر روی گردان شوند، بدان که خداوند می خواهد کیفر پاره ای از

^۱ - طبرسی، فضل بن حسن، ترجمه تفسیر مجمع البیان، ۲۷ جلد ۷، ۶۲

گناهانشان را دامنگیرشان سازد و بسیاری از مردم فاسقند آیا حکم جاهلیت را می‌طلبید؟ و پیش مردم با ایمان، حکم چه کسی از حکم خدا بهتر است؟

در تفسیر مجمع البیان چنین آمده است: **مَقْصُودُ وَأَنَّ احْكُمْ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ**: بار دیگر پیامبر گرامی را مامور می‌کند که در میان اهل کتاب بر طبق فرمان خدا حکم کند و از هواهای آنها پیروی نکند.^۱

در المیزان نیز در تفسیر این آیه چنین آمده است: **آری آیه اولی دستور می‌داد به اینکه رسول خدا (ص) بر طبق ما انزل الله حکم کند و از پیروی هوا و هوس‌های مردم بر حذر باشد برای اینکه ما انزل الله شریعتی است که برای پیامبر اسلام و امتش تشریع شده و بر آنان واجب است که در این خیرات سبقت گرفته و شتاب کنند، ولی آیه دوم دستور می‌دهد که بر طبق ما انزل الله حکم کند و از پیروی هوا و هوس‌های مردم بر حذر باشد و برای مردم بیان کند که اگر از این دستور سرپیچی کنند این اعراض و سرپیچی، خود ناشی از فسق آنان و کاشف از اضلال الهی است.**^۲

در تفسیر این آیه در زبدة البیان نیز آمده است: **الاولی وَأَنَّ احْكُمْ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ**. **أمر له صلى الله عليه وآله بالحكم بين أحبار اليهود بما أنزل الله و عدم متابعه هو أهم فيجب علينا ذلك.**^۳ نکته اول: این که در بین آنها طبق احکام نازل شده خدا حکم کن و از هوای آنها پیروی ننما، امر است به نبی اکرم (ص) بر حکم کردن بین احبار یهود طبق احکام نازل شده بر خود و عدم پیروی این اهم است، پس واجب است بر ما آن (حکم به احکام اسلام در میان اهل کتاب).

این آیه شریفه نیز دلالتش بر مدعای لزوم اجرایی احکام شرع روشن است.

ه) در آیه دیگر قرآن کریم میگوید: تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ، وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَاراً خَالِداً فِيهَا وَلَهُ عَذَابٌ مُهِينٌ (سوره النساء آیات ۱۳ و ۱۴)

۱- همان ج ۷ ص ۶۶

۲- طباطبایی محمد حسین؛ ترجمه تفسیر المیزان ج ۵ ص ۵۷۹

۳- زبدة البیان فی احکام القرآن؛ ص: ۶۸۳

این است حدود خدا و کسی که خدا و رسولش را اطاعت کند، خداوند او را داخل بهشت‌هایی می‌کند که از زیر آن نهرها جریان دارد و در آنجا جاودانی هستند و این رستگاری بزرگی است.

و کسی که خدا و رسولش را معصیت کند و از حدود او تجاوز کند، خداوند او را برای همیشه داخل جهنم می‌کند و برای او عذابی اهانت آور است.

این آیات نیز با الفاظ مؤکد و شدید لزوم احرائی احکام الهی را بیان کرده‌اند.

در مجمع البیان در ذیل تفسیر این آیات آمده است: *وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ: کسی که خدا و رسول را در اوامر ایشان و بقول‌ی در مقررات ارث، اطاعت کند. يُدْخِلُهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ: خداوند او را به بهشت‌هایی داخل می‌کند که از زیر درختان و بناهای آنها آب نهرها جریان دارد.*^۱

وَيَعَذَّبُهُ عَذَابًا مُهِينًا: و از طاعتی که معین کرده است تجاوز کند. يُدْخِلُهُ نَارًا خَالِدًا فِيهَا: خداوند او را برای همیشه داخل جهنم می‌کند و لَعْنَةُ عَذَابٍ مُهِينًا: و برای او عذابی اهانت آور است......

برخی به این آیه استدلال کرده‌اند که نمازگزارانی که مرتکب گناه کبیره می‌شوند، در آتش جهنم مخلد خواهند بود. لکن این مطلب بعید است زیرا «يَتَعَذَّبُ عَذَابًا مُهِينًا» دلالت دارد بر اینکه انسان همه حدود الهی را مورد تجاوز قرار دهد و چنین انسانی کافر خواهد بود.^۲

در المیزان خلاصه‌ای از این گونه آیات ذکر شده که آوردن آن راهگشا است. این تعبیر (تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ) در چندین مورد از آیات قرآن مجید آمده است، و همه آنها بعد از بیان یک سلسله از احکام و مقررات اجتماعی است، مثلاً در آیه ۱۸۷ بقره بعد از اعلام ممنوعیت آمیزش جنسی در اعتکاف و احکامی در باره روزه، و در آیات ۲۲۹ و ۲۳۰ بقره و آیه ۱۰ سوره طلاق بعد از بیان قسمتی از احکام طلاق و در آیه ۴ سوره مجادله بعد از بیان کفار «ظهار» آمده است. در تمام این موارد احکام و قوانینی وجود دارد، که تجاوز از آنها ممنوع است، و بهمین جهت به عنوان مرز الهی شناخته شده‌اند.^۳

بنابراین فقط اجرایی حدود مشخص و معین نیست که باید اجرا شود بلکه طبق این آیات همه‌ی احکام دین باید اقامه شود.

۱ - طبرسی، فضل بن حسن، ترجمه تفسیر مجمع البیان، ۲۷ جلد ۵ ص ۶۲

۲ - طباطبایی سید محمد حسین؛ ترجمه: تفسیر المیزان؛ ج ۵ ص ۶۳

۳ - تفسیر نمونه ج ۳ ص ۳۰۱

در مورد احکام خاص و دارایی حد مشخص نیز آیات بسیاری در قرآن کریم آمده است. مثل حکم زنا سرقت و که بعض از آنها در ادامه ذکر میشود.

(و) در آیه دیگر در مورد حکم زنا چنین آمده است: *الزَّانِيَةُ وَالزَّانِيَ فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةً جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلْيَشْهَدْ عَذَابُهُمَا طَائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ.* (سوره نور آیه ۲)

هر یک از زن و مرد زناکار را صد تازیانه بزنید؛ و نباید رأفت (و محبت کاذب) نسبت به آن دو شما را از اجرای حکم الهی مانع شود، اگر به خدا و روز جزا ایمان دارید! و باید گروهی از مؤمنان مجازاتشان را مشاهده کنند.

(ز) در مورد حکم محارب قرآن کریم میگوید: *إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَكُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ؛* (سوره مائده آیه ۳۳)

کیفر آنها که با خدا و پیامبرش به جنگ برمی خیزند، و اقدام به فساد در روی زمین می کنند، (و با تهدید اسلحه، به جان و مال و ناموس مردم حمله می برند)، فقط این است که اعدام شوند؛ یا به دار آویخته گردند؛ یا (چهار انگشت از) دست (راست) و پای (چپ) آنها به عکس یکدیگر، بریده شود؛ و یا از سرزمین خود تبعید گردند. این رسوایی آنها در دنیاست؛ و در آخرت، مجازات عظیمی دارند.

(ح) در مورد حکم سارق نیز چنین آمده است: *وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جَزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ؛* (سوره مائده آیه ۳۸)

دست مرد دزد و زن دزد را، به کیفر عملی که انجام داده اند، به عنوان یک مجازات الهی، قطع کنید! و خداوند توانا و حکیم است.

با بررسی آیات که تا به اینجا ذکر شد، حکم اقامه احکام جزایی در جامعه بخصوص حدود و تعزیرات در قرآن کریم مسلم و قطعی است و جای تردید ندارد. البته لازم به ذکر است که این اجرای حدود شرایط خاص خود را در فقه دارد و لذا هر کسی حق اجرای آنها را ندارد. بعضی فقهاء اقامه حدود را از اختصاصات معصومین (ع) میدانند که در زمان غیبت جایز نیست اقامه شوند. تفصیل این بحث در کتب فقهی مفصل آمده است.

البته این آیات اصل حکم را بیان کرده اند، در آیات و روایات دیگر شرایط و قیود این احکام آمده است، توجه به همهی آنها ضروری است.

در این اینجا اثبات اصل حکم کفایت میکند؛ زیرا مقصود دانستن مسؤولیت دولت اسلامی در اجرایی حدود و تعزیرات است. هنگامی که اجرایی احکام اجتماعی اسلام واجب و ضروری است و تنها مجری از نظر عقل و شرع حاکم اسلامی است، مسؤولیت دولت اسلامی در اجرایی حدود و تعزیرات دیگر مسلم و مبرهم است.

۲ - روایات

روایات اسلامی از طرق اهلیت (ع) در مورد وجوب و لزوم اجرایی حدود و تعزیرات توسط حاکم اسلامی به فراوانی وجود دارد. در این جا از باب نمونه به چند روایت اشاره میشود:

(الف) در کافی از امام باقر (ع) چنین نقل شده است: عَنْ حَنَانِ بْنِ سَدِيرٍ، عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «حَدُّ يُقَامُ فِي الْأَرْضِ أَرْكَى فِيهَا مِنْ مَطَرٍ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً وَأَيَّامَهَا».^۱

حنان بن سدير می گوید امام باقر فرمودند: يك حدالهی که بوسیله آن مجرمی در روی زمین کیفر می شود برای پاکسازی و حیات جامعه و تزکیه آن از چهل شبانه روز باران بهتر و مفیدتر است.

(ب) همچنین از امام صادق (ع) نقل شده است: عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ، عَنْ أَبِي إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «يُخَيِّ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا» قَالَ: «لَيْسَ يُخَيِّهَا بِالْقَطْرِ، وَلَكِنْ يُبْعَثُ اللَّهُ رِجَالًا، فَيُخَيِّونَ الْعَدْلَ، فَتُخَيِّ الْأَرْضُ لِلْأَحْيَاءِ الْعَدْلِ، وَلِإِقَامَةِ الْحَدِّ فِيهِ أَنْفَعُ فِي الْأَرْضِ مِنَ الْقَطْرِ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا».^۲

از امام (ع) نقل شده است: روای در مورد این آیه: «يُخَيِّ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا» پرسید. در جواب فرمودند: یعنی مراد این نیست که خداوند با قطرات باران زمین را زنده میکند لکن منظور این است که پروردگار مردان بزرگی را برانگیخته میکند و آنان عدالت و آثار آنرا در روی زمین احیاء می کنند و زمین با احیاء عدالت زنده میشود و یقیناً اجرای حدود در روی زمین از چهل روز متوالی باران مفیدتر و بارورتر است.

(ج) در روایت دیگر از امام صادق (ع) از نبی اکرم (ص) نیز آمده است: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِسَعْدِ بْنِ عُبَادَةَ: إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ لِكُلِّ شَيْءٍ حَدًّا، وَجَعَلَ عَلَى كُلِّ مَنْ تَعَدَّى حَدًّا مِنْ حُدُودِ اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ - حَدًّا، وَجَعَلَ مَا دُونَ الْأَرْبَعَةِ الشُّهُدَاءِ مَسْتُورًا عَلَى الْمُسْلِمِينَ».^۳

۱ - الکافی (ط - دارالحديث)؛ ج ۱۴؛ ص ۷

۲ - همان ج ۱۴، ص: ۸

۳ - همان ج ۱۴، ص: ۹

امام صادق (ع) نقل میکند که رسول الله فرمودند: خداوند برای هر جرمی حدی معین فرموده است و برای هر کسی که از حدود الهی تجاوز کند حدی معین کرده است و در زنا کمتر از شهادت را خواسته است که از اطلاع مسلمین مخفی و پوشیده نگاه داشته شود.

(د) : در روایت دیگر از امام صادق (ع) چنین آمده است: عَنْ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ مَنْ يُقِيمُ الْحُدُودَ السُّلْطَانُ أَوِ الْقَاضِي فَقَالَ: إِقَامَةُ الْحُدُودِ إِلَيَّ مِنْ إِيَّاهِ الْحُكْمُ.^۱

حفص بن غیاث گوید: از امام صادق (ع) سوال شد، حدود را چه کسی اقامه می کند؟ فرمودند که اقامه حدود بر عهده کسی است که حکم می کند.

روایات که ذکر شد مشت نمونه خروار بودند، در این باب روایتی فراوانی نقل شده است. بنابراین اشکال سندی در این بین به بعضی روایات وارد شده اما در بین روایات مذکور، حدیث اول و دوم (الف و ب) موثق و حدیث سوم (ج) صحیح می باشد.^۲ البته بخاطر کثرت روایات و تواتر مضمون آنها خللی در حجیت روایات وارد نمیشود.

دلالت روایات بر وجوب اجرایی حدود و تعزیرات نیز جای بحث و مناقشه ندارد، ظهور بلکه نص در مدعا هستند. در مورد مسئولیت دولت اسلامی در اجرایی حدود در شیعه اتفاق نظر وجود دارد.

بنابراین دلیل روایی بر مدعا تمام است و این مورد از موارد قطعی است.

۳- اجماع

البته با وجود کثرت آیات و روایات جای برای اجماع نمی ماند، اگرچه اجماع هم وجود دارد. این مسأله متسالم علیه بلکه از ضروریات است.

در این مورد صاحب جواهر (ره) چنین میگوید: لا خلاف بیننا معتد به فی أن الامام (ع) يقضي بعلمه مطلقاً فی حق الله و حق الناس، بل فی محکی الانتصار و الغنیة و الايضاح و نهج الحق و غيرها الإجماع علیه، و هو الحجة مضافاً إلى هذا كله فی الإمام (عليه السلام) و غیره من القضاء يقضي بعلمه فی حقوق الناس قطعاً و فی

^۱ - وسائل الشیعة؛ ج ۲۸؛ ص ۴۹

^۲ - درایة النور، بررسی اسناد روایا باب وجوب اجرای حدود و سائل الشیعة.

حقوق الله تعالى على قولين: أصحابهما القضاء وفي الانتصار والغنية ومحكى الخلاف ونهج الحق و ظاهر السرائر
الاجماع عليه، و هو الحجّة.^۱

خلاف قابل اعتنای بین شیعه نیست در اینکه امام (ع) به علم خودش در حقوق الهی و مردم قضاوت میکند بطور مطلق. بلکه از انتصار، غنیه، ایضاح، نهج الحق و غیر این کتب حکایت اجماع شده است، این حجت است. مضاف بر این همه، در مورد امام (ع) و غیر او از قضاوت، در مورد حقوق مردم به علم خود حکم میکنند قطعا، در مورد حقوق الله دو قول است: قول صحیحتر قضاوت (مطابق علم قاضی) است. در انتصار، و نقل از خلاف، نهج الحق و ظاهر سرائر اجماع بر این است، و این حجت است. البته عبارت فوق در مورد حکم طبق علم قاضی است ولی از خلال آن، اجماع در مورد اقامه حدود و تعزیرات توسط حاکم نیز قابل استفاده است.

نکته: این بحث در فصل دوم در گفتار اقامه حدود و تعزیرات در اقوال فقهاء به تفصیل مرور شد، مراجعه شود.

۴- عقل

در این مورد دلیل عقلی نیز قابل ارائه است، به این صورت: خداوند متعال خالق و پروردگار است، پرستش و اطاعت از خداوند در تمام ابعاد و زمینه ها لازم است، چون او مالک و ولی همه است.

حدود و تعزیرات دستورات و احکام خداوند هستند، پس بر همه لازم است به آنها عمل کند.

از جانب دیگر در جامعه چون دولت تنها مسئول اعمال زور و خشونت است و اجرایی حدود و تعزیرات بدون اعمال قدرت ممکن نیست، در نتیجه تنها دولت اسلامی و حاکم آن مسئول اجرایی حدود و تعزیرات خواهد بود، بدون تردید.

تا به اینجای بحث دانستن این مقدمات و ادله معلوم شد که اجرایی حدود و تعزیرات به ادله اربعه واجب و لازم است و تنها مجری و مسؤول نیز حاکم شرع و دولت اسلامی است.

^۱ - جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام؛ ج ۴۰، ص: ۸۶ تا ۸۸

۵- قلمرو اصل "اقامه حدود و تعزیرات"

قوانین جزایی اسلام در اساس همان قوانین جزایی است که همه‌ی جوامع متمدن دارند. بدون وجود و اجرایی این قوانین هرج و مرج و اختلال نظام پیش می‌آید. پس قلمرو و گستره این احکام تمام قوانین جزایی نافذ دولت اسلامی را دربر میگیرد.

بخطاظر همین امر مهم است که امام خمینی (ره) یکی از دلایل لزوم برقراری حکومت اسلامی را همین قوانین میداند. در این مورد گفته است: رسول اکرم (ص) در رأس تشکیلات اجرایی و اداری جامعه مسلمانان قرار داشت. علاوه بر ابلاغ وحی و بیان و تفسیر عقاید و احکام و نظامات اسلام، به اجرای احکام و برقراری نظامات اسلام همت گماشته بود تا دولت اسلام را به وجود آورد. در آن زمان، مثلاً به بیان قانون جزا اکتفا نمی‌کرد، بلکه در ضمن به اجرای آن می‌پرداخت: دست می‌برید، حد می‌زد؛ و رجم می‌کرد. پس از رسول اکرم (ص) خلیفه همین وظیفه و مقام را دارد. رسول اکرم (ص) که خلیفه تعیین کرد فقط برای بیان عقاید و احکام نبود؛ بلکه هم چنین برای اجرای احکام و تنفیذ قوانین بود. وظیفه اجرای احکام و برقراری نظامات اسلام بود که تعیین خلیفه را تا حدی مهم گردانیده بود که بدون آن پیغمبر اکرم (ص) ما بلغ رسالت خویش را به اتمام نمی‌رسانید. زیرا مسلمانان پس از رسول اکرم (ص) نیز به کسی احتیاج داشتند که اجرای قوانین کند؛ نظامات اسلام را در جامعه برقرار گرداند تا سعادت دنیا و آخرتشان تأمین شود.^۱

۶- کاربردها

قانون نیازمند ضمانت اجرایی قوی و مستحکم است و گرنه توصیه اخلاقی بیش نخواهد بود، هرگاه قانونگذار قانونی وضع کند، ولی برای متخلفان از آن مجازاتی در نظر نگیرد، نمی‌توان آن را قانون نامید؛ زیرا قانون آن است که ضمانت اجرایی داشته باشد. حدود و تعزیرات در حقیقت ضمانت اجرایی احکام الهی است، اگر نباشند نمی‌توان آن احکام را قانون خواند. اگر به احکام شرع و قوانین الهی مراجعه کنیم، خواهیم دید که

^۱ - خمینی، سید روح الله موسوی، ولایت فقیه (امام خمینی)؛ ص: ۲۵

خداوند به مجازاتهای اخروی به عنوان ضمانت اجرایی قناعت نکرده، و مجازاتهایی نیز در این جهان برای متخلفان در نظر گرفته است. چرا که اعتقاد به روز واپسین، تمام انسان ها را از تخلف باز نمی دارد.^۱ در واقع کاربرد حدود و تعزیرات در فقه اسلامی همان جنبه ضمانت اجرایی قوانین و احکام اسلام را دربر دارند. کاربرد این قوانین برای جامعه اسلامی فوائد بسیاری فردی و اجتماعی دارد، از جمله به این موارد میشود اشاره کرد:

(الف) برقراری نظم و امنیت: در تمام حکومت ها اصلی ترین مسؤولیت دولت برقراری امنیت نظم عمومی است، این مهم بدون قوانین جامع، نافذ و مشروع ممکن نیست. اسلام با جعل قوانین جزایی در قالب حدود و تعزیرات این مسأله را سامان داده است.

(ب) گسترش و تحکیم عدالت: بدون اجرایی قوانین جامعه دچار فروپاشی اخلاقی و ایمانی میگردد، اسلام بوسیله جعل احکام جزایی عدالت را در میان مردم حاکم کرده و از این آسیب ها و مفسدات جامعه را حفظ کرده است.

(ج) جلوگیری از فساد و فحشاء: در هر جامعه انسان های متخلف و مفسد با درصد کم یا زیاد وجود دارد، بدون تنبیه و مجازات این افراد فاسد و جانی آسایش اجتماعی نابود میشود. حدود و تعزیرات اسلامی جلو این فساد و فحشاء را گرفته است.

در این یکی از اندیشمندان معاصر چنین نوشته است: «حدود» عبارت است از مجازاتهایی که از طرف شارع اسلام حد و اندازه اش برای همه معین شده، مثل حد دزدی و حد زنا. و «تعزیر» عبارت است از مجازاتهایی برای خلافکاریهایی که شارع اسلام برای آن خلافکاریها مجازاتهایی در حد و میزان معینی قرار نداده و آن را در هر موردی به نظر شخص حاکم قرار داده که بر حسب علل و عوامل مختلفی که در هر موضوع هست هر اندازه می داند و مصلحت اقتضا می کند آن را تعیین کند.

حدود و تعزیرات هم مثل امر به معروف و نهی از منکر برای این جهت تشریع شده که جلوی منکرات گرفته شود و کارهای خوب تأیید و تقویت شود.^۲

^۱ - شیرازی، ناصر مکارم، تعزیر و گستره آن، در یک جلد، انتشارات مدرسه الإمام علی بن ابی طالب علیه السلام، قم - ایران، اول، ۱۴۲۵؛ ص: ۴۲

^۲ - مطهری، شهید مرتضی، فقه و حقوق (مجموعه آثار)؛ ج ۲۰، ص: ۱۹۱

(د) منبع و مبنا بودن برای قوانین جزایی دول^۱ اسلامی: در اسلام سرچشمه تمام قوانین جزای شرعی برگرفته از احکام حدود، تعزیرات و دیات است. این مسأله در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز آمده است:

اصل چهارم:

کلیه قوانین و مقررات مدنی، جزایی، مالی، اقتصادی، اداری، فرهنگی، نظامی، سیاسی و غیر اینها باید بر اساس موازین اسلامی باشد. این اصل بر اطلاق یا عموم همه اصول قانون اساسی و قوانین و مقررات دیگر حاکم است و تشخیص این امر بر عهده فقهای شورای نگهبان است.^۱

گفتار دوم: اصل "اقامه امر به معروف و نهی از منکر"

با توجه به نقشی که امر به معروف و نهی از منکر در اصلاح جامعه و فرد دارد ضرورت طرح بحث از این دو واجب بزرگ الهی بر کسی پوشیده نیست. اگر این حقیقت را باور کنیم که امر به معروف باعث احیای دین و ضامن اجرای قوانین و دستورات اسلام است، لازم است با طرح این مباحث مردم و مقامات حکومت اسلامی را به این وظیفه مهم آشنا کرد. بدیهی است برای تشویق دیگران بر امر به معروف و نهی از منکر نخست باید اهمیت این دو همچنین شرایط و سایر خصوصیات آنها برای مردم بیان گردد، تا با آگاهی کامل به این وظیفه مهم اقدام کنند؛ زیرا شرط موفقیت در هر کاری آگاهی و بینش کافی نسبت به آن کار است. امر به معروف و نهی از منکر دو فرع مهم از فروع دین و از ضروریات اسلام به شمار می روند، این دو واجب مربوط به حوزه عمل و از همین رو جایگاه اصلی آنها علم فقه است.

در مورد این دو فریضه الهی در آت و روایات توصیه و تأکیدهای فراوانی وجود دارد که در اینجا به پاره‌ای از آن‌ها اشاره میشود:

^۱ - خلخالی، سید محمد مهدی موسوی - مترجم، جعفر الهادی، حاکمیت در اسلام یا ولایت فقیه، ص: ۶۸۹

۱- آیات قرآن کریم

قرآن کریم با تعبیراتی گوناگون به موضوع امر به معروف و نهی از منکر پرداخته است. در شماری از آیات تعبیر امر به معروف و نهی از منکر در کنار یکدیگر به کار رفته است. در برخی آیات، به ویژه در ضمن قصص قرآنی نیز بدون تصریح به واژه معروف یا منکر، مصادیقی از امر به معروف و نهی از منکر آمده است. محتوای این آیات بر لزوم امر به معروف و نهی از منکر در جامعه اسلامی و نکوهش و هلاکت امت های پیشین بر اثر ترک این دو فریضه دلالت دارد. فقهاء برای وجوب امر به معروف و نهی از منکر به این آیات استدلال کرده اند. در هر صورت امر به معروف و نهی از منکر در قرآن کریم از اهمیت ویژه ای برخوردار است، گاه از این دو فریضه در کنار ایمان به خدا و آخرت یاد شده است. از برخی آیات قرآن استفاده می شود که بعضی از مراتب امر به معروف و نهی از منکر بر عهده گروهی خاص یا تشکیلات حکومتی است.

در این جا به اختصار به بعضی از این آیات اشاره میشود:

الف) در قرآن کریم آمده است: *وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ* (سوره آل عمران آیه ۱۰۴)

باید از میان شما طایفه ای باشند که مردم را به سوی خیر دعوت نموده، امر به معروف و نهی از منکر کنند. و این طایفه همانا رستگارانند.^۱

در آیه شریفه خطاب متوجه گروهی از افراد امت است؛ پس اگر فرض کنیم، امتی هست که روی هم افرادش داعی به سوی خیر و آمر به معروف و ناهی از منکرند، معنایش این خواهد بود که در این امت باید افرادی باشند که به این وظیفه قیام می کنند، مساله در هر حال قائم به بعضی افراد جامعه است، نه به همه آنها و خطایی که این وظیفه را تشریع می کند، اگر متوجه همان بعضی باشد که هیچ، و اگر متوجه کل جامعه باشد، باز هم به اعتبار بعض افراد است.

در المیزان این مطلب مورد تاکید قرار گرفته است، لذا علامه چنین گفته است: پس ظاهر همین است که به قول آن مفسر، کلمه "من" تبعیضی است، و در محاورات خود ما نیز اگر در مثل چنین ترکیبی و چنین کلامی،

^۱ - طباطبایی، محمدحسین، ترجمه تفسیر المیزان، ج ۳ ص ۵۶۸

کلمه "من" بکار رفته باشد، ظاهرش همین است که برای تبعیض باشد مگر آنکه دلیلی در کلام باشد، و دلالت کند بر اینکه معنای دیگری از این کلمه منظور است.^۱

پس وظیفه امر به معروف و نهی از منکر در این آیه بر عهده گروه خاص نهاده شده است، با این حال خطاب در آیه متوجه همه است و همه وظیفه دارند در تشکیل چنین جمعیتی بکوشند. این جمعیت و گروه که در جامعه اقدام به امر به معروف و نهی از منکر میکنند، باید زیر نظر حاکم اسلامی باشند، اگر نه هر کس تشکیل گروه دهد و اقدام به اقامه این فرائض کند، در جامعه اختلاف و نزاع پیش خواهد آمد که در شریعت مردود است. از همین جهت است که در گذشته دایره حاسبه که یک تشکیلات دولتی بود اقام به اقامه این فرائض میکرد.

ب) آیه دیگر در مورد جایگاه امر به معروف و نهی از منکر آمده است: *الَّذِينَ إِِنْ مَكَّنَاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ*. (سوره حج آیه ۴۱)

همان کسانی که اگر در زمین استقرارشان دهیم نماز به پا کنند و زکات دهند و به معروف و نهی از منکر باز دارند و سرانجام همه کارها با خدا است.

در این آیه شریفه نیز علامت های امت برگزیده و گروه خاص صحبت میشود که اگر قدرت یابند و توانا باشند، اقامه نماز، زکات و امر به معروف و نهی از منکر میکنند.

در المیزان تمکن به معنی قدرتمندی تفسیر شده است: و مراد از "تمکین آنان در زمین" این است که ایشان را در زمین نیرومند کند، به طوری که هر کاری را که بخواهند بتوانند انجام دهند، و هیچ مانعی یا مزاحمی نتواند سد راه آنان شود.^۲

در ادامه این مبحث میگوید: علاوه بر اینکه، جامعه صالحی که برای اولین بار در مدینه تشکیل شده و سپس تمامی شبه جزیره عربستان را گرفت، عالی ترین جامعه ای بود که در تاریخ اسلام تشکیل یافت، جامعه ای بود که در عهد رسول خدا (ص) در آن جامعه نماز به پا می شد، زکات داده می شد، امر به معروف و نهی از منکر می شد، و این جامعه به طور قطع سمبل و مصداق بارز این آیه است.^۳

۱- همان، ج ۳ ص ۵۷۹

۲- طباطبایی، محمدحسین، ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۴ ص ۵۴۶

۳- طباطبایی، محمدحسین، ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۴ ص ۵۴۷

امر به معروف و نهی از منکری که آیه از آن یادآور شده است، مراتبی دارد که بعضی از آنها موکول به داشتن قدرت و بلکه حاکمیت است. همچنان که مقصود از اقامه نماز و پرداخت زکات صرفاً انجام دادن این دو فریضه به گونه فردی نیست، بلکه مقصود، اقامه و ترویج این فرائض مهم در جامعه است.

دلالت این دو آیه که ذکر شد شامل تمام افراد است، اما از میان همه، گروه خاص وظیفه انجام و عملی سازی دارند. این نکات اشاره به این دارند که در امر به معروف و نهی از منکر گروه نیرومند لازم است و به عبارت دیگر شرط قدرت را میشود استفاده کرد.

ج) در قرآن کریم در مورد ویژگیهای نبی اکرم (ص) در بشارت کتب آسمانی چنین آمده است:
الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ
عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ (سوره اعراف آیه ۱۵۷)

همان کسان که آن رسول پیغمبر ناخوانده درس را که وصف وی را نزد خویش در تورات و انجیل نوشته می یابند پیروی کنند، پیغمبری که به معروفشان وای می دارد و از منکر بازشان می دارد و چیزهای پاکیزه را حلالشان می کند و پلیدی ها را حرامشان می کند.....

در ذیل بحث تفسیر این آیه شریفه در میزان چنین آمده است: هیچ خردمندی تردید ندارد در اینکه دینی که محمد (ص) به همراهی کتابی از ناحیه خدا آورده هر چند بر کتب آسمانی دیگر صحه گذارده و آنها را تصدیق کرده است، ولیکن خودش یگانه دینی است که در قالب بی روح امر به معروف و نهی از منکر تا آنجا که ظرفیت داشته روح حیات دمیده و کار آن را که جز دعوت زبانی چیز دیگری نبود به جایی رسانید و آن قدر آن را توسعه داد که شامل جهاد با اموال و نفوس گردید، و تنها دینی است که جمیع امور مربوط به زندگی بشر و همه شئون و اعمال وی را بر شمرده و آنها را به دو قسم طبیات و خبائث تقسیم، و طبیات را حلال و خبائث را حرام نموده است.^۱

با توجه به معنای آیه که ویژگی های نبی اکرم (ص) را بیان میکند و امر به معروف و نهی از منکر در این آیه در ردیف امور دیگری قرار گرفته که بدون استفاده از قدرت اقامه آنها ناشدنی است و از شئون حاکمیت است، می توان استفاده کرد که این آیه نیز نظر به شأن حکومتی پیامبر (ص) دارد. در صدر اسلام این وظیفه را پیامبر (ص) و در ادامه خلفا شخصاً بر عهده داشتند، چنان که بر پایه روایتی علی علیه السلام هر بامداد از

^۱ - طباطبایی، محمدحسین، ترجمه تفسیر میزان. ج ۸، ۳۶۵

دارالحکومه بیرون می‌آمد و در بازارهای کوفه بازرگانان و فروشندگان را به بردباری، گشاده‌رویی و انصاف فرا می‌خواند و آنان را از سوگند، دروغ، ستم و کم‌فروشی باز می‌داشت.^۱

بدون تردید در کنار وظیفه عمومی مردم در انجام دادن این دو فریضه مهم به مرتبه سوم امر به معروف و برخی از درجات این مرتبه، نیازمند قدرت، تشکیلات و حکومت است، زیرا اگر همه آحاد جامعه بدون اذن حاکم اسلامی به این مرحله وارد شوند و عمل کنند برخوردهای اجتماعی موجب هرج و مرج شده و نظم و امنیت جامعه اسلامی خدشه‌دار می‌شود، بنابراین، جامعه نیازمند تشکیلاتی مقتدر است که صلاحیت قصاص و اجرای حدود و تعزیرات را داشته باشد. البته همچنان که آحاد جامعه وظیفه دارند به دو مرحله نخست (انکار قلبی و زبانی) قیام کنند نسبت به ایجاد چنین تشکیلات قدرتمندی نیز وظیفه دارند.^۲

در مجموع میشود با اطمینان گفت بنابر آیات قرآن کریم اقامه‌ی امر به معروف و نهی از منکر در مجموع و بخصوص در مرتبه سوم که نیازمند اعمال قدرت است از مسؤولیت‌های دولت اسلامی است، پس دلالت آیات بر مطلوب تمام است.

۲- روایات

در منابع روایی شیعه روایاتی که در باب امر به معروف و نهی از منکر گرد آمده، بطور قابل ملاحظه زیاد است. از مجموع این روایات می‌توان استفاده کرد که اسلام با نگرشی جامعه‌گرایانه می‌خواهد همه افراد جامعه اسلامی به گونه تربیت شوند که نسبت به رفتار یکدیگر احساس مسئولیت کنند، زیرا مصالح و سعادت دنیوی و اخروی افراد جامعه به یکدیگر مرتبط است و بر این پایه نقش امر به معروف و نهی از منکر ممتاز و برجسته شده است. بنابر روایات اهمیت این دو فریضه بسیار زیاد است و همچنین اقامه واجبات دیگر، امنیت راهها، حلیت معاملات، برطرف شدن ظلم و همه کارهای نیک در گرو امر به معروف و نهی از منکر است.

بخاطر کثرت روایات آوردن و بحث در مورد محتوا و دلالت آنها خارج از وسع این بخش است، در این بخش از باب نمونه چند روایت ذکر میشود:

^۱ - دایرة المعارف قرآن کریم، ج ۴، ص: ۳۵۴

^۲ - همان ج ۴، ص: ۳۵۳

(الف) حدیث مفصل و جامع الابعاد از امام باقر (ع) منقول است که فرمود: عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَام، قَالَ: إِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ سَبِيلُ الْأَنْبِيَاءِ، وَمِنْهَا جُ الصُّلَحَاءِ، فَرِيضَةٌ عَظِيمَةٌ، بِهَا تُقَامُ الْفَرَائِضُ، وَتَأْمَنُ الْمَذَاهِبُ، وَتَحِلُّ الْمَكَاسِبُ، وَتُرَدُّ الْمَظَالِمُ، وَتُعْمَرُ الْأَرْضُ، وَتُتَصَفَّى مِنَ الْأَعْدَاءِ، وَ يَسْتَقِيمُ الْأَمْرُ، فَانْكُرُوا بَقُلُوبِكُمْ، وَالْفِطْوَ بِالسَّتِغْمِ، وَصُكُّوا بِهَا جِبَاهَهُمْ، وَكَأَ تَخَافُوا فِي اللَّهِ لَوْمَةً كَائِمًا، فَإِنْ اتَّعَطُوا وَ إِلَى الْحَقِّ رَجَعُوا، فَلَا سَبِيلَ عَلَيْهِمْ «إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ وَيَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» هُنَالِكَ فَجَاهِدُوهُمْ بِأَبْدَانِكُمْ، وَأَبْغِضُوهُمْ بِقُلُوبِكُمْ، غَيْرَ طَالِبِينَ سُلْطَانًا، وَكَأَبَاغِينَ مَالًا، وَكَأَمُرِيدِينَ بِظُلْمٍ ظَفَرًا حَتَّى يَفِيئُوا إِلَى أَمْرِ اللَّهِ، وَيَمْضُوا عَلَى طَاعَتِهِ.^۱

جابر بن عبد الله از امام باقر (ع) روایت کرده که فرمود: امر به معروف و نهی از منکر، راه پیامبران و شیوه نیکوکاران است. فریضه بزرگی است که واجبات به واسطه آن، برپا می شوند و راه ها امن می گردند و درآمدها حلال می شوند و حقوق و اموال به زور گرفته شده، به صاحبانش بر می گردند و زمین، آباد می شود و از دشمنان انتقام گرفته می شود و کارها سامان می پذیرند. با دل های خود، انکار کنید و با زبان هایتان اعتراض نمایید و آن را به پیشانی هایشان بکوبید و در راه خدا از سرزنش هیچ کس نهراسید. اگر پند پذیرفتند و به راه حق باز گشتند، کاری به آنها نداشته باشید. ملالت تنها بر کسانی است که به مردم ستم می کنند و در روی زمین به ناحق سر بر می دارند. آنان عذابی دردناک در پیش خواهند داشت». در چنین حالتی، با آنها عملاً جهاد کنید و در دل هایتان دشمنشان بدارید، بی آن که در صدد قدرت طلبی باشید و یا مالی را به ستم بگیرید و یا از غرور پیروزی، دست به ستمگری بیالایید، تا آن که به فرمان خدا برگردند و راه طاعت او را در پیش گیرند.

(ب) روایتی دیگر از امام علی (ع) نقل شده است: أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ إِنَّهُ مَنْ رَأَى عُدُوَانًا يُعْمَلُ بِهِ وَمُنْكَرًا يُدْعَى إِلَيْهِ فَأَنْكَرَهُ بِقَلْبِهِ فَقَدْ سَلِمَ وَبَرَّئَ وَمَنْ أَنْكَرَهُ بِلِسَانِهِ فَقَدْ أُجِرَ وَهُوَ أَفْضَلُ مِنْ صَاحِبِهِ وَمَنْ أَنْكَرَهُ بِالسَّيْفِ لَتَكُونَ كَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَكَلِمَةُ الظَّالِمِينَ هِيَ السُّفْلَى فَذَلِكَ الَّذِي أَصَابَ سَبِيلَ الْهُدَى وَقَامَ عَلَى الطَّرِيقِ وَ (نُورٌ) نُورٌ فِي قَلْبِهِ الْيَقِينُ.^۲

ای مؤمنان، همانا هر کس ستمی را که به کار گرفته می شود، یا منکری را که مردم به آن دعوت می شوند، ببیند و آن را به دل انکار کند، سالم می ماند و گناهی بر او نیست. و کسی که به زبان انکار کند، پاداش الهی دارد و مقامش از اولی بهتر است، و کسی که با شمشیر به انکار برخیزد تا شعار توحید، بلند شود و شعار ستمکاران، پست گردد، او کسی است که به راه رستگاری رسیده و بر راه خدا قیام نموده و نور یقین در دلش روشن گشته است.

^۱ - کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، الکافی (ط - دارالحدیث)، ۱۵ جلد، ج ۹، ص: ۴۸۱

^۲ - نهج البلاغة: حکمت ۳۷۹.

ج) روایت دیگر از امام علی (ع) نقل شده است: *خَطَبَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَمُرُوا بِالْمَعْرُوفِ، وَأَنْهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ، وَاعْلَمُوا أَنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ كَمَ يَقْرَبُ أَجَلًا، وَكَمْ يَقْطَعُ رِزْقًا، الْحَدِيثُ^۱*

امام علی (ع) در ضمن خطبه ی فرمود: امر به معروف و نهی از منکر کنید. امر به معروف و نهی از منکر، آجلی را نزدیک نساخته اند و روزی ای را دور نکرده اند.

روایت اول صحیح است^۲ و به تنهای میتواند حجت باشد. البته روایات در باب امر به معروف و نهی از منکر به حد تواتر معنوی رسیده و جای تردید سندی وجود ندارد. اگر چه تک تک روایات اخبار آحاد هستند؛ اما در مجموع مضمون آنها تواتر معنوی دارد.

با مرور روایات باب تردیدی در وجوب امر به معروف و نهی از منکر باقی نمی ماند، بخصوص در مورد حاکم و ولی امر مسلمین. بخاطر همین اهتمام زیاد، بسیاری از اندیشمندان فقه سیاسی، یکی از دلایل وجوب تشکیل حکومت اسلامی را ادله امر به معروف و نهی از منکر میدانند.^۳

بنابراین دلالت روایات بر مدعا تمام است و جای تردید ندارد.

۳- اجماع

امر به معروف و نهی از منکر از جمله ضروریات دین هستند؛ لذا استدلال به اجماع وجهی ندارد. امام خمینی (ره) در این مورد میگوید: *امر به معروف و نهی از منکر: این دوازده والاترین و شریفترین واجبات می باشند و به وسیله اینها واجبات برپا می شود، و وجوب اینها از ضروریات دین است و منکر آن در صورت توجه به لازمه انکار و ملزم شدن به آن از کفار می باشد.*^۴

البته با وجود این حقیقت روشن اجماع مسلمین هم وجود دارد.

۱- کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، الکافی (ط - دارالحدیث)، ج ۹، ص: ۴۸۷

۲- درایة النور، بررسی اسناد روایات باب امر به معروف اصول کافی.

۳- ر.ک: زنجانی، عباس علی عمید، فقه سیاسی (عمید)، جلد ۳، انتشارات امیر کبیر، تهران - ایران، چهارم، ۱۴۲۱ ه.ق؛ ج ۲، ص: ۳۴۸

۴- خمینی، سید روح الله موسوی - مترجم: اسلامی، علی، تحریر الوسيلة - ترجمه، ج ۲، ص: ۲۸۵

صاحب جواهر در این مورد میگوید: و کیف كان فالأمر بالمعروف الواجب و النهی عن المنکر واجباً إجماعاً من المسلمین بقسمیه علیه.^۱

و هر طور که باشد، پس امر به معروف و نهی از منکر هر دو واجب هستند با هر دو قسم از اجماع (منقول و محصل) در بین مسلمین.

با توجه به وجود اجماع در امر به معروف و نهی از منکر و اشتراک تکلیف همه از جمله حاکم اجرایی این دو فریضه بر همه از جمله حاکم اسلامی و در پی آن دولت اسلامی لازم است. علاوه بر این؛ چون در مرحله سوم که جرح و قتل باشد اذن امام (ع) یا فقیه لازم است و اجرایی این مرحله در واقع مسئولیت دولت اسلامی است، وظیفه داشتن دولت اسلامی در اقامه این فرائض مسلم است.

نکته: به فصل دوم اقوال فقهاء در مورد امر به معرف و نهی از منکر که به تفصیل آمد مراجعه شود.

۴- دلیل عقلی و سیره‌ی عقلاء

بر لزوم امر به معروف و نهی از منکر دلیل عقلی و سیره‌ی عقلاء نیز هست. این مطلب را در بین تمام جوامع انسانی میتوان یافت، تمام انسانها به معروف های خود سفارش میکنند و از شرور نهی، اگر اختلافی باشد در تعیین مصداق است نه اصل مشروعیت آنها. البته این بنای عقلاء در مورد اصل این دو فریضه قابل اثبات است. در مورد گستره و مراتب آنها نظرات مختلف است.

در مورد وجوب عقلی امر به معروف و نهی از منکر چند نوع استدلال شده است، غالب فقهای قائل به وجوب عقلی چنین می گویند: و اما دلیل عقلی: تفصیل آن در کتب کلامیه آمده ولی اجمال مطلب اینکه: امر به معروف و نهی از منکر از مصادیق لطف هستند «صغری» و هر لطفی واجب است «کبری» پس امر به معروف و نهی از منکر واجبند.^۲

البته لازم به ذکر است که این استدلال در مورد مصادیق مهم و حیاتی که در صورت عدم امر به معروف و نهی از منکر خطر جانی، عرضی و یا انواع دیگری که مورد اهتمام عقلاء است پیش آید میتواند استفاده شود.

^۱ - نجفی، صاحب الجواهر، محمد حسن، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ج ۲۱، ص: ۳۵۸

^۲ - خراسانی، علی محمدی، شرح تبصرة المتعلمین (محمدی)، دو جلد، هق؛ ج ۱، ص: ۳۶۰

در مورد مسائل فرعی و واجبات فرعی دینی این استدلال تمام نیست؛ چون سیره عقلاء چنین نیست که لطف را در همه موارد واجب بدانند.

تا به اینجای بحث معلوم شد که امر به معروف و نهی از منکر به ادله اربعه واجب است، البته ممکن است بعضی از فقهاء وجوب عقلی را تردید کنند، اما در وجوب و اهمیت آن از نظر شرع تردیدی نیست. مرتبه سوم آن ها بطور خاص در حوزهی مسؤولیت های حاکم اسلامی است. بنابراین یکی از مسؤولیت های مهم دولت اسلامی عملی سازی این دو فریضه اسلامی در تمام اعصار در جامعه اسلامی بوده و هست.

۵- قلمرو اصل "اقامه امر به معروف و نهی از منکر"

قلمرو و گستره امر به معروف و نهی از منکر بسیار وسیع و پر دامنه است، در واقع تمام مسائل اعتقادی، اخلاقی و احکام فقهی را دربر دارد. در مورد واجبات واجب و در مورد مستحبات مستحب است. این گستردگی قلمرو بخاطر اصلاح و مراقبت همگانی است. در هر زمان طبق مقتضیات و امکان میتواند روش و اسباب امر به معروف و نهی از منکر متحول و بروزرسانی شود. این ویژگی همگانی بودن در عین دخالت دولت در مراتب خاص باعث واکنش شدن جامعه اسلامی میگردد.

سخن شهید مطهری در این مورد جامع و گویا است، در این مور میگوید: مثلاً در کتابهایی که راجع به وظیفه محتسب نوشته شده نوشته اند که محتسب باید مراقب باشد که لبنیات فروش روی شیر و ماست را بیوشد که مگس و حشرات روی آنها ننشیند و کثیف و آلوده نشود، و از این قبیل امور که معمولاً در زمان ما این کارها را شهرداریها انجام می دهند.

ولی وظیفه دایره حاسبه منحصر به این کارها نبود. بسیاری از کارها را که امروز وظیفه شهربانی شمرده می شود آن روز محتسبین انجام می دادند. مثلاً آنها بودند که با روزه خواری و میخوارگی و تظاهر و تجاهر به فسق مبارزه می کردند. بسیاری از کارها و وظایف آن روز محتسبین، امروز بکلی به زمین مانده است و هیچ کس انجام نمی دهد مثل نظارت بر مساجد و منابر که مثلاً واعظ حدیث دروغی نخواند، مردم را به بدعتی دعوت

نکند، یا خودآرایی در منبر نکند و نخواهد از زنان دلربایی کند. این کارها چون وظیفه سازمان روحانیت است و مستقیماً ربطی به کارهای حکومت و دولت ندارد بکلی متروک و زمین مانده است.^۱

در ادامه بحث میگوید: نکته‌ای که اینجا هست این است که در عین اینکه دایره احتساب یک دایره رسمی وابسته به خلافت و حکومت بوده و وظایف خود را انجام می‌داده است نه این است که سایر مردم دیگر برای خود وظیفه و تکلیفی قائل نبوده‌اند. قبلاً عرض کردم و از کلام فقها نقل کردم که امر به معروف و نهی از منکر مراتبی دارد و تنها آنجا که پای اعمال زور و حبس و زدن و حتی کشتن است از وظیفه عموم خارج است و وظیفه حاکم اسلامی است، و اما سایر مراتب از تذکر دادن و موعظه کردن و در موقعی اعراض و قطع رابطه کردن و امثال اینها وظیفه فرد فرد مسلمانان است و در قدیم هم هر فردی وظیفه حتمی خود می‌دانسته که به اندازه قدرت و توانایی خود در اصلاحات امور مسلمین شرکت کند.^۲

۶- کارکردها

همچنان که در بحث از قلمرو امر به معروف و نهی از منکر گذشت، دایره این دو فریضه بسیار گسترده است. به خاطر این فراگیری بسیار، کاربردهای بسیار مهمی نیز دارند که به چند مورد مهم اشاره میشود:

الف) اصلاح و تزکیه نفوس: اولین مرحله امر و نهی قلبی است، این مرحله بدون تهذیب نفس ممکن نیست؛ زیرا تا انسان تقوا نداشته باشد در رون خود حد اقل منکرات همراه لذت را دشمن نمیدارد. هرچند امر به معروف و نهی از منکر مشروط به عدالت نیست؛ ولی چون در امر به معروف و نهی از منکر نوعی برتری لازم است، اگر آمر به معروف و ناهی از منکر خود ساخته نباشد، از نظر اخلاقی صلاحیت انجام دادن چنین کاری را ندارد و امر و نهی او صوری و بدون تأثیر جدی خواهد بود.

کلام امام خمینی (ره) نیز در این مورد راهگشا است: ایشان در تحریر الوسيله گفته است: از عظیم‌ترین مصادیق امر به معروف و نهی از منکر، و شریف‌ترین و دقیق‌ترین و شدیدترین آنها از نظر تأثیر، و دلنشین‌ترین آنها مخصوصاً اگر آمر و ناهی از علمای دین و رؤسای مذهب (اعلی الله کلماتهم) باشد، آن است که از شخصی صادر شود که خودش لباس معروف را چه واجب و چه مستحبش را پوشیده (و به آن عمل کرده) باشد، و از

^۱ - مطهری، شهید مرتضی، فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ۳۰ جلد، قم - ایران، اول، هج ۲۰، ص: ۱۹۴

^۲ - همان ص ۱۹۵

منکر (و حرام) بلکه از مکروه دور باشد، و به اخلاق انبیاء و اهل معنویت متخلق باشد و از اخلاق بی‌خردان و اهل دنیا منزّه باشد تا آنکه با کار و روش و اخلاقش آمر و ناهی باشد و مردم به او اقتداء نمایند (و او را الگو قرار دهند).^۱

برخی روایات نیز بر همین نکته تأکید کرده که شما باید ابتدا به خویشتن پردازید، آنگاه دیگران را از گناه باز دارید.

(ب) ۱ اصلاح جامعه: اساسی‌ترین کارکرد امر به معروف و نهی از منکر اصلاح جامعه و جلوگیری از فساد در تمام ابعاد و شاخه‌های آن است. این کارکرد مهم و بی‌بدیل در آیات و روایات بخوبی بیان شده است. ما حاصل و نتیجه این کارکرد مهم چنین است: مرتبه اول وظیفه عموم مردم است، و چون جنبه فردی دارد طبعا شعاع آن محدود بتوانایی فرد است. مرتبه دوم شکل واجب کفایی بخود می‌گیرد و چون جنبه دسته جمعی دارد، این مرتبه همان تذکر زبانی و رفتاری است. مرتبه سوم که مرتبه عملی و همراه با اعمال قدرت است، طبعا از شئون حکومت اسلامی محسوب می‌شود. این شکل از مبارزه با فساد و دعوت به سوی حق، از شاهکارهای قوانین اسلامی محسوب می‌گردد و لزوم تشکیل یک گروه نظارتی بر وضع اجتماعی و سازمانهای حکومتی را مشخص می‌سازد.

در گذشته در ممالک اسلامی و امروزه در پاره‌ای از کشورهای اسلامی، تشکیلاتی مخصوص مبارزه با فساد و دعوت به انجام مسئولیت‌های دینی و اجتماعی به نام اداره حسبه یا اداره امر به معروف و نهی از منکر وجود داشته و دارد. این گروه مامورند با همکاری یکدیگر با هر گونه فساد و زشت کاری در میان مردم و یا هر گونه ظلم و فساد در دستگاه‌های حکومتی مبارزه کنند، و نیز مردم را به کارهای نیک و پسندیده تشویق نمایند. همانطور که بیان شده کارکرد اصلی و مهمترین نقش امر به معروف و نهی از منکر اصلاح فرد و جامعه است، بخشی بزرگی از این مسئولیت بدوش حکومت اسلامی است.

(ج) نظارت همگانی بر حکومت: یکی از کارکردهای بسیار مهم امر به معروف و نهی از منکر نظارت بر ساختار قدرت و مسؤولان دولت است، برای درک اهمیت امر به معروف و نهی از منکر در مسئولیت‌های

^۱ - خمینی، سید روح الله موسوی - مترجم: اسلامی، علی، تحریر الوسيلة - ترجمه، ج ۲، ص: ۳۲۱

حکومت اسلامی به دستوری که امام خمینی (ره) در روزهای اولیه بعد از پیروزی انقلاب صادر فرمودند بنگریم، به خوبی ابعاد مساله روشن می شود:

امام خمینی (ره) در دستور تشکیل اداره امر به معروف و نهی از منکر به شورای انقلاب چنین مرقوم کرده است: «شورای انقلاب اسلامی به موجب این مرقوم مأموریت دارد که اداره ای به اسم «امر به معروف و نهی از منکر» در مرکز تأسیس نماید؛ و شعبه های آن در تمام کشور گسترش پیدا کند؛ و این اداره؛ مستقل و در کنار دولت انقلابی اسلامی است و ناظر به اعمال دولت و ادارات دولتی و تمام اقشار ملت است. و دولت انقلاب اسلامی مأمور است که اوامر صادره از این اداره را اجرا نماید و این اداره مأمور است در سراسر کشور از منکرات به هر صورت که باشد جلوگیری نماید و حدود شرعی را تحت نظر حاکم شرعی یا منصوب از قبل او، اجرا نماید و احدی از اعضای دولت و قوای انتظامی حق مزاحمت با متصدیان این اداره ندارند و در اجرای حکم و حدود الهی احدی مستثنی نیست حتی اگر خدای نخواست رهبر انقلاب یا رئیس دولت مرتکب چیزی شد که موجب حد شرعی است باید در مورد او اجرا شود.^۱

بنابراین با توجه به اهمیت و جایگاه امر به معروف و نهی از منکر و وظیفه همگانی بودن آنها، میتوانند یکی از مبانی اصلی فقهی اقامه دین در جامعه باشد.

این موارد چند مورد مهم از کارکرد این دو فریضه مهم دینی است که البته کارکرد این ها منحصر در این موارد نیست.

گفتار سوم: قاعده " تعظیم شعائر " و " حفظ حرمت مقدسات "

در میان احکام دین برخی فردی است و بعضی دیگر اجتماعی و عمومی، در میان این احکام اجتماعی دسته ی جنبه ی علامت و نشانگی دارند. یعنی جامعه دینی با آن علامات و نشانه ها شناخته میشوند. این بخش از

۱ - خمینی، سید روح الله موسوی، صحیفه امام جلد ۹ ؛ تهران ؛ مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س) ؛ ص ۲۱۳

احکام و آموزه های دین همان شعائر دینی هستند که فقهاء تحت همین عنوان در مورد آنها بحث کرده اند. در حقیقت این شعائر علاوه بر جنبه ی فردی جنبه ی اجتماعی_سیاسی دارند و وظیفه حاکم اسلامی را بیان میکنند که اگر از آن تکالیف محوله و نقش هدایت گری و برپایی شعائر اصیل دینی، سر باز زند در صف امامان جائر قرار خواهد گرفت. حاکم اسلامی مسؤولیت دارد از شعائر و نشان های دینی بطور علنی حمایت کند و آنها را در جامعه آشکار سازد و متدینین را به اسلام امیدوار و دشمنان را از آن مأیوس سازد. بنابراین، تعظیم شعائر الهی که از مصادیق بارز و مشخص احکام و آموزه های اسلام هستند، دولت اسلامی موظف به ترویج و تبلیغ و اجرای آنها است.

از سوی دیگر، هتک حرمت مقدسات و امور محترم الهی و ترویج شعائر کفر، جایز نیست و در این زمینه تمام افراد مکلف از جمله در رأس همه حاکم اسلامی مسؤولیت دارند با این پدیده مقابله و مبارزه کنند. بر این اساس بر همه لازم است که تمام شعائر اسلامی را پیادارند و آن را در جامعه اسلامی ترویج کنند، از طرف دیگر هر چیزی که موجب اهانت و استخفاف به دین و مقدسات میشود را جلوگیری نمایند.

بررسی و تأمل در آیات و روایات و کلمات فقهاء نشان میدهد که حاکم، مسؤول مستقیم و حتمی برپایی شعائر الهی و حفظ حرمت مقدسات دین را در محیط جامعه اسلامی دارد؛ چنانکه در برخی موارد، همانند اذان، در صورت ترک کامل آن، علاوه بر اجبار مردم می تواند رزق و روزی مؤذن را از بیت المال تأمین نماید، تا این عمل بزرگ و شعار اصیل دینی حفظ گردد.

برای اثبات وجوب و لزوم تعظیم شعائر و حرمت اهانت به محترمان و مقدسات دینی، به ادله اربعه تمسک شده است. در این جا بطور مختصر به آنها اشاره میشود:

۱- آیات قرآن کریم

چندین آیه از قرآن کریم در مورد وجوب اقامه احکام عبادی اجتماعی و تعظیم شعائر دین وارد شده است که در ذیل به برخی از آنها اشاره می شود:

الف) در قرآن کریم میخوانیم: *الَّذِينَ إِن مَّكَّنَاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَآمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ* (سوره حج آیه ۴۱)

همان کسانی که اگر در زمین استقرارشان دهیم نماز به پا کنند و زکات دهند و به معروف و از منکر باز دارند و سرانجام همه کارها با خدا است.

این آیه نشانه حاکمیت مورد پسند خداوند را ذکر کرده است که در آن نماز، زکات و امر به معروف و نهی از منکر اقامه میشوند. لازمه‌ی اقامه این احکام قدرتمند بودن مجریان است.

در المیزان این مطاب چنین تقریر شده است: و مراد از "تمکین آنان در زمین" این است که ایشان را در زمین نیرومند کند، به طوری که هر کاری را که بخواهند بتوانند انجام دهند، و هیچ مانعی یا مزاحمی نتواند سد راه آنان شود.^۱ علاوه بر اینکه، جامعه صالحی که برای اولین بار در مدینه تشکیل شده و سپس تمامی شبه جزیره عربستان را گرفت، عالی‌ترین جامعه‌ای بود که در تاریخ اسلام تشکیل یافت، جامعه‌ای بود که در عهد رسول خدا (ص) در آن جامعه نماز به پا می‌شد، زکات داده می‌شد، امر به معروف و نهی از منکر می‌شد، و این جامعه به طور قطع سمبل و مصداق بارز این آیه است^۲

پس آیه شریفه علاوه بر خواندن نماز اقامه آن را نیز لازم میدانند، این اقامه گاه در تشویق و ترغیب مردم به نماز متجلی میشود و گاه با اقامه عبادات اجتماعی؛ مثل نماز جمعه، جماعت، اعیاد و غیر این‌ها. هرگاه این مسأله توسط حاکمان و قدرتمندان جامعه تحقق یابد یکی از مصادیق تعظیم شعائر خواهد بود.

ب) همچنین در آیه دیگر آمده است: *يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحْلُوا شَعَائِرَ اللَّهِ وَلَا الشَّهْرَ الْحَرَامَ وَلَا*
الْهَدْيَ وَلَا الْقَلَائِدَ وَلَا آمِينَ الْكُتَيْبَ الْحَرَامَ يَتَّبِعُونَ فَضْلًا مِنْ رَبِّهِمْ وَرِضْوَانًا (سوره المائدة آیه ۲)

ترجمه: ای مؤمنان، شعائر خدا، ماه حرام، قربانیان، قلاده‌ها و پویندگان راه خانه خدا که در جستجوی فضل و خشنودی خدا هستند، مورد تجاوز قرار ندهید.

این آیه شریفه در مورد بزرگداشت حج و احکام آن است، البته در جای خود ثابت است که مورد و شأن نزول آیه را مقید نمیکند.

^۱ - طباطبایی، محمدحسین، ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۴ ص ۵۴۶

^۲ - همان، ج ۱۴ ص ۵۴۷

در مجمع البیان شعائر را چنین معنی کرده است: شعائر: جمع شعیره. اعلام و اعمال حج. منشأ این کلمه «شعور» به معنای ادراک است. «مشاعر»: مواضع ادراک. «الشعار» اعلام. برخی گویند: «شعیره، علامت و آیه» بیک معنی هستند.^۱

در مورد اینکه شعائر خدا چیست؟ چند قول ذکر شده که در مجمع البیان اقوال چنین آمده است:

۱- عطا و برخی گویند: یعنی حرامهای خدا را حلال شمارید و از حدود خدا تجاوز مکنید. اینان «شعائر» را بر «معالم» حمل کرده و گفته اند: مقصود این است که نباید از نشانه های حدود و امر و نهی و فرائض خدا تجاوز کنند.

۲- سدی گوید: بلادی که در حرم واقع شده اند، شعائر خداوند هستند و آنها را نباید حلال شمرد.

۳- ابن جریر و ابن عباس گویند: مقصود مناسک حج است. یعنی مناسک حج را تضييع مکنید.

۴- از ابن عباس روایت شده است که: مشرکین، حج می کردند و حیوانات را قربانگاه سوق می دادند و احترام شاعر را حفظ می کردند و شتران را نحر می کردند مسلمانان خواستند بر آنها حمله کنند و خداوند آنان را از اینکار، منع فرمود.

۵- مجاهد گوید: شعائر خدا، صفا، مروه، سوق قربانی و ... است. فراء گوید: عرب صفا و مروه را از شعائر خدا نمی شمرد و سعی بین آنها را بجای نمی آورد، خداوند آنها را از اینکار منع کرد. از امام باقر (ع) نیز روایت شده است.

۶- بنا بر روایت دیگر از ابن عباس: یعنی آنچه خداوند در حال احرام، بر شما حرام کرده، حلال شمارید.

۷- ابو علی جبایی گوید: شعائر، علامتهایی بود که برای تعیین مرزهای حل و حرم، نصب شده بود. خداوند دستور داد که بدون احرام، از این مرزها نگذرید و بسوی مکه نیاید.

۱- ترجمه تفسیر مجمع البیان؛ ج ۶؛ ص ۱۸۷

۸- زجاج و حسین بن علی مغربی گویند: یعنی حیواناتی را که برای قربانی علامت گذاری کرده‌اید، حلال مشمارید. بلخی نیز همین عقیده را برگزیده است. لکن قول اول بر همه اقوال، ترجیح دارد، زیرا همه اقوال دیگران را در بر دارد. بدیهی است که اگر آیه، حمل بر معنای عام شود، بهتر است.^۱

در مورد احلال شعائر علامه در المیزان میگوید: در جمله "لا تحلوا حلال مکیند" کلمه احلال که مصدر آن فعل است، به معنای حلال کردن است، و حلال کردن و مباح دانستن ملازم با بی مبالا بودن نسبت به حرمت و مقام و منزلت پروردگاری است که این عمل را بی احترامی به خود دانسته، و این کلمه در هر جا به یکی از این معانی است، یا به معنای بی مبالا بودن است، و یا به معنای بی احترامی نسبت به مقام و منزلت است "احلال شعائر الله" به معنای بی احترامی به آن شعائر و یا ترک آنها است.^۲

دلالت آیه بر وجوب تعظیم شعائر الهی فی الجملة قوی و بلکه مسلم است، زیرا فعل نهی بر حرمت اهانت و بی احترامی دلالت دارد.

ج) همچنین در آیه دیگر آمده است: ذَلِكْ وَ مَنْ يُعْظِمُ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ (سوره حج آیه ۳۲)

(اینگونه است مناسک حج) و هر کس شعائر الهی را بزرگ دارد این کار نشانه تقوای دلهاست.

در باره شعائر خدا همچنان که ذکر شد اختلاف است، اما قول قویتر همان معنی عام شعائر است.

بنابراین شعائر جمع شعیره به معنی علامت و نشانه است، شعائر الله نیز به معنی نشانه‌های خداوند است که شامل نشانه‌های آئین الهی و برنامه‌های کلی و آنچه در نخستین بر خورد با این آئین چشمگیر است و از جمله مناسک حج می‌باشد که انسان را به یاد خدا می‌اندازد.

اگر چه مناسک حج از جمله شاعیری است که در این آیه مقصود بوده است، بخصوص مساله قربانی که در آیه ۳۶ همین سوره صریحا جزء شعائر محسوب گردیده، ولی روشن است که با این حال عمومیت مفهوم آیه نسبت به تمام شعائر اسلامی به قوت خود باقی است و هیچگونه دلیلی بر تخصیص آن بخصوص قربانی یا همه مناسک حج وجود ندارد. با توجه به اینکه قرآن در مورد قربانی حج با ذکر کلمه (من) که برای تبعیض است

۱- همان ج ۶ ۱۸۹

۲- طباطبایی، محمدحسین، ترجمه تفسیر المیزان ج ۵ ۲۶۴

این حقیقت را گوشزد کرده که قربانی یکی از آن شعائر است، همانگونه که در مورد صفا و مروه نیز در آیه ۱۵۸ سوره بقره می‌خوانیم که آنهم از شعائر الهی است. پس تمام آنچه در برنامه‌های دینی وارد شده و انسان را به یاد خدا و عظمت آئین او می‌اندازد شعائر الهی است و بزرگداشت آن نشانه تقوای دلها خواهد بود.

این نکته نیز قابل توجه است که منظور از بزرگداشت در حقیقت تعظیم آن شعائر است که مقام و موقعیت این شعائر را در افکار و اذهان و باطن بالا ببرند و آنچه در خور احترام و عظمت آنها است به جای آورند.

البته دلالت این آیه بر وجوب تعظیم جای بحث دارد؛ چون تعظیم که باعث تقوای دلها میشود در امور استحبابی هم قابل تطبیق است. پس این را میتوان دلیل عامتر از وجوب دانست که دلالت بر مطلوبیت تعظیم شعائر دارد. البته با توجه به آیات و روایات وارده در این مورد، وجوب تعظیم شعائر در برخی موارد مسلم و قطعی است.

د) همچنین در آیه دیگر در مورد نهی از فحاشی به خدایان کفار آمده است: وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ كَذَلِكَ زَيْنًا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلُهُمْ إِلَيْهِ رَجِعُهُمْ فَيَسُبُّهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (سوره انعام آیه ۱۰۸)

آنهايي را که جز خدا می‌خوانند، نکوهش نکنید که آنها به ستم و جهالت خدا را نکوهش می‌کنند. همچنین عمل هر امتی را برایش زینت داده‌ایم. آن گاه باز گشت آنها بسوی خدای ایشان است و آنها را بکارهایی که کرده‌اند، آگاه می‌سازد.

در تفسیر این آیه علامه در المیزان گفته است: این آیه یکی از ادب‌های دینی را خاطر نشان می‌سازد که با رعایت آن، احترام مقدسات جامعه دینی محفوظ مانده و دستخوش اهانت و ناسزا و یا سخریه نمی‌شود، چون عکس‌العمل غریزه انسانی است که از حریم مقدسات خود دفاع نموده با کسانی که به حریم مقدساتش تجاوز کنند به مقابله برخیزد..... لذا به آنان دستور می‌دهد که به خدایان مشرکین ناسزا نگویند، چون اگر ناسزا بگویند و آنان هم در مقام معارضه به مثل به ساحت قدس ربوبی توهین کنند در حقیقت خود مؤمنین باعث هتک حرمت و جسارت به مقام کبریایی خداوند شده‌اند.^۱

مورد نزول آیه راجع به بت‌های مشرکین است که یکی از مصادیق «یدعون من دون الله» می‌باشد، اما آیه معنی عام دارد و مختص بت‌ها نیست بلکه دیگر مقدسات ادیان غیر اسلام را شامل میشود. این نهی صریح در آیه

^۱ - طباطبایی، ترجمه تفسیر المیزان؛ ج ۷ ص ۴۳۴

ظهور در حرمت دارد، پس فحش و دشنام که از بارزترین مصادیق اهانت لفظی اند نسبت به مقدسات دیگر ادیان جایز نیست. باید توجه داشت که آیه شریفه به طور مطلق، ظهور در حرمت اهانت به مقدسات دارد؛ چرا که نهی به مقدسات مشرکین تعلق گرفته است نه مقدسات مسلمانان. بلکه آیه در مقام نهی از اهانت کردن به هر چیزی است که در نزد افراد (اعم از مسلمان و غیرمسلمان) محترم است.

معنایی مناسب با این استدلال همان بیان حکمت است؛ زیرا در این صورت «لا تسبوا» ظهور در حرمت به طور مطلق و بدون هیچ قید و شرطی دارد و معنای آیه به این صورت می شود: به محترمان و مقدسات دیگران ناسزا و دشنام ندهید و اهانت نکنید؛ چرا که یکی از تأثیرات آن، این است که در نتیجه آن ها هم به خداوند که منشأ تمام مقدسات است توهین می کنند.

این آیه شریفه اگر چه بطور مستقیم تعظیم شعائر را واجب نمی شمارد، اما با دقت به ابعاد نهی نتیجه این میشود که توهین و فحش که باعث توهین به خداوند شود حرام است. وقتی که سبب شدن در توهین به خداوند حرام باشد، توهین مستقیم به خداوند به طریق اولی حرام خواهد بود؛ اگر توهین به شعائر دینی نیز مستلزم توهین به خداوند باشد نیز حرام خواهد بود.

بنابراین دلالت آیه بر لزوم تعظیم شعائر فی الجمله ظاهر است و میشود از این آیه به عنوان یکی از ادله این موضوع استفاده کرد.

معلوم شد که به دلالت آیات قرآن تعظیم شعائر و حفظ حرمت مقدسات لازم است. این مطلب مسؤولیت فردی و دولتی را همزمان ثابت میکند؛ زیرا همانطور که افراد مسؤولیت دارند این تکلیف را انجام دهند، حاکم اسلامی و دولت او بطریق اولی مسؤول هستند. این به این خاطر است که حاکم اسلامی نماد اسلامیت است و در رأس جامعه قرار دارد، اگر او به شعائر و حفظ حرمت مقدسات بی اعتنا باشد مردم نیز چنین میکنند، لذا شعائر اسلام از بین میرود و یا تضعیف میگردد، در حالی که آیات مذکور میگویند باید شعائر تقویت شوند. این لزوم تعظیم و حفظ حرمت میرساند که دولت اسلامی به عملی سازی و اقامه از همه سزاوارتر است. علاوه بر این آیه قرآن علامت حکومت مورد رضایت الهی را اقامه نماز، امر به معروف و ... میداند، بدون تعظیم اقامه عملی نیست، پس بنابر دلالت آیات فوق مسؤولیت دولت اسلامی در اقامه این اصل و قاعده مسلم است. علاوه بر این تعظیم شعائر نشانه اسلامیت حکومت اسلامی است و اگر ملتزم به اقامه شعائر نباشد، چگونه ممکن است دولت اسلامی محسوب شود؟ تعظیم شعائر همان چیزی است که دولت اسلامی را از باقی حکومت ها متمایز میسازد.

۲ - روایات

در روایات معصومین (ع) در مورد اقامه عبادات اجتماعی و لزوم عنایت به آنها روایات فراوانی وجود دارد، همچنین در باب حرمت اهانت و وجوب احترام به شعائر الله نیز که همان اقامه و برگداشت دین و آموزه های آن است روایاتی وارد شده است. در اینجا به برخی از آنها اشاره می شود:

الف) از امام باقر (ع) نقل شده ۱ است: عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الْبَاقِرِ قَالَ: صَلَاةُ الْجُمُعَةِ فَرِيضَةٌ وَالْاجْتِمَاعُ إِلَيْهَا فَرِيضَةٌ مَعَ الْإِمَامِ فَإِنْ تَرَكَ رَجُلٌ مِنْ غَيْرِ عَلَيْهِ ثَلَاثٌ جُمِعَ فَقَدْ تَرَكَ ثَلَاثَ فَرَائِضَ وَلَا يَدْعُ ثَلَاثَ فَرَائِضَ مِنْ غَيْرِ عَلَيْهِ إِلَّا مُنَافِقٌ.^۱

امام محمد باقر (ع) نقل شده است: نماز جمعه واجب است و با وجود امام، حضور در آن نیز واجب است؛ پس اگر کسی بدون علت سه جمعه را (به طور متوالی) ترک کند در واقع سه فریضه و واجب را ترک کرده است و کسی جز منافق سه واجب را بدون علت ترک نمی کند.

این روایت سندش صحیح است و معتبر.^۲

این روایت عنایت به نماز جمعه را در صورت وجود امام لازم میدانند، البته در اینکه منظور از امام، امام معصوم (ع) است یا امام جماعت بین فقهاء اختلاف است، با توجه به لحن روایت و فریضه دانستن نماز جمعه و منافق خواندن تارک آن، حمل امام بر امام جماعت مشکل است.

در هر صورت روایت لزوم بزرگداشت، عنایت و عدم خار شمردن نماز جمعه را ثابت میکنند.

ب) در روایت دیگر در ضمن تو صیه های نبی اکرم به معاذ ابن جبل آمده است: وَأَظْهَرُ أَمْرٍ الْإِسْلَامُ كُلُّهُ صَغِيرَةٌ وَكَبِيرَةٌ وَلَيْكُنْ أَكْثَرُ هَمِّكَ الصَّلَاةَ فَإِنَّهَا رَأْسُ الْإِسْلَامِ بَعْدَ الْإِقْرَارِ بِاللَّيْنِ^۳

کوچک و بزرگ مسائل اسلام را آشکار کن، بیشتر هم خود را صرف نماز کن که پس از اقرار به اصول دین، سرآمد ارکان اسلام است.

^۱ - شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة، ۳۰ جلد، ج ۷؛ ص ۲۹۷

^۲ - درایه النور بررسی روایات وجوب جمعه و مسائل الشیعه.

^۳ - ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، تحف العقول عن آل الرسول صلی الله علیه و آله، ۱ جلد، جامعه مدرسین - قم، چاپ: دوم، ۱۴۰۴/۱۳۶۳ ق. ص ۲۶

این روایت نبوی که از مشهورات است امر به بزرگداشت و اظهار احکام اسلام را بیان کرده است، اگر چه تعظیم شعائر در روایت نیامده است، اما از عموم امر الاسلام و تاکید بر آن فهمیده میشود که تعظیم شعائر مثل نماز جماعت و جمعه و امثال این ها لازم است.

ویژگی این روایت این است که نبی اکرم در هنگام اعزام معاذ ابن جبل به یمن این توصیه ها را مطرح کرده است. همین مطلب نشانه این است که حاکم اسلامی باید ملتزم به تعظیم شعائر و احکام باشد و از دیگران بیشتر و بهتر اهتمام داشته باشد. این گویای این است که دولت اسلامی و حاکم آن در این موضوع مسؤولیت عمده تر و اصلی را دارد. بنابراین دلالت روایت بر مطلوب قوی است.

ج) در مورد لزوم مشارکت در نماز جماعت چنین آمده است در روایت نبوی دیگر: **وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص لِقَوْمٍ لَتَخْضُرَنَّ الْمَسْجِدَ أَوْ لَأُخْرِقَنَّ عَلَيْكُمْ مَنَازِلَكُمْ^۱**

پیامبر خدا(ص) فرمودند برای جماعتی: همانا باید حاضر شوید به جماعت و گرنه دستور خواهم داد که منازل شما را حتماً آتش بزنند برای حاضر نشدن شما به نماز جماعت.

این روایت نبوی شرکت در نماز جماعت را اعم از جمعه، لازم میدانند بطور که در صورت ترک تهدید به آتش زدن خانه دارد. این شدت اهتمام به نماز جماعت که امر مستحبی است در صورتی معقول است که ترک آن موجب استخفاف نماز و شخص رسول اکرم (ص) باشد، در این صورت بخاطر عدم تعظیم شعائر و ترک واجب چنین مجازاتی متناسب خواهد بود.

د) در مورد لزوم حج چنین آمده است در روایت دیگر: **عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: لَوْ أَنَّ النَّاسَ تَرَكَوا الْحَجَّ لَكَانَ عَلَى الْوَالِي أَنْ يُجْبِرَهُمْ عَلَى ذَلِكَ وَ عَلَى الْمَقَامِ عِنْدَهُ وَ لَوْ تَرَكَوا زِيَارَةَ النَّبِيِّ ص لَكَانَ عَلَى الْوَالِي أَنْ يُجْبِرَهُمْ عَلَى ذَلِكَ وَ عَلَى الْمَقَامِ عِنْدَهُ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ أَمْوَالٌ أَنْفَقَ عَلَيْهِمْ مِنْ بَيْتِ مَالِ الْمُسْلِمِينَ^۲**

امام صادق (ع) فرمودند: اگر مردم حج را ترک کنند، والی وظیفه دارد که آنها را به انجام آن و اقامت در حرم مجبور سازد و اگر زیارت پیامبر (ص) را ترک کنند، بر والی واجب است که آنها را به این کار و اقامت در حرم آن حضرت وادار کند، در صورتی که مالی نداشته باشند، باید از بیت المال مسلمانان به آنان انفاق کند تا این کارها صورت پذیرد.

^۱ - ابن بابویه، محمد بن علی، من لا یحضره الفقیه، ۴ جلد، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم - قم، چاپ: دوم، ۱۴۱۳ ق.؛ ج ۱؛ ص ۳۷۶

^۲ - شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة، ۳۰ جلد؛ ج ۱۱؛ ص ۲۴

ه) در روایت دیگر وارد شده است: عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ لَوْ عَطَّلَ النَّاسُ الْحَجَّ لَوَجَبَ عَلَى الْإِمَامِ أَنْ يُجْبِرَهُمْ عَلَى الْحَجِّ إِنْ شَاءُوا وَإِنْ أَبَوْا فَإِنَّ هَذَا الْبَيْتَ إِنَّمَا وَضِعَ لِلْحَجِّ.^۱

امام صادق (ع) فرمود: اگر مردم حج را تعطیل کنند بر امام واجب است که آنها را چه بخواهند و چه نخواهند بر انجام حج وادار سازد، زیر این خانه برای حج بنا نهاده شده است.

این دو روایت که در مورد لزوم قامة حج آمده هر دو سند صحیح دارند و معتبر و حجت هستند.^۲

این روایات نیز مثل روایات قبل در صورتی معنای معقول پیدا میکنند که عدم حضور در حج و زیارت نبی اکرم (ص) مستلزم استخفاف به شعائر و اهانت به آن باشد، در این صورت چون خلوت شدن حج و بی زائر بودن نبی اکرم (ص) از مصادیق عدم تعظیم شعائر الهی است و موجب استخفاف دین و شعائر آن میشود حرام است؛ لذا بر حاکم اسلامی واجب است جلو آن را بگیرد، و لو با پول دادن و اعزام حجاج و زائران به مکه و مدینه.

و) در مقبوله عمر بن حنظله از امام صادق (ع) نقل شده است: قَالَ يُنْظَرَانِ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ مِمَّنْ قَدْ رَوَى حَدِيثَنَا وَنَظَرَ فِي حَالِنَا وَحَرَامِنَا وَعَرَفَ أَحْكَامَنَا فَلْيُرْضَوْا بِهِ حَكَمًا فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا فَإِذَا حَكَمَ بِحُكْمِنَا فَلَمْ يُقْبَلْ مِنْهُ فَإِنَّمَا اسْتَخِفَّ بِحُكْمِ اللَّهِ وَ عَلَيْنَا رُدُّ وَ الرَّادُّ عَلَيْنَا الرَّادُّ عَلَى اللَّهِ وَ هُوَ عَلَى حَدِّ الشَّرْكِ بِاللَّهِ الْحَدِيثُ^۳

امام صادق (ع) فرمود: باید به کسانی از شما (شیعیان) که حدیث و سخنان ما را روایت می کنند و در حلال و حرام ما به دقت می نگرند و احکام ما را به خوبی باز می شناسند (عالم عادل)، مراجعه کنند و او را به عنوان حاکم بپذیرند. من چنین کسی را بر شما حاکم قرار دادم. پس هرگاه به حکم ما حکم کند و از او پذیرفته نشود، حکم خدا کوچک شمرده شده و بر ما رد شده است و آن که ما را رد کند، خدا را رد کرده است و چنین چیزی در حد شرک به خداوند است.

این حدیث از جهت سند معتبر و مورد قبول فقیهان شیعه است.

این روایت استخفاف به حکم فقیه را حرام میداند؛ لذا باید مردم به حکم او رضایت بدهند، چرا که امام (ع) او را بر مردم حاکم قرارداده است. نپذیرفتن حکم او استخفاف به حکم الهی است و در حقیقت به معنای رد امام (ع) محسوب می شود و هر کس که رد کند و نپذیرد، خدا را رد کرده است و این در حد شرک به خداست

^۱ - الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۴، ص: ۲۷۲

^۲ - درایه النور بررسی روایات باب وجوب اجبار مردم توسط والی بر حج، وسائل الشیعه.

^۳ شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة، ۳۰ جلد، ج ۲۷، ص ۱۳۶

از لحاظ عظمت و سنگینی تخطی. این حرمت رد قول فقیه قاضی ناشی از لزوم تعظیم شعائر و پاسداشت احکام الهی است، اگر به احکام الهی کسی ملتزم نباشد و حرمت آن را زیر پا بگذارد در این صورت حرمت خداوند را نقض کرده و این در حد شرک است.

از روایات که ذکر شد لزوم و وجوب تعظیم شعائر فی الجمله ثابت میشود. این در صورتی است که آن عدم تعظیم یا استخفاف موجب اهانت به خداوند شود. در این گونه موارد حاکم اسلامی وظیفه دارد نسبت به تعظیم شعائر و تنبیه خطاکاران اقدام کند.

۳- اجماع

در اسلام علاوه بر عبادات فردی، عبادات اجتماعی_سیاسی نیز وجود دارند که از جمله شعائر اسلام هستند؛ مثل نماز جمعه، جماعت، نماز اعیاد، حضور در حج و... این گونه عبادات چون جنبه اجتماعی و در نتیجه سیاسی دارند همواره با حکومت و حاکمان ارتباط پیدا میکنند. این ارتباط با اجتماع و حکومت این گونه عبادات را تبدیل به شعائر دینی نیز میکند؛ زیرا اجتماع و اهتمام مردم و دولت اسلامی به این عبادات نشانه حکومت اسلامی و دینداری مردم است.

نماز جمعه یکی از نمونه های شاخص این گونه عبادات است که نقش حاکم اسلامی در اقامه آن بسیار مهم بلکه شرط صحت آن دانسته شده است.

اقامه این عبادات اجتماعی_سیاسی را اگر نشانه دولت اسلامی بدانیم، پربراه نیست؛ شرط حضور یا اذن امام (ع) خود گواه این مطلب است، پس میشود گفت در این بخش اجماع وجود دارد.

شیخ طوسی (ره) در مورد اقامه نماز جمعه میگوید: *وأيضا فإنه إجماع، فإن من عهد النبي صلى الله عليه و آله الى وقتنا هذا ما أقام الجمعة إلا الخلفاء والأمرء، ومن ولي الصلاة، فعلم أن ذلك إجماع أهل الأعصار، ولو انعقدت بالرعية لصلاتها كذلك.*^۱

^۱ - طوسی، ابو جعفر، محمد بن حسن، الخلاف، ۶ جلد، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم - ایران، اول، ۱۴۰۷ هـ.ق؛ ج ۱، ص: ۶۲۷

و همچنین همانا اجماعی است (اقامه نماز جمعه توسط امام)، پس همانا از زمان نبی اکرم (ص) تا زمان ما اقامه نمی کرده است نماز جمعه را مگر خلفاء و امراء و آنها متولی نماز بوده اند. پس معلوم شد این حکم مطابق حکم علماء همه اعصار است. اگر با حضور رعیت اقامه میشد حتما همین گونه اقامه میکردند.

صاحب جواهر نیز همین مطلب را در شرایط نماز جمعه این گونه بیان کرده است: *الأول السلطان العادل أو من نصبه بالخصوص لها خاصه أو مع غيرها من مناصبه، فبدونها تسقط عينا أو مشروعیه على اختلاف القولین المشتركین فی عدم وجوب عقدها حیثند عینا بلا خلاف أجده بین الأساطین من علماء المؤمنین بل المسلمین عدا الشافعی فلم یعتبرهما، بل هو من ضروریات فقه الإمامیه إن لم یکن مذهبهم*^۱.

شرط اول نماز جمعه سلطان عادل است، یا کسی را که منصوب او است، بخصوص نماز جمعه یا اعم از آن از مناصب دیگر. پس بدون امام عادل یا منصوب او عینیت یا مشروعیت آن ساقط میشود، بنابر اختلاف اقوال که در عدم وجوب اقامه نماز جمعه مشترک هستند، این حکم است که بین بزرگان علماء شیعه بلکه مسلمانان اختلافی نیافتم، مگر شافعی این را معتبر نمیداند، بلکه این حکم از ضروریات فقه شیعه است اگر جز مذهب امامیه نباشد.

بنابراین در بخش عبادات اجتماعی_سیاسی به نظر فقهاء در لزوم مسئولیت دولت اسلامی و حاکم آن، بدون تردید اجماع وجود دارد.

در باب وجوب حفظ حرمت مقدسات و محترمات نیز به طور مستقیم یا غیر مستقیم، اجماع فقهاء قابل اثبات است. در زیر به مستندات آن، اشاره می شود:

فقیه نام آشنا مولی احمد نراقی بر این مسأله ادعای اجماع، بلکه ضرورت کرده است: *نعم؛ قد ثبت بالعقل و النقل حرمة الاستخفاف والإهانة بأعلام دین الله مطلقا، و انعقد علیها الإجماع، بل الضرورة، بل یوجب فی الأكثر الکفر*^۲.

بلی همانا از طریق عقل و نقل حرمت کوچک شمردن و اهانت به اعلام دین خدا ثابت شده است، بطور مطلق. بر این مسأله اجماع صورت گرفته بلکه از ضروریات است، بلکه بالاتر در اکثر موارد موجب کفر میشود.

فقیه معاصر صاحب قواعد فقهیه در این مورد گفته است: *الإجماع علی حرمة هتک ما هو من حرمت الله و شعائر الدین*^۳.

۱ - نجفی، صاحب الجواهر، محمد حسن، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ۴۳ جلد، ج ۱۱، ص: ۱۵۱

۲ - نراقی، مولی احمد، عوائد الایام فی بیان قواعد الأحکام و مهمات مسائل الحلال والحرام، قم: دفتر تبلیغات اسلامی، ج اول، ص ۳۱.

۳ - موسوی بجنوردی، سیدحسن، القواعد الفقهية، قم: نشرالهادی، ج اول، ص ۵/۲۹۴.

بر حرمت هتک آنچه از حریم های الهی و شعائر دین است، اجماع قائم شده است.

از این عبارات فقهاء در باب لزوم اقامه عبادات اجتماعی-سیاسی، تعظیم شعائر و وجوب حفظ حرمت مقدسات، میشود نتیجه گرفت که در لزوم مسئولیت دولت اسلامی در این موضوع فی الجمله اجماع وجود دارد، البته این اجماع مدرکی است، فقط به عنوان مؤید می باشد.

۴- عقل و بنای عقلا

دین اسلام بر اساس فطرت بنا شده، دفاع از حریم مقدسات نیز میشود گفت فطری است. در اسلام بر ترک هر آنچه توهین به مقدسات شمرده شود و وجوب تعظیم و بزرگداشت هر آنچه شعائر الهی قلمداد گردد تأکید شده است. البته این دلیل فطری برگرفته از عقل عملی و یا وجدان است که تبدیل به سیره شده است؛ اگرچه عقل نظری بما هو عقل هیچ دلیلی بر لزوم احترام به مقدسات به صرف مقدس بودن آن ها در جوامع انسانی نمی بیند. نکته دیگر اینکه تشخیص مصادیق هتک حرمت و شعائر دین، از جمله اموری است که باید به دقت درباره آن به بحث نشست. می توان گفت که اعتقادات هر دین و قومی برای خودشان محترم است؛ لذا تحریک احساسات آن ها بدون دلیل شایسته و قوی سزاوار نیست.

این دلیل عقلی را چنین میشود بیان کرد: دین اسلام مطابق فطرت تشریع شده است و هر چیزی موافق فطرت باشد اسلام آن را تأیید میکنند. تعظیم شعائر و مقدسات مطابق فطرت است. پس اسلام تعظیم شعائر و احترام مقدسات را لازم میداند.

یکی از فقههای معاصر در این مورد گفته است: عقل بدون دخالت شرع به قبح توهین به هر آنچه مقدس شمرده شود و تعظیم و بزرگداشت هر آنچه بتوان آنرا مقدس قلمداد نمود، حکم می کند. عقلای هر دین و قومی نیز بر این دو امر مهم تأکید دارند و بر آن جدیت می ورزند. توضیح درباره این مسئله روشن، چندان لازم و ضروری نمی نماید.^۱

این دلیل عقلی و سیره عقلاء در مورد مسائل مهم و مقدسات اصلی اسلام، بلکه ادیان دیگر، برای اثبات مسئولیت دولت اسلامی قابل توجه است، البته در مورد تعظیم شعائر فرعی و درجه دوم دلیل عقل راهگشا نیست.

^۱ - موسوی بجنوردی؛ قواعد فقهیه، ج ۵ ص ۲۹۵.

۵- قلمرو قاعده "تعظیم شعائر" و "حفظ حرمت مقدسات"

تعظیم شعائر در کلیت خود شامل تمام ابعاد دین که جنبه‌ی نمادین و عمومی دارند میشود، حتی امور فرعی و جزئی دینی، مثل نماز جماعت در مسجد، پخش اذان و نیز از جمله موارد تعظیم شعائر است. البته در تمام این ابعاد وجوب تعظیم شعائر وجود ندارد، اما استخفاف این احکام دینی مصداق زیرپا گذاشتن حرمت‌های الهی است. در این جا دو حوزه قابل تفکیک است:

الف) شعائر و مقدسات اثبات شده^۱ اسلامی: در این گونه موارد وجوب تعظیم دارای دلیل عقلی و نقلی است؛ بنابراین مسئولیت دولت اسلامی در مسائل مهم و نماد‌های اصلی دین که مصداق تعظیم شعائر نیز هستند، امری مسلم است و در تحت گستره ادله موضوع وجوب تعظیم شعائر قرار دارد. مثل احترام به کعبه، مسجد و حرم مدینه، عتبات عالیات و دیگر مقدسات و نماد‌های اسلامی، اعم از مادی، فرهنگی و معنوی.

در توضیح مصادیق این قاعده در فرهنگ فقه چنین آمده است: مستحق تعظیم: خداوند متعال اولاً و بالذات سزاوار تعظیم است؛ سپس اسماء و صفات او اسماء متبرکه؛ لفظی باشد، مانند لفظ الله، رحمان، رحیم؛ یا تکوینی، مانند انبیا و اوصیای ایشان و مؤمنان کامل و نیز هر چیزی که منتسب به خدای متعال یا اولیای او است، مانند قرآن، دین، مکانهای شریف- همچون مکه، مدینه، کعبه، کربلا و دیگر مشاهد مشرفه، زمانهای شریف- همچون روزهای عید قربان، فطر، غدیر و جمعه و ماههای حرام و نیز اشیای محترم مانند تربت کربلا و ضریح معصومان علیهم السلام و اولیای الهی.^۱

ب) شعائر فرعی و حفظ احترام آموزه‌های اسلامی: در مورد تعظیم شعائر درجه دوم و سوم نیز دولت اسلامی مسئولیت دارد، اگرچه واجب بر دولت اسلامی نباشد. علاوه بر ادله وجوب تعظیم شعائر، حرمت زیرپا گذاشتن و خار شمردن احکام و آموزه‌های دین و ادله امر به معروف و نهی از منکر نیز شامل این موارد است. در این موارد تعظیم واجب نیست، اما بی احترامی، بی اعتنای و استخفاف حرام است.

^۱ - جمعی از پژوهشگران زیر نظر شاهرودی، سید محمود هاشمی، فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت علیهم السلام، ۳ جلد، مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت علیهم السلام، قم - ایران، اول، ۱۴۲۶ ه‍.ق؛ ج ۲، ص: ۵۳۶

۶- کاربردها

قاعده‌ی وجوب تعظیم شعائر و حفظ حرمت مقدسات کاربرد های بسیاری در فقه بخصوص فقه سیاسی دارد. در این جا به بعضی موارد اشاره میشود:

الف) اعتلای کلمه حق: یکی از مهمترین کاربردهای وجوب تعظیم شعائر عنوان اعتلای کلمه الله و حق است. در فقه، فلسفه‌ی جهاد بخاطر همین اعتلای کلمه الله ذکر شده است.

در این مورد در فقه القرآن چنین آمده است: به هر تقدیر، «جهاد» عبارت از بدل جان و مال در راه اعتلای کلمه اسلام، و برپا داشتن شعائر ایمانی و اسلامی می‌باشد. پس در مورد نخستین تعریف قتال کفار داخل می‌گردد و در شقّ دوم (اقامه شعائر ایمانی) مقاتله با یغیان داخل می‌گردد.^۱

این قسم از اعتلای کلمه هم جنبه فردی دارد و هم جنبه حکومتی و اجتماعی، جهاد و مقابله با کفار، یغیان و اشرار از مسؤولیت های اختصاصی دولت اسلامی است.

البته این اعتلای کلمه خدا منحصر در جهاد نیست بلکه هر چیزی که موجب تقویت دین خدا شود در ذیل این عنوان شامل است.

امام خمینی (ره) در مورد موارد مصرف زکات چنین میگوید: هفتم- فی سبیل الله؛ و بعید نیست که «سبیل الله» همان مصالح عمومی اسلام و مسلمین باشد مانند ساختن پل، ایجاد و اصلاح راه و خیابان، و هر کاری که با آن تعظیم شعائر و برتری کلمه اسلام حاصل شود، و یا جلوگیری فتنه و فساد از حوزه اسلام، و یا بین دو قبیله از مسلمین گرفته شود، و مانند آن، نه مطلق کارهایی که موجب تقرّب به خدا است مانند اصلاح بین زن و شوهر.^۲

ب) اقامه عبادات و احکام اجتماعی دین: گفتن اذان، برپایی نماز جمعه، جماعات، اعیاد، اعزام حجاج به حج، امر به معروف و نهی از منکر و همه در قالب وجوب تعظیم شعائر قرار دارند. حتی اقامه، اجرا و حاکمیت بخشی به احکام ارث، ازدواج و طلاق، حدود و تعزیرات و ... هم در ذیل این عنوان قرار دارند که

^۱ - حلی، مقداد بن عبد الله سیوری - مترجم: بخشایشی، عبد الرحیم عقیقی، کنز العرفان فی فقه القرآن - ترجمه، ج ۱، ص: ۳۹۴

^۲ - خمینی، سید روح الله موسوی - مترجم: اسلامی، علی، تحریر الوسيلة - ترجمه، ۴ جلد، ج ۲، ص: ۵۵

دولت اسلامی مسؤولیت دارد آنها را در جامعه اقامه کند، تا تعظیم شعائر و عدم احلال حرمت الله تحقق پیدا کند.

در این مورد کلمات فقهاء فروان است که در جای جای فقه به لزوم تعظیم شعائر و عدم احلال حرمت الله حکم کرده اند.

در مورد توجه به اذان، فقیهی چنین میگوید: *قانون ملی باید سنت شوم ابالسّه کفره را در زدن طبل و ناقوس و انداختن توپ، که از ملامهی منکره ابالسّه است، بر اندازد و در عوض مسلمانان را به رفعت اذان و تعظیم شعائر الهی وادارد.*^۱

فقیه دیگر معاصر در استفتاء از نماز جماعت در خیابانها میگوید: *س: عده ای از عزاداران حسینی علیه السلام بعنوان تحقق بخشیدن به آرمان مقدس آن حضرت، ظهر عاشورا، اقدام به اقامه نماز جماعت در میادین یا کنار خیابانها می نمایند. نظرتان را در مورد شرعیت یا اشکال شرعی این نماز جماعت اعلام فرمایید.*

ج: *بسمه تعالی: اقامه نماز جماعت تعظیم شعائر دینی است و در امکنه مذکور مانعی ندارد، و الله العالم.*^۲

ج) احترام و حفظ حرمت مقدسات: از کاربردهای مهم دیگر این قاعده مهم فقهی وجوب احترام امور مقدس، اعم از مکانها، اشیاء و زمانهای مقدس است. در این مورد در فقه مواری بسیار زیادی وجود دارد.

کلام محقق بجنوردی صاحب قواعد فقهیه در این مورد جامع و راهگشا است که میگوید: *و خلاصه الکلام: أنّ من راجع الأخبار الواردة في حرمة إهانة المؤمن والاستخفاف به وكذلك الأخبار الواردة في عدم جواز الاستخفاف بالقرآن والكعبة والمسجد الحرام ومسجد النبي وضريحه المقدس وذاته الأقدس والمشاعر العظام المذكورة في كتاب الحج، والأخبار الواردة في التربة الحسينية وغيرها من المحترّات، يقطع بأن إهانة ما هو محترم وله مرتبة وشرف في الدين حرام، بل تعظيمها بمعنى حفظ مرتبتها واجب.*^۳

خلاصه سخن: همانا کسی که به اخبار وارده در باب حرمت اهانت مؤمن و کوچک سازی او، و همچنین اخبار در باره عدم جواز استخفاف به قرآن، کعبه، مسجد النبی، ضریح مقدس ایشان، شخص مقدس ایشان، مشاعر بزرگ حج که در کتاب حج

۱ - لاری، سید عبد الحسین، مجموعه مقالات، در يك جلد، مؤسسة المعارف الإسلامية، قم - ایران، اول، ۱۴۱۸ ه.ق. ص: ۱۹۱

۲ - تبریزی، جواد بن علی، استفتاءات جدید (تبریزی)، دو جلد، قم - ایران، اول، ه.ق؛ ج ۲، ص: ۱۰۳

۳ - بجنوردی، سید حسن بن آقا بزرگ موسوی، القواعد الفقهية؛ ۷ جلد، ج ۵، ص: ۳۰۳

آمده، و همچنین به اخبار وارده در مورد تربت امام حسین (ع) و غیر این ها از مقدمات نقل شده اند مراجعه کند، قطع پیدا میکند بر اینکه همانا اهانت هر چیزی که در دین مقدس است و دارای شرافت، حرام است؛ بلکه تعظیم آن ها به معنی حفظ حرمت آن ها واجب است.

البته برای این قاعده و عنوان فقهی کاربرد های دیگری نیز ذکر شده است، مثل اقامه عزاداری اهل بیت (ع) و زیارت بقاع متبرکه و

گفتار چهارم: اصل "اقامه احکام سیاسی و اقتصادی"

در مورد اقامه دین در احکام سیاسی و اقتصادی همانند احکام دیگر، یک بحث عمل به احکام دین است، یعنی انسان مقید باشد دین خدا را رعایت کند و آداب آن، مثل دادن زکات و خمس، امر به معروف کند ... را انجام دهد، اعتقادات درست داشته باشد و هم متخلق به اخلاق حسنه باشد تا در نتیجه به قرب الهی برسد.

بحث دیگر اقامه احکام سیاسی و اقتصادی دین است، اقامه دین غیر از عمل به دین است. ممکن است انسان اهل عمل باشد ولی اهل اقامه نباشد. گاهی کسی اهل باطل است ولی گاهی باطل را اقامه می کند. اگر عمل به دین امر مهمی باشد، اقامه دین معنایش این است که شما بستر و شرایطی را ایجاد کنید که در آن زمینه، بستر و شرایط دینداری در جمیع مراتب آن کار سهل و آسانی باشد. عوامل سعادت انسان ها و پابندی به دین فراهم باشد، بالعکس بی دینی و مخالفت با دین کار سختی شود.

در صورت که اقامه دین شود، ثمره اش این است که در جامعه راه فضیلت و تقوا برای مردم باز می شود. در واقع رسالت حکومت ها مسأله دینداری نیست، بلکه مسؤولیت حکومت اقامه دین است. یک حکومت اگر حکومت اسلامی مشروع باشد اقامه دین و دینداری می کند. مسأله برنامه ریزی یک حکومت است که در هنگامی که برای امور جامعه برنامه ریزی می کند به گونه ای است که در این برنامه ریزی اقامه حق شود. بستری که اینگونه ایجاد می شود ساختار سیاسی، فرهنگی و اقتصادی جامعه را طوری پیش می برد که زمینه ایجاد اینگونه از دعوت ها را ایجاد کند.

در مورد مسائل اقتصادی نیز همین مسأله قابل تطبیق است، اسلام مسائل و احکام اقتصادی را برای این مطرح کرده است که با اعمال و عمل به آن فقر و فساد از جامعه اسلامی ریشه کن شود، تا زمینه برای برادری و رسیدن به قرب الهی تسهیل گردد. جعل احکام زکات، خمس، و دیگر موارد، در همین راستا قابل ارزیابی است.

در مورد احکام سیاسی در فقه سنتی چیزی زیادی یافت نمیشود، اگر هم مسأله‌ی مطرح شده باشد در لفافه و ضمنی است. اما در بحث‌های که در باب ولایت فقیه در دهه‌های اخیر شده بخشی از مسؤولیت‌های سیاسی و اقتصادی دولت اسلامی تبیین شده است. خلاصه این مباحث در اصل دوم، سوم و چهارم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران آمده است.

بررسی همه‌ی آن عناوین و آوردن ادله آنها به علت کثرت و گستردگی در این جا ممکن نیست؛ در اینجا فقط به بخشی کوچکی از ادله کلی این احکام بطور اجمالی اشاره میشود:

۱- آیات قرآن کریم

در قرآن در باب احکام سیاسی اقتصادی آیات زیادی نازل شده است که از باب نمونه به چند آیه پرداخته میشود:

الف) در قرآن کریم چنین آمده است: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا.** (سوره نساء، آیه ۵۹)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اطاعت کنید خدا را؛ و اطاعت کنید پیامبر خدا و اولو الامر (اوصیای پیامبر) را. و هرگاه در چیزی نزاع داشتید، آن را به خدا و پیامبر بازگردانید (و از آنها داوری بطلبید) اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارید. این (کار) برای شما بهتر، و عاقبت و پایانش نیکوتر است.

در این آیه شریفه مسأله اطاعت از اولی الامر آمده است که منظور حاکم اسلامی است، البته اینکه اختصاص به معصوم (ع) دارد یا نه در اصل قضیه تفاوتی ایجاد نمی‌کند؛ زیرا بحث در اصل مسؤولیت دولت اسلامی است، فارغ از اینکه حاکم آن چه کسی باشد. خداوند متعال در این قسمت از آیه شریفه، که خطاب به تمام مؤمنان به اسلام در سراسر عالم و در همه زمانها تا روز قیامت است، اطاعت مطلق و بی‌چون چرا از سه کس را

بر مؤمنان لازم و واجب شمرده است: نخست اطاعت از خداوند و سپس اطاعت از پیامبرش و سوم اطاعت از اولی الامر.^۱

علامه در المیزان همین مطلب را این گونه بیان کرده ایت: در نتیجه معنای کلام چنین می شود که شما مردم باید تنها و تنها خدا و رسول و اولی الامر را اطاعت کنید نه طاغوت را و این همان حصری است که گفتیم از آیه استفاده می شود، و نتیجه آن، مضمون جمله مورد بحث است که می فرماید: پس اگر در امری تنازع کردید آن را به خدا و رسول رد کنید.^۲

این آیه به صراحت اطاعت از حاکم اسلامی مشروع را لازم میدانند، هنگامی اطاعت در امور سیاسی و اقتصادی و.... از حاکم مشروع اسلامی واجب باشد، اجرایی احکام سیاسی و غیر آن نیز لامحاله از مسؤولیت های این حاکم خواهد بود، تا این حد دلالت آیه بدون تردید تمام است.

ب) همچنین در قرآن کریم چنین آمده است: وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (سوره توبه آیه ۷۱)

مردان و زنان باایمان، ولی (و یار و یاور) یکدیگرند؛ امر به معروف، و نهی از منکر می کنند؛ نماز را برپا می دارند؛ و زکات را می پردازند؛ و خدا و رسولش را اطاعت می کنند؛ بزودی خدا آنان را مورد رحمت خویش قرار می دهد؛ خداوند توانا و حکیم است.

در تفسیر این آیه در مجمع البیان چنین آمده است: «وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ» یعنی مداومت بر خواندن نماز و پرداخت زکات دارند و در جایی که خدای تعالی دستور فرموده صرف میکنند، و از خدا و رسولش فرمانبرداری کرده و روی خواسته و خوشنودی آن دو گام بر میدارند.^۳

علامه در المیزان نیز همین مطلب را با صراحت بیشتر میگوید: سپس وصف دیگری از ایشان را بر شمرده، می فرماید: "وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ"، در این جمله تمامی احکام شرعی را در یک جمله کوتاه "اطاعت خدا" و تمامی احکام ولایتی که پیغمبر در اداره امور امت و اصلاح شؤون ایشان دارد، از قبیل فرامین جنگی و احکام

۱ - مکارم شیرازی، آیات ولایت در قرآن؛ ص ۱۱۰

۲ - طباطبای محمد حسین؛ ترجمه تفسیر المیزان؛ ج ۴ ص ۶۴۰

۳ - طبرسی؛ ترجمه تفسیر مجمع البیان، ج ۱۱، ص: ۱۵۳

قضایی و اجرای حدود و امثال آن را در یک جمله کوتاه "اطاعت رسول" جمع کرده است. هر چند می توان گفت که اطاعت احکام خدا که از آسمان نازل شده از یک نظر دیگر اطاعت رسول است، زیرا این رسول است که برای دعوت به اصول و فروع دین قیام نموده، پس اطاعت احکام خدا اطاعت او نیز هست.^۱

این آیه شریفه نیز اطاعت از ولی امر را که همان نبی اکرم (ص) است واجب و لازم میدانند، البته این اطاعت عام است شامل شأن حاکم بودن ایشان نیز هست. خلفای بر حق بعد ایشان بدلیل به میراث بردن این شأن اطاعشان مثل حضرت رسول اکرم (ص) واجب خواهد بود. دلالت این آیه با ضمیمه ادله دیگر بر مسؤولیت حاکم اسلامی در اقامه احکام قابل اثبات است، پس این آیه فی الجمله بر مطلوب دلالت دارد.

آیاتی دیگری مشابه این دو آیه فوق نیز هست، برای اهل تحقیق مراجعه به کتب مفصل راهگشا است.

ج) همچنین در قرآن کریم در مورد سیاست دفاعی چنین آمده است: **وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ وَآخَرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ** (سوره انفال آیه ۶۰ و ۶۱)

و آماده کنید برای (کار زار با) ایشان هر چه را می توانید از نیرو و از اسبان بسته شده که بترسانید با آن دشمن خدا و دشمن خود را و دیگران را از غیر ایشان که شما آنان را نمی شناسید و خدا می شناسد، و آنچه که در راه خدا خرج کنید به شما پرداخت می شود و به شما ظلم نخواهد شد.^۲

این دو آیه در مورد آمادگی دفاعی و در واقع سیاست جنگ و صلح اسلام است که دستور به آمادگی دفاعی و فراهم کردن تجهیزات جنگی برتر میدهد، تا دشمنان اسلام مرعوب شوند. در ادامه مشأله صلح مطرح شده است. هر دوی این مسؤولیت ها جزء اختیارات حاکم است در تمام عالم.

علامه در المیزان همین را مطلب را چنین گفته است: و اینکه فرمود: " وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ " امر عامی است به مؤمنین که در قبال کفار به قدر توانایشان از تدارکات جنگی که به آن احتیاج پیدا خواهند کرد تهیه کنند، به مقدار آنچه که کفار بالفعل دارند و آنچه که توانایی تهیه آن را دارند... . " وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ " در مجمع البیان می گوید: کلمه " جنوح "

۱ - طباطبای محمد حسین؛ ترجمه تفسیر المیزان؛ ج ۹؛ ص ۴۵۵

۲ - همان؛ ج ۹؛ ص ۱۴۵

به معنای میل است، و بال مرغ را هم از این جهت "جناح" می‌گویند که مرغ به وسیله آن به یکی از دو طرف خود متمایل و منحرف می‌شود، و اینکه در قرآن می‌فرماید: "لا جناح علیه" معنایش این است که اگر فلان کار را بکند بسوی گناه منحرف نشده است. و کلمه "سلم" - به فتحه سین و کسره آن - به معنای صلح است.^۱

در این آیات شریف اگر چه خطاب خاص حاکم اسلامی و شخص رسول اکرم (ص) نیست، اما به قرینه اینکه شرط تکلیف داشتن قدرت است و بدون خواست دولت این کارها ممکن نیست؛ متوجه میشویم که در واقع مخاطب اصلی حاکم اسلامی و کسانی هستند که قدرت بر اقدام به جنگ و صلح دارند.

(د) همچنین در قرآن کریم در مورد برقراری صلح داخلی چنین آمده است: *وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَىٰ فَجَانَبُوهَا الَّتِي تَبْغِي حَتَّىٰ تَفِيءَ إِلَىٰ أَمْرِ اللَّهِ فَإِنَّ فَاءَ تَ فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ.* (سوره حجرات آیه ۹)

و اگر دو طایفه از مؤمنین با یکدیگر بجنگ پرداختند بین آنان صلح برقرار کنید، اگر یکی از آن دو طائفه بر دیگری ستم میکرد با آنکه ستمگر است بجنگید تا تن بفرمان الهی دهد، اگر آن دسته از ستمگری بازگشت دوباره آن را بعدالت صلح دهید، و عدالت کنید که خداوند عدالت کنندگان را دوست دارد.

در این نیز خطاب عام است و به تمام مکلفین، اما همه بر اصلاح قدرت ندارند. در صورت وجود امام و ولی امر مسلم است که مسؤولیت اصلاح در مقام اول با او خواهد بود.

در آیات الاحکام این آیه تفسیر به مورد اصلاح بین مسلمین شده است.^۲ مسلم است که در صورت وجود امام عادل حاکم، اصلاح و مقابله با ستمگر وظیفه ایشان و دولت تحت اختیار ایشان خواهد بود.

(ه) در قرآن کریم میخوانیم: *الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَآمَرُوا بِالمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَاللَّهُ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ.* (سوره حج آیه ۴۱)

همان کسانی که اگر در زمین استقرارشان دهیم نماز به پا کنند و زکات دهند و به معروف و از منکر باز دارند و سرانجام همه کارها با خدا است.

این آیه نشانه حاکمیت مورد پسند خداوند را ذکر کرده است که در آن نماز، زکات و امر به معروف و نهی از منکر اقامه میشوند. لازمه اقامه این احکام، قدرتمند بودن مجریان و حاکمیت داشتن است. در این آیه سه

^۱ - ترجمه تفسیر المیزان ج ۹ ص ۱۵۱

^۲ - کنز العرفان فی فقه القرآن ج ۱ ص ۳۸۶

موضوع مهم عبادی، مالی و اصلاح اجتماعی مطرح است و همه ی آنها توسط صاحبان قدرت که مورد تحسین الهی هستند اقامه میشود. همین آیه و آیات دیگر که در باب مسائل مالی نازل شده اند گویای این حقیقت هستند که در مورد مسائل مالی و اقتصادی جامعه اسلامی، حاکم اسلامی مسئولیت دارد.

(و) در قرآن کریم در مورد مصارف زکات این چنین آمده است: *إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ*. (سوره توبه آیه ۶۰)

زکاتها مخصوص فقرا و مساکین و کارکنانی است که برای (جمع آوری) آن زحمت می کشند، و کسانی که برای جلب محبتشان اقدام می شود، و برای (آزادی) بردگان، و (ادای دین) بدهکاران، و در راه (تقویت آیین) خدا، و واماندگان در راه؛ این، یک فریضه (مهم) الهی است؛ و خداوند دانا و حکیم است.

تفسیر این آیه در تفسیر نمونه چنین آمده است: اکثریت قاطع فقها بر اینند که اصناف هشتگانه فوق مواردی است که صرف زکات در آنها مجاز است، و تقسیم کردن در آن واجب نیست. سیره قطعی پیغمبر ص و امامان اهل بیت ع و یاران آنها نیز این معنی را تایید می کنند، به علاوه با توجه به اینکه زکات یک مالیات اسلامی است و حکومت اسلامی موظف است آن را از مردم وصول کند، و هدف از تشریع آن رفع نیازمندیهای گوناگون جامعه اسلامی می باشد، طبعاً چگونگی مصرف آن در این مصارف هشتگانه بستگی به ضرورتهای اجتماعی از یک سو، و نظر حکومت اسلامی از سوی دیگر دارد.^۱

(ز) در مورد خمس در قرآن کریم آمده است: *وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ إِن كُنتُمْ أَمْتُمْ بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ* (سوره انفال آیه ۴۱)

بدانید هر گونه غنیمتی به دست آورید، خمس آن برای خدا، و برای پیامبر، و برای ذی القربى و یتیمان و مسکینان و واماندگان در راه (از آنها) است، اگر به خدا و آنچه بر بنده خود در روز جدایی حق از باطل، روز درگیری دو گروه (باایمان و بی ایمان) [روز جنگ بدر] نازل کردیم، ایمان آورده اید؛ و خداوند بر هر چیزی تواناست.

در ذیل تفسیر آیه خمس در تفسیر نمونه چنین میخوانیم: ذکر سهمی برای خدا به عنوان "لله" به خاطر اهمیت بیشتر روی اصل مسئله خمس و تاکید و تثبیت ولایت و حاکمیت پیامبر و رهبر حکومت اسلامی است،

^۱ مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ۲۸ جلد، دار الکتب الإسلامية - ایران - تهران، چاپ: ۱۰، ۱۳۷۱ ه.ش. ج ۸ ص ۸

یعنی همانگونه که خداوند سهمی برای خویش قرار داده و خود را سزاوارتر به تصرف در آن دانسته است پیامبر و امام را نیز بهمان گونه حق ولایت و سرپرستی و تصرف داده، و گرنه سهم خدا در اختیار پیامبر قرار خواهد داشت و در مصارفی که پیامبر یا امام صلاح می‌داند صرف می‌گردد، و خداوند نیاز به سهمی ندارد.^۱

در مورد مسائل مالی و اقتصادی آیات بسیاری وجود دارد که در اینجا بخاطر اختصار نمی‌شود مطرح کرد، ولی در مجموع از آیات قرآن کریم استفاده میشود که اجرای احکام سیاسی و اقتصادی مربوط به جامعه و طیفه حاکم مشروع اسلامی است، تا بر طبق مصلحت و شرایط زمان و مکان صرف نماید.

۲- روایات

در مورد مسائل سیاسی و مالی در کتب روای بسیاری از معصومین (ع) نقل شده است که هر باب از آنها یک کتاب میشود. در این بخش به عنوان نمونه از هر باب حدیثی آورده میشود:

الف) در روایت نبوی مشهور در بین توصیه های گوناگون حضرت به معاذ ابن جبل میفرماید: **وَ أَنْفِذْ فِيهِمْ أَمْرَ اللَّهِ وَ لَا تُحَاشِ فِي أَمْرِهِ وَ لَا مَالِهِ أَحَدًا فَإِنَّهَا كَيْسَتْ بِوَكَايَتِكَ وَ لَا مَالِكَ وَ أَدِّ إِلَيْهِمُ الْأَمَانَةَ فِي كُلِّ قَلِيلٍ وَ كَثِيرٍ..... ، الحديث^۲.**

فرمان خدا را در میان آنان اجرا کن و در اجرای فرمان الهی و پاسداری از بیت المال از هیچ کس در هراس مباش و هیچ کس را ملاحظه مکن ، زیرا در این خصوص نه اختیاری داری و نه آن مال از آن توست. امانت را به آنان پس ده چه کم باشد و چه زیاد.

ب) در مورد جهاد از امام صادق (ع) نقل شده است: **عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: قُلْتُ لَهُ إِنِّي رَأَيْتُ فِي الْمَنَامِ أَنِّي قُلْتُ لَكَ إِنَّ الْقِتَالَ مَعَ غَيْرِ الْإِمَامِ الْمُفْتَرَضِ طَاعَتُهُ حَرَامٌ مِثْلُ الْمَيْتَةِ وَ الدَّمِ وَ لَحْمِ الْخِنْزِيرِ فَقُلْتَ لِي نَعَمْ هُوَ كَذَلِكَ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع هُوَ كَذَلِكَ هُوَ كَذَلِكَ.^۳**

به امام صادق (ع) عرض کردم: من خواب دیدم که به شما می‌گویم: جنگیدن در کنار امامی که اطاعتش واجب نیست حرام است مثل خوردن مردار و خون و گوشت خوک، و شما به من فرمودید: بلی همین طور است. حضرت صادق (ع) فرمود: همین طور است، همین طور است.

^۱ مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ۲۸ جلد، ج ۷ ص ۱۸۵

^۲ ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، تحف العقول عن آل الرسول ص، ۱ جلد، ص ۲۵

^۳ - شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة، ۳۰ جلد، ج ۱۵؛ ص ۴۵

ج) در روایت دیگر از امام صادق (ع) در مورد زکات چنین نقل شده است: عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع نَزَلَتْ آيَةُ الزَّكَاةِ خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا فِي شَهْرِ رَمَضَانَ فَأَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ ص مُنَادِيَهُ فَنَادَى فِي النَّاسِ أَنَّ اللَّهَ (تَبَارَكَ وَتَعَالَى قَدْ) فَرَضَ عَلَيْكُمُ الزَّكَاةَ كَمَا فَرَضَ عَلَيْكُمُ الصَّلَاةَ إِلَيَّ أَنْ قَالَ ثُمَّ لَمْ يَعْزِضْ لِشَيْءٍ مِنْ أَمْوَالِهِمْ حَتَّى خَالَ عَلَيْهِمُ الْحَوْلُ مِنْ قَابِلٍ فَصَامُوا وَافْطَرُوا فَأَمَرَ مُنَادِيَهُ فَنَادَى فِي الْمُسْلِمِينَ أَتَيْهَا الْمُسْلِمُونَ زَكُوا أَمْوَالَكُمْ تُقْبَلُ صَلَوَاتُكُمْ قَالَ ثُمَّ وَجَّهَ عُمَالَ الصَّدَقَةِ وَعُمَالَ الطُّسُقِ^۱

امام جعفر صادق (ع) فرمودند: چون نازل شد آیه زکات: (ای محمد (ص) بگیر از اموال ایشان زکاتی را که مطهر سازی نفوس ایشان را از بخل و پاکیزه سازی ایشان را از لوازم بخل به سبب دادن زکات) و این آیه در ماه رمضان نازل شده پس حضرت (ص) امر فرمودند منادی را که ندا کرد در میان مردم که به درستی که حق سبحانه و تعالی واجب گردانید بر شما زکات را چنانکه واجب کرده است بر شما نماز را. پس حضرت فرمود که حضرت (ص) متعرض هیچ چیز از اموال ایشان نشدند تا سال آینده و مردمان روزه گرفتند و افطار نمودند. سپس حضرت (ص) امر فرمودند که منادی در میان مسلمانان ندا کرد که ای گروه مسلمانان زکات دهید اموال خود را تا قبول شود نمازهای شما پس حضرت (ص) فستاد برای گرفتن زکوات و اجرت الارض جمع کنندگان زکوات را و جمع کنندگان اجرت الارض اراضی مفتوح العنوه را.

د) در روایت دیگر از امام رضا (ع) در مورد خمس چنین نقل شده است: عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ أَبِي نَصْرٍ عَنِ الرِّضَا ع قَالَ: سُئِلَ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى - فَقِيلَ لَهُ فَمَا كَانَ لِلَّهِ فَلَمَنْ هُوَ فَقَالَ لِرَسُولِ اللَّهِ ص - وَ مَا كَانَ لِرَسُولِ اللَّهِ ص فَهُوَ لِلْإِمَامِ فَقِيلَ لَهُ أَمْ قَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ صِنْفٌ مِنَ الْأَصْنَافِ أَكْثَرَ وَ صِنْفٌ أَقَلٌّ مَا يُصْنَعُ بِهِ قَالَ ذَاكَ إِلَيَّ الْإِمَامُ أَمْ رَأَيْتَ رَسُولَ اللَّهِ ص كَيْفَ يُصْنَعُ أَلَيْسَ إِنَّمَا كَانَ يُعْطَى عَلَى مَا يَرَى كَذَلِكَ الْإِمَامُ^۲

احمد بن محمد بن ابی نصر گوید: از امام رضا (ع) درباره قول خدای عز و جل «و اعلموا انما غنمتم ...» سؤال شد که آنچه (از خمس) برای خداست از آن کیست؟ فرمود: از آن رسول خدا (ص) و آنچه از آن رسول خداست از آن امام است. به امام گفته شد، اگر صنفی از اصناف (مورد مصرف خمس) بیشتر و یا صنفی کمتر بودند، چه باید کرد؟ فرمود: اختیار آن با امام است.

ه) در روایت دیگر از امام باقر (ع) در مورد انفال چنین نقل شده است: وَ عَنْهُ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: مَا كَانَ لِلْمُلُوكِ فَهُوَ لِلْإِمَامِ^۳

از امام باقر (ع) نقل است که فرمود: و آنچه برای پادشاهان است برای امام است.

۱- همان؛ ج ۹؛ ص ۹

۲- همان؛ ج ۹؛ ص ۱۲

۳- همان؛ ج ۹؛ ص ۵۳

(و) در روایت دیگر از امام علی (ع) در مورد تقسیم بیت المال چنین نقل شده است: عَنْ أَبِي مَخْنَفٍ الْأَزْدِيِّ قَالَ: أَتَى أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع رَهْطٌ مِنَ الشَّيْعَةِ فَقَالُوا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ كَوُا أَخْرَجْتَ هَذِهِ الْأَمْوَالَ فَقَرَقْتَهَا فِي هَؤُلَاءِ الرُّؤَسَاءِ وَالْأَشْرَافِ وَفَضَلْتَهُمْ عَلَيْنَا حَتَّى إِذَا اسْتَوْسَقَتِ الْأُمُورُ عُدْتَ إِلَيَّ أَفْضَلَ مَا عَوَّدَكَ اللَّهُ مِنَ الْقِسْمِ بِالسَّوِيَّةِ وَالْعَدْلِ فِي الرَّعِيَّةِ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع- أَتَأْمُرُونِي وَيَحْكُمُ أَنْ أَطْلُبَ النَّصْرَ بِالظُّلْمِ وَالْجَوْرِ فِي مَنْ وُكِّلْتُ عَلَيْهِ مِنْ أَهْلِ الْإِسْلَامِ- لَا وَاللَّهِ لَا يَكُونُ ذَلِكَ مَا سَمَرَ السَّمِيرُ- وَمَا رَأَيْتُ فِي السَّمَاءِ نَجْمًا وَاللَّهِ لَوْ كَانَتْ أَمْوَالُهُمْ مِلْكِي كَسَاوَيْتُ بَيْنَهُمْ فَكَيْفَ وَإِنَّمَا هِيَ أَمْوَالُهُمْ الْحَدِيثُ^۱.

از ابی مخنف ازدی نقل شده که گفت: گروهی از شیعیان خدمت علی (ع) رسیدند، پس گفتند: ای امیر مؤمنان، اگر این اموال را آورده و بین این رؤساء و بزرگان تقسیم کنی و آن‌ها را بر ما برتری بدهی، تا اینکه امور به سامان شود، بعد از آن برگردی به روش افضل که خداوند تو را بر آن موفق داشته از تقسیم مساوی و عدالت ورزی در رعیت (چطور است؟). در جواب علی (ع) فرمود: وای بر شما، آیا از من میخواهید پیروزی را با ظلم در مورد مردم مسلمان تحت ولایت طلب کنم؟ به خدا قسم این اتفاق نخواهد افتاد، تا شب و روز می‌آید و می‌رود، و ستاره به دنبال ستاره حرکت می‌کند دست به چنین کاری نمی‌زنم. به خدا قسم اگر مال از خود من بود همه را در پرداخت کردن مساوی می‌داشتم تا چه رسد به اینکه مال متعلق به مردم (بیت المال) است.

(ز) در روایت دیگر از امام صادق (ع) در مورد جزیه از اهل کتاب چنین نقل شده است: عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع مَا حَدُّ الْجَزِيَّةِ عَلَى أَهْلِ الْكِتَابِ وَهَلْ عَلَيْهِمْ فِي ذَلِكَ شَيْءٌ مُوَطَّفٌ لَا يُنْبَغِي أَنْ يَجُورَ إِلَيْهِ غَيْرُهُ فَقَالَ ذَلِكَ إِلَيَّ أَلَا مِمَّا يَأْخُذُ مِنْ كُلِّ إِنْسَانٍ مِنْهُمْ مَا شَاءَ عَلَى قَدْرِ مَالِهِ مَا يُطِيقُ، الْحَدِيثُ^۲.

زراره می‌گوید خدمت امام صادق علیه السلام عرض کردم: حد جزیه بر اهل کتاب چقدر است؟ آیا مقدار معینی دارد که بیش از آن جایز نباشد؟ فرمودند: مقدار جزیه به صواب دید امام است و از هر فردی هرچقدر که خواست به اندازه‌ی توان مالی اش اخذ کند.

(ح) در روایت دیگر از امام صادق (ع) از نبی اکرم (ص) در مورد مال احتکار شده چنین نقل شده است: عَنْ حَدِيثِهِ بْنِ مَنْصُورٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: نَفَدَ الطَّعَامُ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ص- فَأَتَاهُ الْمُسْلِمُونَ فَقَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ قَدْ نَفَدَ الطَّعَامُ وَكَمْ يَبْقَى مِنْهُ شَيْءٌ إِلَّا عِنْدَ فُلَانٍ فَمَرُّهُ بَيْنَهُ قَالَ فَحَمِدَ اللَّهَ وَآتَنَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ يَا فُلَانُ إِنَّ الْمُسْلِمِينَ ذَكَرُوا أَنَّ الطَّعَامَ قَدْ نَفَدَ إِلَّا شَيْءٌ عِنْدَكَ فَأَخْرِجْهُ وَبِعْهُ كَيْفَ شِئْتَ وَلَا تَحْبِسْهُ^۳.

۱- همان؛ ج ۱۵؛ ص ۱۰۵

۲- همان؛ ج ۱۵؛ ص ۱۴۹

۳- شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة، ۳۰ جلد؛ ج ۱۷؛ ص ۴۲۹

حذیفه بن منصور گوید: امام صادق (ع) فرمود: مواد غذایی در زمان رسول خدا (ص) نایاب شد و مسلمانان نزد آن حضرت رفتند و عرض کردند: ای رسول خدا! مواد غذایی نایاب شده است و جز فلان شخص هیچ کس مواد غذایی ندارد؛ شما به او دستور بدهید که موادش را به مردم بفروشد. آن حضرت حمد و ثنای الهی را به جای آورد و فرمود: فلانی! به راستی که مسلمانان بازگو کرده‌اند که مواد غذایی نایاب شده است، ولی تو مقداری مواد غذایی داری؛ آنها را بیرون بیاور، و هرطور می‌خواهی بفروش، و آنها را حبس (و احتکار) مکن.

روایات وارده در این ابواب از لحاظ سند همه یکسان نیستند، بعضی از آن‌ها صحیح است و برخی دیگر موثق یا حتی ضعیف، اما در مجموع تعداد آن‌ها زیاد است و از تواتر معنوی برخوردارند. اگر چه بطور تک تک هیچ کدام از آن‌ها متواتر نیست. بنابر این بخاطر کثرت و تنوع روایات این موضوع یقین حاصل می‌شود که بعضی آن‌ها بطور قطع از معصوم (ع) صادر شده است.

روایات که در اینجا تا کنون آورده شد، از روایت اول که عام بود و امور سیاسی و مالی را مطرح کرده بود، تا روایات خاص هر باب، در تمام موارد در نحوه مصرف اموال بیت المال ملاک و معیار نظر حاکم اسلامی یعنی ولی امر بوده است. همین مسأله می‌رساند که در مسائل سیاسی و اقتصادی بخصوص نحوه مصرف بیت المال نظر ولی امر باید عمل شود، این نشان‌دهنده این است که مسئولیت در این ابواب و مسائل مربوط به آن‌ها، از اختیارات و مسئولیت‌های حاکم اسلامی است. همین مقدار در اثبات موضوع مورد بحث کافی است.

۳- اجماع

در مورد مسئولیت حاکم اسلامی در مسائل سیاسی و اقتصادی اجماع و تسالم در بین فقهاء مسلم است و می‌شود گفت این مسأله از ضروریات فقه است، چون در واقع بدون آن اطلاق حاکم بی وجه خواهد بود.

صاحب جواهر در بحث امر به معروف و نهی از منکر در مورد نیابت فقهاء در عصر غیبت می‌گوید: و علی التقديرين لا بد من إقامته مطلقاً، بثبوت النيابة لهم في كثير من المواضع على وجه يظهر منه عدم الفرق بين مناصب الإمام أجمع، بل يمكن دعوى المفروغية منه بين الأصحاب، فإن كتبهم مملوءة بالرجوع إلى الحاكم المراد به نائب الغيبة في سائر المواضع، قال الكركي في المحكي من رسالته التي ألفها في صلاة الجمعة: «اتفق أصحابنا على

أن الفقيه العادل الأمين الجامع لشرائط الفتوى المعبر عنه بالمجتهد في الأحكام الشرعية نائب من قبل أئمة الهدى عليهم السلام في حال الغيبة في جميع ما للنبأ فيه مدخل، وربما استثنى الأصحاب القتل والحدود.^۱

بنابر هردو تقدیر اقامه آن (امر به معروف) مطلقاً لازم است، بدلیل اینکه در بسیاری از امور نیابت برای فقهاء ثابت شده، بطور که در کل فرقی بین مناصب امام (ع) نیست. بالاتر از این ممکن است ادعای مسلم بودن این موضوع بین فقهاء مطرح شود؛ زیرا کتب آن ها پر است از ارجاع به حاکم که مراد نائب دوران غیبت است، در موضوعات دیگر. محقق کرکی در نقل از رساله صلات جمعه چنین گفته است: اجتماع فقهاء بر این است که همانا فقیه عادل و امین جامع الشرائط فتوا که از او به مجتهد تعبیر شده در فقه، نایب امام (ع) است در حال غیبت در تمام امور که نیابت در آن راه دارد، چه بسا گاهی قتل و اجرای حدود را فقهاء استثنای کرده اند.

فقیهی معاصر و محقق در این باب چنین گفته است: استاد بزرگوار ما مرحوم آیت الله العظمی بروجردی طاب ثراه، (در تقریرات مباحثشان که به قلم این جانب نگارش یافته است،^۲ می فرماید: خاصه و عامه (فرقه های مختلف مسلمانان، اعم از شیعه و سنی) بر این مسأله اتفاق دارند که برای جامعه اسلامی یک سیاستمدار و رهبری که امور آنان را اداره نماید لازم و واجب است، بلکه این از ضروریات می باشد، گرچه در شرایط و خصوصیات آن و اینکه آیا تعیین وی از جانب پیامبر اکرم (ص) است و یا به وسیله انتخاب عمومی مردم، اختلافهایی وجود دارد.^۳

با توجه به این عبارات و کلمات فقهاء، اجماع در این مورد مسلم است و جای بحث ندارد، لکن این اجماع مدرکی و در حد مؤید است، البته اگر ضرورت دین بودن این مسأله ثابت شود، حجت مستقل خواهد بود.

۴- عقل و سیره عقلاء

در مورد مسئولیت دولت اسلامی در مسائل سیاسی و اقتصادی عقل بطور مستقل میتواند دلیل باشد؛ زیرا اگر در این موارد مسئول نباشد حکومت بوجود نمی آید و تحقق پیدا نمیکند، پس اجرایی این قبیل مسائل جزء ذاتیات تشکیل حکومت است و از لوازم آن می باشد، با ایجاد شیئی لوازم آن نیز بطور قهری تحقق پیدا میکند.

۱- نجفی، صاحب الجواهر، محمد حسن، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، همان؛ ج ۲۱، ص: ۳۹۶

۲- ر.ج.ک: البدر الزاهر، فی صلاة الجمعة والمسافر؛ ص ۵۲.

۳- نجف آبادی، حسین علی منتظری - مترجم: صلواتی، محمود و شکوری، ابوال، مبانی فقهی حکومت اسلامی، ۸ جلد، ج ۱، ص: ۱۸۵

علاوه بر دلیل فوق بعضی از فقهاء ادله اثبات امامت را در این مورد کافی میدانند، حتی در مورد ولایت فقیه در عصر غیبت. امام خمینی (ره) در این مورد میگوید: فما هو دلیل الإمامة، بعینه دلیل علی لزوم الحكومة بعد غیبه ولی الامر عجل الله تعالی فرجه الشریف، ولا سیما مع هذه السنین المتتادیه، ولعلها طول - والعیاذ بالله إلی آلاف من السنین، والعلم عنده تعالی. فهل یعقل من حکمة الباری الحکیم إهمال الأمة الإسلامیة، وعدم تعیین تکلیف لهم، أو یرضی الحکیم بالهرج والمرج واختلال النظام، ولا یأتی بشرع قاطع للعدر؛ لئلا تكون للناس علیه حجة؟! وما ذکرناه وإن کان من واضحات العقل؛ فإن لزوم الحكومة لبسط العدالة، والتعليم والتربیة، وحفظ النظم، ورفع الظلم، و سد الثغور، والمنع عن تجاوز الأ جانب من أو ضح أحکام العقول، من غیر فرق بین عصر و عصر، أو مصر و مصر.^۱

پس آنچه که دلیل امامت است به عین آن دلیل لزوم حکومت اسلامی در عصر غیبت امام زمان (عج) نیز هست، بخصوص با این سالیان بسیار غیبت، شاید طولانی شود العیاذ بالله به هزاران سال که خدا میداند. پس معقول است از حکمت خدای حکیم که سرنوشت امت اسلامی را رها کرده باشد! تکلیف آن ها را معین نکرده باشد! به هرج و مرج و اختلال نظام جامعه راضی باشد! و حکم قاطع عذر نیاورده باشد، تا اینکه حجت خدا بر مردم تمام شود؟! آن چه ما آوردیم اگرچه از واضحات عقل است، پس همانا لزوم تشکیل حکومت برای گسترش عدالت، تعلیم و تربیت، حفظ نظام اجتماعی، رفع ظلم، حفظ مرزها و جلوگیری از تجاوز اجانب از احکام روشن عقول است، بدون فرق بین زمان از زمانی و کشوری از کشور دیگر.

فقیه دیگری نیز در مورد دلیل عقل در این باب گفته است: با اندکی دقت و با تشکیل یک صغری و کبری منطقی از آیات و روایات می توان ضرورت وجود حکومت در مکتب اسلام را نتیجه گیری کرد. صغری: اسلام مردم را به تجمع و تشکل و ارتباط با یکدیگر و توحید کلمه دعوت نموده و از تفرقه و اختلاف و کناره گیری و گوشه نشینی بازداشته است.

کبری: حکومت و امامت، وسیله تشکل و نظام جامعه، و حفظ وحدت و انسجام مردم است.

نتیجه: پس تشکیل حکومت برای جامعه اسلامی ضروری است و اسلام ایجاد آن را لازم دانسته است.^۲

آنچه که از ادله اربعه در این مبحث ذکر شد همه دلالتشان بر مطلوب تمام است، در این مورد خاص جای تردید وجود ندارد، اگر شبهه پیش آید با اندک تأملی مرتفع میگردد.

^۱ - خمینی، سید روح الله موسوی، کتاب البیع (للإمام الخميني)، ۵ جلد، ج ۲، ص: ۶۱۹

^۲ - نجف آبادی، حسین علی منتظری - مترجم: صلواتی، محمود و شکوری، ابوال، مبانی فقهی حکومت اسلامی، ۸ جلد، ج ۱، ص: ۳۰۵

۵- قلمرو "اقامه احکام سیاسی و اقتصادی"

گستره احکام سیاسی و اقتصادی تمام ابعاد زندگی اجتماعی انسان را در بر دارد. مهمترین حوزه های این بخش تأمین امنیت، دفاع از مرزها، و برقراری عدالت اجتماعی است.

امام خمینی (ره) در مورد گستردگی احکام سیاسی و اقتصادی اسلام میگوید: نسبت اجتماعیات قرآن با آیات عبادی آن، از نسبت صد به یک هم بیشتر است! از یک دوره کتاب حدیث که حدود پنجاه کتاب است و همه احکام اسلام را در بر دارد، سه چهار کتاب مربوط به عبادات و وظایف انسان نسبت به پروردگار است، مقداری از احکام هم مربوط به اخلاقیات است؛ بقیه همه مربوط به اجتماعیات، اقتصادیات، حقوق، و سیاست و تدبیر جامعه است.^۱

خلاصه اینکه از زمان ماوردی که احکام السلطانیه را تدوین کرده تا حال چندان تغییری در ابعاد این احکام ایجاد نشده است. گستره این مسئولیت ها در کلام ماوردی را یکی از فقهاء محقق چنین خلاصه کرده است:

«وظایف عمومی جامعه که بر حاکم مسلمانان واجب است ده چیز است:

۱- شریعت مقدس اسلام را بر اساس اصول پایدار و آنچه گذشتگان امت در مورد آن وحدت نظر داشته اند، حفظ و حراست کند. و اگر بدعت گذاری ظهور کرد و یا شبهه افکنی در دین شبهه افکند حقیقت را روشن و راه صحیح را به وی بنمایاند و او را در چهارچوب حقوق و حدود مجازات کند، تا دین از انحراف محفوظ و مردم از گمراهی مصون بمانند.

۲- اجرای حکم و قضاوت در دعاوی و مراعات جامعه و قطع دشمنی و نزاع بین طرفین دعوی، تا اینکه انصاف در جامعه گسترش یافته، ستمگر تعدی نکند و حق ستمدیده پایمال نشود.

۳- حفاظت از کشور اسلامی و دفاع از حریم و مرزهای آن، تا مردم به راحتی به کسب و کار خود پرداخته و با امنیت مالی و جانی به مسافرت بپردازند.

^۱ - خمینی، سید روح الله موسوی، ولایت فقیه (امام خمینی)؛ ص: ۱۱

۴- اقامه و اجرای حدود [حد شراب، زنا، قتل و ...] تا محرمات الهی از پرده‌داری مصون و حقوق بندگان خداوند از اتلاف و نابودی محفوظ بماند.

۵- محکم کردن مرزها با تجهیزات و نیروی نظامی، تا دشمنان خارجی به کشور اسلامی چنگ نیفکنند و خون مسلمان و معاهدی که در ذمه اسلام است را به ناروا نریزند.

۶- جهاد با دشمنان اسلام پس از دعوت آنان به پذیرش اسلام، که یا دین مبین اسلام را بپذیرند و یا در ذمه و تحت الحمايه حکومت اسلامی قرار بگیرند، تا حق خداوند که همانا گسترش دین اسلام در تمام گیتی است تحقق یابد.

۷- گردآوری مالیات و وجوهات که بر اساس نص و اجتهاد از سوی شرع مقدس واجب گردیده بدون ایجاد ارباب و فشار بر مردم.

۸- مشخص کردن میزان بودجه و حقوق از بیت المال بدون هیچ افراط و تفریط و پرداخت آن به حقوق‌بگیران و کارگزاران در وقت معینی بدون تقدیم و تأخیر.

۹- استخدام و بکارگیری افراد با کفایت و خیرخواه در اجرای امور تا اینکه کارهای مردم، با کفایت و کاردانی آنان انجام پذیرد و اموالشان در پناه امانتداری آنان از دستبرد مصون ماند.

۱۰- حاکم اسلامی شخصا امور را تحت نظر قرار دهد و احوال جامعه را از نظر بگذراند تا در مواقع لازم به سیاست امت و حراست از ملت پردازد و به واگذاشتن کارها به عهده دیگران صرفا اکتفاء نکند و خود به خوشگذرانی و یا عبادت پردازد.^۱

در این مسؤولیت‌ها که ماوردی برای حاکم اسلامی گفته و نیز در وظایفی که بر اساس آیات و روایات برای وی بر شمرده شده است، هم وظایف دینی و هم وظایف سیاسی وجود دارد. این بیانگر این است که در شریعت اسلام دین و سیاست جدا نیست و رهبری دینی جدای از رهبری سیاسی نمی‌باشد، بر این اساس قلمرو احکام سیاسی شامل تمام ابواب و مسائل اجتماعی، تشریعی، اجرایی، قضایی، امنیتی، و اقتصادی فقه میشود.

۱- نجف‌آبادی، حسین علی منتظری - مترجم: صلواتی، محمود و شکوری، ابوال، مبانی فقهی حکومت اسلامی، ۸ جلد، ۳، ص: ۳۳.

ر.ک: الأحكام السلطانية؛ أبو الحسن علي بن محمد بن محمد بن حبيب البصري البغدادي، الشهير بالماوردي، الناشر: دار الحديث - القاهرة، عدد الأجزاء: ۱

۶- کاربردها

دولت اسلامی که بر اساس اصول و مبانی اسلامی صحیح تشکیل شود، یا در عین نامشروع بودن مثل خلافت، اما خود را تحت عنوان حکومت اسلامی توصیف کند، در هر صورت احکام سیاسی و اقتصادی فقه، در واقع قوانین و دستور العمل های آن خواهند بود؛ زیرا بدون بکارگیری این احکام وصف دولت اسلامی تحقق پیدا نمیکند. ابعاد این مسئولیت ها زیاد است. البته ابعاد کلی این گستره در اصل سوم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران آمده است که در اینجا برای روشن شدن این موضوع مرور میشود:

اصل سوم

دولت جمهوری اسلامی ایران موظف است برای نیل به اهداف مذکور در اصل دوم، همه امکانات خود را برای امور زیر به کار برد:

۱- ایجاد محیط مساعد برای رشد فضائل اخلاقی بر اساس ایمان و تقوی و مبارزه با کلیه مظاهر فساد و تباهی.

۲- بالا بردن سطح آگاهی های عمومی در همه زمینه ها با استفاده صحیح از مطبوعات و رسانه های گروهی و وسائل دیگر.

۳- آموزش و پرورش و تربیت بدنی رایگان برای همه در تمام سطوح و تسهیل و تعمیم آموزش عالی.

۴- تقویت روح بررسی و تتبع و ابتکار در تمام زمینه های علمی، فنی، فرهنگی و اسلامی از طریق تأسیس مراکز تحقیق و تشویق محققان.

۵- طرد کامل استعمار و جلوگیری از نفوذ اجانب.

۶- محو هر گونه استبداد و خودکامگی و انحصارطلبی.

۷- تأمین آزادی های سیاسی و اجتماعی در حدود قانون.

۸- مشارکت عامه مردم در تعیین سرنوشت سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خویش.

۹- رفع تبعیضات ناروا و ایجاد امکانات عادلانه برای همه، در تمام زمینه های مادی و معنوی.

۱۰- ایجاد نظام اداری صحیح و حذف تشکیلات غیر ضرور.

۱۱- تقویت کامل بنیه دفاع ملی از طریق آموزش نظامی عمومی برای حفظ استقلال و تمامیت ارضی و نظام اسلامی کشور.

۱۲- پی ریزی اقتصاد صحیح و عادلانه بر طبق ضوابط اسلامی جهت ایجاد رفاه و رفع فقر و برطرف ساختن هر نوع محرومیت در زمینه های تغذیه و مسکن و کار و بهداشت و تعمیم بیمه.

۱۳- تأمین خود کفائی در علوم و فنون و صنعت و کشاورزی و امور نظامی و مانند اینها.

۱۴- تأمین حقوق همه جانبه افراد از زن و مرد و ایجاد امنیت قضائی عادلانه برای همه و تساوی عموم در برابر قانون.

۱۵- توسعه و تحکیم برادری اسلامی و تعاون عمومی بین همه مردم.

۱۶- تنظیم سیاست خارجی کشور بر اساس معیارهای اسلام، تعهد برادرانه نسبت به همه مسلمانان و حمایت بیدریغ از مستضعفان جهان.^۱

در این ۱۶ بند اصل سوم اگر دقت شود حدود ۱۰ بند بطور مستقیم مربوط به اقامه ای احکام سیاسی و اقتصادی دین می شود، ۶ بند دیگر نیز جنبه ی سیاست گذاری دارند. این نشان می دهد که کاربرد این احکام در جامعه تا چه اندازه مهم و گسترده است.

گفتار پنجم: اصل "مقابله با سلطه کفار (قاعده نفی سیل)"

آیات و روایات بسیاری دلالت دارند که هرگونه ارتباط و داد و ستدی که موجب سلطه کافران بر مسلمان شود، اعم از سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و نظامی، ناروا است و جایز نمی باشد. فقها از این مطلب تحت عنوان

^۱ - خلخال، سید محمد مهدی موسوی - مترجم، جعفر الهادی، حاکمیت در اسلام یا ولایت فقیه؛ ص: ۶۸۸

قاعده نفی سییل یاد می کنند. فقهای شیعه و اهل سنت مفاد قاعده نفی سییل را پذیرفته و بر اساس آن احکام شرعی بسیاری را استنباط کرده اند. از جمله حرمت فروش قرآن، رهن قرآن، فروش احادیث نبوی و کتابهای موعظه و دعا و تربت ضریح امامان و پرده کعبه و زمینهای اماکن مقدس به کافران. این موضوع از اهمیت بسیاری برخوردار است؛ زیرا امروز یکی از مشکلات کشورهای اسلامی، سلطه قدرت های غیر مسلمان بر آنهاست. اسلام، چاره این مشکل را اجرای قاعده نفی سییل می داند. قاعده نفی سییل و نفی سلطه در حقوق و علوم سیاسی اسلام، یکی از مهمترین قواعد فقهی است که مورد توافق فریقین است و تا حدود زیادی پاسخگوی معضلات در دنیای معاصر می باشد. فهم اسلامی از قاعده نفی سییل هرچند کاملاً مشترک نیست، ولی در فقه شیعه و اهل سنت، فروع بسیار متنوعی وجود دارد که در آنها به بیان مصادیق این قاعده کلیدی پرداخته اند. علاوه بر این فروع فقهی و فتاوی فقیهان فریقین، احادیث شیعی و اهل سنت بیانگر فرق میان کفار و مؤمنان است. بنابراین، می توان گفت در حقوق اسلامی، مسلمان با کافران در بسیاری از ابعاد حقوقی، تفاوت دارند و کافر حق تسلط و سیطره بر مسلمانان را ندارد، خداوند با جعل احکام مانع چنین سلطه شده است. بنابراین قاعده نفی سییل ریشه در همین علو اسلام و مسلمین در نگاه شرع الهی اسلام دارد.

ادله که می توان جهت اثبات اعتبار و حجیت «قاعده نفی سییل» بدان تمسک جست در فقه مورد بررسی قرار گرفته است که در اینجا مرور میشود:

۱- آیات قرآ کریم

در قرآن کریم چندین آیه برای اثبات قاعده نفی سییل مورد استناد قرار گرفته است. عمده دلیل به نظر اکثر فقها آیه ۱۴۱ سوره انفال است که بیشترین توجه و تحلیل در ذیل آن صورت گرفته است. البته آیات دیگر نیز در این مبحث مهم هستند و در اثبات این اصل میتوانند راهگشا باشند. در اینجا به اهم آیات مورد استناد اشاره میشود:

الف: آیه نفی سییل: از جمله آیاتی که بیشتر فقها در موارد مختلف به آن استدلال کرده اند، آیه ذیل است: **الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ بِكُفْرٍ فَإِنَّ كَانَ لَكُمْ فِتْنَةٌ مِنَ اللَّهِ قَالُوا أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ وَإِنْ كَانَ لِلْكَافِرِينَ نَصِيبٌ قَالُوا أَلَمْ نَسْتَحِذْ عَلَيْكُمْ وَنَمْنَعُكُم مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا** (سوره نساء آیه ۱۴۱)

آنان که برای شما انتظار می‌کشند، پس اگر از جانب خدا فتحی نصیب شما شد، گویند: آیا ما با شما نبودیم؟ و اگر برای کافران نصیبی باشد. گویند: آیا بر شما مستولی نشدیم و شما را از مؤمنان حفظ نکردیم؟ خداوند در روز قیامت، میان شما حکم می‌کند و برای کافران، بر مردم مؤمن راهی و تسلطی قرار نداده است.

این آیه شریفه در میان آیات است که در مورد نکوهش و مذمت عمل منافقینی هستند که با کفار رابطه داشته و بر علیه مسلمانان گهگاهی توطئه می‌کرده اند. سیاق آیات قبل و بعد این آیه نیز بر همین موضوع دلالت دارد. با توجه به سیاق آیات استفاده عموم از دلالت آیه نفی سیل که شامل نفی تسلط در دنیا و آخرت باشد از دیگر احتمالات قویتر است؛ زیرا آیات دیگر که در قبل و بعد واقع شده اند همه در مذمت همراهی منافقین با کفار هستند.

این آیه در این میان بیانگر خلاصه مراد آیات دیگر است، بر این اساس برداشت عموم نفی سیل از این آیه شریفه ارجح است.

علامه طباطبایی در المیزان در ذیل آیه چنین گفته است: *اما اینکه فرمود: "و خدای تعالی هرگز کفار را ما فوق مؤمنین و مسلط بر آنان قرار نمی‌دهد"*، معنایش این است که حکم از امروز به نفع مؤمنین و علیه کافران است و تا ابد نیز چنین خواهد بود و هرگز به عکس نمی‌شود....

احتمال هم دارد که نفی "سیل" اعم از تسلط در دنیا باشد یعنی منظور این باشد که کفار نه در دنیا مسلط بر مؤمنین می‌شوند و نه در آخرت، و مؤمنین به اذن خدا دائماً غالبند، البته ما دام که ملتزم به لوازم ایمان خود باشند،^۱

در ذیل کلام علامه نفی سیل تکوینی فهمیده میشود، همان طور که بعضی اقوال گفته اند. حتی اگر نفی سلطه تکوینی مراد باشد، باز هم نفی سیل تشریعی قابل استفاده است؛ زیرا دین اسلام بر اساس حقیقت و فطرت است و جعل احکام بر اساس حقایق و مصالح واقعی صورت گرفته است.

این مطلب در کلام امام خمینی (ره) بروشنی بیان شده است: *لازمه نفی سیل به صورت مطلق، نفی همه سبل است؛ هم به لحاظ تکوین و هم به لحاظ تشریع. بنابراین، امر دایر بین یکی از معانی سیل چنان که از کلام برخی از مفسرین و غیر مفسرین روشن می‌شود، نمی‌باشد.*^۲

^۱ - طباطبایی، محمدحسین، ترجمه تفسیر المیزان، ۲۰ جلد، ج ۵، ۱۸۹

^۲ - امام الخميني: کتاب البيع، ص ۷۲۲.

این آیه شریفه در میان ادله لفظی از ادله دیگر اهمیت بیشتری دارد و به همین خاطر الفاظ قاعده از آن گرفته شده است؛ لذا فقها از جهات گوناگون به آن پرداخته اند. پس مستفاد از آیه این است که اراده تکوینی و تشریعی الهی بر این تحقق گرفته است که راه نفوذ و سلطه کافران بر مسلمانان، در هر شکل و مصداقی اعم از تکوینی و تشریعی یا معنوی و فرهنگی و اعتباری، مسدود شود.

شاهد دیگر آیات و روایاتی است که دلالت دارند بر اینکه در مقام تشریع هر گونه جعل قانونی که موجب نفوذ کافران باشد در اسلام مردود است. این آیات و همانند آنها به روشنی دلالت می کنند که هر گونه سیل و طریقی که سلطه و حاکمیت و برتری کافران بر مسلمانان باشد از نظر شرع اعتبار ندارند.

افزون بر این ها مناسبت حکم و موضوع نیز اقتضا می کند که نفی سیل به معنای گسترده و عام باشد؛ زیرا اسلام دین خاتم است و مهیمن و حاکم بر تمام ادیان می باشد، پس معنا ندارد زیر سلطه دیگران برود، بلکه دیگران هستند که باید از اسلام پیروی کنند.

ب) آیه دیگری بر نفی سیل و هر گونه سلطه کفار دلالت دارد این آیه شریفه است: یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أُولَئِكَ يَجْعَلُونَ لَكُمْ سُلْطَانًا مُبِينًا (سوره نساء آیه ۱۴۴)
شما که مؤمنید به جای مؤمنین کافران را دوست خود مگیرید، مگر می خواهید علیه خود برای خدا دلیلی روشن پدید آرید؟.

این آیه شریفه در ذیل آیات است که آیه نفی سیل در میان آنها قرار دارد، همین وحدت سیاق اقتضا دارد که مراد این آیه نیز از نهی دوستی و همراهی با کفار که موجب سلطان و دلیل علیه شخص دوست و همراه کفار از جانب خداوند میگردد، همان نفی مشروعیت هر گونه سلطه کفار بر مسلمانان باشد. یعنی اگر کسی کفار را در عوض مسلمانان ولی و همراه قرار دهد در واقع بر علیه خود دلیل روشن اقامه کرده است تا خداوند او را مجازات کند. این دلیل بر این است که هر گونه همراهی که باعث ولایت کفار شود در اسلام ممنوع است.

همین معنا را علامه در المیزان چنین تقریر کرده است: و این آیه شریفه- بطوری که ملاحظه می کنید- مؤمنین را نهی می کند از اینکه به ولایت کفار و سرپرستی آنها بپیوندند و ولایت مؤمنین را ترک کنند و سپس آیه شریفه مساله را تعلیل می کند، به تهدید شدیدی که از ناحیه خدای تعالی متوجه منافقین شده و این بیان و

تعلیل معنایی جز این نمی‌تواند داشته باشد که خدای تعالی ترک ولایت مؤمنین و قبول ولایت کفار را "نفاق" دانسته، و مؤمنین را از وقوع در آن بر حذر می‌دارد.^۱

دلالت این آیه نیز بر نفی سیل مثل آیه قبل ظاهر است، شاید بشود گفت دلالت این آیه قویتر است؛ چون نهی صریح وجود دارد و تهدید به عذاب نیز شده است، احتمال تکوینی بودن نفی سیل هم در بین نیست.

ج) آیه دیگری که قابلیت استدلال دارد بر نفی سلطه کفار این آیه است: **وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزِنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ** (سوره آل عمران آیه ۱۳۹)

شما مسلمانان نه سستی کنید و نه اندوهناک باشید، شما بلندمرتبه‌ترین هستید اگر در ایمان خود استوار باشید.

در تفسیر این آیه در المیزان چنین آمده است: **"وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزِنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ"** کلمه "وهن" به طوری که راغب گفته به معنای ضعف در خلقت، و یا در خلق است، و منظور از آن در اینجا ضعف مسلمین از حیث عزم و اهتمام بر اقامه دین و بر قتال با دشمنان است.^۲

در ادامه تفسیر آیه علامه می‌گوید: و همین که جمله: **"وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ..."** در مقام تعلیل مطلب واقع شده، خود شاهد بر این است که نهی از وهن و حزن، نهی از وهن و حزن است که در خارج واقع شده بوده نه از وهن و حزن فرضی و مبادایی و اگر این جمله را مطلق آورد، و بالا دست بودن مسلمانان را مقید به هیچ قیدی به جز ایمان نکرد، برای این بود که به ما بفهماند شما مسلمانان اگر ایمان داشته باشید نباید در عزم خود سست شوید، و نباید به خاطر اینکه بر دشمنان ظفر نیافته‌اید و نتوانسته‌اید از آنان انتقام بگیرید اندوهناک گردید، برای اینکه ایمان امری است که با علو شما قرین و توأم است، و به هیچ وجه ممکن نیست با حفظ ایمان خود زیر دست کفار واقع شوید، چون ایمان ملازم با تقوا و صبر است، و ملاک فتح و ظفر هم در همین دو است.^۳

اگر چه آیه مسلمانان را برتر میداند در صورت که شرط ایمان تحقق یابد و این اشاره به برتری اسلام و ایمان به آن دارد. اما استفاده عام از آیه برای نفی هر گونه ولایت کفار مشکل است؛ زیرا آیه در راستای توضیح علل شکست مسلمانان است، سیاق آیات دیگر همراه این آیه نیز بر همین مطلب گواه هستند.

۱- همان ج ۵ ص ۱۹۲

۲- طباطبایی، محمدحسین، ترجمه تفسیر المیزان، ۲۰ جلد، ج ۴ ص ۳۹

۳- طباطبایی، محمدحسین، ترجمه تفسیر المیزان، ۲۰ جلد، ج ۴ ص ۴۰

در هر صورت دلالت آیه بر مطلوب تمام نیست؛ لذا نمی تواند به عنوان دلیل قاعده نفی سبیل از این آیه استفاده کرد.

۲- روایات

روایات فراوانی دلالت دارند که اسلام و مسلمانان از کافران برترند. این اصل در تشریع احکام بوضوح در روایات قابل مشاهده است، در باب موانع ارث و دیگر ابواب این گونه روایات فراوان هستند. در اینجا به چند روایت از باب نمونه اشاره می شود:

الف) در روایت نبوی مشهور چنین آمده است: قَالَ [الشیخ الصدوق] وَقَالَ ص: اَلَا سَلَامٌ یَعْلُو وَکَا یُعَلٰی عَلَیْهِ.^۱

شیخ صدوق از پیامبر (ص) نقل کرده است که حضرت فرمود: اسلام برتر است و بر او برتری نیست.

ب) در روایتی از امام باقر (ع) در مورد موانع ارث آمده است: عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع فِي اَلْضُرَائِي يَمُوتُ وَ لَهُ ابْنٌ مُسْلِمٌ (أَيُّرُثُهُ) قَالَ (نَعَمْ) إِنَّ اَللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ كَمْ يَرِثُنَا بِاَلْإِسْلَامِ إِلَّا عِزًّا فَنَحْنُ نَرِثُهُمْ وَ هُمْ كَا يَرِثُونَا.^۲

از امام باقر (ع) روایت شده که در مورد فرد مسیحی که مرده و پسر مسلمان دارد آیا ارث میبرد؟ فرمود: بلی، همانا خداوند با اسلام جز عزت زیاد نکرده است، پس ما (مسلمانان) از آن ها ارث میبریم و آن ها (کفار) از ما ارث نمیبرند.

ج) در روایتی دیگر از امام صادق (ع) در مورد موانع ارث آمده است: عَنْ أَبِي عَبْدِ اَللَّهِ ع قَالَ: كَا يَتَوَارَثُ أَهْلُ مَلَكَيْنِ نَحْنُ نَرِثُهُمْ وَ كَا يَرِثُونَا إِنَّ اَللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ كَمْ يَرِثُنَا بِاَلْإِسْلَامِ إِلَّا عِزًّا.^۳

^۱ - شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة، ج ۲۶؛ ص ۱۴

^۲ شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة، ج ۳۰، جلد ۳۰؛ ص ۱۲

^۳ - همان ج ۲۶؛ ص ۱۳

از امام صادق (ع) نقل است که فرمود: اهل دو ملت (دین) ارث نمیبرند، ما (مسلمانان) ارث میبریم اما از ما ارث نمیبرند؛ همانا خداوند با اسلام بر ما جز عزت نیفزوده است.

(د) در روایتی دیگر از نبی اکرم (ص) در مورد موانع ارث آمده است: قَالَ [الشیخ صدوق] وَقَالَ ص: لَا ضَرَرَ وَلَا ضِرَارَ فِي الْإِسْلَامِ - فَأَلَّا سَلَامُ يَزِيدُ الْمُسْلِمَ خَيْرًا وَلَا يَزِيدُهُ شَرًّا.^۱

شیخ صدوق از پیامبر (ص) نقل کرده است که فرمود: ضرر و ضرر رساندن در اسلام نیست، پس اسلام خیر مسلمان را افزایش میدهد و شر او را نمی افزاید.

از نظر سند بعضی روایات مرسله هستند، از جمله نبوی مشهور، اما شهرت این روایت و قبول فقهاء، این ضعف را جبران میکند. روایات دیگر نیز از نظر عدد کثیر هستند و در بین آنها روایت معتبر هم فروان است. در مجموع در سند این دسته روایات جای بحث چندانی نیست؛ چون ادله مؤید هستند.

بررسی محتوای روایات این موضوع نشان میدهد که در جعل احکام توسط شارع مقدس همواره اولویت و برتری با مسلمانان است. در واقع تبعیض مثبت در حق مسلمانان اعمال شده است. قویترین دلالت را روایت اول دارد که همان نبوی مشهور است، روایات دیگر نیز به عنوان مؤید باعث تقویت دلالت روایت نبوی هستند. اگرچه استخراج قاعده عام از این روایات مشکل است؛ اما دلالت فی الجمله روایات بر مطلوب تمام است.

۳- اجماع

در مورد نفی سبیل در بین فقهاء ادعای اجماع وجود دارد و با بررسی اقوال فقهاء این مسأله نمایان میشود.

صاحب جواهر در باب ارث در مسأله موانع چنین گفته است: فلا يرث ذمی ولا حربی ولا مرتد ولا غیرهم من أصناف الکفار مسلما بلا خلاف فيه بین المسلمین، بل الإجماع بقسمیه علیه، بل المنقول منه مستفیض أو متواتر كالنصوص ولا ینعکس عندنا بل يرث المسلم الکافر أصلیا و مرتدا فإن الإسلام لم یزده إلا عزاء، كما فی النصوص ولا ینافیهِ.^۲

^۱ - همان؛ ج ۲۶؛ ص ۱۴

^۲ - نجفی، صاحب الجواهر، محمد حسن، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ۴۳ جلد، ج ۳۹، ص: ۱۵

ذمی، حربی، مرتد و دیگر انواع کفار از مسلمان ارث نمی برند، در این مسأله بین مسلمین اختلافی نیست؛ بلکه اجماع به هردو قسم بر این است. روایات در این مورد مستفیض یا متواتر است مثل نص. عکس مسأله در میان ما وجود ندارد، بلکه مسلمان از کافر اصلی و مرتد ارث میبرد؛ زیرا اسلام جز به عزت مسلمان نیفزوده است. همچنان که در نصوص دینی آمده و منافاتی (با اجماع) ندارد.

صاحب القواعد الفقهیه در اثبات قاعده نفی سبیل می نویسد: الثالث: هو الإجماع المحصل القطعی علی أنه لیس هناك حکم مجعول فی الإسلام یکون موجبا لتسلط الکافر علی المسلم، بل جمیع الأحکام المجعولة فيه روعی فیها علو المسلمین علی غیرهم، کمسأله عدم جواز تزویج المؤمنة للکافر، و عدم جواز بیع العبد المسلم علی الکافر، و عدم صحته جعل الکافر والیا و ولیا علی المسلم، و أمثال ذلك.^۱

سوم: اجماع محصل قطعی است بر اینکه همانا در اسلام حکمی جعل نشده که موجب تسلط کافر بر مسلمان شود؛ بلکه تمام احکام وضع شده برتری مسلمانان را لحاظ کرده اند. مثل مسأله عدم جواز ازدواج زن مسلمان با کافر، عدم جواز فروش برده مسلمان به کافر، عدم جواز قرار دادن کافر والی و ولی بر مسلمان و امثال آن ها.

در مورد این قاعده اجماع بلکه تسالم فقهاء قابل اثبات است، اما این اجماع مدرکی است و دلیل مستقل به حساب نمی آید، البته به عنوان مؤید قابل توجه است.

۴- عقل

در مورد دلیل عقلی استلال کرده اند که عقل در مقایسه آموزه های اسلام با دیگر مکاتب، بر شرافت و برتری اسلام بر دیگر ادیان آسمانی حکم می کند؛ زیرا احکام و قوانین آن از جهات مختلف جامعیت دارد. احکام اسلام، افزون بر توجه به تمامی نیازهای دنیا و آخرت، اختصاص به زمان، مکان و افراد خاصی ندارد، بلکه همه مکانها، زمانها و افراد را فرا می گیرد؛ زیرا هماهنگ با فطرت انسانهاست. به همین دلیل، دین اسلام ناسخ ادیان دیگر است و از منظر حکم عقل تنها دین مورد قبول آیین مقدس اسلام است و دیگر ادیان آسمانی هر چند در زمان خود حجت و پذیرفته شده بوده اند، در عصر حاضر افزون بر نسخ، تحریف نیز شده اند. همچنین به حکم عقل، مسلمانان نیز از آن جهت که پیرو دینی هستند که نسبت به دین های دیگر شرافت و برتری بیشتری دارد، از دیگر انسان ها، حتی پیروان ادیان توحیدی، برتر و شرافتمندترند.

^۱ - بجنوردی، سید حسن بن آقا بزرگ موسوی، القواعد الفقهية، ۷ جلد، ج ۱، ص: ۱۹۱

با توجه به این مطالب عقلی، بدیهی است که در اسلام دستوریه که موجب ذلت و خواری مسلمانان باشد مردود و باطل است. زیرا پذیرش قوانینی که موجب سر شکستگی و خواری مسلمانان شود، با آموزه های اسلام ناسازگار خواهد بود و سر از تناقض در می آورد. بنابراین، به حکم عقل و با توجه به مقدمات یاد شده، در اسلام، احکامی که سلطه و برتری غیر مسلمان را بر مسلمان در پی دارد وجود ندارد.^۱

اما انصاف این است که عقل به تنهای دلیلی بر قاعده نفی سبیل در کلیت آن نمیتواند باشد؛ زیرا سلطه کفار در همه موارد باعث ذلت مسلمان نمیشود، امکان دارد قبول سلطه کفار در برخی موارد باعث تقویت مسلمانان شود. به هر حال هر تسلطی توسط کفار ملازمه با ذلت مسلمین ندارد، اگر چه در غالب موارد چنین است. بنابراین دلیل عقلی بر اثبات قاعده نفی سبیل در کلیت آن تمام نیست و آن را به صورت الزامی، عام و کلی اثبات نمیکند. البته در موردی که چیزی علت سلطه کفار شود و یا باعث ذلت اسلام و مسلمین شود، در این صورت عقل بطور مستقل میتواند دلیل قاعده نفی سبیل قرار گیرد.

۵- قلمرو قاعده "مقابله با سلطه کفار" (نفی سبیل)

این قاعده می تواند در ابعاد سیاسی، اجتماعی و فقهی مورد استفاده قرار گیرد؛ زیرا این قاعده هر گونه کاری را که سلطه و نفوذ کفار را در پی داشته باشد ممنوع و غیر مشروع می داند و مبارزه با آن را لازم و واجب می شمارد. بنابراین، بر اساس این قاعده می توان گفت بسیاری از کارها در ارتباط با دولتها و ملتهای کفار در ابعاد فرهنگی، اقتصادی، نظامی و اجتماعی از مصادیق این قاعده است.

بنابراین قلمرو این قاعده در ابعاد روابط بین المللی دولت اسلامی و در مناسبات داخلی کشور اسلامی در ارتباط با کفار ساکن عمومیت دارد و این قاعده در این گونه مسائل بر تمام قراردادهای، قوانین و آیین نامه ها حاکم است. در ارتباط به سیاست خارجی انواع روابط بین دولت ها، مثل عهد نامه ها، اتحادیه ها، پیمان های دو جانبه و چند جانبه، همکاری های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، نظامی و هر گونه روابط بین دولت اسلامی و دول غیر اسلامی، این قاعده لازم الاجرا است و تمام کارها باید با مفاد آن تطبیق داده شود.

^۱ - تارنمای دانشنامه ای اسلامی؛ قاعده نفی سبیل

۶- کاربردها

همچنان که در بخش گستره قاعده نفی سیل بیان شد بخش بزرگی از سیاست خارجی و حتی داخلی در دایره این قاعده قرار دارد؛ بخاطر همین جایگاه ویژه برای این قاعده کاربرد های زیادی وجود دارد:

الف) حفظ عزت و کرامت امت و آحاد مسلمانان: اسلام در تشریع قوانین خود همواره اصل عزت و کرامت اسلام و مسلمین را در اولویت خود قرار داده است و هر جا حکمی موجب از بین رفتن عزت مسلمان شود را نفی کرده است.

در این مورد صاحب قواعد الفقهیه چنین میگوید: پیشتر گفتیم که لسان قاعده نفی سیل، حکومت واقعی است بر ادله اولیه؛ یعنی به مقتضای این قاعده هر عقد و پیمان و هر معامله و ایقاع و قراردادی به حسب طبع اولی اش اگر موجب علو و عزت و شرف کافر بر مسلم بشود منفی است و اعتبار حقوقی ندارد.^۱

ب) قانون گذاری به نفع مصالح اسلامی در جامعه: نفی سیل به عنوان قاعده فقهی در تمام ابواب فقه جریان دارد و هر حکمی به نفع مصالح مسلمین نباشد، بلکه باعث برتری کفار شود مردود خواهد بود.

در کتاب فقه سیاسی چنین آمده است: قاعده فقهی عبارت از یک اصل کلی است که ضمن بیان یک حکم کلی دارای این ویژگی است که موضوع آن می تواند در ابواب مختلف فقه صادق باشد، مانند قاعده نفی ضرر، قاعده نفی سیل، و قاعده صحت که در ابواب مختلف حقوق اسلامی مانند حقوق خانواده و حقوق مدنی و فقه سیاسی صادق می باشد. فقها در جمع آوری و بررسی و تحقیق و تنقیح این قواعد تلاش ثمربخشی مبذول داشته اند و مجموعه قواعد فقهی، بزرگترین سرمایه حقوق اسلامی و مهمترین عامل غنای فقه و قابل انطباق بودن نظام حقوقی اسلام با شرایط متغیر و تحولات مداوم در زندگی بشری است.^۲

ج) نفی هر گونه وابستگی به کفار و مستکبران: بازتاب نفی سلطه و زیر بار استکبار نرفتن که از قاعده نفی سیل گرفته شده در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران آمده است. در رابطه به روابط خارجی چنین آمده است:

اصل یکصد و پنجاه و سوم

^۱ - بجنوردی، سید محمد بن حسن موسوی، قواعد فقهیه، ۲ جلد، مؤسسه عروج، تهران - ایران، سوم، ۱۴۰۱ ه.ق ج ۱، ص: ۳۵۸

^۲ - زنجانی، عباس علی عمید، فقه سیاسی (عمید)، ۳ جلد، انتشارات امیر کبیر، تهران - ایران، چهارم، ۱۴۲۱ ه.ق؛ ج ۳، ص: ۴۴۵

هر گونه قرارداد که موجب سلطه بیگانه بر منابع طبیعی و اقتصادی، فرهنگ، ارتش و دیگر شئون کشور گردد ممنوع است.^۱

(د) حفظ استقلال دولت اسلامی: یکی از ارزشمندترین اصول هر دولتی در عالم استقلال همه جانبه است، دولت اسلامی با بکاربردن قاعده نفی سیل به استقلال و آزادی میرسد؛ زیرا طبق مفاد این قاعده هر نوع سلطه کفار ممنوع است:

در فرهنگ فقه این مسأله چنین آمده است: از نظر اسلام، استقلال دولت و ملت مسلمان عبارت است از عدم سلطه و حاکمیت کفار بر مسلمانان. بر اساس قاعده معروف فقهی نفی سیل، کافر هیچ نوع ولایت و سلطنت در عرصه‌های مختلف زندگی اعم از سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و ... بر مسلمان ندارد.^۲

همین مطلب در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز آمده است:

اصل یکصد و پنجاه و دوم

سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران بر اساس نفی هر گونه سلطه جوئی و سلطه پذیری، حفظ استقلال همه جانبه و تمامیت ارضی کشور، دفاع از حقوق همه مسلمانان و عدم تعهد در برابر قدرتهای سلطه گر و روابط صلح آمیز متقابل با دول غیر محارب استوار است.

نتیجه:

در فصل پنجم بعد از بررسی اصول که مطرح شده این نتایج به اثبات رسیده است:

۱- اصل "اقامة حدود و تعزیرات"

^۱ - خلخالی، سید محمد مهدی موسوی - مترجم، جعفر الهادی، حاکمیت در اسلام یا ولایت فقیه، در یک جلد: ص: ۷۲۲
^۲ - جمعی از پژوهشگران زیر نظر شاهرودی، سید محمود هاشمی، فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت علیهم السلام، ۳ جلد، مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت علیهم السلام، قم - ایران، اول، ۱۴۲۶ ه.ق؛ ج ۱، ص: ۴۵۱

قوانین جزایی اسلام در اساس همان قوانین جزایی است که همه ی جوامع متمدن دارند. بدون وجود و اجرای این قوانین هرج و مرج و اختلال نظام پیش می آید. این احکام تمام قوانین نافذ دولت اسلامی را که جنبه جزایی دارند دربر میگیرد و پس از رسول اکرم (ص) خلفایی ایشان همین وظیفه و مقام را دارند. رسول اکرم (ص) که خلیفه تعیین کرد فقط برای بیان عقاید و احکام نبود؛ بلکه هم چنین برای اجرای احکام و تنفیذ قوانین بوده است؛ زیرا مسلمانان پس از رسول اکرم (ص) نیز به کسی احتیاج داشتند که اجرای قوانین کند. این مسئولیت همچنان با حاکم اسلامی است.

۲- اصل "اقامه امر به معروف و نهی از منکر"

موضوع امر به معروف و نهی از منکر بسیار وسیع و پردامنه است، در واقع تمام مسائل اعتقادی، اخلاقی و احکام فقهی را دربر دارد. در مورد واجبات واجب و در مورد مستحبات مستحب است. این گستردگی قلمرو بخاطر اصلاح و مراقبت همگانی است. در هر زمان طبق مقتضیات و امکان میتواند روش و اسباب امر به معروف و نهی از منکر متحول و بروزرسانی شود. این ویژگی همگانی بودن در عین دخالت دولت در مراتب خاص باعث واکسینه شدن جامعه اسلامی میگردد. پس امر به معروف و نهی از منکر مراتبی دارد و تنها آنجا که پای اعمال زور و حبس و زدن و حتی کشتن است از وظیفه عموم خارج است و وظیفه حاکم اسلامی است، و اما سایر مراتب از تذکر دادن و موعظه کردن و در موقع اعراض و قطع رابطه کردن و امثال اینها وظیفه فرد مسلمانان از جمله حاکم اسلامی بطور همگانی است.

۳- قاعده "تعظیم شعائر" و "حفظ حرمت مقدسات"

لزوم تعظیم شعائر در کلیت خود شامل تمام ابعاد دین که جنبه ی نمادین و عمومی دارند میشود، حتی امور فرعی و جزئی دینی، مثل نماز جماعت در مسجد، پخش اذان و نیز از جمله موارد تعظیم شعائر است. البته در تمام این ابعاد وجوب تعظیم شعائر وجود ندارد، اما استخفاف این احکام دینی مصداق زیرپا گذاشتن حرمت های الهی است. مورد تطبیق قاعده لزوم تعظیم شعائر، مقدسات اثبات شده اسلامی است، در این گونه موارد وجوب تعظیم دارای دلیل عقلی و نقلی است؛ بنابراین مسئولیت دولت اسلامی در مسائل مهم و نماد های اصلی دین که مصداق تعظیم شعائر نیز هستند، امری مسلم است و در تحت گستره ادله موضوع وجوب تعظیم شعائر قرار دارند.

۴- اصل "اقامه احکام سیاسی و اقتصادی"

موضوع احکام سیاسی و اقتصادی تمام ابعاد زندگی اجتماعی انسان را در بر دارد. مهمترین حوزه های این بخش تأمین امنیت، دفاع از مرزها، و برقراری عدالت اجتماعی و اقتصادی است.

این مسئولیت ها که برای حاکم اسلامی بر اساس آیات و روایات بر شمرده شده است، در میان آن ها وظایف سیاسی، اجتماعی و اقتصادی وجود دارد. این بیانگر این است که در شریعت اسلام دین و سیاست جدا نیست و رهبری دینی جدای از رهبری سیاسی نمی باشد؛ لذا اقامه و اجرایی این احکام از مسئولیت های حاکم اسلامی است.

۵- قاعده "مقابله با سلطه کفار (قاعده نفی سیل)"

این قاعده می تواند در ابعاد سیاسی، اجتماعی و فقهی مورد استفاده قرار گیرد؛ زیرا این قاعده هرگونه کاری را که سلطه و نفوذ کفار را در پی داشته باشد ممنوع و غیر مشروع می داند و مبارزه با آن را لازم و واجب می شمارد. بنابراین، این قاعده در ابعاد روابط بین المللی دولت اسلامی و در مناسبات داخلی کشور اسلامی در ارتباط با کفار ساکن عمومیت دارد و این قاعده در این گونه مسائل بر تمام قراردادها، قوانین و آیین نامه ها حاکم است. در ارتباط به سیاست خارجی انواع روابط بین دولت ها، مثل عهد نامه ها، اتحادیه ها، پیمان های دو جانبه و چند جانبه، همکاری های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، نظامی و هر گونه روابط بین دولت اسلامی و دول غیر اسلامی، این قاعده لازم الاجرا است و تمام کارها با مفاد آن باید تطبیق داده شود.

در مجموع فصل پنجم این اصول و قواعد در باب مسئولیت های دولت اسلامی با ادله فقهی اثبات شده و در تمام آن ها دولت اسلامی بطور کلی یا فی الجمله مسئول اقامه می باشد.

نتیجه گیری پایانی

پیگیری سیر تحول مسئولیت دولت اسلامی در قبال اقامه دین در جامعه اسلامی از آغاز دعوت نبوی شریف توسط رسول اکرم (ص) و ادامه آن در عصر معصومین (ع)، و پیگیری این سنت توسط فقهاء عظام شیعه از ابتدایی غیبت کبرا تا زمان حال، نشان می‌دهد که فقهاء شیعه (ره) در تمام دوران‌ها در ضمن مباحث فقهی خود به بخشهای از مسئولیت‌های دولت اسلامی در قبال اقامه دین در ذیل مباحث متفرقه اشاراتی دارند. چون از ابتدا فقه شیعه در حاشیه سیاست و جامعه اسلامی نضج گرفته و سامان یافته است؛ برای همین همواره سعی فقهاء شیعه بر این بوده تا از قدرت و مظاهر آن فاصله داشته باشند، این کناره جوی و دوری از سیاست و قدرت در تدوین و گسترش فقه اثر بسیار ماندگار بر جای گذاشته، در ضمن فربه ساختن احکام فردی و تفصیل بیش از نیاز آنها، فقه سیاسی بسیار کم توان و پراکنده بر جای گذاشته که در نگاه اول گویا چنین فقهی وجود ندارد. بررسی اقوال فقهاء در فصل دوم این رساله شاهد این حقیقت است.

با وجود این حقیقت تاریخی فقه، این تحقیق که به بررسی قلمرو فقهی مسئولیت‌های دولت اسلامی در قبال اقامه دین پرداخته و با بررسی اقوال فقهاء عظام از قدما تا عصر حاضر و ادله فقهی از آیات، روایات، اجماع و عقل در فصول که گذشت به چندین قاعده و اصل کلی فقهی رسیده است که در فصول سوم، چهارم و پنجم مورد بحث و بررسی قرار گرفته و این اصول و قواعد در محل خود با ادله فقهی اثبات گردیده است.

در بحث که تا به اینجا صورت گرفت یازده اصل کلی از مسئولیت‌های دولت اسلامی با عناوین که ذکر شد با ادله فقهی مقتضی فی الجمله اثبات گردید. این اصول مورد بحث از نظر جایگاه و اهمیت از مبانی اصیل، اهداف و مسائل اصلی دین اسلام هستند. اما اگر بخواهیم در فقه و قوانین جامعه از آنها استفاده کنیم، همانند

قواعد فقهی عام قابلیت اجرا دارند؛ زیرا این اصول کلی اثبات شده را، اگر با تعریف قواعد فقهی مورد سنجش قرار دهیم، تعریف قاعده فقهی بر این اصول مذکور قابل تطبیق است.

از طرف دیگر این اصول کلی جزء اصول زیر بنای و اهداف عالیه اسلام و سیستم حکومتی اسلامی هستند، بنابر این در مقام تطبیق بر مصادیق خارجی و حتی استنباط حکم، نسبت به اصول فرعی فقهی در اولویت قرار دارند. بنابراین در استنباط احکام، تصویب قوانین جامعه اسلامی، تنظیم دستور العمل ها و اجرای احکام لازم است این اصول مورد توجه قرار گیرند و عدم تعارض آن ها با این اصول احراز شود. همچنین این اصول عالیه اسلامی همواره در تمام انواع و اقسام سیستم های حکومت اسلامی لازم است مورد عمل قرار گیرند؛ زیرا بدون اقامه ی این اصول حکومت و دولت اسلامی مطابق با اهداف دین اسلام تحقق پیدا نمی کند، یا یک اسم بی مسما خواهد بود.

در این جا به چند ویژگی این اصول و قواعد اشاره میشود:

۱- کاربرد این اصول همانند قواعد فقهی

در تعریف قاعده فقهی بین علماء فن اختلاف است و در این مورد چند تعریف وجود دارد، بررسی این تعاریف و بحث در آنها خارج از موضوع این رساله است. بررسی چند ویژگی قواعد فقهی در این جا مسأله را روشن می سازد.

صاحب قواعد فقیه در مورد ویژگی این قواعد چنین گفته است: قواعد فقه، فرمول های بسیار کلی هستند که منشأ استنباط قوانین محدودتر می شوند و به یک مورد ویژه اختصاص ندارند، بلکه مبنای قوانین مختلف و متعدد قرار می گیرند.^۱

علاوه بر این در مجموع چند تفاوت بین قاعده اصولی و فقهی ذکر شده، این تفاوت ها ویژگی اصلی قواعد فقهی را نمایان می سازد:

۱- اجرای قاعده فقهی، میان مجتهد و مقلد مشترک هست ولی تطبیق قاعده اصولی ویژه مجتهد است.

۲- قاعده فقهی، استقلالی است در حالی که قاعده اصولی آلی بوده و ابزاری برای استنباط احکام است.

^۱ - یزدی، سید مصطفی محقق داماد، قواعد فقه (محقق داماد)، ۴ جلد، مرکز نشر علوم اسلامی، تهران - ایران، دوازدهم، ۱۴۰۶ ه.ق؛ ج ۱، ص: ۲

۳- قاعده فقهی، مستقیماً به عمل مکلف تعلق می گیرد بر خلاف قاعده اصولی که تعلق آن به فعل مکلف با واسطه است.

۴- قاعده فقهی تطبیقی ولی قاعده اصولی استنباطی باشد.

۵- غایت و هدف قاعده اصولی بیان شیوه های اجتهاد و استنباط است اما هدف قاعده فقهی بیان حکم حوادث جزئی است.^۱

اگر این ویژگی ها در مورد این اصول و قواعد مذکور تطبیق شوند، همه آن اصول این خصائص را دارند. یعنی در مقام تطبیق بر موضوعات بین مجتهد و مقلد تفاوتی نمی کنند، واسطه در استنباط نیستند، بلکه بر موضوع تطبیق میشوند، این ها متعلق به عمل مکلف هستند، حکم حوادث جزئی را معلوم میکنند و کلی نیز هستند. بنابراین میشود این ها را به عنوان اصول و قواعد فقهی زیربنایی و عام در فقه، وضع قوانین و استفاده عمومی در موضوعات خارجی بکار گرفت.

۲- زیربنای بودن این اصول

هر سیستمی حکومتی دارای ویژگی های است که با آن ها از باقی سیستم های رقیب تمایز پیدا میکند، حکومت اسلامی نیز ویژگی مهم و اساسی دارد که آن را متمایز میکند؛ آن خصوصیت اساسی تبعیت کامل از قوانین اسلام است. قوانین اسلام بوسیله و در قالب این اصول کلی در جامعه عملی میشوند.

کلام امام خمینی (ره) در مورد خصوصیت حکومت اسلامی در این مورد راه گشا است که میگوید: حکومت اسلامی نه استبدادی است و نه مطلقه؛ بلکه «مشروطه» است. البته نه مشروطه به معنای متعارف فعلی آن که تصویب قوانین تابع آرای اشخاص و اکثریت باشد. مشروطه از این جهت که حکومت کنندگان در اجرا و اداره مقید به یک مجموعه شرط هستند که در قرآن کریم و سنت رسول اکرم (ص) معین گشته است. مجموعه شرط همان احکام و قوانین اسلام است که باید رعایت و اجرا شود. از این جهت حکومت اسلامی «حکومت قانون الهی بر مردم» است.^۲

^۱ - مرکز مطالعات و تحقیقات اسلامی - پژوهشکده فقه و حقوق، مأخذ شناسی قواعد فقهی، در یک جلد، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، قم - ایران، اول، ۱۴۲۱ ه.ق؛ ص: ۱۱

^۲ - خمینی، سید روح الله موسوی، ولایت فقیه (امام خمینی)، در یک جلد، ص: ۴۳

پس اصلیت‌ترین ویژگی حکومت اسلامی اجرایی آموزه‌ها و احکام اسلام است. این اصول از مبادی و اصول آموزه‌های پایه اسلام هستند. این اصل و زیر بنایی بودن این اصول باعث میشود، اقامه دین که اصلی ترین مسئولیت دولت اسلامی است در قالب این اصول ممکن شود و اگر تمام قوانین، دستور العمل‌ها و ساختار حکومت براساس احکام اسلام پیریزی شود این اصول در مرتبه نخست مسئولیت های دولت اسلامی قرار میگیرند. در نتیجه لازم است از سیستم آموزش و پرورش گرفته تا دفاع و اقتصاد در همین چارچوب تنظیم گردد. آن چیزی که حکومت اسلامی را تبدیل به سیستم مطلوب دینی میکند، داشتن همین ویژگی ها است که دین را در جامعه اسلامی اقامه میکند و آن را در رأس امور قرار میدهد.

۳- تقدم و حکومت بر قواعد و احکام فقهی

همان طور که فقهاء قاعده نفی سبیل را بر احکام فرعی حاکم میدانند، اصول دیگر مورد بحث نیز در مقام استنباط حکم شرعی نسبت به احکام فرعی فقهی حکومت دارند، بلکه از اولویت بیشتری برخوردارند. زیرا اصول و احکام اسلام از نظر اهمیت و توجه و توصیه شارع مقدس در یک رتبه قرار ندارند، بعضی از آموزه‌ها، اصول، قواعد و احکام جزء مسائل اصلی و اهداف کلی دین هستند که اگر آنها را از دین جدا کنیم، دچار نقص اساسی میشود. در مورد این اصول کلی میتوان ادعا کرد که در صورت نادیده گرفته شدن در مقام استنباط احکام فقهی و وضع قوانین کشوری، اسلامیت و درستی آن استنباطات و قوانین زیر سؤال است؛ زیرا اصول اولیه و اهداف عالیه اسلام که همین اصول کلی و امثال اینها هستند نادیده گرفته شده است. به طور مثال اگر لزوم دعوت و تبلیغ را از اسلام جدا کنیم و کنار بگذاریم، روند پیشرفت و جهانی بودن دین آسیب میبیند، اگر امر به معروف تعطیل شود؛ همه ارزشها و احکام در معرض بی اعتنای قرار میگیرند. اصول دیگر مورد بحث نیز دارای همین ویژگی های مهم هستند. بخاطر پایه بودن و اهمیت فوق العاده است که در قرآن و روایات در مورد این اصول، این همه تأکید وارد شده که این خود دلیل بر تقدم رتبه این اصول است. همین باعث میشود که در مقام تطبیق در صورت تعارض با احکام فرعی یا قواعد فرعی فقه بر آن ها حکم داشته و مقدم شوند.

۴- راهگشایی در مقام تراحمات عملی

این اصول کلی در هنگام اجرا در مواردی به طور حتم دچار تراحم با هم یا با اصول و احکام دیگر اسلامی میشوند، در این گونه موارد، ترجیح یکی بر دیگری آیا ممکن است؟ مثلاً حاکم اسلامی اگر در مصرف زکات مجبور به گزینش بین تألیف قلوب کفار و لزوم تحکیم عقاید گروهی از مسلمین شود، کدام مقدم است؟

در این جا هیچ کدام از اصول هم رتبه به طور ذاتی ترجیح بر همدیگر ندارند و همه در یک رتبه قرار میگیرند. در موارد این چنین مسائل اختیار با حاکم اسلامی است که طبق مصلحت کلی اسلام و مسلمین و مقتضیات زمان و مکان، یکی را مقدم کند. پس اگر در فرض مذکور تحکیم عقاید فوریت داشته باشد، حاکم اسلامی زکات را به آن اختصاص خواهد داد و لزوم تبلیغ را کنار خواهد گذاشت. این مسأله در تمام این اصول اگر در رتبه هم باشند قابل جریان است. به عنوان مثال دیگر: اگر مهاجرت مسلمانان به کشورهای غیر اسلامی باعث سلطه کفار بر آنان شود در شئون زندگی، در این صورت چنین مهاجرتی به حکم نفی سیل حرام است. اما اگر در ضمن این مهاجرت حتی به طور ضمنی تبلیغ اسلام شود، در این صورت اصل لزوم تبلیغ آن را لازم میدانند. در چنین موارد ترجیح هر کدام از اصول با شخص مکلف خواهد بود که کدام مسأله در مورد او از فوریت برخوردار است. پس اگر از خود اطمینان دارد که با مهاجرت باعث تبلیغ اسلام میشود، در این صورت مهاجرت لازم خواهد بود.

البته در مقام تراحم این اصول برخی بر بعضی دیگر ارجحیت دارند، اصول مربوط به عقاید در اولویت اول هستند و در صورت تراحم با اصول و قواعد فقهی تقدم رتبه دارند. اگر اصل تحکیم و تثبیت عقاید را در نظر بگیریم و بطور مثال با اصل اجرایی حدود تراحم پیدا کند و اجرایی حدود مثل رجم و جلد باعث تضعیف عقاید مسلمانان شود یا باعث تنفر از اسلام شود، در این صورت بر دولت اسلامی لازم است برای تحکیم و تثبیت عقاید جامعه اسلامی نحوه اجرایی حدود را با مقتضیات زمان و مکان هماهنگ نماید، تا از اسلام تنفر و بیزاری ایجاد نشود.

این ویژگی دینامیکی و قابلیت کاربردی بر طبق شرایط و ضرورت های زمان و مکان این قواعد و اصول را تبدیل به اهرم های بسیار راهکشی دولت اسلامی میکند، تا طبق قدرت، امکانات و شرایط حیاتی خود از این اصول استفاده کند.

۵- تثبیت حکومت اسلامی به عنوان یک نهاد پایدار

در فقه سیاسی اسلامی به طور غالب، حکومت و دولت اسلامی به عنوان یک نهاد مستقل مورد بحث قرار نگرفته؛ لذا بخشی بزرگی از فقه سیاسی سنتی در رابطه به شئون ولایت معصومین (ع) و ولایت فقیه است. یعنی حکومت اسلامی در واقع به شئون حاکم اسلامی فروکاسته شده است. حال آنکه در واقع و در عالم سیاست

عقلای عالم حکومت یک نهاد پایدار، مستقل و ناگزیر جامعه است که بدون آن صرف نظر از شخص حاکم، جامعه با اختلال نظام زندگی مواجه می‌شود.

یکی از محققین فقهاء سیاسی معاصر در باب ضرورت وجود حکومت چنین گفته است:

یکی از بنیادی‌ترین امور ضروری بشر، وجود یک «نظام اجتماعی» و «حکومت عادل» ای است که پاسدار حقوق جامعه باشد، و جوامع بشری در طول تاریخ، حتی در «عصر حجر» که انسانها در غارها و بیشه‌زارها زندگی می‌کرده‌اند به هیچ وجه خالی از نظام اجتماعی و چیزی شبیه دولت و حکومت نبوده‌اند.

زیرا انسان ذاتاً موجودی اجتماعی و مدنی است و سرشت او با مدنیت در آمیخته است و نیازهای او جز در سایه تعاون و همیاری و زندگی اجتماعی برطرف نمی‌شود و در جریان همین زندگی جمعی چه بسا قضایایی رخ می‌دهد که منافع و خواسته‌های فرد با منافع و مصالح دیگران تصادم و برخورد پیدا می‌کند و جز با به کار بردن قدرت اجرایی متمرکزی که گویای یک رأی و نظر مشخص باشد، حل و فصل آن امکان‌پذیر نیست.

به عبارت دیگر، در سرشت و طینت انسان خواستها و کششهای مختلفی از قبیل خودخواهی، مال دوستی، ریاست طلبی و ... وجود دارد که ارضای آنها افسارگسیختگی مطلق را می‌طلبد و در نتیجه با امیال و حقوق دیگران درگیری و برخورد به وجود می‌آید که برای جلوگیری از آن قوه و قدرت و قوانین و مقرراتی لازم است، و مراد ما از حکومت چیزی به جز همین قوه و قدرت متمرکز نیست.^۱

بنابراین وجود حکومت در جامعه فارغ از این که چه کسی حکومت کند امر ضروری و نیاز همیشگی زندگی اجتماعی است. در راستای همین مسأله وجود ضروری حکومت اسلامی نیز امر ناگزیر و ضرورت همیشگی است. بخاطر همین ضرورت ذاتی است که امام خمینی (ره) در مورد ضرورت حکومت اسلامی گفته است:

این حرف که قوانین اسلام تعطیل‌پذیر یا منحصر و محدود به زمان یا مکانی است، برخلاف ضروریات اعتقادی اسلام است. بنا بر این، چون اجرای احکام پس از رسول اکرم (ص) و تا ابد ضرورت دارد، تشکیل حکومت و برقراری دستگاه اجرا و اداره ضرورت می‌یابد. بدون تشکیل حکومت و بدون دستگاه اجرا و اداره، که همه جریانات و فعالیتهای افراد را از طریق اجرای احکام تحت نظام عادلانه در آورد هرج و مرج به وجود می‌آید، و فساد اجتماعی و اعتقادی و اخلاقی پدید می‌آید. پس، برای این که هرج و مرج و عنان گسیختگی

^۱ - نجف‌آبادی، حسین علی منتظری - مترجم: صلواتی، محمود و شکوری، ابوال، مبانی فقهی حکومت اسلامی، ۸ جلد، ۱ ج، ص: ۸۳

پیش نیاید و جامعه دچار فساد نشود، چاره‌ای نیست جز تشکیل حکومت و انتظام بخشیدن به همه امور که در کشور جریان می‌یابد. بنا بر این، به ضرورت شرع و عقل آن چه در دوره حیات رسول اکرم (ص) و زمان امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (ع) لازم بوده، یعنی حکومت و دستگاه اجرا و اداره، پس از ایشان و در زمان ما لازم است.^۱

این پایداری و ضرورت وجودی همیشگی حکومت اسلامی در جامعه نیازمند اصول کلی فرازمانی و فرامکانی است که همواره به عنوان اصول اولیه در تنظیم ساختار و قوانین حکومت اسلامی بکار روند.

این اصول کلی و زیربنایی مورد بحث این ویژگی را دارند که در مقام اجرا و عمل دایره‌ی مسئولیت‌های دولت اسلامی را به عنوان خطوط راهنما روشن سازند. از آنجا که این اصول مورد بحث در این رساله مسئولیت اولیه حکومت و دولت اسلامی هستند و دولت اسلامی در اجرایی و اقامه آنها مسئول اصلی می‌باشد، پس مسئولیت متوجه نهاد حکومت و دولت مستقر است. اینکه چنین حکومتی از نظر شرع مشروع است یا غیر مشروع، در اصل مسأله که اقامه این اصول باشد تفاوتی ایجاد نمیکند. به خاطر همین است که حکومت خلفای جور نیز همواره داعیه دار اقامه احکام اسلام بوده‌اند. این مسأله تا زمان خلافت عثمانی در عالم اسلام تداوم داشت. در زمان معاصر نیز حتی گروه‌های تروریستی که خود را دولت اسلامی میدانند داعیه دار اقامه این اصول هستند؛ زیرا اجرایی این اصول مقوم و جزء ذاتیات حکومت و دولت اسلامی است. بنابراین این اصول کلی که بحث شد در واقع بیانگر اصول است که حکومت اسلامی را از انواع دیگر حکومت‌ها و انواع دولت‌ها متمایز می‌سازد و فصل حکومت اسلامی از جنس عام دولت و انواع سیستم‌های حکومتی است. با اقامه این اصول دولت و نظام اسلامی از سایر انواع حکومت جدا شده و در برابر آن‌ها هویت می‌یابد. چون این اصول در اسلام فرازمانی و مکانی هستند، با اقامه و عملی شدن در جامعه منجر به تشکیل حکومت اسلامی می‌شوند و دولت اسلامی را به عنوان یک نهاد ضروری همیشگی اثبات کرده و از سایر انواع حکومت‌ها متمایز می‌سازند.

^۱ - خمینی، سید روح الله موسوی، ولایت فقیه (امام خمینی)، در یک جلد؛ ص: ۲۷

کلام آخر

با توجه به ابعاد بسیار و پیچیدگی و در هم تنیدگی موضوعات مسأله اقامه دین و مسئولیت های حکومت و دولت اسلامی، برای تحقیقات بیشتر در این موضوع جای کار زیاد است. تحقیق مفصل تر در "دیدگاه فقه های شیعه در قبال اقامه دین" در دوران های مختلف و در ابعاد گوناگون هنوز جای تحقیق دارد. در بخش عقاید اصول: "دعوت و تبلیغ"، "تحکیم و تثبیت عقاید" و "مقابله با کتب و افکار ضاله"، در بخش اخلاق اصول: "تربیت و تعلیم"، "ترویج فضائل اخلاقی" و "مقابله با انحطاط اخلاقی" و در بخش احکام اصول: "اقامه حدود و تعزیرات"، "امر به معروف و نهی از منکر"، "تعظیم شعائر و حفظ حرمت مقدسات"، "اقامه احکام سیاسی و اقتصادی" و "مقابله با سلطه کفار (نفی سبیل)" اصولی هستند که هر کدام میتوانند در حد یک رساله یا بیشتر، یا در حد چند جلد کتاب تدوین و تحقیق شوند. البته موضوع اقامه دین منحصر در موضوعات که در این رساله آمده نیست، بلکه ابعاد فقه فرهنگی، خانواده و..... مطرح نشده است. این موضوعات گسترده، حیاتی و مهم هستند، اگر محققین با نگاه نو و بر اساس نیاز های امروزی جامعه و حکومت اسلامی و با توجه به شرایط زمان و مکان، وارد آنها شده و ابعاد آنها را روشن سازند، در حل بسیاری از معضلات و روشن سازی ابعاد مسئولیت های دولت اسلامی و مسئولیت های ولی فقیه بسیار راهگشا خواهند بود. البته این نکته در خور توجه است که موضوع اقامه دین در مورد بخش عقاید و اخلاق از ضرورت و اهمیت فوق العاده بیشتری برخوردار است. لذا شایسته است این دو بخش در اولویت تدوین رساله های علمی قرار گیرند.

(و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین)

منابع و مأخذ:

- ۱- قرآن کریم.
- ۲- آذری قمی احمد. ولایت فقیه از دیدگاه فقهای اسلام. قم. دارالعلم. چاپ سوم ۱۳۷۲ ه. ش.
- ۳- آشوری داریوش. دانشنامه سیاسی. تهران. مروارید. چاپ نهم ۱۳۸۱ ه. ش.
- ۴- آقابخشی علی اکبر. فرهنگ علوم سیاسی. تهران. چاپار. چاپ سوم ۱۳۸۹.
- ۵- ابن بابویه، محمد بن علی، علل الشرائع، ۲جلد، کتاب فروشی داوری - قم، چاپ: اول، ۱۳۸۵ش / ۱۹۶۶م.
- ۶- ابن بابویه، محمد بن علی، عیون أخبار الرضا علیه السلام، ۲جلد، نشر جهان - تهران، چاپ: اول، ۱۳۷۸ق.
- ۷- ابن بابویه، محمد بن علی، ترجمه عیون أخبار الرضا علیه السلام، ۲جلد، نشر صدوق - تهران، چاپ: اول، ۱۳۷۲ش.
- ۸- ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، تحف العقول عن آل الرسول صلی الله علیه و آله، ۱جلد، جامعه مدرسین - قم، چاپ: دوم، ۱۴۰۴ / ۱۳۶۳ق.
- ۹- ابن بابویه، محمد بن علی، من لا یحضره الفقیه، ۴جلد، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم - قم، چاپ: دوم، ۱۴۱۳ق.
- ۱۰- ابن منظور المصری، محمد. لسان العرب ج ۱۲. نشر ادب الحوزه. قم. ۱۳۶۳.
- ۱۱- ابوالقاسم فاتحی / محمدجواد ابوالقاسمی؛ معرفت سیاسی شماره ۲؛ درآمدی بر وظایف دولت دینی در برابر دین و اعتقادات مردم. بی تا.
- ۱۲- احسائی، ابن ابی جمهور، محمد بن علی، عوالی اللثالی العزیزیه، ۴ جلد، دار سید الشهداء للنشر، قم - ایران، اول، ۱۴۰۵ ه. ق.

۱۳- احمدی میانجی، علی، مکاتیب الرسول صلی الله علیه و آله و سلم، ۳جلد، ج ۲، دار الحدیث - ایران؛ قم، چاپ: اول، ۱۴۱۹ق.

۱۴ - اردبیلی، احمد بن محمد، زبدۃ البیان فی أحكام القرآن، در یک جلد، المكتبة الجعفریة لإحياء الآثار الجعفریة، تهران - ایران، اول، ه.ق.

۱۵- انوری، حسن. فرهنگ فشرده سخن ج ۲. تهران. سخن. چاپ دوم ۱۳۸۵ ه. ش.

۱۶ - بجنوردی، سید محمد بن حسن موسوی، قواعد فقهیه، ۲ جلد، مؤسسه عروج، تهران - ایران، سوم، ۱۴۰۱ ه.ق.

۱۷ - بحرانی، آل عصفور، یوسف بن احمد بن ابراهیم، الحقائق الناضرة فی أحكام العترة الطاهرة ج ۹، ۲۵ جلد، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم - ایران، اول، ۱۴۰۵ ه.ق.

۱۸ - بحرانی، آل عصفور، یوسف بن احمد بن ابراهیم، أجوبة المسائل البهبائیة، در یک جلد، دار إحياء الأحياء لعلماء البحرين و القطیف والأحساء، قم - ایران، اول، ۱۴۰۶ ه.ق.

۱۹- برجی یعقوبعلی، ولایت فقیه در اندیشه فقیهان، تهران انتشارات (سمت)، مرکز تحقیق و توسعه علوم انسانی؛ دانشگاه امام صادق (ع)، چاپ دوم ۱۳۹۰ ه.ش. ص ۵۳

۲۰- بروجردی، آقا حسین طباطبائی، البدر الزاهر فی صلاة الجمعة و المسافر، در یک جلد، دفتر حضرت آیه الله، قم - ایران، سوم، ۱۴۱۶ ه.ق.

۲۱ - بروجردی، آقا حسین طباطبائی، تبيان الصلاة ج ۱، ۸ جلد، گنج عرفان للطباعة و النشر، قم - ایران، اول، ۱۴۲۶ ه.ق.

۲۲ - بروجردی، آقا حسین طباطبائی، زبدۃ المقال فی خمس الرسول و الآل، در یک جلد، چاپخانه علمیه، قم - ایران، اول، ۱۳۸۰ ه.ق.

۲۳- بیارجمندی خراسانی، یوسف آرام حائری، مدارك العروة (للبیارجمندی)، ۳ جلد، مطبعة النعمان، نجف اشرف - عراق، اول، ه.ق.

۲۴ - تارنمای دانشنامه‌ی اسلامی: قاعده نفی سییل <http://wiki.ahlolbait.ir/>

- ۲۵- تبریزی، جواد بن علی، استفتاءات جدید (تبریزی)، دو جلد، قم - ایران، اول، هـ.ق. بیتا.
- ۲۶- جمعی از پژوهشگران زیر نظر شاهرودی، سید محمود هاشمی، موسوعه الفقه الاسلامی طبقاً لمذهب اهل البيت عليهم السلام، ۱۱ جلد، مؤسسه دائره المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت عليهم السلام، قم - ایران، اول، ۱۴۲۳ هـ.ق.
- ۲۷- جمعی از پژوهشگران زیر نظر شاهرودی، سید محمود هاشمی، فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت عليهم السلام، ۳ جلد، مؤسسه دائره المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت عليهم السلام، قم - ایران، اول، ۱۴۲۶ هـ.ق.
- ۲۸- حر عاملی، محمد بن حسن، تفصیل وسائل الشیعه إلى تحصیل مسائل الشریعه ۳۰ جلد، مؤسسه آل البيت عليهم السلام - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۹ ق.
- ۲۹- حسینی همدانی، محمد، انوار درخشان در تفسیر قرآن، ۱۸ جلد، لطفی - ایران - تهران، چاپ: ۱، ۱۴۰۴ هـ.ق.
- ۳۰- حکیمی، محمدرضا و حکیمی، محمد و حکیمی، علی، الحیاه ج ۲ / ترجمه احمد آرام، ۶ جلد، دفتر نشر فرهنگ اسلامی - تهران، چاپ: اول، ۱۳۸۰ ش.
- ۳۱- حلی، ابن ادریس، محمد بن منصور بن احمد، السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی ج ۱، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم - ایران، دوم، ۱۴۱۰ هـ.ق.
- ۳۲- حلی، ابو الصلاح، تقی الدین بن نجم الدین، الکافی فی الفقه، در یک جلد، کتابخانه عمومی امام امیر المؤمنین علیه السلام، اصفهان - ایران، اول، ۱۴۰۳ هـ.ق.
- ۳۳- حلی، علامه، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی، نهائیه الاحکام فی معرفه الاحکام، ۲ جلد، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم - ایران، اول، ۱۴۱۹ هـ.ق.
- ۳۴- حلی، علامه، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی، تحریر الاحکام الشرعیه علی مذهب الإمامیه ج ۱ (ط - الحديثه)، ۶ جلد، مؤسسه امام صادق علیه السلام، قم - ایران، اول، ۱۴۲۰ هـ.ق.
- ۳۵- حلی، علامه، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی، منتهی المطلب فی تحقیق المذهب ج ۸، ۱۵ جلد، مجمع البحوث الإسلامیه، مشهد - ایران، اول، ۱۴۱۲ هـ.ق.

- ۳۶- حلی، علامه، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی، قواعد الأحکام فی معرفه الحلال و الحرام ج ۱، ۳ جلد، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم - ایران، اول، ۱۴۱۳ ه.ق.
- ۳۷- حلی، محقق، نجم الدین، جعفر بن حسن، شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام ج ۱، ۴ جلد، مؤسسه اسماعیلیان، قم - ایران، دوم، ۱۴۰۸ ه.ق.
- ۳۸- حلی، مقداد بن عبد الله سیوری - مترجم: بخشایشی، عبد الرحیم عقیقی، کنز العرفان فی فقه القرآن - ترجمه، دو جلد، پاساژ قدس پلاک ۱۱۱، قم - ایران، اول، بیتا.
- ۳۹- خراسانی، علی محمدی، شرح تبصره المتعلمین (محمدی)، دو جلد، بیتا.
- ۴۰- خلیفایی، سید محمد مهدی موسوی - مترجم، جعفر الهادی، حاکمیت در اسلام یا ولایت فقیه، در یک جلد، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم - ایران، اول، ۱۴۲۲ ه.ق
- ۴۱- خمینی، سید روح الله موسوی، توضیح المسائل (محمّسی - امام خمینی)، ۲ جلد، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم - ایران، هشتم، ۱۴۲۴ ه.ق.
- ۴۲- خمینی، سید روح الله موسوی، تحریر الوسیله ج ۱، ۲ جلد، مؤسسه مطبوعات دار العلم، قم - ایران، اول، ه.ق،
- ۴۳- خمینی، سید روح الله موسوی - مترجم: اسلامی، علی، تحریر الوسیله - ترجمه ج ۲، ۴ جلد، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم - ایران، ۱۴۲۵ ه.ق،
- ۴۴- خمینی، سید روح الله موسوی، زبدۀ الأحکام (للإمام الخمينی)، در یک جلد، سازمان تبلیغات اسلامی، تهران - ایران، اول، ۱۴۰۴ ه.ق؛
- ۴۵- خمینی، سید روح الله موسوی، کتاب البیع (للإمام الخمينی) ج ۲، ۵ جلد، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی قدس سره، تهران - ایران، اول، ۱۴۲۱ ه.ق.
- ۴۶- خمینی، سید روح الله موسوی، ولایت فقیه (امام خمینی)، در یک جلد، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی قدس سره، تهران - ایران، دوازدهم، ۱۴۲۳ ه.ق.

- ۴۷ - امام خمینی، روح الله، صحیفه امام ج ۲۰؛ محل نشر: تهران، ناشر: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س).
- ۴۸ - خویی، سید ابو القاسم موسوی، موسوعه الإمام الخوئی، ۳۳ جلد، مؤسسه إحياء آثار الإمام الخوئی ره، قم - ایران، اول، ۱۴۱۸ ه.ق.
- ۴۹ - خویی، سید ابو القاسم موسوی، منهاج الصالحین (للخوئی) ج ۱، ۲ جلد، نشر مدینه العلم، قم - ایران، ۲۸، ۱۴۱۰ ه.ق.
- ۵۰ - خویی، سید ابو القاسم موسوی، مبانی تکملة المنهاج ج ۱ (ج ۴۱ موسوعه)، ۲ جلد، مؤسسه إحياء آثار الإمام الخوئی ره، قم - ایران، اول، ۱۴۲۲ ه.ق.
- ۵۱ - خویی، سید ابو القاسم موسوی، مصباح الفقاهة (المکاسب) ج ۵، ۷ جلد، ه.ق. بیتا.
- ۵۲ - دزفولی، مرتضی بن محمد امین انصاری، کتاب الصلاة (للشیخ الأنصاری) ج ۲، ۳ جلد، کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری، قم - ایران، اول، ۱۴۱۵ ه.ق.
- ۵۳ - دزفولی، مرتضی بن محمد امین انصاری، کتاب الزکاة (للشیخ الأنصاری)، در یک جلد، کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری، قم - ایران، اول، ۱۴۱۵ ه.ق.
- ۵۴ - دزفولی، مرتضی بن محمد امین انصاری، کتاب الخمس (للشیخ الأنصاری)، در یک جلد، کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری، قم - ایران، اول، ۱۴۱۵ ه.ق.
- ۵۵ - دزفولی، مرتضی بن محمد امین انصاری، صراط النجاة (محشی، شیخ انصاری)، در یک جلد، کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری، قم - ایران، اول، ۱۴۱۵ ه.ق.
- ۵۶ - دزفولی، مرتضی بن محمد امین انصاری، کتاب الطهارة (للشیخ الأنصاری)، ۵ جلد، کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری، قم - ایران، اول، ۱۴۱۵ ه.ق.
- ۵۷ - دزفولی شیخ انصاری، کتاب المکاسب ؛ کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری، قم - ایران، اول، ۱۴۱۵ ه.ق.

- ۵۸ - دزفولی، مرتضی بن محمد امین انصاری، کتاب المکاسب (للشیخ الأنصاری، ط - القديمة) ج ۲، ۳ جلد، منشورات دار الذخائر، قم - ایران، اول، ۱۴۱۱ ه.ق.
- ۵۹ - دزفولی، مرتضی بن محمد امین انصاری، القضاء و الشهادات (للشیخ الأنصاری)، در یک جلد، کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری، قم - ایران، اول، ۱۴۱۵ ه.ق.
- ۶۰ - رجائی تهرانی . ولایت فقیه در عصر غیبت . انتشارات نبوغ . قم ، اول ۱۳۸۹ .
- ۶۱ - رحمان ستایش محمد کاظم . حکومت اسلامی در اندیشه فقیهان شیعه . تهران . مجمع تشخیص مصلحت نظام . چاپ اول ۱۳۸۳ ه.ش.
- ۶۲ - زرقانی، محمد عبدالعظیم، ترجمه مناهل العرفان فی علوم القرآن، ۱ جلد، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی - ایران - تهران، چاپ: ۱، ۱۳۸۵ ه.ش.
- ۶۳ - زنجانی، عباس علی عمید، فقه سیاسی (عمید)، ۳ جلد، انتشارات امیر کبیر، تهران - ایران، چهارم، ۱۴۲۱ ه.ق.
- ۶۴ - سبزواری، سید عبد الأعلى، مهذب الأحکام (للسبزواری) ۳۰ جلد، مؤسسه المنار - دفتر حضرت آیه الله، قم - ایران، چهارم، ۱۴۱۳ ه.ق.
- ۶۵ - شریعتی، روح الله؛ قواعد فقه سیاسی؛ [تهیه پژوهشگاه علوم و اندیشه سیاسی. پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی؛ قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۷ ه.ش.
- ۶۶ - شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه (للصباحی صالح)، ۱ جلد، هجرت - قم، چاپ: اول، ۱۴۱۴ ه.ق.
- ۶۷ - شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه / ترجمه شهیدی، ۱ جلد، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی - تهران، چاپ: چهاردهم، ۱۳۷۸ ش.
- ۶۸ - شریف مرتضی، علی بن حسین موسوی، المسائل الناصریات، یک جلدی، رابطه الثقافة و العلاقات الإسلامية، تهران - ایران، چاپ اول ۱۴۱۷ ه.ق.
- ۶۹ - شریف مرتضی . الشافی فی الامامة . بی‌تا.

- ۷۰ - شریف مرتضی، علی بن حسین موسوی، رسائل الشریف المرتضی ج ۲، دار القرآن الکریم، قم - ایران، اول، ۱۴۰۵ ه.ق.
- ۷۱ - شیرازی، سید محمد حسینی، ایصال الطالب إلى المکاسب، ۱۶ جلد، منشورات اعلمی، تهران - ایران، اول، ه.ق.
- ۷۲ - الشیرازی سید محمد الحسینی؛ الفقه ج ۴۷؛ بیروت؛ دار العلوم؛ الطبعة الثانية ۱۴۰۹ ه.ق.
- ۷۳ - صالحی رزوه، نسرین؛ معنا و ضرورت تبلیغ از دیدگاه پیامبر(ص). انترنتی
- ۷۴ - طلوعی محمود. فرهنگ سیاسی. تهران. نشر علم. چاپ سوم ۱۳۸۵ ه. ش.
- ۷۵ - طبرسی، فضل بن حسن، ترجمه تفسیر مجمع البیان، ۲۷ جلد، فراهانی - ایران - تهران، چاپ: ۱.
- ۷۶ - طباطبائی، محمد حسین، ترجمه تفسیر المیزان، ۲۰ جلد، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، دفتر انتشارات اسلامی - ایران - قم، چاپ: ۵، ۱۳۷۴ ه.ش.
- ۷۷ - طبرسی، فضل بن حسن، ترجمه تفسیر مجمع البیان، ۲۷ جلد، فراهانی - ایران - تهران، چاپ: ۱.
- ۷۸ - طوسی، ابو جعفر، محمد بن حسن، النهایة فی مجرد الفقه و الفتاوی، در یک جلد، دار الکتاب العربی، بیروت - لبنان، دوم، ۱۴۰۰ ه.ق.
- ۷۹ - طوسی، ابو جعفر، محمد بن حسن، المبسوط فی فقه الإمامیة، المکتبة المرتضویة لإحياء الآثار الجعفریة، تهران - ایران، سوم، ۱۳۸۷ ه.ق.
- ۸۰ - طوسی، ابو جعفر، محمد بن حسن، الخلاف، ۶ جلد، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم - ایران، اول، ۱۴۰۷ ه.ق.
- ۸۱ - طوسی، محمد بن حسن، التبیان فی تفسیر القرآن، ۱۰ جلد، دار إحياء التراث العربی - لبنان - بیروت، چاپ: ۱.
- ۸۲ - طوسی، محمد بن الحسن، تهذیب الأحکام (تحقیق خراسان)، ۱۰ جلد، دار الکتب الإسلامیة - تهران، چاپ: چهارم، ۱۴۰۷ ه.ق.

- ۸۳ - عاملی، شهید اول، محمد بن مکی، ذکرى الشيعة فى أحكام الشريعة ج ۴، ۴ جلد، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم - ایران، اول، ۱۴۱۹ هـ.ق.
- ۸۴ - عاملی، شهید اول، محمد بن مکی، الدروس الشرعية فى فقه الإمامية، ۳ جلد، دفتر انتشارات اسلامى وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم، قم - ایران، دوم، ۱۴۱۷ هـ.ق.
- ۸۵ - عاملی، شهید اول، محمد بن مکی، اللمعة الدمشقية فى فقه الإمامية، در یک جلد، دار التراث - الدار الإسلامية، بيروت - لبنان، اول، ۱۴۱۰ هـ.ق.
- ۸۶ - عاملی، شهید اول، محمد بن مکی، القواعد و الفوائد ج ۱، ۲ جلد، کتابفروشی مفید، قم - ایران، اول، هـ.ق.
- ۸۷ - عاملی، کرکی، محقق ثانی، علی بن حسین، جامع المقاصد فى شرح القواعد ج ۲، ۱۳ جلد، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم - ایران، دوم، ۱۴۱۴ هـ.ق.
- ۸۸ - عاملی، کرکی، محقق ثانی، علی بن حسین، رسائل المحقق الكرکی ج ۱، ۳ جلد، کتابخانه آیه الله مرعشى نجفی و دفتر نشر اسلامى، قم - ایران، اول، ۱۴۰۹ هـ.ق.
- ۸۹ - عاملی، کرکی، محقق ثانی، علی بن حسین، رساله قاطعة اللجاج فى تحقیق حل الخراج، در یک جلد، دفتر انتشارات اسلامى وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم، قم - ایران، اول، ۱۴۱۳ هـ.ق.
- ۹۰ - عاملی، شهید ثانی، زین الدین بن علی، الروضة البهیة فى شرح اللمعة الدمشقية ج ۱ (المحشى - سلطان العلماء)، ۲ جلد، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامى حوزه علميه قم، قم - ایران، اول، ۱۴۱۲ هـ.ق.
- ۹۱ - عاملی، شهید ثانی، زین الدین بن علی، مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام ج ۱، ۱۵ جلد، مؤسسه المعارف الإسلامية، قم - ایران، اول، ۱۴۱۳ هـ.ق.
- ۹۲ - عاملی، بهاء الدین، محمد بن حسین و ساوجی، نظام بن حسین، جامع عباسی و تکمیل آن (محشّی، ط - جدید)، در یک جلد، دفتر انتشارات اسلامى وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم، قم - ایران، اول، ۱۴۲۹ هـ.ق.
- ۹۳ - فاضل مقداد، مقداد بن عبدالله، کنز العرفان فى فقه القرآن، ۲ جلد، مرتضوى - ایران - تهران، چاپ: ۱، ۱۳۷۳ هـ.ش.

- ۹۴ - فیروزآبادی، محمد بن یعقوب. القاموس المحيط. دار المعرفه. بیروت. الطبعة الثالثة. ۱۴۲۹ ه. ق.
- ۹۵ - کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، الکافی ج ۲، ۸ جلد، دار الکتب الإسلامية - تهران، چاپ: چهارم، ۱۴۰۷ ق.
- ۹۶ - کلینی، محمد بن یعقوب، أصول الکافی ج ۴ / ترجمه کمره‌ای، ۶ جلد، اسوه - ایران؛ قم، چاپ: سوم، ۱۳۷۵ ش.
- ۹۷ - کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، الکافی (ط - دارالحديث) ج ۹، ۱۵ جلد، دار الحديث - قم، چاپ: اول، ۱۴۲۹ ه. ق.
- ۹۸ - گیلانی، میرزای قمی، ابو القاسم بن محمد حسن، غنائم الأيام فی مسائل الحلال و الحرام ج ۲، ۶ جلد، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، قم - ایران، اول، ۱۴۱۷ ه. ق.
- ۹۹ - گیلانی، میرزای قمی، ابو القاسم بن محمد حسن، جامع الشتات فی أجوبة السؤالات (للمیرزا القمی) ج ۱، ۴ جلد، مؤسسه کیهان، تهران - ایران، اول، ۱۴۱۳ ه. ق.
- ۱۰۰ - لاری، سید عبد الحسین، مجموعه مقالات، در یک جلد، مؤسسه المعارف الإسلامية، قم - ایران، اول، ۱۴۱۸ ه. ق.
- ۱۰۱ - لطفی، محمدحسین؛ کارکردهای اجتماعی اخلاق دینی و قرآنی در جامعه از منظر تفسیر المیزان پژوهشنامه قرآن و حدیث - شماره ۲۲ بهار و تابستان ۱۳۹۷.
- ۱۰۲ - الماوردی أبی الحسن علی بن محمد بن حبیب البغدادی. لأحكام السلطانية والولايات الدينية. شركة مكتبة ومطبعة مصطفى البابي الحلبي وأولاده بمصر. الطبعة الثانية ۱۳۸۶ ه؛ ۱۹۶۶ م.
- ۱۰۳ - مرکز فرهنگ و معارف قرآن، دایرة المعارف قرآن کریم، ۱۰ جلد، بوستان کتاب قم (انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم) - ایران - قم، چاپ: ۳، ۱۳۸۲ ه. ش.
- ۱۰۴ - مرکز مطالعات و تحقیقات اسلامی - پژوهشکده فقه و حقوق، مأخذ شناسی قواعد فقهی، در یک جلد، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، قم - ایران، اول، ۱۴۲۱ ه. ق.
- ۱۰۵ - مطهری، شهید مرتضی، فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ۳۰ جلد، قم - ایران، اول، ه. ق.

- ۱۰۶- مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ۲۸ جلد، دار الکتب الإسلامية - ایران - تهران، چاپ: ۱۰، ۱۳۷۱ ه.ش.
- ۱۰۷- مکارم شیرازی، ناصر، اخلاق در قرآن، ۳ جلد، مدرسه الإمام علی بن ابی طالب (علیه السلام) - ایران - قم، چاپ: ۱، ۱۳۷۷ ه.ش.
- ۱۰۸- مکارم شیرازی، ناصر، آیات ولایت در قرآن، ۱ جلد، نسل جوان - ایران - قم، چاپ: ۳، ۱۳۸۶ ه.ش.
- ۱۰۹- مرکز فرهنگ و معارف قرآن، دایرة المعارف قرآن کریم، ۱۰ جلد، بوستان کتاب قم (انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم) - ایران - قم، چاپ: ۳، ۱۳۸۲ ه.ش.
- ۱۱۰- مکارم شیرازی، راهکارها و راهبردهای مقابله با جریان‌های تکفیری از نظر «آیت‌الله مکارم»، خبرگزاری ایسنا.
- ۱۱۱- مکارم شیرازی، ناصر مکارم، دائرة المعارف فقه مقارن، در یک جلد، انتشارات مدرسه امام علی بن ابی طالب علیه السلام، قم - ایران، اول، ۱۴۲۷ ه.ق.
- ۱۱۲- مکارم شیرازی، ناصر مکارم، استفتاءات جدید (مکارم)، ۳ جلد، انتشارات مدرسه امام علی بن ابی طالب علیه السلام، قم - ایران، دوم، ۱۴۲۷ ه.ق.
- ۱۱۳- مکارم شیرازی، ناصر، تعزیر و گستره آن، در یک جلد، انتشارات مدرسه الإمام علی بن ابی طالب علیه السلام، قم - ایران، اول، ۱۴۲۵ ه.ق.
- ۱۱۴- مشکینی، میرزا علی، مصطلحات الفقه، در یک جلد، ه.ق؛ بیتا.
- ۱۱۵- مفید، محمد بن محمد بن نعمان عکبری، المقنعة (للشیخ المفید)، یک جلدی، قم - ایران، چتپ اول، ۱۴۱۳ ه.ق.
- ۱۱۶- نائینی، میرزا محمد حسین غروی، تنبیه الأمة و تنزیه الملة، در یک جلد، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، اول، ۱۴۲۴ ه.ق.
- ۱۱۷- نجف آبادی، حسین علی منتظری، دراسات فی ولایة الفقیه و فقه الدولة الإسلامية، ۴ جلد، نشر تفکر، قم - ایران، دوم، ۱۴۰۹ ه.ق.

- ۱۱۸ - نجف آبادی، حسین علی منتظری - مترجم: صلواتی، محمود و شکوری، ابوال، مبانی فقهی حکومت اسلامی، ۸ جلد، مؤسسه کیهان، قم - ایران، اول، ۱۴۰۹ هـ ق
- ۱۱۹ - نجف آبادی، حسین علی منتظری، کتاب الزکاة (للمنتظری)، ۴ جلد، مرکز جهانی مطالعات اسلامی، قم - ایران، دوم، ۱۴۰۹ هـ ق.
- ۱۲۰ - نجفی، کاشف الغطاء، جعفر بن خضر مالکی، کشف الغطاء عن مبهمات الشریعة الغراء ج ۳ (ط - الحدیث)، ۴ جلد، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، قم - ایران، اول، ۱۴۲۲ هـ ق.
- ۱۲۱ - نجفی، صاحب الجواهر، محمد حسن، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ۴۳ جلد، دار إحياء التراث العربی، بیروت - لبنان، هفتم، ۱۴۰۴ هـ ق.
- ۱۲۲ - نراقی، مولی احمد بن محمد مهدی، مستند الشیعة فی أحكام الشریعة، ۱۹ جلد، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم - ایران، اول، ۱۴۱۵ هـ ق.
- ۱۲۳ - نراقی، مولی احمد بن محمد مهدی، عوائد الأيام فی بیان قواعد الأحکام، در یک جلد، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، قم - ایران، اول، ۱۴۱۷ هـ ق.
- ۱۲۴ - نراقی، مولی احمد بن محمد مهدی، رسائل و مسائل (للنراقی) ج ۱ بخش ۱، ۳ جلد، کنگره نراقیین ملا مهدی و ملا احمد، قم - ایران، اول، ۱۴۲۲ هـ ق.
- ۱۲۵ - ورعی سید جواد. حقوق و ظایف شهروندان و دولتمردان. قم. دبیرخانه مجلس خبرگان. چاپ اول ۱۳۸۱ هـ ش.
- ۱۲۶ - یزدی، سید مصطفی محقق داماد، قواعد فقه (محقق داماد)، ۴ جلد، مرکز نشر علوم اسلامی، تهران - ایران، دوازدهم، ۱۴۰۶ هـ ق.

۱۲۷ - نرم افزار جامع الاحادیث ۳ نور. مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی.

۱۲۸ - نرم افزار جامع التفاسیر ۳ نور. مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی.

۱۲۹ - نرم افزار جامع فقه اهل البيت عليهم السلام- کتابخانه‌ی تخصصی فقه نور . مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی.

۱۳۰ - نرم افزار درایه‌ الحديث، درایه‌ النور، نخستین نرم‌افزار تخصصی رجالی. مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی.

۱۳۱ - <http://wiki.ahlolbait.ir/>

۱۳۲ - <http://hadith.net/post>

۱۳۳ - <http://old.ido.ir/a.aspx?a=۱۳۸۶۱۲۲۸۰۳>

۱۳۴ - <https://farsi.khamenei.ir/newspart-index?tid=۱۰۱۰۰۴۷۲۸۹>

Abstract

The responsibility of the Islamic State for the establishment of religion in the Islamic society is one of the most important issues. Now the fundamental question arises: what is the "jurisprudential realm of the responsibility of the Islamic state for the establishment of religion"?

In this dissertation, by examining and analyzing the jurisprudential issues and arguments on the subject of establishing religion, which include verses, narrations, sayings and consensus of jurists and rational arguments, some general underlying principles about the responsibility of the Islamic state towards establishing religion have been proved in a few words. . In the section on the principles of establishing principles: "Invitation and propaganda", "Consolidation and consolidation of ideas" and "Confronting errant books and thoughts", in the section on ethics of establishing principles: "Education and training", "Promoting moral virtues" and "Dealing with moral degeneration" "And in the section on the rules of establishing the principles:" Limits and punishments ", " Enjoining the good and forbidding the evil ", " Bowing the rites and preserving the sanctity of the sacred ", " Establishing political and economic rules "and" Confronting the domination of infidels (denying the mustache) " are. Examining and proving the responsibility of the Islamic State in establishing these general principles, which are the achievements of this treatise, can be used in jurisprudence and codification of laws as general and general principles of jurisprudence. These general principles, while being one of the basic principles of Islam, are used in political jurisprudence as primary principles to determine individual, social and political responsibility. They also rule over other jurisprudential rules and regulations because of their importance and priority over sub-principles. Therefore, these general principles in practice and in conditions of conflict, according to the expediency of the Islamic State, can be used to solve problems and socio-political deadlocks by expanding and expanding on their subject.

The jurisprudential conclusion of this treatise is that the Islamic State is responsible for always considering and establishing the above basic principles, which are in the areas of beliefs, ethics and rules of religion, in the formulation, approval and implementation of the laws of the Islamic society; Because the establishment of these principles is inherent in the duties of the Islamic State.

Keywords:

Jurisprudence, the realm of jurisprudence, the Islamic state, the responsibilities of the Islamic state, the Islamic government and the establishment of religion



Al-Mustafa International University
Higher jurisprudence education complex
Higher School of Specialized Jurisprudence
The field of political jurisprudence
Level Four thesis

Title:

**The jurisprudential realm of the Islamic State is responsible for
establishing a religion**

Supervisor:

Ayatollah Hosseini Gorgani

Advisor:

Hojjatoleslam and Muslims Dr. Babapour

Student

sayed muhammad saeed nateghi